

رساله اول

از رسایل موسی مستقی به پیدایش

باب اول

در ابتدا خدا آفرید آسمان و زمین را
و زمین ویران و خالی بود و تاریکی بر روی غمر و روح خدا بر روی
آب جنبش می نمود
و خدا گشت نور شود و نور شد
و خدا نور را دید که نیکوست و خدا نور و تاریکی را از یکدیگر جدا کرد
و خدا نور را روز نام نهاد و تاریکی را شب و بود شام و صبح روز اول
و خدا گشت در میان آب جو کرد تا که آبها از هم دیگر متفرق
شود

و جو را خدا بوجود آورد و آب را که در زیر جو بود از آب که بالا آمد
جو بود جدا ساخت و چنین شد
و خدا آن جو را آسمان نام نهاد و بود شام و صبح روز دوم
و خدا گشت آبهای که در زیر آسمان است در یلث مجامع
بود تا خشکی بظهور آید و چنین شد
و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها دریا و خدا دید که
نیکوست

- و خدا گفت که زمین از خود نباتات برویاند یعنی سبزه تخم دهند.
و درخت میوه دار که میوه جنس خود برآرد و تخم در خود دارد
بر روی زمین و چنین شد
- ۱۲ و زمین نباتات را یعنی سبزه که تخم جنس خود ۱۵۵۳
و درخت میوه دار که در آن تخم باشد قسم برآورد و خدا ۱۵۵۴
- ۱۳ نیکوست x و بود شام و صبح روز سیوم
۱۴ و خدا گفت که در جو آسمان نیلرآن بوجود آید برای آنکه شب ۱۱
روز جدا کند تا که مشعر بعلامات و اوقات و روزها و سالها باشد
۱۵ و نیلرآن در جو آسمان باشد تا روی زمین را روشنایی دهد
و چنین شد
- ۱۶ و خدا دو نیر عظیم را یعنی نیر اکبر که سلطنتش بر روز باشد
و دیگری نیر اصغر که سلطنتش بر شب و ستارگان را نذر بوجود آورد
۱۷ و خدا آنها را در جو آسمانی جای داد تا که زمین را روشنایی دهند
۱۸ و بجهت آنکه بر روز و شب سلطنت ورزند و نور و تاریکی را از هم
جدا کنند و خدا دید که نیکوست
- ۱۹ و بود شام و صبح روز چهارم
- ۲۰ و خدا گفت که آبها حشرات ذو نفس حیات بدستار باشد
آرد و طایران که بالای زمین در فضای جو آسمان دراز نهانند
- ۲۱ و خدا تنینهای بزرگ را و هر خزنده ذو نفس حشرات را
آنها را قسم بقسم بیشمار بظهور آورد و هر مرغ پرند را قسم بدست
بیافرید و خدا دید که نیکوست
- ۲۲ و خدا بر ایشان برکت فرمود و گفت کنیزانیت و ۱۵۵۵
و آب دریا را پر کنید و بر زمین طایران ظهور ۱۵۵۶

- ۱۴ و بود شام و صبح روز پنجم
- ۱۵ و خدا گفت که زمین تنس زنده را قسم بقسم بهایم و حشرات و وحوش الارض را قسم بقسم برآرد و چنین شد
- ۱۶ و خدا وحش الارض و بهایم و جمله حشرات هر یک را قسم بقسم بوجود آورد و هر چه بر زمین دیدید است و خدا دید که نیکوست
- ۱۷ و خدا گفت که انسان را بصورت خود موافق شبیه خود بسازیم تا ایشان بر ماهیان دریا و پرندگان هوا و بهایم و بر همه زمین و همگی حشرات که بر روی زمین دیدید اند ریاست کنند
- ۱۸ و خدا انسان را بصورت خود آفرید بصورت خدا او را آفرید ایشان را نور و ماده آفرید
- ۱۹ و خدا بر ایشان برکت فرمود و خدا ایشان را گفت که کلیر الذیبت و موفور تنوید و روی زمین را معمور کنید و متصرف آن باشید و بر ماهیان دریا و بر طایران هوا و بر نمایی حیوانات که بر روی زمین دیدید ریاست اند ریاست بدارد
- ۲۰ و خدا گفت ابذل همه سبزه تخم دهند را که بر روی همه زمین است و هر درختی میوه دار تخم دهند را بشما حشیده ام که برای طعام اراں شما باشد
- ۲۱ و بهمه حیوانات الارض و بهمه پرندگان هوا و جمله حشرات زمین که در آنها تنس حیات است هر یک سبزه نوری را برای طعام داده ام و چنین شد
- ۲۲ و خدا هر چه آفریده بود دید که ابذل بسیار نیکوست و بود شام و صبح روز ششم

باب دوم

- ۱ و تمام شد آسمان و زمین و جمیع فوج ایشان
- ۲ و خدا مصنوعات خود را که آفریده بود در روز هفتم با تمام رسانید و از همگی صنعت خود بروز هفتم آرام گرفت
- ۳ و خدا روز هفتم را مبارک کرد و آنرا مقدس فرمود بسبب این که در آنروز از همه صنعت خود هر آنچه خدا آفریده و ساخته بود آرام گرفت
- ۴ اینست پیدایش آسمان و زمین چونکه آفریده شد در ایامی که خداوند خدا آسمان و زمین را بوجود آورد
- ۵ و همگی نباتات صحرای وقتی که بر زمین هیچ نژاده و همه سرخس صحرای پیش از آنکه روئیده بود که خداوند خدا بر زمین باران نفرستاده بود و انسان نبود که کار زمین بکند
- ۶ ولیکن بخار از زمین بالا میرفت و همگی روی زمین را سرازیر می نمود
- ۷ پس خداوند خدا انسان را از خاک زمین ساخت و در بیتی وی دم حیات دمید و انسان نفس زنده گردید
- ۸ و خداوند خدا باغی را در عدن سمت مشرق بیاراست و اسماء را که ساخته بود در آن جای داد
- ۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش دانه و درخت حیات را نیز در وسط باغ و درخت معرفت بیل و بدر را بر زمین رویانید
- ۱۰ و رودی از عدن جاری شد تا باغ را سیراب نماید و از آنجا رودی گشته چهار شعبه گردید

- ۱۱ نام اول فیسون آن همین است که همه ملک حیوانه را احاطه
مینماید که در آن ملک زر یافت میشود
- ۱۲ و زر آن ملک خالص است در آنجا نیز مروارید و عقیق است
- ۱۳ و نام رود دویم جیحون که همه مرزبوم کوس را احاطه میکند
- ۱۴ و نام رود سیوم دجله آن همین است که بطرف مشرق آسور
روانست و رود چهارم فرانست
- ۱۵ و خداوند خدا آدم را گرفته در باغ عدن مقام داد تا که بزراء ت
و باغبانی آن نماید
- ۱۶ و خداوند خدا آدم را تا کعبه فرمود که از همگی درختان باغ بی
تکلف بخور
- ۱۷ ولیکن از درخت معرفت نیک و بد چیزی مجبور که در روزی که
از آن بخوری مقرر است که بمیری
- ۱۸ پس خداوند خدا گفت که آدم را مجرّی خوب نیست مونس
همچت برای او بوجود می آرم
- ۱۹ و خداوند خدا جمیع حیوانات صحرا و جمیع پرندگان هوا را از
زمین ساخته نزد آدم رسانید تا ببیند که هر یک را چه نام خواهد
نهاد و هر یک نفس زنده را نهد که آدم نهاد نامش همان گردید
- ۲۰ پس آدم همگی بهایم و پرندگان هوا و حیوانات صحرا را مسمی
ساخت لیکن برای آدم مونس هیچت یافت نشد
- ۲۱ و خداوند خدا بر آدم خوابی گران فرستاد و چون او در خواب شد
یکی از افعالش برداشته بجایش گوشت را پیوست نمود
- ۲۲ و خداوند خدا آن ضلع را که از آدم گرفته بود بصورت زنی تشکیل
نمود و او را پیش آدم برد

- ۲۳ و آدم گفت که الحال این استخوانیست از استخوانهای من و باره گوشت
از گوشت من نامش زن باد زیرا که از مرد گرفته شده است
- ۲۴ ازین جهت مردی پدر و مادر خود را بگذارد و با زن خود ملحق
شود و هر دو یک جسم باشند
- ۲۵ و مرد و زن هر دو برهنه بودند و شرم نداشتند

باب سیوم

- ۱ و مار از جمله حیوانات سمی که خداوند خدا آفریده بود حبله
ساز تربون که او زن را گفت که آیا فی الجنة ت فرموده
است که از همه درختان باغ مخورید
- ۲ و زن مار را جواب داد که از میوه درختان باغ مارا خوردن جایز
است
- ۳ لیکن از میوه آن درختی که در میان باغ است خدا فرموده
است که از آن مخورید و دست بر آن میندازید ببادا که بمالد
- ۴ و مار زن را گفت یقین نیست که بمیرید
- ۵ که خدا خود میداند که در روزی که از آن بخورید چشمهای شما
کشاده خواهد شد تا که از خیر و شر آگاهی یافتم مانند خدا نماندید
- ۶ انگاه زن چون دید که درختیست برای خوردن لذت و بدن
لطیف و برای حصول حکمت درختی دل پذیر از میوه آن درفته
بخورد و نیز بشوهر خود داد که او هم بخورد
- ۷ و چشمهای هر دو کشاده شده دانستند که ما برهنه هستیم
و برگهای انجیر بهم دوخته برای خون سترها ساختند
- ۸ پس آواز خداوند خدا را شنیدند که بوقت و بریدن نسیم تمام شد

دوغ سیر میکرد و آدم با بن خود در اشتیاق بان از دیشی خداوند
خدا خود را پنهان ساخت

۱ و خداوند خدا آدم را آواز داد و گفت که تو گنبدانی

۱۰ او گفت آواز را در بان شنیدم و بسبب آنکه برهنه بودم رسیده
خود را پنهان کردم

۱۱ او گفت که ایا مرا از برهنه کنی که آنگاه ای از میوه آن درخت
که من خوردمش مرا حکم داده بودم خورده

۱ و آدم گفت این زن که او را مصاحبت من دادی او میوه آن
درخت بمن داد و خوردم

۱۰۰ پس خداوند خدا زن را گفت که این چه کار است که تو کرده
من گفت که مرا مار اغوا کرد و من خوردم

۱۱ و خداوند خدا بمار گفت بجای آنکه مرکب این کار شده تو
بیشتر از همه بهایم و از همه حیوانات صغیرا ملعولی در نمایی عمر
در شکم خواهی رفت و خالت خواهی خورد

۱۵ و در میان تو و زن و در میان نسل تو و نسل او دشمنی می نهیم او
سر ترا خواهد کوفت و تو پاشند و ترا خواهی کوفت

۱۶ زن را گفت زنجها و بارداری ترا بخت است خواهی ادرود با ریح
فرزندان خواهی زاسید و مایل بشوهر خود خواهی بود و او بر تو
دست خواهد داشت

۱۷ و آدم را گفت بجای آنکه گفتار زن خود را اصغا نموده و میوه آن
درخت خورده که در باره آن فرموده بودم که ار آن منحور زمین
از برای تو ملعونست با مشقت در نمایی عمر مختصرات آن را
خواهی خورد

۱۸ خارها و شوکها از برای تو بر خواهد آورد و سبزهٔ صحرا را خواهی

خورد

۱۹ با عرق چهرهٔ نان خواهی خورد تا آنکه بزمین معاودت کنی زیرا که

از آن گرفته شده که خاک هستی و خاک معاودت خواهی کرد

۲۰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد از آنرو که مادر هر خبی باشد

۲۱ و خداوند خدا برای آدم و زن وی قباهای چرمی ساخت و ایشان را

پوشانید

۲۲ پس خداوند خدا گفت اینک آدم از خیر و شر آگاهی یافته

چون یکی از ما شده است الحال مبادا که دست خود را دراز کرده

میوهٔ درخت حیات نیز بگیری و بخورد و تا ابد زنده ماند

۲۳ از آن جهت خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا که زمین را

که از آن گرفته شد زراعت نماید

۲۴ همچنین آدم را اخراج نمود و بجانب مشرق از باغ عدن کروبین

و شمشیری آتش بار و متحرک بنشانند تا راه درخت حیات را

محفوظ دارد

باب چهارم

۱ و آدم با حوا زوجهٔ خود همخلوت گردید و او حامله شد و فاین را

زائید و گفت که مردی را از خداوند حاصل کرده‌ام

۲ و بار دیگر هابل برادرش را بزائید و هابل شبان بود و قابیل زارع زمین

۳ و چون مدتی برین بگذشت چندین اتفاق افتاد که قایل از سموات

زمین هدیهٔ پیش خداوند گذرانید

۴ و هابل نیز از نخست زادهٔ گوسفندان خود و از چربی آنها چیززی

گذرانید و خداوند بهابل و هدیهٔ وی توجه نمود

- ۵ فاما به قاین و هديه وې توجه نكړ و قاین بسبار غضبناك شد
و چه‌رذاش تیره گردید
- ۶ و خداوند قاین را گشت كد چرا خشم گرفته و چه‌ره تو چرا نیره
گشت
- ۷ اگر نیکوکار باشی آیا اجابت خواهی یانت و اگر نیکوکاری نكفی
گناه بر در نشسته است اما مایل بتو خواهد بود و تو بروی تسلط
خواهی داشت
- ۸ و قاین هابل برادر خود را گفت كد بیا و ایشان در صمرا بودند كه
قاین بر هابل برادر خود بر خاسته اورا گشت
- ۹ و خداوند قاین را گفت كه هابل برادر تو كجاست گفت نمیدانم
آیا من پاسبان برادر خودم
- ۱۰ و خدا گفت چه كار كرده آواز خون برادر تو از زمین بسوی من
فراوان می‌كند
- ۱۱ و الحال ملعون هستی از روی زمین كه او دهان خود را كشاده است
كه از دست تو خون برادرت را بستاند
- ۱۲ هر چند زمین را زراعت نمائی من بعد تحفه ترا خواهد داد آواره
و سرگردان بر زمین خواهی بود
- ۱۳ و قاین خداوند را گفت كناه من اینقدر است كه لایق آمرزش
نیست
- ۱۴ اینك امروز مرا از روی زمین اخراج كرده و از روی تو مخنی می
شوم آواره و سرگردان بر زمین خواهم گردید و هر كسی كه با من دو
چار شود مرا قتل خواهد كرد
- ۱۵ و خداوند اورا گفت بنابراین هر كه قاین را قتل كند از وې هفت

- چند انتقام گرفته خواهد شد پس خداوند زنبای بر زبان نهاد
مبادا که هرکه باوی دو چار شود او را بکشد
- ۱۶ و قاین از حضور خداوند بیرون رفت و در هر روز نوحه کرد از ستم
بطرف مشرق است سکونت ورزید
- ۱۷ و قاین با زن خود همملوک گردید و او حامله شده جنون را یافت
بعد از آن شهرق را بنا ساخت و آن شهر را بنام پسر خود
حنوک نامید
- ۱۸ و از حنوک عیدان متولد شد و از عیدان محبوبانیل و از محبوبانیل
متوسائیل و از متوسائیل لامک بوجود آمد
- ۱۹ و لامک دو زن را بنکاح در آورد نام یکی عاده و نام دیگری سله
۲۰ و عاده یابال را بزائید آنکس پیشوای خیمه‌نشینان و اول
مواشی بود
- ۲۱ و نام برادرش یوبال بود او پیشوای همه بربط زبان و رباعه نوازان
۲۲ و سله نیز تولقاین را بزائید که او رونیکران و آهنگران را استاد کار
می بود و خواهر تولقاین نعمه بود
- ۲۳ و لامک زنهای خود را گفت که ای عاده و سله سخنان مرا در آید
ای زنهای لامک گفتار مرا گوش کنید که مرد مرا کشته و جسم
خروده ام و جوانی را قتل کرده مجروح نموده ام
۲۴ از قاین اگر هفت چند انتقام گرفتند نمود بر لامک جنایت و ستم
چند خواهد شد
- ۲۵ و آدم بار دیگر بازن خود صحبت نمود و حوا پسر را بزائید و او را
به سیت موسوم کرد و گفت که خدا نموش شایل که داین او را
کشت نسلی دیگر برای من تعیین کرده است

۲۱ و سیت را نیز پسری متولد شد که او را انوس نام نهاد در آن زمان
نام خداوند خواندن شروع شد

باب پنجم

- ۱ اینست شرح اولاد آدم در روزی که خدا آدم را آفرید او را به شکل
خدا ساخت
- ۲ و داده ایشان را آفرید و ایشان را برکت داد و چونکه آفریده شدند
بهمان روز ایشانرا آدم نام نهاد
- ۳ و آدم یک صد و سی ساله بود که پسری بصورت خود موافق شکل
خود بوجود آورد و او را سیت خواند
- ۴ و آدم بعد از تولید سیت هشت صد سال زنده بود و پسران
و دختران از او بوجود آمدند
- ۵ و تمامی ایام زندگانی آدم نهصد و سی سال بود و مرد
- ۶ و سیت یک صد و پنج ساله بود که انوس از او بوجود آمد
- ۷ و سیت بعد از تولد انوس هشت صد و هشت سال زنده ماند
و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۸ و تمامی ایام زندگانی سیت نهصد و دوازده سال بود و مرد
- ۹ و انوس نود ساله شد که قینان از او بوجود آمد
- ۱۰ و بعد از تولد قینان انوس هشت صد و یازده سال زنده بود و پسران
و دختران از او بوجود آمدند
- ۱۱ و تمامی ایام زندگانی انوس نهصد و پنج سال بود و مرد
- ۱۲ و قینان هشتاد ساله شد که مهلائیل از او بوجود آمد
- ۱۳ و بعد از تولد مهلائیل قینان هشت صد و چهل سال زنده بود

و پسران و دختران از او بوجود آمدند

- ۱۴ و تمامی ایام زندگانی قینان نه صد و ده سال بود و مرد
- ۱۵ و مهلائیل شصت و پنج ساله شد که یارک از او بوجود آمد
- ۱۶ و بعد از تولد یارک مهلائیل هشت صد و سی سال زنده بود و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۱۷ و تمامی ایام زندگانی مهلائیل هشت صد و نود و پنج سال بود و مرد
- ۱۸ و یارک یکصد و شصت و دو ساله شد که حنوک از او بوجود آمد
- ۱۹ و بعد از تولد حنوک یارک هشت صد سال زنده بود و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۲۰ و تمامی ایام زندگانی یارک نهصد و شصت و دو سال بود و مرد
- ۲۱ و حنوک شصت و پنج ساله شد که متوسالیم از او بوجود آمد
- ۲۲ و حنوک با خدا رفتار می نمود و بعد از تولد متوسالیم سه صد سال زنده بود و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۲۳ و تمامی ایام زندگانی حنوک سه صد و شصت و پنج سال بود
- ۲۴ و حنوک با خدا رفتار می نمود و ناپدید گشت زیرا که خدا ورا برگرفت
- ۲۵ و متوسالیم یکصد و هشتاد و هفت ساله شد که لامک از او بوجود آمد
- ۲۶ و بعد از تولد لامک متوسالیم هشت صد و هشتاد و دو سال زنده بود و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۲۷ و تمامی ایام زندگانی متوسالیم نهصد و شصت و نه سال بود و مرد
- ۲۸ و لامک یکصد و هشتاد و دو ساله شد که فرزندی از او بوجود آمد
- ۲۹ که او را بنوح موسوم کرد و گفت این کس از احوال و مشقت دستهای ما بسبب زمین که آنرا خدا ملعون ساخت ما را نجاتی خواهد داد

- ۳۰ و لامک بعد از تولد نوح پنج صد و نود و پنج سال زنده بود و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۳۱ و ثعالبی ایام زندگانی لامک هشت صد و هشتاد و هشت سال بود و مرد
- ۳۲ و نوح پنج صد سال دانست و نوح پدر سیم و حام و یافث بود

باب ششم

- ۱ و زوی باب آدم بر روی زمین می افزودند و دختران از ایشان بوجود آمدند
- ۲ فرزندان خدا دختران انسان را مشاهده کردند که خوب صورت هستند و هرکرا از ایشان پسندیدند بنگاه خود در آوردند
- ۳ و خداوند گفت که روح من با انسان علی الدوام مباحثه نخواهد کرد بسبب آنکه ایشان نیز جسمانی هستند و عمر ایشان یکصد و بیست سال خواهد بود
- ۴ و در آن زمان قداوران بر زمین می بودند و بعد از آن نازک که فرزندان خدا با دختران انسان هم بستر کردند آنانی که از ایشان متولد شدند پهلوانان ناعدار عهد قدیم می بودند
- ۵ و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است و همه خیالات اندیشه خای دلش دایم الایام محض شر است
- ۶ و از آنرو که انسانرا بر زمین بوجود آورده بود پشیمان شد و دل آزرده گشت
- ۷ و خداوند گفت انسان را که آفریدام از روی زمین محو خواهم کرد از انسان تا بهائم و حشرات و پرندگان هوا زیرا که از پیدا کردن آنها پشیمان شده ام

- ۸ اما نوح در حضور خداوند مقبول شد
- ۹ اینست شرح اولاد نوح در عصر خویش مردنی بود صالح و کلیل و نوح با خدا رفتار می نمود
- ۱۰ و نوح را سه پسر بودند سیم و حام و یافث
- ۱۱ و زمین در پیش خدا فاسد گشت و از ظلم پر شد
- ۱۲ انگاه خدا بر زمین نظر کرد و اینک فاسد شده است که نامش ناس را خدا بر زمین فاسد کرده اند
- ۱۳ پس خدا نوح را فرمود که انتهای نوع انسان نزد من رسیده است از آنجا که بسبب ایشان زمین از ظلم پر شده و اینک ایشان را با زمین هلاک میکنم
- ۱۴ کشتی بجهت خود از درخت جوز بساز در آن کشتی همه را باید ساخت و اندرون و بیرون آنرا از قیر باید اندود
- ۱۵ و بدین نمونه باید ساخت طولش سه صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاعش سی ذراع باشد
- ۱۶ و روزنه در کشتی بساز و از بالا بیک ذراع آنرا تمام کن و دروازه کشتی را بیک جانب ترتیب بده طبقه فروز و میانه و بالابر باید ساخت
- ۱۷ و من اینک طوفان آبرا بر زمین می آورم ناهنگام اجسام را که در آنها دم حیات است از زیر آسمان هلاک نمایم هر آنکه بر زمین می باشد جان خواهد داد
- ۱۸ فلما با تو پیمان خود را قرار میدهم خود اندرون کشتی برآ و بران وزن و زنهای پسرانت با تو باشند
- ۱۹ و از جمیع جانداران از انواع اجسام جفتی از هر جنس در هر

- بیار تاکه با خود زنده دارې فرو موده باشند
 ۱۰ از پرندگان و از بهائم و از همه حشرات الارض قسم بنسم جنس از
 هر جنس نزد تو بیاوند تا زنده دارې
 ۱۱ و انواع طعام که لایق خوردنی است گرفته ببرد خود جمع کن تا
 که بجهت نو و ایشان خوراکي بشد
 ۱۲ و همچنین نوح بعمل آورد در آنچه خدا ویرا فرمودی کم و بیش
 بعمل آورد

باب هختم

- ۱ و خداوند نوح را فرمود که تو با تمامی خاندان خود درون کشتی
 درآی که مرا درین قرن دیده ام که در پیش من صالح هستی
 ۲ از تمامی بهائم طاهر هفت هفت فرو موده بگیر و از بهائم غیر طاهر
 دو دو فرو موده
 ۳ از پرندگان هوا نیز هفت هفت فرو موده تاکه نسل آنها را بر روی
 همه زمین زنده دارې
 ۴ زیرا که بعد از هفت روز دیگر ما مدت چهل تنباند روز من باران
 بر زمین میفرسند و جمیع کائنات را که پیدا کردم از روی زمین
 میسوزم
 ۵ و نوح مطابق هر آنچه خداوند او را فرمود بعمل آورد
 ۶ و نوح شش صد ساله بود که طوفان آب بر زمین شد
 ۷ انگاد نوح با پسران و زن و زنان پسران خود بسبب طوفان آب
 در کشتی داخل شد
 از بهائم طاهر و از بهائم غیر طاهر و از پرندگان و از هر چه بر زمین
 دباب است

- ۹ جفت جفت درون کشتی بنزد نوح رفتند و ماده جداچه
خدا نوح را حکم فرموده بود
- ۱۰ و چون هفت روز برین بگذشت آب طوفان بر زمین بر آمد
۱۱ در سالی که نوح شش صد ساله بود در روز هفدهم ماه دوم بهمن
روز همه چشمه‌های غمر عظیم شکافتند و در چاه های آسمان
۱ کشاده گردید
- ۱۲ و تا چهل شبانه روز باران بر زمین من بارید
- ۱۳ بهمن روز نوح و سیم و حام و بافت فرزندان نوح و زن نوح و سید بن
پسران وی همراه ایشان در کشتی داخل شدند
- ۱۴ هر قسم وحوش و هر قسم بهائم و هر قسم حشرات که بر زمین بودند
است و انواع پرندگان هر نوعی پر و بال که دارند جنس جنس را
ایشان همراه شدند
- ۱۵ جفت جفت از همه اجسام که در آنها دم حیثیت بود در کشتی
بنزد نوح در آمدند
- ۱۶ و از همه اجسام نرو ماده بودند که در آمدند چنانچه جدا و او
فرموده بود پس خداوند در بر روی او بسته گردانید
- ۱۷ و مدت چهل روز طوفان بر زمین می شد و آب می افروزد و آب را
برداشت تا که از زمین بلند شد
- ۱۸ و آب غلبه میکرد و بر زمین بی نهایت می افروزد و کشتی بر روی
آب روان شد
- ۱۹ و آب بر زمین بسیار بسیار غلبه میکرد تا که همه حبه‌های بلندند
زیر آسمان بود پنهان گشت
- ۲۰ و آب را پانزده ذراع از سر جبال بلند شد که آنها را برده گردید

۱۱ و دهم 'جسمام' که بر زمین حرکت می نمودند برندگان و بهائیم و
وحوش و سایر حشرات الارض که بر زمین دیدب اند و جمیع انسان
بیز جان دادند

۱۲ از دهم باشندگان خشکی در آنکه در بین اسی دم ریه حیات بود
بهرد

۱۳ و خدا بعد ساخت دهمی داندل را که بر زمین بودند از انسان
نابائیم و حشرات و برندگان هوا شده از زمین و و کشتند فضا
نوح و کشتی که با او در کشتی بودند رباب یافتند

۱۴ و آب تا مدت یکصد و پنجاه روز بر زمین غلبه می نمود

باب هشتم

۱ بعد از آن از نوح و همای وحوش و دهم بهائیم که با او در کشتی می
بودند خدا را یاد آمد و خدا با در بر زمین وزانید تا آب ساکن شد
۲ و چشمه های شهر و در چاه های آسمان مسدود گردید و بارش از آسمان
ممتنع شد

۳ و آب از روی زمین بدوستانه رو بمعدودت می نهاد و بعد از یکصد
و پنجاه روز آب کم شدن گرفت

۴ و کشتی در روز هفتم ماه هفتم بر سر جبال ارارات قرار گرفت
۵ و آب تا بهاء دهم کمتر میگردید و در روز اول ماه دهم قله تاپ
جبال بدید آمد

۶ بعد از چهل روز نوح روزن کشتی را که ساخته بود به شد

۷ وزاغبی را رها کرد که او بیرون رفته تا آنکه آب از زمین خشک شود
آمد و شد می نمود

- ۸ کبوترها را نیز از نزد خود رها کرد تا که بیفتند، آب از روی زمین که بیشتر شده یانه
- ۹ و کبوتر نهیمینگاه کف پای خود را نیافتند، بزد او در گشایی بار بزدیدند.
- ۱۰ بسبب آنکه بر روی همه زمین آب عی بود و نوح دست خود را دراز کرده او را گرفت و بزد خود در کشتی در آورد
- ۱۱ پس هفت روز دیگر توقف کرده کبوتر را بار دیگر از کشتی رها کرد.
- ۱۲ و کبوتر بوقت شام بوی آمد و اینک برت زیتونی بریده شده در دهانش بود انگاه نوح دریافت که آب از زمین کم شده است
- ۱۳ و هفت روز دیگر توقف نمود کبوتر را رها کرد که او بار دیگر بوی بازگشت نکرد
- ۱۴ و چنین واقع شد که هر روز اول ماه اول ششصد و یکم آب از زمین خشک شد و نوح سقف کشتی را بر داشته نظر کرد و اینک روی زمین خشک شده است
- ۱۵ و در روز بیست و هفتم ماه دوم زمین خشک گردید و خدا با نوح تکلم فرمود و گفت
- ۱۶ از کشتی بیرون آی و با زن و پسران و زنهای پسران تو بیدیدید.
- ۱۷ سائر جانداران که با تو از همه اجسام میباشند یعنی پرندگان و بهائم و همه حشرات که بر زمین دبیب اند با خود بیرون آر تا که آنها بر زمین بچه گان بی شمار بدهند و کثیر اندریت شده بر زمین موفور شوند
- ۱۸ و نوح با پسران و زن و زنهای پسران خود بیرون آمد
- ۱۹ هر جانوری هر حشراتی هر طایری هرچه بر زمین حرکت نمید، و سم بقسم از کشتی بیرون آمد
- ۲۰ انگاه نوح مذبحی را برای خداوند بنا نموده از همه بهائم ذبح و از

همه برندگان طعنه گرفتند و فرمودند: سوختن بر آن مانع گذارند.
 ۲۱ و خداوند بوی خود را بر آنها پراستند نهاد و خداوند در شمار خون
 گشت که من بعد از این را بواسطه انسان بسپارم آنکه خیال دل
 انسان از ایم طاعت شر است و لعون خواهم کرد و همه جهاد را
 مناجاد گشته ام باز دیگر خواهم گشت
 ۱۱ تا پیام زمین فصل زرم و آبرو و سرری و درمی و بدع و خرب و روز
 و آب و مطلع خواهد آمد.

بسم

۱ و خدا بر نوح و فرزندانش برکت فرمود و باینان گفت که کثیر
 الذریه و وفور شده و ب زمین را معمور کنید
 ۲ و خوف و هیدت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه برندگان هوا
 بر هر چه بر زمین دیدب است و بر همه ایمان دین خواهد بود در
 دست شما سپرده شده اند
 ۳ هر چه متحرک و زنده باشد برای طعام از آن شما باشد چنانچه سبزه
 نورس را همه بشما بخشیده ام
 ۴ اما گوشت را بانفس او یعنی خون بخورید
 ۵ و یقینا خون جانهای شما را مطالبه خواهم کرد از دست همه
 حیوانات و از دست انسان نیز مطالبه خواهم کرد چنانکه انسان را از
 دست هر برادر او مطالبه خواهم نمود
 ۶ هر که خون انسان را بیزد خویش از انسان ریخته شود زرا که خدا
 انسان را بصورت خود ساخته است
 ۷ و شما کثیر الذریه و وفور شده بجه کن بی شمار بر زمین بر آرد
 و کثرت یابد.

- ۸ پس خدا نوح و فرزندان او را فرمود
- ۹ که اینک من عهد خود را با شما و با نسل شما فی ما بعد
- ۱۰ و با هر نفس زنده نیز که با شماست یعنی برزندگان و پیاپی و هر نفس زنده
- و حشر زمین که با شما باشند از جمله آنها که از دریا و دریاچه و دریا
- آمدند تا بهمه و حشر زمین قرار میدهم
- ۱۱ عهد خود را با شما قرار میدهم بر اینکه من بعد همه اجسام را از آب
- طوفان هلاک نکردن و طوفانی که زمین را تپه کند و در دیگر نشود
- ۱۲ و خدا گفت آن عهد را که من در میان خود و شما و هر نفس زنده
- که با شماست تا به انتهای زمان می نمایم عهد است اینست
- ۱۳ قوس خود را در ابر جای میدهم تا عهدی را که در میان من و زمین
- است علامتی باشد
- ۱۴ و چنین خواهد شد که هرگاه ابری بر زمین در آید قوس در آن ابر
- بظهور آید
- ۱۵ و از عهد خود که در میان من و شما و هر نفس زنده و همه اجسام
- هست یاد خواهم آورد و آب بر دیگر مضاف نخواهد شد و دریا و دریاچه
- اجسام را هلاک کند
- ۱۶ و قوس در ابر خواهد بود و آنرا نظر خواهم کرد تا به انتهای زمان
- که در میان خدا و هر نفس زنده از همه اجسام است در بهشت
- باشد مقرر شد یاد آورم
- ۱۷ و خدا بنوح گفت اینست عهدی که من عهدی که در میان من و زمین
- اجسام که بر زمین باشد قرار داده ام
- ۱۸ و پسران نوح که از کشتی بپایان آمدند و هر نفس زنده و هر نفس زنده
- اما حام پدر کنعان است

- ۱۶ این سه نفر پسران نوح هستند و از ایشان همه زمین معمور شد
- ۱۷ و نوح کهشت کدایی و وزیدن گرفت و تاگستانی نهانید
- ۱۸ پس شراب نوشیده است گردید و خود را در خیمه پرشده ساخت
- ۱۹ و حام پدر کنعان عریانی پدر خود را دیده بپروان رفت و دو برادر خود را خبر داد
- ۲۰ پس سیم و یافث لباسی گرفته شراب بر کتف خود نهادند و پس پا رفته عربانی پدر خود را پوشیدند و چونکه باو متوجه نبودند نظر ایشان بر عریانی پدر خود نه افتاد
- ۲۱ و نوح چون از مستی هوشیار گردید از آنچه پسر خورد با او کرده بود اطلاع یافت
- ۲۲ پس فرمود کنعان ملعون باد نزد برادران خود بنده بندگی خواهد بود
- ۲۳ و نیز فرمود خداوند خدای سیم و یافث باد و کنعان بنده و بی خاد بود
- ۲۴ خدا یافث را توسیع خواهد داد و در خیمه‌های سیم سکونت خواهد ورزید و کنعان بنده و بی خواهد بود
- ۲۵ و نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زنده ماند
- ۲۶ و تمامی عمر نوح نهصد و پنجاه سال بود و مرد

باب دهم

- ۱ اینست شرح اولاد پسران نوح سیم و حام و یافث و ایشانرا بعد از طوفان فرزندان بوجود آوردند

- ۲ پسران یافت جومر و ملجوج و مانعی و یوان و توبال و تسالت و پیراس
- ۳ و پسران جومر اسکناز و ریفات و تَجَرَمَه
- ۴ و پسران یوان الیسَه و تارسیس و کتیم و دودانیم
- ۵ جزیره‌های قبایل خطه بخطه هریک موافق زبان و خاندان خود دم
بقوم از ایشان منقسم شد
- ۶ و پسران حام کوس و مصرتیم و فوط و کنعان
- ۷ و پسران کوس سبا و حوبله و سبتَه و رغه و سبتکا و پسران سبت
سبا و کدکان
- ۸ و کوس پدر نمرود بود و او در جهان ذو اقتدار می شد
- ۹ آنکس پیش خداوند در صید قدرت تمام داشت و از آن سبب
بطریق مثل میگویند چون نمرود صیاد ذوالقدرت پیش خداوند
- ۱۰ و مبداء مملکتش بابل و آرک و اکد و کلنه در سرزمین سنعار
- ۱۱ از آن سرزمین آسور بر آمده نینوه و شهر رحبوت و کالج را بنا ساخت
- ۱۲ و رتن را در میان نینوه و کالج که این شهر بزرگست
- ۱۳ و از مصرتیم لودیم و عنامیم و لهاییم و ننتوحیم
- ۱۴ و پتروسیم و کسلوحیم (که از آنها یلستیم پیدا شدند) و کنتوریم بوجود
آمدند
- ۱۵ و از کنعان صیدون بسر بزرگ و جیت
- ۱۶ و یبوسی و اموری و جرجاسی
- ۱۷ و جزی و عرقی و سینی

۱۸ و از اوقات و عمارت و جمعی میخواندند و بعد از آن دو نفر از آنرا
مستقر کردند.

۱۹ و در چند دهه بعد از آن از میان آنرا یک نفر را که در راه بود و
و البته و صاف و نام داشت و لایق بود

۲۰ از آنکه اول آن نام هر یک از آنرا در آن وقت بود و در آن وقت بود و در آن وقت بود

۲۱ و سیم از آنرا که در آن وقت بود و در آن وقت بود و در آن وقت بود
فرزندان آنرا

۲۲ پس از آن سیم عظام و اسیر و از آنکه و لود و از آن

۲۳ و از آنرا نام عوض و حول و حور و پس

۲۴ و از آنکه و در سالی و سالی و در سالی

۲۵ و از آنکه و فرزند پیدا شدند و در آن وقت بود و در آن وقت بود

زینت و سیم کردند و نام هر یک از آنرا

۲۶ و از آنکه و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

۲۷ و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

۲۸ و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

۲۹ و از آنکه و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

۳۰ و از آنکه و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

۳۱ و از آنکه و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

۳۲ و از آنکه و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

طواری و در آن وقت بود و سالی و سالی و سالی

باب یازدهم

- ۱ و تهاپی جهانیان را يك زبان و يك لغت می بود
 و چنین واقع شد که وقتی که از مشرق سفر میکردند در هر روز بم ساعد
 وادی را یافتند که در آنجا وطن گرفتند
 ۳ و با یکدیگر گفتند بیائید خشت بسازیم و آنها را در آن می بایستیم
 ایشان را خشت بجای سنگ و گل بجای اداک بود
 ۵ و گفتند بیائید شهری و برجی که سرش تا به آسمان رسد بجایست
 خود بنا سازیم و خود را نامی پیدا کنیم میبایست که بر روی همه زمین
 پراکنده شویم
 ۵ پس خداوند فرود آمد تا که آن شهر و برج را که بنی آدم
 میساختند مشاهده کند
 ۶ و خداوند گفت اینک قوم یکمست و همگی يك زبان دارند و
 مرکب این امر می شوند اکنون باینکه هر آنچه اراده دارند بجای
 از ایشان ممنوع نخواهد شد
 ۷ بیائید فرورفته در آنجا خلل در لغت ایشان ببندازیم تا که گذار
 یکدیگر را نفهمند
 ۸ برین موال خداوند ایشانرا از آنجا بر روی همه زمین پراکنده کرد و از
 بنا کردن شهر بازماندند
 ۹ از آن سبب ناهش بابل خوانده شد بنابراین که در آنجا می بود
 لغت همه جهانیان خلل انداخت و از آنجا خداوند این را بر
 روی همه زمین پراکنده نمود
 ۱۰ اینست شرح اولاد سیم بناد سانه شده که آفریده دو سال
 بعد از طوفان از او بوجود آمد

- ۱ و سیم بعد از تولد ارفکسید پنج صد سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۱۲ و ارفکسید سی و پنج ساله شد که سالخ از او بوجود آمد
- ۱۳ و ارفکسید بعد از تولد سالخ چهار صد و صد سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۱۴ و سالخ سی ساله شد که سیبیر از او بوجود آمد
- ۱۵ و سالخ بعد از تولد سیبیر چهار صد و صد سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۱۶ و سیبیر سی و چهار ساله شد که فلج از او بوجود آمد
- ۱۷ و سیبیر بعد از تولد فلج چهار صد و سی سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۱۸ و فلج سی ساله شده رشو از او بوجود آمد
- ۱۹ و فلج بعد از تولد رعو دویست و نه سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۲۰ و رعو سی و دو ساله شد که سروچ از او بوجود آمد
- ۲۱ و رعو بعد از تولد سروچ دویست و هشت سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۲۲ و سروچ سی ساله شد که ناحور از او بوجود آمد
- ۲۳ و سروچ بعد از تولد ناحور دویست سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند
- ۲۴ و ناحور بیست و نه ساله شد که تارح از او بوجود آمد
- ۲۵ و ناحور بعد از تولد تارح یکصد و نوزده سال زنده ماند و پسران و دختران از او بوجود آمدند

۲۶. و تارح هفتاد ساله شد که ابرام و ناحور و هاران از او بوجود آمدند
۲۷. اینست شرح اولاد تارح پدر ابرام و ناحور و هاران بود و هاران پدر لوط
۲۸. و هاران قبل از وفات تارح پدر خود در زمین ولادت خود یعنی اور کسیدیم مرد
۲۹. پس ابرام و ناحور زن گرفتند زوجه ابرام سارای نام بود و اسم زوجه ناحور ملکه دختر هاران که این هاران پدر ملکه و پسرکه بود
۳۰. و سارای عقیم بود فرزندی نداشت
۳۱. پس انگاه تارح ابرام فرزند خود را و لوط پسر هاران نواله خود را و سارای دیوک خود زن ابرام فرزند خود را گرفته و با ایشان از اور کسیدیم بیرون رفته راه زمین کنعان گرفتند و به حاران رسیده انجا ساکن شدند
۳۲. و ایام زندگانی تارح دو صد و پنج ساله بود و تارح در حاران مرد

باب دوازدهم

۱. انگاه خداوند ابرام را فرمود که از زمین خود و از میان خویشان خود و از خانه پدر خود بیرون آی به زمینی که من ترا نشان میدهم
۲. و ترا قومی بزرگ خواهیم گردانید و بر تو برکت خواهیم فرمود و نام ترا معزز خواهیم کرد و برکت خواهی بود
۳. کسانیکه ترا مبارک خوانند ایشانرا برکت خواهیم داد و هر کس که بر تو نفرین کند ملعون خواهیم ساخت و همه قبائل زمین بتو برکت خواهند یافت
۴. و ابرام چنانچه خداوند ویرا فرموده بود روانه شد و لوط همراه او رفت و ابرام در وقتیکه از حاران بیرون شد هفتاد و پنج ساله بود

- ۵ و ابرام با سارای زن خود و لوط فرزند برادر خود و تمامی اموال که بهم رسانیده بودند و کسانی که در حاران پیدا کرده بودند بیرون رفتند تا که راه مرزبوم کنعان پیش گیرند و در مرزبوم کنعان رسیدند
- ۶ پس ابرام زمین را تا به منزل سیکم تا بلوط مورې طی کرد و ساکنان زمین در آنوقت کنعانی بودند
- ۷ و خداوند بر ابرام هویدا گشت و گفت که این زمین را بفیسل تو خواهم داد و درانجا مذبحی را برای خداوندی که بر او ظاهر شد بنا ساخت
- ۸ و ازانجا بکوهی که بسمت مشرق بیت ایل بود کوچ کرده خیمه زد که بیت ایل بطرف مغرب و عی بسمت مشرق او بود و درانجا مذبحی را برای خداوند بنا کرد و درانجا نام خداوند را خواند
- ۹ و ابرام راه جنوب پیش گرفته منازل می پیمو
- ۱۰ و قحط دران دیار پدید آمد و ابرام ازانرو که قحط بر زمین اشتداد یافته بود بمصر رفت تا انجا اقامت ورزد
- ۱۱ و چون نزدیک بود که بمصر داخل شود سارای زن خود را گفت اینک میدانم که تو زن خوبصورتی
- ۱۲ و چنین خواهد شد که چون مصریان بر تو نظر افکنند خواهند گفت که این زوجه اوست پس مرا بکشند و ترا زنده دارند
- ۱۳ مصلحت آنست که بگوئی که من خواهر او هستم تا که حال من بواسطت تو بخیریت انجامد و جان من بواسیله تو باقی ماند
- ۱۴ و چنین اتفاق افتاد که چون ابرام بمصر رسید مصریان زن را دیدند که بسیار خوب صورت است

- و امرای فرعون اورا مشاهده کرده تعریفش در حضور فرعون کردند
و این زن را بخانه فرعون بردند
۱۶ و بسبب او با ابرام تلافی فرمود که او گوسفندان و گاوها و خران
و غلامان و کنیزان و ماده خران و شتران بهم رسانید
۱۷ و خداوند فرعون و خاندانش را بسبب سارای زوجه ابرام بمصیبت‌های
شدید مبتلا ساخت
۱۸ پس فرعون ابرام را طلبیده و پرا گفت که با من چه کار کرده چرا مرا
خبر ندادی که این زوجه من است
۱۹ چرا گفتی که او خواهر من است بنوعیکه من اورا گرفته به نکاح
آوردمی اکنون اینست زوجه تو اورا گرفته راه خود بگیر
۲۰ و فرعون در باره او خدام خود را قدش فرمود تا که اورا و زنش را با
تمامی املاک روانه گردند

باب سیزدهم

- ۱ پس ابرام زوجه خود را با هراچه داشت و لوط را همراه گرفتند از مصر
بجنوب بازگشت
۲ و ابرام بمواشی و سیم و زر ثروت تمام داشت
۳ و از جنوب تا به بیت ایل منازل پیمود تا بمقامی که نخستین
خیمه گاهش بود در میان بیت ایل و عی.
۴ و ابرام در اینجا بموضعی که سابق در اینجا مذبحی را ساخته بود برسد
و نام خداوند را خواند
۵ و لوط نیز که با ابرام همراه میرفت رفته ها و گله ها و خیمه ها داشت
۶ و ایشانرا در آن زمین کنجایش نبود که با هم باشند بسبب آن که

- مال ایشان بی نهایت بود و ممکن نبود که باهم سکونت ورزند
- ۷ پس درمیان شبانان مواشی ابرام و شبانان لوط منازعت افتاد و درانوقت کنعانیان و پریزیان در زمین مقیم می بودند
- ۸ و ابرام لوط را گفت که درمیان من و تو و میان شبانان من و شبانان تو منازعتی مبارک ازان رو که ما برادر هستیم
- ۹ ایا تمامی سر زمین در پیش تو نیست التماس آنکه از من جدا شوی اگر تو بدست چپ روی من بدست راست خواهم رفت اگر تو متوجه راست شوی من بچپ رو خواهم نهاد
- ۱۰ پس لوط نظر انداخته تمامی میدان یردین را دید که همه سیراب است قبل از آنکه خداوند سُدوم و عُموْرَه را هلاک کرد همچو جنت خداوند مانند زمین مصر در راه صُغْر
- ۱۱ و لوط از بهر خود همه میدان یردین را اختیار نمود و لوط بطرف مشرق متوجه شد و از یکدیگر جدا شدند
- ۱۲ ابرام در دیار کنعان مقیم شد و لوط در شهرهای میدان متمکن گشته بسوی سدوم خیمه زد
- ۱۳ اما ساکنان سدوم پیش خداوند بغایت شریر و گنه گار می بودند
- ۱۴ پس خداوند ابرام را فرمود بعد از آنکه لوط از وی جدا شد که چشمهای خود را کشاده از جایی که میباشی بسوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب نظر کن
- ۱۵ که این همه سرزمین را که می بینی بتو و بنسل تو تا به ابد ارزانی خواهم داشت
- ۱۶ و نسل ترا همچو رمل زمین خواهم گردانید که اگر رمل زمین را توان شمرد نسل تو نیز بشمار آید

۱۷. بر خیز ب سرزمین طولاً و عرضاً سیر کن چه آنرا بتو خواهم بخشید
پس ابرام خیمه خود بر داشته در بلوطستان مَمَرِی یعنی حَبْرُون
مقام نمود و در آنجا مذبحی را برای خداوند بنا ساخت

باب چهاردهم

- ۱ و در ایام امّرافل پادشاه سِنَعار و اَرَبُوت پادشاه الاسار کداراعمر
پادشاه عیلام و ثدعال پادشاه طوائف
- ۲ ایشان با برع پادشاه سُدُوم و بَرَسَع پادشاه غُمُورَه و سَناب پادشاه اَکَمَه
و سَمِییر پادشاه صَبُوتیم و پادشاه یَلَع یعنی صُغَر جنگ نمودند
- ۳ اینهمه در وادی سَدیم یعنی در یابی شور جمع شدند
- ۴ مدت نوازده سال کداراعمر را بندگی کردند و در سال سیزدهم
طغیان نمودند
- ۵ و در سال چهاردهم کداراعمر و پادشاهانی که با او متفق بودند
آمده رفایانرا در عَسْتَرُوت قَرَنائیم و زوزیانرا در هام و ایمیانرا در ساوَه
قَرِیائیم
- ۶ و حُرَیانرا نیز در کوهستان ایشان سَعیر تا که صحرائی فاران که
بطرف بیابان است منہزم کردند
- ۷ و باز گشته بعین مَرَسَقات یعنی قابس رسیدند و تمام ملّت عمالقیانرا
و نیز اموریانرا که در حَصَص تمار سکونت داشتند مغلوب ساختند
- ۸ پس پادشاه سُدُوم به پادشاه غُمُورَه و پادشاه اَکَمَه و پادشاه صَبُوتیم
و پادشاه یَلَع یعنی صُغَر بیرون رفتند و با ایشان در وادی سَدیم جنگ
آراستند
- ۹ با کداراعمر پادشاه عیلام و ثدعال پادشاه طوائف و امّرافل پادشاه

سنعار و اریوک پادشاه الاسار چهار پادشاه با پنج پادشاه مقابله کردند

۱۰ اما در وادی سدیم چاهها پر از گل چرب می بود و پادشاهان سدوم و غموره گریخته در آنجا افتادند و آنانیکه رها یافتند بکوهستان فرار کردند

۱۱ و ایشان همه اسباب و همه ماکولات از اهل سدوم و غموره گرفته باز گردیدند

۱۲ ولوط فرزند برادر ابرام را نیز که او ساکن سدوم می بود با اسبابش گرفتار کرده باز گشت نمودند

۱۳ و کسی که جانبر شد نزد ابرام عبری آمد و صورت حال باز نمود که او در بلوطستان ممري اموري برادر اسکول و برادر عانر که ایشان با ابرام صاحب عهد بودند مقام داشت

۱۴ و ابرام چون شنید که برادرش گرفتار شده خدام خانها را خود سیصد و هجده نفره بر صف کشید تا به دان ایشان را تعاقب نمود

۱۵ و لشکریان خود را در شب ترقه چند نموده ایشان را منهدم ساخت و تا حوبه که بدست چپ دمشق است از پی ایشان رفت

۱۶ و تمامی اموال را باز آورد و لوط برادر خود را نیز با اسباب وی و زنان و مردمان را نیز باز آورد

۱۷ و چون از گذاراعمر و پادشاهانی که با وی بودند ظفر یافته باز میگشت پادشاه سدوم بیرون آمده او را در وادی ساوه که همین وادی شاهی میباشد استقبال نمود

۱۸ و ملکشیت پادشاه سالم نان و شراب را پیش آورد چه او کاهن خدای تعالی بود

۱۹ و بر روی برکت خزانند و گفت مبارک باد ابرام از خدای تعالی مالک

آسمان و زمین

۲۰ و آفرین بد بر خدای تعالی که دشمنان ترا بدست تو سپرده

است پس او را از هر چیز عشر داد

۲۱ و پادشاه سدوم باهرام گفت که مردمان را بمن ده و اسباب برای خود

بگیر

۲۲ و ابرام پادشاه سدوم را جواب داد که من پیش خداوند الله تعالی

مالک آسمان و زمین دست خود را بلند کرده ام

۲۳ بر اینکه نه رشته و نه دوال نعلین و نه هرچه مال توست بگیرم

مبادا که بگوئی که من ابرام را توانگر کرده ام

۲۴ فقط آنکه جوانان خورده اند و قسمت عانر و اسکول و ممری که با

من متفق بودند ایشان حصه خود را بگیرند

باب پانزدهم

۱ بعد ازین مقدمات کلام خداوند در عالم رؤیا بر ابرام نازل شد که ای

ابرام مترس که منم سپهر تو و جزای بیکران تو

۲ و ابرام گفت یا پروردگار خداوند چیست آنکه مرا ببخشی چه

۳ من بی اولاد مانده ام و کار آرای خانه من این الیعزیر دمشقی است

و ابرام گفت اینک مرا فرزندی بخشیده و اینست که خانه زاد

من وارث منست

۴ ناگاه کلام خداوند بر او نازل شد که این کس وارث تو نشود بلکه

کسی که از پشت تو برآید او وارث تو خواهد شد

۵ پس او را از خانه بیرون آورد و فرمود بسوی آسمان مترصد بلش

و ستارگان را عدد کن اگر آنها را بتوانی شمرد و گفت نسل تو چنین خواهد بود

- ۶ و بخداوند ایمان آورد و بدان جهت بعدائت منسوب شد
- ۷ و نیز گفت اورا منم خداوندیکه ترا از اور کسیدیم بیرون آوردم تا که این زمین را بطریق مبراث بتو بخشم
- ۸ او گفت یا پروردگار خداوند چگونه مرا معلوم شود که این را بمیراث خواهم گرفت
- ۹ پس اورا گفت گوساله سه ساله و بز ماده سه ساله و گوسفندی سه ساله و فاخته و بچه کبوتر را برای من بگیر
- ۱۰ پس او این همه را گرفته هریکی را دو نیم کرد و هریک حصه را رو بروی یک دیگر نهاد لیکن آن پرندگان را دو نیم نساخت
- ۱۱ و چونکه مرغان بر مردارها فرود آمدند ابرام آنها را باز راند
- ۱۲ و در وقت غروب آفتاب خواب گران بر ابرام عارض شد و اینک وحشت با ظلمت شدید در خاطرش راه یافت
- ۱۳ انگاه بابرام گفت یقین بدان که اولاد تو در ملک اشیار غربت خواهند ورزید و اهل آن ملک را بنده گی خواهند نمود و تا مدت چهار صد سال ایشانرا مظلوم خواهند ساخت
- ۱۴ اما بران قوم که ایشانرا مملوک سازد من حکم خواهم فرمود و بعد ازان با مال فراوان خروج خواهند نمود
- ۱۵ و تو به آبا و اجداد خود بسلامت خواهی پیوست بکمال پیروی رسیده مدقون خواهی شد
- ۱۶ و در طبقه چهارم اینجا باز خواهند آمد زیرا که گناه گاری اموریان هنوز با تمام نرسیده

- ۱۷ و بعد از غروب آفتاب چون تاریک شد ناگاه تنوری پر دود و چراغی
آتشین در میان آن حصه‌ها گذشت
۱۸ در آن روز خداوند با ابرام عهد نمود و گفت این زمین را بنسل تو
بخشیده‌ام از رود مصر تا رود بزرگ یعنی فرات
۱۹ ملک قینیان و قنزیان و قدمنیان
۲۰ و حیتیان و پریزیان و رفایان
۲۱ و اموریان و کنعانیان و جرجاسیان و یبوسیان

باب شانزدهم

- ۱ اما سارای زن ابرام را فرزندی نبود و کنیزکی داشت مصری هاجار نام
۲ و سارای ابرام را گفت که اینک خداوند مرا از زائیدن بازداشتند
است الحال با کنیزک من همخلوت شو شاید که از او فرزندی
برای من حاصل شود و ابرام سخن سارای را قبول کرد
۳ و سارای زن ابرام هاجار مصری کنیزک خود را بعد ازان که ابرام ده
سال در کنعان بسر برده بود گرفته او را با ابرام بنکاح درآورد
۴ پس با هاجار نزدیکی کرد و او حامله شد و چون دید که حامله
شده است خاتون خود را بنظر حقارت دیدن گرفت
۵ پس سارای با ابرام گفت ستمی که دیده‌ام بر تو بان من کنیزک
خود را بسینه^۲ تو دادم و چون دریافت که حامله شده است مرا
بنظر حقارت دید خداوند در میان من و تو انصاف کند
۶ و ابرام بسارای گفت اینک کنیزک تو باختیار تست با او هر چه
بنظر تو پسندیده آید بکن و سارای ویرا ایذا رسانید بعدیکه از
خدمتش گریخت

- ۷ و فرشته^۱ خداوند بر سر چشمه^۲ آب در یابان بر چشمه^۳ که براه سور است ویرا یافت
- ۸ و گفت ای هاجار کنیزك سارای از کجا آمده^۴ و بکجا میروی جواب گفت از خدمت سارای خاتون خود گر خجسته^۵ ام
- ۹ و فرشته^۶ خداوند ویرا فرمود که بنزد خاتون خود باز گرد و در زیر دستش تواضع پیشه کن
- ۱۰ پس فرشته^۷ خداوند ویرا گفت که نسل ترا بی نهایت خواهم افزانید چنانکه بسبب کثرت بشمار نیاید
- ۱۱ و فرشته^۸ خداوند ویرا نیز گفت اینست که آبستن شده^۹ و پسر^{۱۰} ویرا خواهی زائید و اورا اسماعیل نام باید نهاد از آنجا که خداوند تظلم ترا استماع^{۱۱} فرموده است
- ۱۲ و او مرد وحشی خواهد بود دست او برخلاف همه کس و دست همه کس برخلاف او و مقابل همه برادران خود سکونت خواهد ورزید
- ۱۳ و نام خداوند ویرا که با او تکلم نمود چنین بر زبان آورد خدایا تو مرا می بینی زیرا که گفت آنکس که مرا می بیند آیا من اینجا در عقب او نگاه کرده^{۱۴} ام
- ۱۴ و بنابراین مقدمات نام آن چاه را بِئْرَ الْحَيِّ رَئِي خواند اینك در میان قادس و بارِ می باشد
- ۱۵ و هاجار برای ابرام پسری زائید و ابرام پسر خود را که از هاجار بوجود آمد اسماعیل نام نهاد
- ۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود که اسماعیل از هاجار برای ابرام بوجود آمد

بَاب هفدهم

و چون ابرام نود و نه ساله بود خداوند بر ابرام هویدا گشت و او را گفت که منم خدای قادر مطلق در پیش من رفتار نمای و کامل باش و عهد خود را در میان من و تو می بندم و ترا بسیار بسیار خواهم

افزیند

- ۳ پس ابرام سر بر زمین نهاد و خدا با او باین مضمون تکلم فرمود
- ۴ ایذک عهد من با تست که پدر جمهور قبائل خواهی گردید
- ۵ و اسم تو بعد الیوم ابرام خوانده نشود بلکه اسم تو ابراهام باشد از آن رو که ترا پدر جمهور قبائل گردانیده‌ام
- ۶ و ترا بغایت کثیر الذریت می سازم و قبیلها از تو بوجود آرم و پادشاهان از تو بظهور آیند
- ۷ و عهد خود را در میان من و تو و نسل تو بعد از وفات تو با هر یک در عصر وی قرار میدهم عهد ابدی را بر اینکه من خدای تو و بعد از من خدای نسل تو باشم
- ۸ و زمینی که در آن غربت و رزنی نمایی خطه کنعانا بتو و بعد از تو بنسل بطریق ملکیت تو ابدی خواهم داد و من خدای ایشان خواهم بود
- ۹ و خدا ابراهام را فرمود که تو عهد مرا نگاهدار و اولاد تو نیز بعد از وفاتت هر یک در عصر خود رعایت بکنند
- ۱۰ عهد من که در میان من و شما و نسل تو بعد از تو مرتعی باید داشت اینست هر مذکری از شما مختون شود
- ۱۱ گوشت قلقت خود را مختون بسازید که این علامت عهد در میان من و شما باشد

- ۱۲ از شما هر که عمرش هشت روز باشد مختون شود هر مذکری در طبقات شما خانه‌زاده و زرخریده از همه ییگانگان که از نسل نو نباشند
- ۱۳ خانه‌زاده نو و زرخریده نو لازم است که مختون شود و عهد این در جسم شما به عهد ابدی خواهد ماند
- ۱۴ و مذکر نامختون که گوشت قلندش مختون نشده آن نفس از قبيله خود منقطع گردد عهد مرا فسخ نموده است
- ۱۵ و خدا به ابراهام فرمود که ساری زن خود را ساری بخوان بلکه اسمش ساره باشد
- ۱۶ و او را برکت می‌دهم و ازوی ترا فرزندی گرامت میکنم و او را مبارک می‌سازم تا که مادر قومها باشد و پادشاهان ممالک از وی بظهور خواهند آمد
- ۱۷ پس ابراهام سر بر زمین نهاده خندید و با خود گفت آیا مرد صد ساله را فرزندی پیدا شود و ساره نوک سانه بزاید
- ۱۸ و ابراهام خدا گفت کاشاکه اسماعیل در پیش تو زنده ماند
- ۱۹ و خدا گفت یقین که ساره زوجه تو پسری برای تو خواهد زاید و اسمش را اسحاق خوان و با وی عهد خود را قرار میدهم تا که بعد از او اولادش را عهد ابدی باشد
- ۲۰ و در باره اسماعیل دعای ترا شنیده‌ام اینک او را برکت فرموده‌ام و او را کثیر الذریعت خواهم کرد و بحمد الخلیف خواهم افزاینده دوازده سرداران از او بوجود خواهند آمد و او را قوی عظیم خواهم گردانید
- ۲۱ ولیکن با اسحاق که ساره در سال آینده بهمین وقت متولد او را برای تو خواهد زاید عهد خود را قرار میدهم
- ۲۲ و این مکه را بانام رسیده خدا از پیش ابراهام معروف فرمود

۲۳ پس ابراهام اسماعیل پسر خود را و همه خانه‌زادگان خود را و همه زر خریدگان را یعنی هریک مذکری از اهل بیت ابراهام گرفته گشت قلفت ایشان را بهمان روز چنانچه خدا او را فرموده بود مختون ساخت

۲۴ و ابراهام نود و نه سال داشت که خود بگوشت قلفت مختون گشت

۲۵ اسماعیل فرزندش سیزده ساله بود که بگوشت قلفت مختون شد

۲۶ بهمان روز ابراهام و پسرش اسماعیل ختنه یافتند و مجموع اهل بیتش خانه‌زاده و زر خریدگان با او مختون شدند

باب هجدهم

۱ بعد از آن خداوند در بلوطستان ممري بر او ظاهر گشت و قتیقه روز گرم شده بدر خیمه نشسته بود

۲ و نظر انداخته دید که ناگاه سه نفر نزد او ایستاده و چون ملاحظه

کرد از در خیمه باستقبال ایشان دوید و بسوی زمین سر فرو آورد و گفت ای اقا اگر مرا بنظر رحمت منظور داری امید آنکه از پیش بنده نگذری

۳ حال قدری آب بیارند تا که پاهای خود را بشوئید و در زیر این درخت آرام بگیرد

۴ و من پارچه نان می آمم که دلهای خود را تسکین بدهید و بعد از آن راه پیش گیرید زیرا که این سبب بنزد بنده آمده اید جواب دادند چنانچه گفته بکن

۵ پس ابراهام در خیمه بنزد ساره بسرعت تمام آمده و برا نفت زود باش سه پیمانه آرد خالص را خمیر کرده کماچا بنزد

- ۷ و ابراهام خود نزد مواسی دویده گوسالهٔ نرم و خوب آورد و بجوای سپرد که او بطبع کردنش پرداخت
- ۸ و روشن خالص و شیر و آن گوسالهٔ پخته را گرفته در پیش ایشان گذاشت و خود در زیر درخت بخدمت ایستاد و ایشان خوردند
- ۹ پس از او پرسیدند ساره زوجهٔ تو کجاست جواب داد اینک در خیمه میباشد
- ۱۰ او گفت مطابق عمر که داری بتو رجوع خواهم نمود و اینک ساره زن ترا فرزندی بوجود خواهد آمد و ساره در عقب او بدرخیمه ایستاده این سخن را بشنید
- ۱۱ و ابراهام و ساره پیر که سن سال بودند و ساره از عادت زنان باز مانده بود
- ۱۲ از آن سبب ساره بخاطر خود خندیده گفت آیا بعد از آنکه پیر شده‌ام و خداوند من نیز پیر شده کاهرا می‌دهد
- ۱۳ پس خداوند ابراهام را گفت که ساره بچه سبب بخنده آمد و گفت که آیا من بوقت پیری فی الحقیقت فرزندی بزرایم
- ۱۴ آیا هیچ امری بر خداوند دشوارست بوقت موعود و مطابق این عمر که داری بتو مراجعت می‌فرمایم و ساره را فرزندی بظهور خواهد آمد
- ۱۵ پس ساره خوفناک شده انکار نمود که من بچندیدم او گفت نه چنین است بلکه خندیدی
- ۱۶ پس آن اشخاص از آنجا برخاسته رو بطرف سدوم نهادند و ابراهام همراهی مینمود تا که ایشانرا مرخص نماید
- ۱۷ و خداوند گفت آیا آنچه من بفعل می‌آرم از ابراهام مخفی دارم

- ۱۸ از آنرو که ابراهام قومی بزرگ و قوی هر آینه خواهد گردید و همه
قبائل زمین در او برکت خواهند یافت
- ۱۹ زیرا که من او را می شناسم بدانکه اولاد و خاندان خود را بعد از خود
وصیت خواهد نمود تا که راه خداوند را مرعی داشته عدل و داد
بجا آرند تا آنکه خداوند هر چه وعده فرموده با ابراهام بپایان
رساند ۲۰ خداوند گفت بسبب آنکه غرضای سدوم و غموره بسیار شده
است و گناه ایشان بی نهایت کبیر است
- ۲۱ الحال فرود آمده مشاهده کنم که عمل ایشان با التمام موافق
فریادی که بسمع من رسید هست یا نه والا مطلع شوم
- ۲۲ و آن اشخاص بسمت سدوم متوجه شدند و ابراهام باز بحضور
خداوند ایستاد
- ۲۳ و ابراهام نزدیک آمده گفت آیا نیکوکار را نیز با بدکار هلاک
میسازی
- ۲۴ اگر پنجاه نفر نیکوکار در میان شهر باشند آیا بواسطه آن پنجاه
نیکوکار که در آن میان باشند مرحمت نافرموده مکان را هلاک
میسازی
- ۲۵ دور باد از تو بدین نوع کاری که نیکوکار را با بدکار بقتل رسانی
و حال نیکوکار چون حال بدکار باشد این سخن از تو دور باد آیا
حاکم تمامی زمین انصاف نکند
- ۲۶ خداوند گفت اگر در سدوم پنجاه نیکوکار در میان شهر یابم بواسطه
آنکسان تمامی مکان را مرحمت خواهم نمود
- ۲۷ و ابراهام بجواب گفت ای نیک من که بغیر از خالت و خاکستر نیستم
جرات تکلم با خداوندگار نموده ام

۲۸ شاید که ازان پانجاه نیکوکاران پنج نفر کم باشند آیا بسبب پنج کس تمامی شهر را هلاک میسازي گفت که اگر چهل و پنج درانجا یابم هلاک نخواهم کرد

۲۹ و بار دیگر با او بسخن آمد و گفت شاید چهل نفر درانجا یافت شوند او گفت بواسطهٔ چهل نفر نخواهم کرد

۳۰ گفت مبادا که خداوندگار غضب ناک شود که من سخني بگویم شاید که سي نفر درانجا یافت شوند گفت اگر سي نفر درانجا یابم نخواهم کرد

۳۱ گفت اينك حال با خداوندگار جرات تكلم نموده ام شاید بیست نفر درانجا یافت شوند گفت بوسیله بیست کس هلاک نخواهم ساخت

۳۲ گفت مبادا که خداوندگار بغضب آید که يك سخن دیگر بگویم شاید ده نفر درانجا شوند گفت که بسبب ده نفر نیز هلاک نخواهم ساخت

۳۳ پس خداوند این مکالمه را با ابراهام با تمام رسانیده راه خود گرفت و ابراهام بمکان خود باز گشت

باب نوزدهم

۱ پس آن دو فرشته بوقت شام در سدوم رسیدند که لوط بدروارهٔ سدوم نشسته بود و لوط ایشانرا دیده برای استقبال برخاست و سر بر زمین نهاد

۲ و گفت اي خواجگان در خانه بنده خود تشریف بیارید و شب را

- بسرپرید و پاهای خود را بشوئید علی انصباح برخاسته راه خود پیش
 گیرید گفتند نه بلکه شب را در کوچه بسرپریم
- ۳ و چون او در لوازم تکلیف مبالغه نمود ایشان همراه او شده
 بخانه اش رفتند که او ضیافتی برای ایشان مهیا کرد و نان فطیری
 پخت و ایشان خوردند
- ۴ هنوز نخفته بودند که ناگاه ساکنان شهر یعنی سدومیان از پیر
 و جوان تمامی خلق از هر طرف بگرد خانه در آمدند
- ۵ و لوط را آواز داده بدو گفتند اشخاصیکه بوقت شب بنزد تو
 آمدند کجا هستند ایشان را برای ما بیرون بیاور تا که با ایشان
 نزدیکی کنیم
- ۶ پس لوط از در خانه بنزد ایشان بیرون رفت و دروازه را از عقب
 خود بر بست
- ۷ و گفت ای برادران خدایا چنین امر قبیح مکنید
 اینک من دو دختر میدارم که گاهی با مرد هم بستر نشدند آنها را
 بنزد شما بیرون می آورم تا که با ایشان هر چه بنظر شما پسندیده
 آید بکنید و لکن بدین مردان رجوع ننمائید زیرا که ازین سبب بنزد
 سایه سقف من در آمدند
- ۹ جواب دادند که دور شو و گفتند نیز که اینکس می چون آمد تا که
 در اینجا اقامت ورزد و حال دعوی حکومت میکند اکنون زیاده
 از آنچه با ایشان بد سلوکی مینمائیم با تو خواهیم ورزید و لوط را
 تنگ افشردند بعدیکه نزدیک شد که دروازه را بشکنند
- ۱۰ پس آن دو نفر دست خود را دراز کرده لوط را بنزد خود در خانه
 آوردند و دروازه را بر بستند

- ۱۱ و انکسان را که بدر ایستاده بودند از کبیر و صغیر به کوری مبتلا کردند بحدیکه از یافتن دروازه باز ماندند
- ۱۲ و انکسان بلوط گفتند آیا کسی دیگر ترا دریجا باشد داماد و پسران و دختران خود و هر چه در شهر ازان تو هست ازین مکان بیرون بیار
- ۱۳ زیرا که ما این موضع را مستهلک میسازیم بسبب آنکه فریادش بنزد خداوند بسیار شده و خداوند ما را فرستاده است تا آنرا هلاک نماییم
- ۱۴ و لوط بیرون رفت و دامادان خود که دخترانش را بنکاح آورده بودند مخاطب ساخت و گفت که بر خیزید و ازین مکان بیرون شوید زیرا که خداوند شهر را بهلاکت می رساند و او در نظر ایشان همچون تنزگو نمودار شد
- ۱۵ و چون صبح برآمد پس فرشتگان لوط را شتابانیده گفتند که بر خیز و زوجه خود را و دو دختر خود را که دریجا میباشند همراه بگیر مبادا که در فساد شهر هلاک شوی
- ۱۶ و چون اهل مال میکرد از آنرو که خداوند بر ایشان رحمت فرمود آن اشخاص دست وی و زن و دو دختر او را گرفته بیرون شهر آورده گذارند
- ۱۷ و ایشان را بیرون کرده گفت از برای جان خود فرار نمایی از عقب خود نگاه مکن و در تمامی میدان توقف منمایی برین کوه بگیریز مبادا که هلاک شوی
- ۱۸ و لوط ایشان را گفت ای خواجه همچنین مباد
- ۱۹ اینک بنده بنظر تو مقبول شده و نو با من در شفقت مبالغه

نهوده بحديکه جان مرا نجات داده و من طاقت ندارم که بکوه

گريزم مبدا به بلایي گرفتار شوم و بميرم

۲۰ الحال ببين که اين شهر نزديک است که انجا فرار نمايم

و کوچکست ملتمس آنست که دران رهائي يابم آيا کوچک

نيست و جان من زنده ماند

۲۱ ويرا گفت اينک دعاي ترا درين باب مساجاب ساخته ام تا اين

شهر را که در باره آن شفاعت ميکني منهدم ننمايم

۲۲ بشتاب در انجا بگريز زيرا که تا رسيدن نو در انجا هيچ کار از من

جاري نتوان شد و ازين سبب شهر را صوغر نام نهادند

۲۳ آفتاب بر زمين طلوع نموده بود که لوط بصوغر داخل شد

۲۴ پس انگاه خداوند بر سدوم و غموره کبريت و آتش را از نزد خداوند

از آسمان بارانيد

۲۵ و آن بلدها را و تمامي ميدان و همگي ساکنان بلدها را و هرچه

زمين روئيده بود منهدم گردانيد

۲۶ ناگاه زوجه لوط از عقب نگاه کرد و ستوي نمکين گرديد

۲۷ و ابراهام اول دم صبح برخاسته بجائيه بحضور خداوند ايستاده بود

رفت .

۲۸ و بطرف سدوم و غموره و همه ميدان متروصد شد وديد که دود

زمين بر مي آيد بمثال دود کوره حدادي

۲۹ و چنين بوقوع پيوست که وقتيکه خدا بلدهاي ميدان را هلاک

نمود از ابراهام ياد آمد و لوط را از ميان ويرا يي رها داد چرنکه

شهرهائي که لوط در انجا قرار گرفته بود ويران ساخت

۳۰ و لوط از انرو که از ماندن در صوغر هراسان بود از صوغر بيرون آه ۵۱

در کوه مسکن نمود و دو دخترش با او همراه شدند و در غاری
با دو دختر خود ساکن گشت

۳۱ و دختر بزرگ خورد سائله را گفت که پدر ما پدر شده است و در

دنیا مردی نیست که با ما برسم همه خلاق صحبت نماید

۳۲ بیا پدر خود را شراب بخورانیم و با وی هم بستر شویم تا که از پدر
خود ذریت بظهور آریم

۳۳ پس بهمان شب پدر خود را شراب خورانیدند و دختر بزرگ

بخلوت آمده با پدر خود هم بستر شد که او نه بختنش نه
به برخاستنش اطلاع یافت

۳۴ و روز دیگر دختر بزرگ خورد سائله را گفت که اینک دیشب من

با پدر هم خاوت گشتم امشب نیز او را شراب بخورانیم و تو اندرون
رفته با او صحبت نمایی تا که از پدر خود ذریت بظهور آریم

۳۵ و در آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر خورد سائله بر

خاسته با او همخلوت گشت که او نه بختنش و نه به برخاستنش
اطلاع یافت

۳۶ بدین طور هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند

۳۷ و دختر بزرگ پسری زائیده اسمش مواب خواند که همان شخص

تا امروز پدر مواب است

۳۸ و از خورد سائله نیز فرزندی پیدا شد که او را بن عمی نام نهاد همان

کس تا حال پدر بنی عمون است

باب بیستم

۱ پس ابراهام از آنجا بطرف جنوب طی منازل کرده در میان قادس

- و سور مقام گرفت و در جرار اقامت ورزید
- ۲ و ابراهام در باب زوجه خود گفت که خواهر منست و ای ملک پادشاه جرار تویی چند فرستاد و ساره را برگرفت
- ۳ پس خدا بوقت شب در خواب نزد ای ملک آمد و گفت بواسطه آن زن که او را گرفته حال تو عنقریب موت است
- ۴ ایراکه منکوحه دیگریست
- ۵ ولیکن ای ملک با او نزدیکی ننموده بود و گفت ای پروردگار آیا قوم نیکوکار را نیز بقتل میرسانی
- ۶ آیا آنکس بمن نگفته بود که این خواهر منست و آن زن نیز خود گفت که این برادر منست بخلوص دل و پاکیزگی دست این امر را ارتکاب نمودم
- ۷ خدا او را در خواب گفت میدانم که بخلوص دل این کار کرده که ترا باز داشتم از آنکه بر من عاصی شوی بنابراین نگذاشتم که با او مصاحبت کنی
- ۸ اکنون زن را بشوهر باز ده که او نبی هست و درباره تو استدعا خواهد نمود تا که زنده مانی و اگر باز ندهی یقین بدان که تو با همگی خویشان خود بمیری
- ۹ و ای ملک بوقت صبح برخاسته مجموع خدام خود را طلب کرد و این همه سخنان را بسمع ایشان رسانید و آنجماعت بغایت هراسان شدند
- ۱۰ پس ای ملک ابراهام را طلبیده گفت با ما چه کار کرده و ترا نیز چه زیان رسانیده ام که بسزای آن مرا و ملک مرا بگناهی کبیر منسوب گردانیدی ناکردن آنها با من کرده

- ۱۰ و ای ملک از ابراهام پرسید که ترا چه واقع شد که چنین عمل نمودی
- ۱۱ ابراهام جواب داد که با خود گفتم که ترس خدا در اینجا نخواهد بود و بسبب زوجه* من مرا خواهند کشت
- ۱۲ و فی الحقیقت خواهر منست یعنی دختر پدر من فقط از ملار من متولد نشده وزن من گردید
- ۱۳ و چنین واقع شد که چون خدا مرا از خانه* پدر بغربت روانه کرد من او را گفتم که این قدر مهربانی بمن روا دار که هر جا برویم بگوئی این برادر منست
- ۱۴ پس ای ملک گوسفندان و گاوها و غلامان و کنیزکان را گرفت و به ابراهام بخشید و ساره زوجه اش را به او باز داد
- ۱۵ و ای ملک گفت اینک مملکت من در پیش روی تست هرکجا بنظر تو پسندیده آید اقامت نمای
- ۱۶ و ساره نیز گفت که اینک برادر ترا یک هزار درهم بخشیده ام که چشم بند تو پیش همراهان و پیش همه خلق خواهد بود و ازین سخن تنبیه یافت
- ۱۷ پس ابراهام از خدا درخواست نمود و خدا ای ملک را وزن و کنیزکانش را شفا بخشید تا آنکه بزرگ شدند
- ۱۸ از اینجا که خدا بعلت ساره زن ابراهام ارحام همگی اهل خانه* ای ملک را بالکل مسدود ساخته بود

باب بیست و یکم

- ۱ اما خداوند بساره چنانچه گفته بود التفات نمود و خداوند با ساره وعده خود را وفا کرد
- ۲ چنانچه ساره حامله شده برای ابراهام بهنگام پیری بوقت موعود که خدا با وی گفته بود پسر پراز آید
- ۳ و ابراهام پسر پرا که برای او از ساره متولد شد اسحاق نام نهاد
- ۴ پس ابراهام اسحاق پسر خود را چونکه هشت روزه شد موافق آنچه خداوند او را فرموده بود مختون ساخت
- ۵ و ابراهام یکصد ساله بود که پسرش اسحاق برای او بوجود آمد
- ۶ و ساره گفت که خدا مرا بخنده آورده است هر که بشنود با من بخنده آید
- ۷ و گفت نیز آیا با ابراهام که توانستی گفت که ساره طفلان را شیر خواهد داد زیرا که من بوقت پیری او طفلی بوجود آورده‌ام
- ۸ و آن طفل بزرگ شده از شیر برداشتند و ابراهام در روزیکه اسحاق را از شیر منقطع گردانید ضیافتی عظیم نمود
- ۹ و ساره فرزند هاجار مصر پرا که برای ابراهام زائیده بود دید که سحره می‌نماید
- ۱۰ و ابراهام را گفت این کنیزک و پسرش را اخراج نمایی زیرا که پسر این کنیزک با پسر من اسحاق میراث نخواهد یافت
- ۱۱ و این سخن بر ابراهام در باره فرزند خویش بسیار سخت نمود
- ۱۲ پس خدا با ابراهام گفت که ترا در باب این طفل و کنیز تو سخت ننماید هر چه ساره بتو گفته است بشنو از آنجاکه نسل تو با اسحاق خوانده خواهد شد

- ۱۳ و پسر کنیز را هم بسبب آنکه نسل تو باشد قومي خواهم گردانيد
- ۱۴ پس ابراهام اول دم مبع برخاسته نان و مشك آبرا بر كتف
هاجار نهاد و طفل را باو سپرده رخصت داد كه او روانه شده در
بيابان يَبْرَسَج سرگردان گشت
- ۱۵ و آب مشك تمام شد و طفل را در زير بوته گذاشت
- ۱۶ و خود رفته روبرويش بقريب يك تير پرتاب دور بنشست و او
آواز خود را بلند كرده بگريست
- ۱۷ پس خدا زاري طفل را بشنيد و فرشته خدا از آسمان به هاجار آواز
داد و گفت اي هاجار ترا چه شد متوسس كه خدا فغان طفل را
از انجا كه نشسته است استماع فرموده است
- ۱۸ برخيز و طفل را برداشته دست و پا بگير زيرا كه او را من قومي عظيم
خواهم گردانيد
- ۱۹ و خدا چشمهاي او را كشاد تا كه چاه آب را مشاهده كرد و در انجا
رفت و مشك را از آب پر كرده طفل را خورانيد
- ۲۰ و خدا با طفل مي بود و بزرگ شده در بيابان اقامت ورزيد
و كمان كش گرديد
- ۲۱ و در پايان فاران مقام گرفت و مادرش زبي را از ملك مصر بنگاح
او در آورد
- ۲۲ و دران ايام ابي ملك و فيكل سپه سالار او با ابراهام تكلم نمودند
كه تو هر چه بعمل آري خدا باتست
- ۲۳ اکنون با من سوگندي بنام خدا ياد كن بر اينكه نه با من ونه
با پسر من ونه با نبیره من خيانت كفي مهرباني را كه من با تو
نموده ام همان را با من و با ملكي كه انجا اقامت ورزيده بجا آري
پيدايش

۲۵ ابراهام گفت که من سوگندي ياد ميکنم
 ۲۵ انگاه ابراهام ابي ملک را در باره چاه آب که خدام او غضب کرده
 بودند ملامت کرد

۲۶ و ابي ملک گفت نميدانم که مرتكب اين فعل کيست و نه تو مرا
 آگاهي دادي و نه من جز امروز خبر شنيدم
 ۲۷ پس ابراهام گوسفندان و گاوهارا گرفته ابي ملک را داد و هر دو ميثاقي
 درميان آوردند

۲۸ پس ابراهام از گوسفندان هفت بچه ماده جدا کرد
 ۲۹ و ابي ملک از ابراهام پرسيد که اين هفت بچه ماده که جدا
 کرده از بهر چيست

۳۰ گفت که اين هفت بچه را از دست من بگير تا که مرا گواهي
 باشد بر اينکه آن چاه را من کنده بودم
 ۳۱ از آن سبب نام آن منزل را بَيْتْرِسَبَع نام نهاد که انجا هر دو
 سوگندي خوردند

۳۲ و چون عهد در بَيْتْرِسَبَع بسته بودند ابي ملک و فيکل سپه سالارش
 برخاسته در ديار فلسطين مراجعت نمودند
 ۳۳ و درختي را در بَيْتْرِسَبَع نشانند و در انجا نام خداوند خدای لايزال خوانند
 ۳۴ و ابراهام در ملک فلسطين مدتي مديد بسربرد

باب بيست و دويم

۱ و بعد از اين مقدمات خدا ابراهام را امتحان نمود و اورا گفت اي
 ابراهام جواب داد حاضر
 ۲ گفت که فرزند خود آن يگانه که اورا دوست ميداري اسحاق را

- با خود ببر و بر زمین موریه برو و درانجا بر یکی از کوه‌ها که ترا
 خبر میدهم اورا بطریق قربانی سوختنی پیش گذران
- ۳ پس ابراهام اول دم صبح بر خاسته زین بر خر نهاد و دو نفر از نوکران
 خود و اسحاق فرزند خودرا همراه برد و هیزم برای قربانی سوختنی
 شکسته بر خاست و بجائی که خدا خبر داده بود روانه شد
- ۴ و در روز سیوم ابراهام نگاه انداخته آن مکان را از دور دید
 و ابراهام نوکران خودرا فرمود که شما باخر درانجا نشستنه باشید تا
- ۵ من با پسر درانجا رفته سجده کنیم و بنزد شما بازآئیم
- ۶ پس ابراهام هیزم را برای قربانی سوختنی برداشته بر اسحاق فرزند
 خود بار کرد و آتش و کاردر بدست خود گرفت پس هر دو
 همراه رفتند
- ۷ و اسحاق با ابراهام پدر خود تکلم نمود و گفت ای پدر جواب داد
 که ای پسر حاضر ام او گفت که اینک آتش و هیزم اما برة برای
 قربانی سوختنی کجاست
- ۸ ابراهام گفت که ای پسر خدا برة را برای خود بقربانی سوختنی
 مهیا خواهد کرد پس هر دو همراه رفتند
- ۹ و بجائیکه خدا اورا ازان اطلاع داده بود رسیدند و ابراهام درانجا
 مذبحی را بنا ساخته هیزم را بپاراست و اسحاق فرزند خودرا بسته
 بر مذبح بالای هیزم نهاد
- ۱۰ و ابراهام دست خودرا دراز کرده کاردر را بگرفت تا که فرزند خودرا
 ذبح نماید
- ۱۱ که ناگاه فرشته خداوند از آسمان اورا آواز داد و گفت ای ابراهام
 ابراهام او جواب داد لبیک .

۱۲ گفت بر پسر خود دست دراز مکن و بر او هیچ کاری مکن زیرا که اکنون دانستم که تو خدا ترس هستی بحدیکه فرزند خود آن یگانه را از من دریغ نداشته.

۱۳ پس ابراهام نظر انداخته دید که اینک در عقب او قوچی از شاخ خود به بوته خاری گرفتار شده و ابراهام آمده آن قوچ را بگرفت و او را بموضع فرزند خود بطریق قربانی سوختنی پیش گذرانیید

۱۴ ابراهام آن مکان را *یهوه یری* نام نهاد چنانچه تا امروز میگویند که در آنکوه خداوند بنظر خواهد آمد.

۱۵ و فرشته خداوند بار دیگر از آسمان ابراهام را ندا کرده

۱۶ گفت خداوند میفرماید که بخود سوگند یاد کرده ام که جزای آنکه این امر را ادا نموده و فرزند خود آن یگانه را دریغ نداشته

۱۷ من ترا بی نهایت مبارک خواهم گردانید و نسل ترا مانند ستارگان آسمان و همچو ریگی که بکنار دریاست بشمار خواهم افزود و نسل تو سرحد دشمنان خود را بتصرف خواهند آورد

۱۸ و بنسل تو همگی قبائل زمین برکت خواهند یافت بجزای آنکه گفتار مرا قبول نموده

۱۹ پس ابراهام بنزد نوکران خود مراجعت نمود و برخاسته باتفاق

یکدیگر به *بئرسبع* متوجه شدند و ابراهام در *بئرسبع* اقامت ورزید

۲۰ و بعد ازین مقدمات به ابراهام خبر رسید که اینک *مسلکه* برای ناحور برادر تو فرزندان زائیده است

۲۱ نخست زاده *عوص* نام و بوز برادرش و *قموئیل* پدر ارام

۲۲ و *کسد* و *خزو* و *فلداس* و *یدلاف* و *بتوئیل*

- ۲۳ که این بتوئیل پدر ریفه بود این هشت نفر را ملکه برای ناخو
برادر ابراهام برآید
- ۲۴ وزن نا منکوحه او که رؤومه نام داشت او نیز طبع و جحم و طحس
و مکنه را زاید

باب بیست و سیوم

- ۱ و ساره یکصد و بیست و هفت سال داشت تمامی عمر ساره
اینقدر بود
- ۲ و ساره در قرینت اربع یعنی چهارون بدیار کنعان مرد و ابراهام تا آنکه
برای ساره ماتم نماید و زاری کند انجا آمد
- ۳ پس ابراهام از پیش میت خود برخاسته با بنی حث تکلم نمود
۴ که من غریب و مسافر هستم در میان شما ملکیت قبرستانی
در میان شما بمن بدهید تا میت خود را از پیش چشم خود
مدفون سازم
- ۵ بنی حث ابراهام را جواب دادند و گفتند
- ۶ که ای آقا بشنو تو در میان ما سردار کامگار هستی در هر کدام از
قبرستانهای ما ترا پسند آید میت خود را مدفون نمایی از ما
کسی نیست که قبرستان خود را برای دفن کردن میت از تو
دریغ دارد
- ۷ پس ابراهام بر پا ایستاده پیش اهل آن ملک بنی حث سر بر
زمین نهاد
- ۸ و با ایشان متکلم شد و گفت که اگر مرضی شما چنین باشد که
میت را از پیش خود مدفون سازم سخن مرا بشنوید و برای من از
عزرون بن صحر درخواست نمائید

- ۹ تا غار مکفيله که ملک او و بکنار مزرعه او هست مرا بقیامت
لائی بدهد تا در میان شما قبرستانی داشته باشم
- ۱۰ اما عفرون در میان بی‌احت سکونت داشت پس عفرون حتی
ابراهم را جواب داد چنانچه بی‌احت و جمیع انائی که از دروازه
شهرش آمد و رفت مینمودند شنیدند
- ۱۱ که ای آقا چنین مباد بشنو آن مزرعه را بتو میدهم و غاری که
در آنست بتو بخشیده‌ام بحضور قوم خود ترا داده‌ام میّت خود را
مدفون ساز
- ۱۲ پس ابراهام پیش ساکنان شهر سر بر زمین نهاد
- ۱۳ و با عفرون تکلم نمود چنانچه اهل زمین شنیدند که اگر گفته مرا
قبول نمائی بشنو قیمت آن زمین را خواهم داد از من بگیر تا
میّت خود را در آنجا مدفون سازم
- ۱۴ پس عفرون ابراهام را جواب داد و گفت
- ۱۵ که ای آقا سخن مرا بشنو قیمت آن زمین چهار صد مثقال
است در میان من و تو آن چیست الحال میّت خود را مدفون ساز
- ۱۶ و ابراهام گفته عفرون را قبول کرد و ابراهام نقد را که پیش بی‌احت
مقرر کرده بود چهار صد مثقال نقد که سوداگران را رواج داشت
بدست عفرون سنجیده داد
- ۱۷ و همچنین مزرعه عفرون که در مکفيله رو بروی ممری می‌بود یعنی
مزرعه و غاری که در میانش بود و همه درختائی که در مزرعه از
اطراف و جوانب بود
- ۱۸ در پیش بی‌احت و همه کسانی که از دروازه شهر آمد و رفت
مینمودند بنام ابراهام ملکیت مقرر گشت

- ۱۹ و بعد ازین مقدمات ابراهام ساره زن خود را در غار مزرعه^۱ مکفيله
رو بروی مهری مدفون ساخت همان حبرون است در ملک کنعان
۲۰ و آن مزرعه و غاری که در آن بود بنی حث برای قبرستان بملکیت
ابراهام مقرر نمودند

باب بیست و چهارم

- ۱ و ابراهام پیر کهن سال شده و خداوند بر ابراهام در همه امور برکت
فرموده بود
۲ و ابراهام خادمی را که ریش سفید خاندانش و بر همه مالش
مختار بود گفت که دست خود را زیران من بند
۳ که من ترا بنام خداوند خدای آسمان و زمین سوگند میدهم
براینکه زنی از دختران اهل کنعان که در میان ایشان سکونت
می دارم بنگاح پسر من نیاری
۴ بلکه بمولد و خویشان من رفته زنی را برای اسمعیل پسر من
طلب نمایی
۵ خادم بدو گفت شاید که آن زن راضی نشود که همراه من بدین
سرزمین بیاید آیا لازم است که پسر ترا بزیمینی که از آنجا بیرون
آمدی باز برسانم
۶ ابراهام او را گفت زنهار پسر مرا بدانجا باز نرسانی
۷ خداوند خدای آسمان که مرا از خانه پدر و از وطن خویشان بیرون
کرد و با من تکلم فرمود و این معنی را بسوگندی موکد نمود که این
زمین را بنسل تو خواهم داد او فرشته^۲ خود را پیش تو میفرستد تا
که از آنجا زنی برای پسر من بیاری

۲۹ و ربهقرا برادری بود لابان نام و لابان بیرون دیویده نزد آن مرد بر سر

چشمه آمد

۳۰ و چون گوشواره و دست برنجین را بر دست خواهر خود دید

و سخنهای ربهقرا خواهر خود را استماع نمود که آن مرد با من بدین

نوع جواب و سؤال کرد نزدیکش آمد که او با شتران بر سر چاه

ایستاده بود

۳۱ و گفت ای که خداوند ترا مبارک گردانیده است اندرون پایی

از برای چه بیرون ایستاده که من خانده را و جاتی برای شتران نیز

آماده کرده ام

۳۲ پس آن مرد درون خانه در آمد و لابان بار شترانش را کشاد و گاه

و علف برای شتران و آب برای شستن پایش و پای همراهانش آورد

۳۳ اما چون برای او طعام حاضر کردند گفت تا مطلب خود را نگویم

هیچ نخواهم خورد ایشان گفتند بگویی

۳۴ گفت منم خادم ابراهام

۳۵ و خداوند آقای مرا برکت وافر فرموده است بحدیکه صاحب

دولت گردید و رسته ها و گله ها و سیم و زر و غلامان و کنیزکان و شتران

و خران باو بخشیده

۳۶ و ساره زن آقای من بحد پیری رسیده برای آقای من پسری

بزائید که همه مال و منال خود را باو بخشیده است

۳۷ و آقای من مرا بر این معنی سوگند داد که از دختران اهل کنعان

که در ملک ایشان سکونت می دارم زنی را بنکاح پسر من نیازی

۳۸ بلکه در خانه پدر من و بقبیلۀ من رفته زنی را برای پسر من

طلب نمایم

- ۳۹ من آقاي خود را گفتم شايد كه آن زن همراه من نيايد
- ۴۰ مرا گفت خداوندي كه در پيش او رفتار مينمايم فرشته خود را
 با تو ميفرستد و سفر ترا بخيريت مي رساند و از قبيله من و از
 خاندان پدر من زني را براي پسر من خواستگاري نماي
- ۴۱ پس از سو گندي كه ميدهم مبرا خواهي شد چونكه بخويشان من
 رسیده باشي اگرچه ايشان دريغ دارند فلذا از اين سوگند مبرا خواهي
 گشت
- ۴۲ و امروز بسر چشمه رسیده گفتم كه اي خداوند خدائي مخدوم من
 ابراهام اين را را كه مي پيمايم اگر تو به نيك انجامي رساني
- ۴۳ اينك من بر چشمه آب ايستاده ام و چنين اتفاق افتد كه چون
 دوشيزه براي آب كشیدن بيرون آيد و من اورا گويم كه مرا قدرتي
 آب از طاس خود بنوشان
- ۴۴ و او مرا جواب دهد كه خود بنوش و براي شتران تو نيز آب
 ميكشم همان زن باد كه خداوند اورا براي پسر آقاي من نهمزد
 فرموده است
- ۴۵ هنوز اين سخنان با خود نگفته بودم كه ناگاه رفته بيرون آمدم و بر
 كتفش طاسي بود و بچاه فرو رفته آب كشيد آنگاه من اورا گفتم
 كه مرا بنوشان
- ۴۶ پس طاس را زود از كتف خود فرو آورده گفت كه بنوش
 و شتران ترا نيز مي نوشانم و من خود نوشيدم و او شتران را نيز
 سيراب نمود
- ۴۷ پس اورا پرسيدم كه دختر كيستي جواب داد كه منم دختر
 بتوييل كه اورا ملکه براي ناهور زائيد بعد از آن در گوشش گوشواره

و بهر دو دستش دست برنجن هارا نهادم

۴۸ پس رکوع نموده بحضرت خداوند سجده بجا آوردم و خداوند

خدای مخدوم من ابراهام را ثنا گفتم که مرا برای راست رهبری

نمود تا که دختر برادر آقاي خود را برای پسرش خواستگاري نمايم

۴۹ الحال اگر با آقاي من طریقهٔ مرحمت و نيك عهدي مسلولت

داريد باز گوئيد و الا مرا آگاه نمائيد تا بطرف يمين يا يسار متوجه شوم

۵۰ پس لابان و بتوتيل بجواب گفتند که اين امر از جانب خداوند

نازل شد سخني از نيك و بد با تو نميتوانيم گفت

۵۱ اينك ريقه پيش تست اورا گرفته راه خود بگير تا بموجب

فرمودهٔ خداوند بنكاح پسر آقاي تو در آيد

۵۲ و خادم ابراهام بمجرت استماع اين سخن پيش خداوند بر زمين سر

بسجده نهاد

۵۳ پس خادم زيورهاي سيمين و زرین و جامه‌ها برآورده به ريقه داد

و تحفه‌هاي گران بها برادر و مادرش را پيشکش نمود

۵۴ پس با مردمانی که همراه او بودند باکل و شرب پرداخت و شب را

در انجا بسر بردند و صبح بر خاسته گفت که مرا بخدمت آقاي من

رخصت بدهيد

۵۵ برادر و مادرش جواب گفتند که دختر تخميناً تا ده روز نزد ما

باشد و بعد از آن روانه شود

۵۶ ايشان را گفت که در کار من تاخير ميندازيد از انجا که خداوند سفر

مرا بخيريت رسانيده است مرا رخصت فرمائيد تا بملازمت آقا بروم

۵۷ گفتند دختر را طلب نمائيم و از او بپرسيم

۵۸ و ريقه را طلبيده گفتند که آيا همراه اين شخص ميروي گفت ميروم

۵۱ پس آنگاه ربنه خواهر خود و دایه اش را با خادم ابراهام و تابعانش
رخصت نمودند

۶۰ پس ربنه را دعای خیر گفتند که تو خواهر ما هستی و مادر هزاران
هزار خلقت باش و اولاد تو سرحد اعدای خود را بتصرف در آرند

۶۱ و ربنه با کنیزکان بر خاسته بر شتران سوار شده همراه خادم شد که
او ربنه را با خود گرفته رو براه نهاد

۶۲ و اسحاق از سفر چاه لحي راي بازگشت و در خطه جنوب مسکن
گرفت

۶۳ و اسحاق بوقت شام بیرون رفت تا در صحرا بذکر خدا مشغول
شود که ناگاه نظر انداخته دید که شتران می آیند

۶۴ و ربنه نگاه کرده اسحاق را دید و از شتر فرو آمد

۶۵ و از خادم پرسید که آیا کیست این که در صحرا باستقبال ماسیر
میکند گفت همین آقای منست پس برقی بر روی خود انداخت

۶۶ و خادم از هر آنچه بفعل آورده بود با اسحاق بیان نمود

۶۷ و اسحاق ربنه را بخیمه مادر خود ساره برد و بسلك ازدواج در
آورد و دل بر او بست و اسحاق از ماتم مادر خود ساره تسکین
یافت

باب بیست و پنجم

۱ و ابراهام زنی دیگر گرفت که نامش قُطُورَه بود

۲ و برای او زمران و یاقسان و مدان و مدیان و یسبانی و سُوح را زاید

۳ و یاقسان پدر سبّا و کَدّان بود و اولاد ددان اُسوریم و لُطوسیم و یومیم بودند

۴ و پسران مدیان عیْفَه و عیْفَر و حَذْک و ابیداع و الداعا اینهمه اولاد

قُطُورَه بودند

- ۵ اما ابراهام تمامی اموال خود را با اسحاق داد
- ۶ و فرزندان زنان تا منکوحه که داشت ابراهام چند تحفه ها بخشیده ایشانرا از نزد اسحاق پسر خود بحالی که هنوز خود زنده می بود بملک مشرق رخصت نمود
- ۷ و تمامی عمر ابراهام که بسربود یکصد و هفتاد و پنج سال بود
- ۸ و ابراهام بکمال پیری رسیده پیر سال خورده جان خود را تسلیم نمود و بقوم خود ملحق شد
- ۹ و اسحاق و اسماعیل فرزندان او را در غار مکفيله در مزرعه عفرון بن محسرحتی که روبروی ممری بود مدفون ساختند
- ۱۰ بهمان مزرعه که ابراهام از بنی حث خریده بود آتجا ابراهام و زوجه اش ساره مدفون شدند
- ۱۱ و بعد از فوت شدن ابراهام خدا اسحاق فرزندش را مبارک گردانید و اسحاق در حوالی چاه لحي رای اقامت ورزید
- ۱۲ اینست شرح اولاد اسماعیل فرزند ابراهام که او را هاجار مصري کلینک ساره برای ابراهام زائید
- ۱۳ و فرزندان اسماعیل هریک بنام خود به ترتیب تولد ایشان چنین مذکور میشوند پسر نخستین اسماعیل بنایوئث بود و دیگر قدار ادیکیل و مبشام
- ۱۴ و مبشام و دومه و متسا
- ۱۵ و حدر و تیما و بطور نافیس و قیدمه
- ۱۶ اینست فرزندان اسماعیل یکیک بشهر و قلعه خود چنین نام داشتند دوازده نفر سرداران قبیله خود بوده

۱۷ و مدت عمر اسماعیل یکصد و سی و هفت سال بود که جانرا بحق تسلیم نمود و بقوم خود ملحق شد

۱۸ از حویله تا بسور که بسرحد مصر در راه آسور باشد سکونت ورزیدند او بنظر همه برادران خود انتقال نمود

۱۹ و اینست شرح اولاد اسحاق پسر ابراهام ابراهام پدر اسحاق بود

۲۰ و اسحاق چهل ساله بود که ربقه دختر بتوتیل آری از فدن آرام خواهر لابان آری را بنکاح درآورد

۲۱ و اسحاق در باره زوجه خود که او عقیم می بود پیش خداوند استدعا نمود و خداوند دعای او را اجابت فرمود تا ربقه زن او حامله شد

۲۲ و فرزندان در بطن او مزاحمت نمودند و گفت اگر چنین است آیا حال من چرا بدین نوع باشد پس از خداوند باستفسار پرداخت خداوند فرمود که در رحم تو دو قوم میباشند و از بطن تو دو طایفه برآمده از هم جدا خواهند شد و یکی بر دیگری غالب خواهد شد و بزرگتر خود سال را بندگی خواهد کرد

۲۳ و چون روز وضع حمل برآمد اینک در رحمش توام بودند

۲۴ و نخستین سرخ رنگ با التمام چون لباس مرئی بیرون آمد و او را عیساو نام نهادند

۲۵ و بعد از آن برادرش برآمد و بدست خود عقب عیساورا گرفته بود و او را یعقوب خواندند اما در وقتی که ایشان تولد یافتند اسحاق شصت ساله بود

۲۶ و هر دو پسر بزرگ می شدند و عیساو در صید زیرکی تمام داشت و مرد صحرائی بود اما یعقوب صالح بود و خیمه نشین

- ۲۸ واسحاق عيساورا دوست ميداشت زيرا كه ابراهيم او ميخورد اقامه
ريقه بر يعقوب دل بسته بود
- ۲۹ و روزي يعقوب شوربا پخته بود كه عيساو از صحرا در مانده شده
بيامد
- ۳۰ و عيساو ب يعقوب گفت كه قدرتي از آن شورباي سرخ رنگ مرا
بخوران كه مانده شده ام از اين سبب به انوم مسمي گشت
- ۳۱ يعقوب گفت كه امروز حق نخست زادگي خود را بمن بفروش
- ۳۲ عيساو گفت كه اينك مرا جان بلب آمده و از اين حق نخست
زادگي مرا چه سود
- ۳۳ يعقوب گفت امروز سوگندي با من ياد كن پس او سوگند خورد
بدين طور حق نخست زادگي خود را ب يعقوب بفروخت
- ۳۴ و يعقوب عيساورا نان و شورباي عدس داد و باكل و شرب پرخاشته
برخواست و راه خود گرفت همچنين عيساو حق نخست زادگي
خود را حقيير داشت

باب بيست و ششم

- ۱ و قحطي در آن ملك واقع شد بغير از آن قحط سابق كه در ايام ابراهيم
رو داده واسحاق نزد ابي ملك پادشاه فلسطيان به جرار روانه شد
- ۲ پس آنگاه خداوند بر او ظاهر گشته فرمود كه بملك مصر مرو بزمني
كه ترا نشان ميدهم سكونت نماي
- ۳ و در آن زمين مسافر باش و من با تو خواهم بود و ترا پركت ميدهم
كه اين همه ممالك را بتو و بنسل تو كرامت ميكنم و سوگندي كه
با پدر تو ابراهيم ياد كردم با تو وفا مينمايم

- ۱۵ و نسل ترا چون ستارگان آسمان می افزایم و بنسل تو این همه ممالک را میدهم و جمیع قبائل زمین بنسل تو برکت خواهند یافت
- ۵ در مکافات آنکه ابراهام گفته مرا استماع نمود و فرمان مرا و احکام و قوانین و فرائض مرا رعایت کرد
- ۶ پس اسحاق در جرار اقامت ورزید
- ۷ و ساکنان آن مکان از وی احوال زوجه اش پرسیدند گفت که خواهر منست زیرا که از گفتن که زن منست می ترسید مبادا که بواسطه ربه که مرا بقتل رسانند زیرا که او حسین بود
- ۸ و چون در آنجا مدت مدید گذرانیده بود قضارا ابي ملک پادشاه فلسطیان از درجه تماشا میکرد که اینک اسحاق با ربه زن خود لعب می نمود
- ۹ پس ابي ملک اسحاق را طلب داشته گفت اینک یقین شد که این زوجه تست و تو چگونه گفتی که خواهر منست اسحاق اورا جواب داد که با خود گفتم مبادا بعزت او بمیرم
- ۱۰ ابي ملک گفت این چه کار است که تو با ما کرده قریب بود که کسی از مردمان با زن تو مصاحبت نماید و تو با ما گنه گاری رسانیده بودی
- ۱۱ و ابي ملک جمیع خلق را تاکید فرمود که هر که برین شخص یا بر زنش دست درازی نماید لاجرم مقتول شود
- ۱۲ و اسحاق در آن دیار بزراعت اشتغال نمود و بهمان سال صد چندان حاصل یافت و خداوند اورا برکت داد
- ۱۳ و آن شخص دولتمند می شد و ترقی میکرد و نشوونما یافته بی نهایت عظیم گشت

۱۴ و اورا ملکیت گوسفندان و گاوها و خدم و حشم بود و فلسطیان بر او حسد بردند

۱۵ و چاه‌ها را که چاکران پدر او در ایام ابراهام پدرش کنده بودند آنهمه را فلسطیان مسدود ساختند و از خالت پر کردند

۱۶ پس ای ملک اسحاق را گفت از میان ما برو زیرا که تو از ما بسیار توانا تر شده^۲

۱۷ و اسحاق از آنجا رفته در وادی جرار خیمه زد و در آنجا ماوی گرفت

۱۸ بعد از آن اسحاق آن چاه‌های آب را که در عهد ابراهام پدر او کنده بودند و فلسطیان بعد از وفات ابراهام مسدود ساخته از سر نو بکند

و آنها را چنانچه پدرش نامیده بود همان نام نهاد

۱۹ و چاکران اسحاق در وادی زمین کنده چشمه^۳ آب زنده آنجا یافتند

۲۰ پس شبانان جرار با شبانان اسحاق منازعت نمودند و گفتند که

این آب از ان ماست و آن چاه‌ها را عسق نام نهاد بسبب آنکه

با او خصومت کردند

۲۱ و چاهی دیگر کردند و در باره^۴ آن نیز نزاع کردند و آنرا شطنه خواند

۲۲ و از آنجا رخت بر بسته چاه دیگری کند که در باب آن نزاع

نمودند و آنرا رحبوت نام نهاد و گفت که اکنون خداوند ما را

وسعت عنایت کرده است و در زمین کثرت یافته ایم

۲۳ و از آنجا به بت‌سبع روانه شد

۲۴ و همان شب خداوند بر او ظاهر گشت و گفت که منم خدای

ابراهم پدر تو مژس زیرا که من با تو میباشم و ترا برکت میدهم

و اولاد ترا می‌افزایم بواسطه^۵ بنده^۶ من ابراهام

۲۵ پس آنجا مذبحی را بنا کرده نام خداوند را بخواند و خیمه^۷ خود را

- در آنجا ایستاده کرد و چاکران اسحاق در آنجا چاهی را کردند
 ۲۶ پس آنگاه ابي‌ملک با احوزت يکي از دوستان خود و فیکل سپه
 سالار لشکرش از جرار بنزد او روانه شد
 ۲۷ اسحاق ایشان را گفت چرا بنزد من آمده اید که شما با من کینه
 ورزیده از میان خود بیرون کردید
 ۲۸ جواب گفتند که اینک دریافت کردیم که خدا با تو هست
 و گفتیم که ما را سوگندي در میان باشد و با تو عهدي ببندیم
 ۲۹ بر اینکه ایذا بما نرساني چنانچه ما دست بر تو دراز نکردیم و جز
 نیکوکاری بتو روا نداشته ترا بسلامت رخصت دادیم اکنون تو از
 خداوند برکت یافته‌
 ۳۰ پس برای ایشان ضیافتی کرد و باکل و شرب پرداختند
 ۳۱ و علي الصباح برخاسته با همدیگر سوگندي یاد نمودند و بعد از آن
 ایشان از اسحاق رخصت یافته بسلامت مراجعت کردند
 ۳۲ اتفاقاً بهمان روز چاکران اسحاق رسیده از چاهی که کنده بودند
 او را خبر دادند که آب نمایان شد
 ۳۳ و آنرا سبعة نام نهاد از آن سبب آن شهر را بترسیع تا امروز
 میخوانند
 ۳۴ و عیساو وقتی که به چهل سال رسید یهودیت دختر بئری حقی را
 و باسَمَت دختر ایلون حقی را بَنکاح در آورد
 ۳۵ که این هر دو خاطر اسحاق و ربه را رنجانیدند

باب بیست و هفتم

۱ و اسحاق چون پیر شد و چشمش خیره و نابینا گشت عیساو فرزند

- بزرگ خود را طلب نموده و پرا گفت که ای پسر من او جواب داد که حاضرم
- ۲ گفت اینک من پیبری رسیده‌ام و از روز مردن خود خبر ندارم
- ۳ اکنون آلات خود جعبه و کمان را با خود برده راه صحرای پیش گیر و برای من شکاری صید نمایی
- ۴ و برای من طعامی لذیذ بنوعی که مرا خوش آید مهیا کرده نزد من بیار تا بخورم و جان من پیش از مردن ترا دعای خیر بخواند
- ۵ و ربه آنچه اسحاق با عیساو فرزند خود میگفت بشنید و عیساو رو بصحرای نهاد تا که شکاری صید کرده بپارد
- ۶ پس ربه بیعقوب فرزند خود گفت اینک پدر ترا شنیدم که عیساو برادر ترا فرمان میداد و میگفت
- ۷ که شکاری آورده برای من طعامی لذیذ مهیا ساز تا که من تناول کرده پیش خداوند ترا قبل از مردن دعای خیر بخوانم
- ۸ اکنون ای پسر چنانچه من ترا میفرمایم سخن مرا بشنو
- ۹ خود را بگله برسان و از آنجا دو بزغاله نازک برای من بگیر و من آنها را برای پدر تو طعامی لذیذ بنوعیکه او را خوش آید می‌بخشم
- ۱۰ و تو بخدومت پدر خود بفر تا تناول نموده در حق تو پیش از مردن دعای خیر بخواند
- ۱۱ و یعقوب ربه مادر خود گفت اینک عیساو برادر من پرمویست و من ساده
- ۱۲ شاید که پدر من مرا مس کند و مرا حيله باز تصور نماید پس نه برکت بلکه لعن بر خود رسانم

- ۱۳ مادرش جواب داد که ای فرزند من لعنت تو بر من باد همین سخن مرا بشنو برو و برای من پیار
- ۱۴ پس او روانه شد و آنها را گرفته نزد مادر خود پرسانید و مادر او طعامی لذیذ چنانکه پدرش دوست میداشت پخت
- ۱۵ و ربقه لباس فاخر عیساو فرزند بزرگتر را که در خانه نزد او بود برداشته بیعقوب فرزند خرد پیرشاند
- ۱۶ و پوست بزغالها را بر دستپایش و گردنش هر جایی که موی نبود ببست
- ۱۷ و آن طعام لذیذ و نان را که پخته بود بدست یعقوب فرزند خود داد
- ۱۸ او نزد پدر خود آمده گفت ای پدر من جواب داد حاضر من ای فرزند من تو کیستی
- ۱۹ یعقوب پدر خود را گفت که منم عیساو نخست زاده تو چنانچه مرا فرمودی بجا آورده‌ام اکنون برخاسته بنشین و از شکار من تناول نمایی تا که جان تو در حق من دعای خیر بخواند
- ۲۰ اسماعیل پسر خود را گفت ای فرزند چه شد که باین زودی ترا دست داد جواب داد بسبب آنکه خداوند خدای تو پیش من رسانید
- ۲۱ و اسماعیل یعقوب را گفت نزدیک بیای ای پسر من تا که ترا منم نمایم و بدانم که همان فرزند من عیساو هستی یا نه
- ۲۲ پس یعقوب نزد اسماعیل پدر خود رفت که او را منم نمود و گفت این آواز آواز یعقوب است اما این دستهای عیساو است
- ۲۳ و او را نشناخت زیرا که دستهای او چون دستهای برادرش عیساو

- پرمویی می بود پس در حق او دعای خیر بخواند
 ۲۴ و پرسید آیا تو همین فرزند من عیسا هستی جواب داد که منم
 ۲۵ گفت نزد من بیار تا آنکه از شکار پسر خود خورده جان من ترا
 دعای خیر بخواند پس نزد او حاضر ساخت تا او بخورد و شراب نیز
 برای او آورد.
- ۲۶ و اسماعیل پدر او ویرا فرمود که ای پسر من نزدیک بیای و مرا ببوس
 ۲۷ و نزدیک آمده او را بوسید و بوی لباس او بمشامش رسیده در باره
 او دعای خیر خواند و گفت ببین که بوی فرزند من چون بوی
 زراعتیست که آنرا خداوند برکت فرموده
- ۲۸ و خدا از شبنم آسمان و چربی زمین و غله و باده فراوان ترا بخشد
 ۲۹ و قبائل ترا اطاعت بجا آرند و اقوام پیش تو سر بر زمین نهند و مولای
 برادران خود باش و فرزندان مادرت پیش تو سر بر زمین گذارند
 ملعون باد هر که ترا لعنت کند و مبارک باد آنکه ترا مبارک خواند
 ۳۰ قضا را چون اسماعیل دعای خیر بر یعقوب با تمام رسانید بحالی که
 یعقوب از نزد پدر خود بیرون میرفت عیساو برادرش از شکار
 باز آمد
- ۳۱ و او نیز طعامی لذیذ را مهیا ساخته پیش پدر خود آورد و به پدر خود
 گفت که ای پدر برخیز و از شکار فرزند خود چیزی بخور تا آنکه جان
 تو در حق من دعای خیر بخواند
- ۳۲ اسماعیل پدرش ویرا پرسید که تو کیستی جواب داد که منم فرزند
 نخست زاده تو عیساو
- ۳۳ و لرزه بسیار بر اندام اسماعیل مستولی شد و گفت پس آن کدام کس
 بود که گستاخ آنکه شکاری صید کرده نزد من بیاورد و پیش از رسیدن

تو از همه طعام خورده‌ام و در حق او دعای خیر خواندم آری مبارک
خواهد گشت

۳۴ عیساو بمچتر استماع سخنهای پدر خود باواز بلند بغایت تلخی فریاد
بر کشیده پ پدر خود گفت ای پدر بر من هم نیز دعای خیر بخوان
۳۵ گفت برادر تو از روی حیلۀ بازی در آمده برکت ترا ببرد

۳۶ آیا سزاوار نیست که او یعقوب مستمی گردید از آنرو که از عقب
پای دو بار مرا زد اول آنکه حق نخست زانگی از من برگرفت
اکنون اینک برکت مرا برده است و گفت نیز آیا برای من هیچ
برکت نگذاشته

۳۷ اسحاق عیساورا در جواب گفت که اینک او را مولای تو گردانیده‌ام
و همه برادرانش را باطاعت او باز داده‌ام و او را از غلۀ و باده پرورش
نموده پس چیست ای فرزند من که در حق تو بجا آرم
۳۸ عیساو پ پدر خود گفت که ای پدر آیا یکی برکت نزد تو بود
و پس بر من نیز ای پدر دعای خیر بخوان پس عیساو باواز بلند
بگریست

۳۹ پس اسحاق پدرش ویرا جواب داد که از چربی زمین و از شب‌نم
آسمان علوی ترا نشیمن گاهی خواهد بود
۴۰ و بشمشیر خود اسباب معیشت مهیا خواهی ساخت و برادر خود را
اطاعت خواهی کرد و چنین واقع شود که چون سلطنت بتو رسد
طرق او را از گردن خود بشکنی

۴۱ پس عیساو با یعقوب کینه می ورزید بتقریب آن برکت که پدرش
در حق او خوانده بود و عیساو بخاطر اندیشید که اقام ماتم پدر من
قریب رسیده و من برادر خود یعقوب را میکشم

۱۵۲ و رفته ازین سخنهای عیساو فرزند بزرگت خود اطلاع یافت و کسی
فرستاده یعقوب فرزند کوچک را طلب کرده باو گفت اینک
برادر تو عیساو درباره تو دل خود را تسکین میدهد و قصد جان تو
مینماید

۱۵۳ الحال ای پسر من سخن مرا بشنو برخیز و نزد لابان برادر من
بحاران بگریز

۱۵۴ و با وی روزی چند میباش تا وقتی که خشم برادر تو بر گردد
۱۵۵ تا غضبناکی برادر تو از تو برگشته از آنچه باو کردی فراموش نماید
آنگاه من ترا از آنجا طلب میکنم چرا در عرصه یک روز شما هر
دورا ضایع کنم

۱۵۶ و رفته اسحاق را گفت که مرا بسبب دختران حمت از زندگی خود
ملال می آید اگر یعقوب از دختران بی حمت مانند دختران این
دیار زنی بگیرد از زندگی مرا چه سود

باب بیست و هشتم

۱ پس اسحاق یعقوب را طلبیده در حق او دعای خیر بخواند و او را
تاکید فرمود و باو گفت که زنی از دختران کنعان مکبر

۲ برخیز و به پدن ارام بخانه بتوئیل پدر مادرت روانه شو و در آنجا
از دختران لابان خالوی خود زنی بگیر

۳ و خدای قادر مطلق ترا برکت دهد و ترا کثیر الذریت کند و ترا
افزونی دهد تا آنکه مجمع قبائل باشی

۴ و برکت ابراهام ترا و اولاد ترا نیز بتو بخشد تا این زمین را که در آن
مسافر هستی و آنرا خدا بابراهم داده بود به میراث بگیری

- ۵ پس اسحاق یعقوب را رخصت فرمود و به پدن ارام نزد لابان پسر
بتوئیل ارمی برادر ربقه مادر یعقوب و عیساو روانه شد
- ۶ و عیساو چون دید که اسحاق در حق یعقوب دعای خیر خوانده
بود و به پدن ارام فرستاده تا که از آنجا زنی بگیرد و در هنگامیکه دعای
خیر میخواند او را تاکید فرمود که زنی از دختران کنعانی مگیر
- ۷ و اینکه یعقوب پدر و مادر خود را متابعت نموده و بسوی پدن ارام
رفته بود
- ۸ و دیگر چون عیساو دید که دختران کنعانی اسحاق پدرش را پسند
نمی آیند
- ۹ پس عیساو بنزد اسماعیل روانه شد و سوای زنانی که پیش داشت
مَحَلَّة دختر اسماعیل بن ابراهام خواهر نَبِیُّوت را بنکاح در آورد
- ۱۰ اما یعقوب از بتربیع بیرون شده رو براه حاران نهاد
- ۱۱ و بموضعی رسیده از آنرو که آفتاب غروب شد آنجا شب مقام گرفت
و از سنگهای آن موضع گرفته برای بالین خود نهاد و در آنجا خسپید
- ۱۲ و در خواب دید که اینک نردبان بر زمین ایستاده که سرش تا
باسمان رسیده و اینک فرشتگان خدا بر آن فراز و نشیب آمد و
رفت مینمایند
- ۱۳ و اینک بر بالای آن خداوند ایستاده بود و گفت که منم خداوند
خدای ابراهام پدر تو و خدای اسحاق سرزمینی که بر آن خوابیده
بتو و اولاد تو میدهم
- ۱۴ و اولاد تو چون غبار زمین خواهند بود بحدیکه بطرف مغرب
و مشرق و شمال و جنوب منتشر شوی و بتو و بنسل تو همه قبائل
زمین برکت خواهند یافت

۱۵ و اینک من با تو هستم و هر گجا که بروی ترا محفوظ میدارم و درین دیار ترا باز خواهم آورد زیرا که ترا فرو نمیگذارم تا وقتی که آنچه بتو گفتم عمل ننمایم

۱۶ پس یعقوب از خواب بیدار شده گفت که فی الحقیقت خداوند در اینجا هست و من خبر نداشتم

۱۷ و هراسان شده گفت چه هولناکست این موضع این جز خانه خدا نیست و این دروازه آسمان است

۱۸ و یعقوب صبح برخاسته آن سنگ را که بالین خود ساخته بود برداشت و آنرا بر سیبل ستون ایستاده کرد و بر سر آن روغن بر ریخت
۱۹ و آن موصرا به بیت ایل مستی نمود که پیش ازین نام آن شهر لور بود

۲۰ پس یعقوب عهد کرد و گفت اگر خدا با من باشد و درین راه که می پیمایم مرا محفوظ دارد و مرا نان خوراند و لباس بپوشاند

۲۱ و اگر بخانه پدر خود بسلامت باز آیم پس خداوند محبوب من خواهد بود

۲۲ و این سنگ که من بستون ایستاده کردم خانه خدا خواهد بود و از هر آنچه تو مرا عنایت فرمائی عشر آن بلا قصور بتو خواهم داد

باب بیست و نهم

۱ پس یعقوب طی منازل کرده بسرزمین اهل مشرق رسید

۲ و نگاه کرده چاه آبی در صحرا دید و اینک نزدیکش سه گله گوسفندان خسپیده که از آن چاه گله‌ها را آب میدادند و بر سر آن چاه سنگی کلان نهاده بود

- ۳ و در آنجا تمامی گلّه‌ها جمع می شدند و شبانان از سر چاه سنگ را غلطانیده گوسفندان را آب می خوراندند و سنگ را بر سر چاه بجای خود باز می نهادند
- ۴ پس یعقوب ایشانرا گفت ای برادران شما از کجائید گفتند که ما از حاران هستیم
- ۵ ایشانرا گفت آیا لابان پسر ناحور را می شناسید جواب دادند می شناسیم
- ۶ از ایشان پرسید که بخیریت است گفتند بخیریت ایست راحیل دختر او همراه گوسفندان می آید
- ۷ او گفت هنوز روز بسیار است وقت جمع کردن مواشی نرسیده گوسفندان را آب بنوشانید و بار گشته بچرانید
- ۸ و گفتند نمیتوانیم تا وقتی که تمامی گلّه‌ها جمع نشوند و سنگ را از سر چاه نغلطانند پس دران وقت گوسفندها را آب میخورانیم
- ۹ هنوز با ایشان تکلم می نمود که راحیل با گوسفندان پدر خود رسید که او چوبانی میکرد
- ۱۰ و چون یعقوب راحیل دختر لابان خالوی خود را و گوسفندان لابان خالوی خود را مشاهده نمود یعقوب نزدیک آمده سنگ را از سر چاه غلطانید و گوسفندان لابان خالوی خود را آب خورانید
- ۱۱ پس یعقوب راحیل را بوسید و باواز بلند بگریست
- ۱۲ و یعقوب راحیل را خبر داد که من برادر پدر تو و فرزند رفته هستم او دریده پدر خود را خبر داد
- ۱۳ و چون لابان احوال یعقوب پسر خواهر خود را استماع نمود

- باستقبالش دریده اورا درکنار گرفته ببوسید و بخانه خود رسانید
 پس به لابان اینهمه ماجرا را نمود
 ۱۴ ولابان باو گفت فی الحقیقت که تو استخوان و گوشت من
 هستی پس با او مدت یکماه اقامت ورزید
 ۱۵ بعد از آن لابان یعقوب گفت آیا بسبب آنکه برادر من هستی
 می باید که مرا مغت خدمت کنی بمن بارگو که مزد تو چیست
 ۱۶ ولابان دو دختر داشت که نام بزرگ لیاه بود و نام خوردسال
 راحیل
 ۱۷ و لیاه چشمهای ضعیف داشت و راحیل نیک اندام و زیبا روی بود
 ۱۸ و یعقوب هر راحیل عاشق شده گفت که از برای راحیل دختر
 خوردساله تو مدت هفت سال ترا خدمت میکنم
 ۱۹ لابان جواب داد بهتر است که اورا بتو ارزانی دارم از آنکه بدیگری
 بدهم با من باش
 ۲۰ پس یعقوب از برای راحیل مدت هفت سال خدمت نمود
 و از سبب عشق او این مدت چند روزی بخاطرش نمودار شد
 ۲۱ پس یعقوب لابان را گفت که زن مرا بده که وعده من بسر رسید
 تا که با او صحبت نمایم
 ۲۲ ولابان همه ساکنان شهر را جمع نموده ضیافتی کرد
 ۲۳ و بوقت شام لیاه دختر خود را برده نزد او رسانید که او با وی
 هم بستر شد
 ۲۴ ولابان زلفه کنیز خود را به لیاه دختر خود بخشید تا کنیز
 وی باشد
 ۲۵ و چون صبح برآمد معلوم شد که این لیاه هست و به لابان گفت

که این چه کار است که با من کرده؟ آیا برای راحیل ترا خدمت نکردم چرا با من حيله ورزیده؟

۲۶ لابان جواب داد که در ملک ما چنین رسم نیست که خورد ساله را پیش از بزرگتر بنکاح در آریم

۲۷ با وی یکپخته باتمام رسان این را نیز بتو خواهیم داد در مکافات خدمتی که تو با من هفت سال دیگر خواهی کرد

۲۸ و یعقوب چنین بعمل آورد و با وی یکپخته باتمام رسانید پس لابان راحیل دختر خود را بنکاح او در آورد

۲۹ و بله کنیز خود را به راحیل دختر خود بخشید تا کنیز وی باشد و یعقوب با راحیل همبستر شد و راحیل را بیشتر از لیهه دوست

میداشت و هفت سال دیگر لابان را خدمت کرد پس خداوند چون دید که لیهه محقر گشت رحمتش را بکشان اما

راحیل عقیم می بود

۳۲ و لیهه حامله شد و پسری زائیده او را به راوین مستمی ساخت زیرا که گفت خداوند البته بر دلگیری من نظر کرده است الحال شوهر من مرا دوست خواهد داشت

۳۳ و بار حامله شده پسری زائید و گفت که خداوند نامقبولی مرا استماع نموده است از آن سبب این فرزندان نیز بمن کرامت فرمود پس او را سمعون نام نهاد

۳۴ و بار دیگر حامله شده پسری زائید و گفت اکنون البته شوهر من با من ملحق خواهد شد از آنرو که سه پسرا برای او زائیده ام ازین سبب او را به لیوی موسوم ساخت

۳۵ و بار دیگر حامله شد و پسری زائید و گفت الحال خداوند را حمد خواهم گفت از آن جهت او را یهودا نامید پس از زائیدن باز ماند

باب ستم

- ۱ ورا حیل چون دید که خود برای یعقوب فرزندی نژائید بر خواهر خود رشت برد و یعقوب را گفت که مرا فرزندان بده و آلا بجان می آیم
- ۲ و خشم یعقوب بر راحیل شعله گرفت و گفت آیا من بجای خدا هستم که او بار رحم را از تو باز داشته است
- ۳ و گفت اینست کنیزک من بلهه با او صحبت نمایی تا که بر زانوی من بزاید و از وی مرا فرزندان حاصل شوند
- ۴ پس بلهه کنیزک خود را بنکاح او در آورد و یعقوب با او صحبت نمود
- ۵ و بلهه آبسته شد و برای یعقوب پسری زائید
- ۶ و راحیل گفت خدا داد مرا داده است و فریاد مرا شنیده و پسری بمن عنایت کرده است از آن سبب او را دان نام نهاد
- ۷ و بلهه کنیزک راحیل بار دیگر حامله شد و پسر دویم برای یعقوب بزائید
- ۸ و راحیل گفت بکمال اقدام با خواهر خود مصارعت نموده غالب شده ام پس او را نَفْتَالِی نام نهاد
- ۹ و لیاه چون دید که از زائیدن باز ماند زلفه کنیزک خود را گرفته بنکاح یعقوب در آورد
- ۱۰ و زلفه کنیزک لیاه برای یعقوب پسری زائید
- ۱۱ و لیاه گفت طایفه می آید و او را چاد نام نهاد
- ۱۲ و زلفه کنیزک لیاه پسر دویم برای یعقوب زائید
- ۱۳ و لیاه گفت زهی طالع من که دختران مرا مبارک خواهند گفت و او را به آسیر مستی ساخت
- ۱۴ و زانوی بوقت درو گندم رفت و دستمبوها در زراعت بچنگت

آورده آنها را بنزد مادر خود لیاة برسانید پس راحیل به لیاة گفت از دستمبوهایی پسر خود چندی مرا بده

۱۵ اورا گفت هیچ نشمردی که شوهر مرا از من برداشته و دستمبوهایی فرزندم نیز از من بر میداری و راحیل جواب داد که بنابراین در عوض دستمبوهایی فرزند تو امشب با تو هم بستر خواهد شد

۱۶ و چون یعقوب شبانگاه از صحرا در آمد لیاة با استقبالش بیرون رفت و گفت نزد من بیای زیرا که فی الحقیقت به دستمبوهایی فرزند خود ترا بگرايه گرفته ام پس آن شب با او هم بستر گردید

۱۷ و خدا دعای لیاة را استماع نمود تا که او حامله شد و برای یعقوب پسر پنجم را بزائید

۱۸ و لیاة گفت که خدا اجر مرا بمن داده است در مکافات آنکه کنیزك خود را بشوهر خود دادم اورا پشاکار نام نهاد

۱۹ پس لیاة بار دیگر حامله شد و فرزند ششم را برای یعقوب بزائید

۲۰ و لیاة گفت خدا جهیز فاخر را بمن عنایت فرموده الحال شوهر من با من سکونت خواهد ورزید بجزای آنکه شش فرزند برای او زائیده ام پس نام اورا زَبْلُون خواند

۲۱ و بعد از آن دختری زائید و اورا به دینه موسوم ساخت

۲۲ پس خدا از راحیل یاد آورد و خدا دعای اورا استماع نمود و رحمش را بکشد

۲۳ که او حامله شده پسری زائید و گفت که خدا عار مرا محو نموده است

۲۴ و اورا یوسف نام نهاد و گفت که خداوند مرا فرزند دیگری ازدیاد خواهد فرمود

۲۵ و چنین اتفاق افتاد که بعد از آنکه راحیل یوسف را زائیده بود
یعقوب به لابان گفت که مرا رخصت بده تا به مکان و وطن خود
مراجعت نمایم

۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان ترا خدمت نموده‌ام بمن باز
ده تا که روانه گردم زیرا که خود میدانی که چه خدمت ترا کرده‌ام
۲۷ لابان او را جواب داد که اگر بنظر تو مقبول شده‌ام همان زیرا که
من تجربه حاصل کرده‌ام هر ایلکه خداوند مرا بوسیله تو برکت
فرموده است

۲۸ و گفت مزدوری خود را مقرر کن که من خواهم داد
۲۹ او را گفت که خود میدانی که ترا چه طور خدمتی کرده‌ام و آنکه
مواشی تو در حواله من بود

۳۰ که پیش از رسیدن من مال تو اندک می بود و الحال فراوان شده
بکثرت رسید و خداوند بعد از قدوم من ترا برکت داد من آخر
برای خانه خود کمی چاره سازم

۳۱ گفت ترا چه قدر بدهم یعقوب جواب داد که مرا هیچ نباید داد
اگر این امر بمن روا داری بار گوسفندان ترا شبانی و چوپانی میکنم
۳۲ امروز در میان تمامی گله میگذرم و هر چه از مواشی منقط و لکه دار
باشد و از میان گوسفندان هر کدام سیاه و یا بزها هر آنچه لکه دار
و منقط برآید جدا می سازم مزدوری من همین خواهد بود

۳۳ و نیکوکاری من فردا در حق من گواهی خواهد داد چون بنظر تو
مزدوری من برآید هر آنچه در بزها منقط و لکه دار و در گوسفندان
سیاه نباشد آنرا از دزدی من بدان

۳۴ و لابان گفت کاشا چنانچه گفتی بشود

۳۵ و بهمان روز بزهایی مخطط ولکه‌دار و همه بزهای ماده را منقط ولکه‌دار هر آنکه در او سفیدی می‌بود و از گوسفندان هر يك سیاه را جدا کرد و بدست فرزندان او سپرد

۳۶ و میان خود و یعقوب سه روز راه فاصله گذاشت و یعقوب بقیه گله‌های لابان را چوپانی نمود

۳۷ پس یعقوب چوپایی چنار قرو تازه و بادام و شاه‌بلوط گرفت و آنها را بخط‌های سفید پوست بریده سفیدی که در آن چوپا می‌بود ظاهر گردانید

۳۸ و آن چوپاها که پوست بریده بود در جوی حوض‌های آب بوقتی که گله‌ها برای آب خوردن می‌آمدند روبروی آنها ای‌ناده کرد بقصد آنکه چون برای آب خوردن بیايند حامله شوند

۳۹ و گله‌ها روبروی آن چوپاها حامله شده بچکان مخطط و منقط ولکه‌دار زائیدند

۴۰ و یعقوب بچکان را از همدیگر جدا نمود و گله‌ها را بسوی مواشی مخطط رو گردانید و هر يك سیاه را در گله لابان و گله‌های خود را بیکطرف گذاشت و با گله‌های لابان ملحق ساخت

۴۱ و چنان شد که هرگاه گوسفندهای تندرست حامله می‌شدند یعقوب آن چوپاها را پیش چشم گوسفندان در جویها می‌گذاشت بقصد آنکه پیش چوپاها حامله شوند

۴۲ و هرگاه گوسفندان ضعیف می‌بودند نگذاشت ازین باعث ضعیفان ازان لابان بودند و تندرستان ازان یعقوب

۴۳ و همچنین دولت او بی نهایت افزود و گله‌های بسیار و کنیزکان و غلامان و شترها و حمارها بهمرسانید

پیدایش

باب سی و یکم

- ۱ اما سخنهای فرزندان لایان را شنید که می گفتند هراچه پدر ما داشت یعقوب بچنگ آورده است و از ملک و مال پدر ما این همه دولت را پیدا نمود
- ۲ و یعقوب به چهره لایان نگاه کرده دید که التفات بطرف او می نماید چنانچه در ایام گذشته می نمود
- ۳ پس خداوند یعقوب را فرمود که بولایت آباء خود و بنزد خویشان خود معاونت نمایی و من با تو خواهم بود
- ۴ و یعقوب تنی چند فرستاده راحیل و لیا را در صحرا نزد گله خود طلبید
- ۵ و ایشان را گفت که من چهره پدر شمارا می بینم که با من التفاتی نمی نماید چنانچه در ایام گذشته می نمود ولیکن خدای پدر من با من بوده است
- ۶ و شما خود میدانید که حتی المقدور خود پدر شمارا خدمت کرده ام
- ۷ و پدر شما با من غدر نموده است و مزدوری مرا ده دفعه مبدل ساخته اما خدا ویرا نگذاشت که بمن زیانی رساند
- ۸ اگر همچنین میگفت که مواشی منقط مزدوری تو باشد پس تمامی گله ها بچکان منقط بر می آورند و اگر چنین میگفت که «مخطط مزدوری تو باشد پس همه گله مخطط می زائیدند
- ۹ بدین نوع خدا مواشی پدر شمارا گرفته بمن بخشیده است
- ۱۰ و در هنگامی که مواشی حامله می شدند چنین اتفاق افتاد که

- نگاه انداخته در خواب دیدم که گوسفندهای نر که بر مواشی می
جستند محط و منقط و داغدار بودند
- ۱۱ و فرشته خدا در خواب بمن گفت ای یعقوب من گفتم لبیک
۱۲ گفت الحال نظر نمایی و همه گوسفندهای نر را که بر مواشی می
چهند مشاهده کن که محط و منقط و داغدار میباشند زیرا که
هرآنچه لایان بتو میکند معاینه نموده ام
- ۱۳ منم خدای بیت ایل که در آنجا بر ستون روغن مالیدی و در آنجا
با من ندیدی مقرر کردی الحال برخیز ازین دیار خروج نموده در
زمین خویشان خود مراجعت کن
- ۱۴ و راحیل و لیاة اورا در جواب گفتند که مارا در خانه پدر خود
آیا قسمتی یاه میرانی دیگر هیچ مانده است
- ۱۵ آیا بصورت بیگانهان در نظر او نیستیم از آنرو که مارا بفروخت و زر
مارا با التمام تلف نمود
- ۱۶ زیرا که تمامی دولتی که خدا از پدر ما برداشته است ازان ما
و فرزندان ماست اکنون هرآنچه خدا فرموده است بعمل آر
- ۱۷ پس یعقوب برخاسته فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد
۱۸ و همه مواشی خود و تمامی اسبابیکه بهمرسانیده بود و مواشی که
بهنر خود در بدن ارام حاصل نموده با خود برد تا که نزد اسحاق
پدر خود بخطه کنعان روانه گردد
- ۱۹ اما لایان برای بریدن پشم گوسفندهای خود رفته بود و راحیل چند
اصنامی که ازان پدری بود دزدید
- ۲۰ و یعقوب به پنهانی از لایان ارمی غائب شد و اورا از گریختن خود
اطلاع نداد

- ۲۱ و همه متعلقات خود همراه گرفته بگریخت و برخاسته از نهر عظیم عبور نمود و بطرف کوه جلعلک رو نهاد
- ۲۲ و لابان را بروز سیوم خبر رسید که یعقوب گریخته است
- ۲۳ پس برادران خود را همراه برده هفت روز راه در عقب او رفت و در کوه جلعلک بدو رسید
- ۲۴ و خدا بوقت شب در خواب با لابان ار می مراجعت نموده او را فرمود که زنهار با یعقوب از نیلک و بد هیچ تکلم منمائی
- ۲۵ پس لابان به یعقوب رسید و یعقوب خیمه خود را دران کوه برپا نموده بود و لایان نیز با برادران خویش در کوه جلعلک خیمه زد
- ۲۶ و لابان یعقوب را گفت که چه کرده که به پنهانی از من غائب شدی و دختران مرا چون اسیران شمشیر از من برداشته
- ۲۷ چرا در خفیه گریختی و به پنهانی غائب شدی و مرا خبر ندادی تا با سرور و نعمات و دنف و ستار ترا رخصت می نمودم
- ۲۸ و نگذاشتی که پسران و دختران خود را بدو سم درین امر نا دانی نموده
- ۲۹ در اقتدار بازوی منست که بشما ایذا رسانم اما خدای پدران شما دیشب مرا فرمود که زنهار با یعقوب از نیلک و بد هیچ تکلم منمائی
- ۳۰ اکنون قدم در راه نهاده از انرو که بخانه پدر خود رغبتی تمام داری آخر چرا معبودان مرا دریدی
- ۳۱ یعقوب لابان را جواب داد و گفت بسبب آنکه ترسیدم که مبادا دختران خود را از من بزور بگیرد
- ۳۲ پیش هر کس که معبودان خود را بیای او را زنده مگذار پیش روی برادران ما تجشش نمائی که از ان تو نزد من چیست و با خود ببر اما یعقوب خبر نداشت از آنکه راحیل آنها را در دیده بود

۳۳ و لابان در خیمهٔ یعقوب و در خیمهٔ لیاه و در خیمهٔ هر دو کنیزک در آمد و هیچ نیافت و از خیمه لیاه بیرون رفته بخیمهٔ راحیل داخل شد

۳۴ اما راحیل آن اصنام را گرفته زیر جهاز شتر نهاده بود و بالای آن نشسته و لابان تمامی خیمه را جست و جو کرده هیچ نیافت

۳۵ و پدر خود را گفت که موجب خشمناکی جناب نشود آنکه پیش او نتوانم برخاست زیرا که عادت زنان مرا واقع شده است و او تجسس نموده اصنام را نیافت

۳۶ پس یعقوب خشم گرفت و با لابان بمنازعت در آمد و یعقوب لابان را جواب داد و گفت که تقصیر من چیست و گناه من کدام است که با این همه تندی تعاقب من کرده

۳۷ همه ائقال مرا جست و جو نموده از همه آلات خانهٔ خود چه یافته اینجا پیش برادران من و برادران خود بنه تا در میان ما هر دو انصاف کنند

۳۸ بیست سال شد که با تو میبودم گوسفندها و بزهای تو اسقاط حمل نکردند و گوسفندهای مرا از گله تو نخوردم

۳۹ آنچه دریده شد نزد تو نیاوردم تاوان آن خود دادم خواه در روز خواه در شب هر چه در دیده شده از من مطالبه نمودی

۴۰ حال من چنین بود که مرا در روز حرارت و در شب یخ اتلاف می نمود و خواب از چشمهای من دور شد

۴۱ و عرصهٔ بیست سال در خانهٔ تو حال من چنین می بود چهارده سال از برای دو دختر تو و شش سال برای مواشی تو ترا خدمت نمودم و مزدوری مرا ده بار مبدل ساختی

۱۴۲ اگر خدای پدر من خدای ابراهام و معبود اسمعیل با من نبود
اکنون مرا تویی دست مرخص می نمودی خدا محنت و مشقت
دستهای مرا معاینه کرده است و ترا دیشب سرزنش نموده

۱۴۳ و لابان یعقوب را در جواب گفت که این دختران دختران من
و این فرزندان فرزندان من و این مواشی مواشی من و هرچه تو می
بینی از آن منست و امروز برای ایلها دختران من و فرزندان که
راینده اند چه چاره سازم

۱۴۴ اکنون بیای تا من و تو پیمانی ببندیم که در میان من و تو
گواهی باشد

۱۴۵ پس یعقوب سنگی را گرفته بمثابه ستونی ایستاده کرد

۱۴۶ و یعقوب برادران خود را فرمود که سنگها جمع کنید و ایشان سنگها
آورده توده ساختند و در اینجا بالای توده طعام خوردند

۱۴۷ و انرا لابان یَجَرَّ سَاهِدُوتَا نام نهاد و یعقوب آنرا جلعید مستی ساخت

۱۴۸ و لابان گفت که این توده امروز در میان من و تو گواهی باشد از آن
سبب به جلعید مستی گشت

۱۴۹ و مِصْفَه نیز نامید از آنرو که گفت که چون از یکدیگر جدا شویم
خداوند میان من و تو دیدبانی کند

۵۰ اگر دختران مرا بیازاری و اگر سواي دختران من زنان دیگر بگیری
انسانی با ما نیست به همین که خدا در میان من و تو
گواه هست

۵۱ و لابان به یعقوب گفت که این توده را نظر کن و ستونی را که میان
من و تو نهاده ام مشاهده نمای

۵۲ گواه است این توده و گواه است این ستون بر اینکه بقصد مضرت

نه من بسوي تو ازین توده بگذرم و نه تو بسوي من ازین توده
و ازین ستون گذر نمائی

۴۳ خدای ابراهام و خدای ناحور خدای پدران ایشان در میان ما
انصاف نماید و یعقوب بنام معبود پدر خود اسحاق سوگندی یاد کرد
۴۴ پس یعقوب قربانی بر سر کوه گذرانیده برادران خود را بخوردن نان
دعوت کرد و ایشان تناول نموده شب را بر سر کوه بسر بردند
۴۵ و لابان اول دم صبح برخاسته پسران و دختران خود را ببوسید و در
حق ایشان دعای خیر خواند پس لابان روانه شده بمقام خود
مراجعت نمود

باب سی و دوم

۱ اما یعقوب راه خود پیش گرفت و برآ با فرشتگان خدا ملاقات
افتاد

۲ و یعقوب چون ایشان را دید گفت که این فوج خداست و آن
موضع را مَحَنائیم موسوم ساخت

۳ و یعقوب پیشتر از خود رسولان بنزد عیسو برادر خود بملک سعیر
سرزمین ادوم فرستاد

۴ و ایشان را فرمود که خداوند من عیسو را چنین بگوئید که بنده
تو یعقوب معروض میدارد که با لابان سکونت ورزیده ام و تا حال
بسر برده

۵ و گاوها و خرها و گله ها و غلامان و کنیزکان مرا حاصل شده و این
خبر بجانب فرستاده ام تا بنظر وی مقبول گردم

۶ و رسولان نزد یعقوب واپس آمده گفتند که بخدمت برادر تو
عیسو رسیدیم و او نیز با چهار صد نفر بامتقبال تو می آید

- ۷ پس یعقوب بسیار خوفناک و متأثر گردید و مردمان را که همراه بودند و گله‌ها و رمنه‌ها و شترها را بدو فرقه تفریق نمود
- ۸ و گفت اگر عیساویك فرقه رسیده بران غالب آید پس فرقه دیگر که باقی مانده است جان برشود
- ۹ و یعقوب گفت ای خدای پدر من ابراهام و خدای پدر من اسحاق خداوند! که مرا فرمودی بوطن خود و خویشان خود معاودت نمایی و من با تو تَلَطُّف خواهم کرد
- ۱۰ من به هیچ يك از ان الطاف و همه نيك عهدی که با بنده خود فرموده استحقاق ندارم چه با عصای خود از این پر دین عبور نمودم و الحال دو فرقه گردیده‌ام
- ۱۱ اکنون مرا از دست برادر من از دست عیساو نجات بده زیرا که من از او می‌ترسم مبادا که اینجا رسیده مرا و فرزندان را با مادر ایشان بقتل رساند
- ۱۲ و تو فرمودی که هر آئینه با تو تَلَطُّف خواهم نمود اولاد ترا بمثال ریگ دریا که از بسیاری بشمار نمی‌آید خواهم گردانید
- ۱۳ و همان شب در آنجا مقام نمود و از هر آنچه او را میسر بود برای برادر خود عیساو پیشکش برگرفت
- ۱۴ دو صد بز ماده و بیست بز نر و دو صد گوسفند ماده و بیست گوسفند نر
- ۱۵ سی شتر شیر دهنده با بچگان خود و چهل گاو ماده و ده گاو نر و بیست خر ماده با ده بچه
- ۱۶ و آنهارا فرقه بفرقه بدست غلامان خود سپرد و غلامان خود را فرمود که پیش از من عبور نمائید و در میان هر دو فرقه فاصله بگذارید

۱۷ و آنکس را که پیشتر می‌رفت حکم داد که چون عیساو برادر من
با تو دو چار شود و بپرسد که تو از آن کیستی و کجا می‌روی و اینها
که در پیش روی تو هستند از آن کیستند

۱۸ پس بگو که از آن بنده^۲ تو یعقوب این پیشکش بیست بخدمت
جناب عیساو فرستاده و اینک او نیز در عقب ماست

۱۹ و نیز دویم و سیوم و همه کسان را که در عقب فرقه‌ها می‌رفتند
بدین گونه تاکید فرمود که چون شما با عیساو دو چار شوید بدین
مضمون گفت و گو نمائید

۲۰ و چنین نیز بگوئید که اینک بنده^۲ تو یعقوب در عقب ماست
زیرا که خود میگفت که ازین پیشکش که در پیش من می‌برند
اورا راضی میگردانم و بعد از آن رویش ببینم شاید که بر من
شفقت کند

۲۱ پس آن پیشکش پیش روی عبور نمود و او خود همان شب
در لشکرگاه اقامت ورزید

۲۲ و در همان شب برخاسته دو زوجه و دو کنیزک و یازده پسر خود را
همراه گرفته بر معبری بوق عبور نمود

۲۳ و ایشان را برده بدان طرف جویبار گذرانید و تمامی اموال خود را
روانه کرد

۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا بر آمدن صبح مصارعت نمود

۲۵ و چون دید که بر وی غالب نمی شود دست خود به حق ران
یعقوب نهاد و حق ران یعقوب در عین مصارعت از جا بیجا شد

۲۶ او گفت که مرا رخصت بده از آنرو که صبح بر می آید جواب
داد که تا بر من برکت نفرمائی ترا رخصت نمی دهم

- ۲۷ اورا گفت نام تو چیست گفت یعقوب
- ۲۸ گفت که من بعد اسم تو یعقوب نباشد بلکه اسرائیل خوانده شود بسبب آنکه با خدا و خلق سربرگي کردی و غالب آمدی
- ۲۹ و یعقوب از او پرسید و گفت که اسم خود را بمن باز نمایی او گفت که چرا از نام من استفسار نمایی پس بر او در هماججا برکت فرمود
- ۳۰ و یعقوب آن موضع را پُنی ایل نام نهاد و گفت که خدا را رو برو دیدم و جان من سالم ماند
- ۳۱ و در حالی که از پنی ایل عبور می نمود افتاب بر وی طلوع میکرد و او از درد ران می لنگید
- ۳۲ از آن صیب بني اسرائیل آن رگ را که درهم کشیده و در حق ران میباشد تا حال نمیخورند از آنرو که در حق ران یعقوب بران رگ که درهم کشید دست نهاد

باب سی و سیوم

- ۱ پس یعقوب نگاه کرده دید که ناگاه عیساو با چهار صد نفر می آید و فرزندان را به لیاء و راحیل و دو کنیزك حواله کرد
- ۲ اول کنیزكان و فرزندان ایشان را و در عقب ایشان لیاء و فرزندان او را و آخرین راحیل و یوسف را پیارامت
- ۳ و خود پیشتر از ایشان عبور نمود و سر خود را هفت بار بر زمین نهاد تا وقتی که نزدیک به برادر خود رسید
- ۴ و عیساو با استقبالش دویده معانقه کرد و دست برگردنش انداختند و هر دو بگریستند

- ۵ و نظر کرده زنان و فرزندان را دید و گفت که همراهان تو کیستند
جواب داد که فرزندانند که خدا به بنده^۱ تو مرحمت فرموده است
- ۶ انگاه کنیزکان با فرزندان خود نزدیک آمده سجده کردند
- ۷ و لیاه نیز با فرزندان خود آمده ایشان نیز سجده نمودند و بعد از آن
راحیل و یوسف نزدیک آمده سجده بجا آوردند
- ۸ او گفت اینهمه انبوهی که با من دوچار شد از برای چیست
گفت غرض آنکه بنظر جناب عزیز شوم
- ۹ عیساو گفت که ای برادریش من بسیار است هر چه تو داری
با خود دار
- ۱۰ یعقوب گفت چنین مباد اگر بنظر تو عزیز گشته ام التماس آنست
که از دست من پیشکش مرا قبول نمائی که بدین اراده روی ترا
دیدهام گویا که روی خدا را مشاهده نموده ام و مرا مقبول
گردانیده^۲
- ۱۱ امید آنکه برکت مرا که بخدمت تو آورده اند قبول نمائی زیرا که
خدا با من مرحمت ورزیده است و آنکه من کفایت میدارم و با
وی تکلیف نمود تا که او مقبول کرد
- ۱۲ و گفت که براه درآئیم و برویم و من پیشاپیش تو میروم
- ۱۳ اورا جواب داد جناب میداند که بچگان نازک هستند و گوسفندان
و گاوهای شیر دهنده با من هستند اگر یک روز با ایشان شتاب
نمایم همه مواشی خواهند مرد
- ۱۴ امیدوارم که جناب پیشتر از بنده^۳ خود روانه شود و من چنانچه
مواشی که پیش من میروند و چنانچه بچگان طاقت دارند نرم نرم
مسافت می پیمایم تا که در سعیر بخدمت جناب برسم

- ۱۵ عیساو گفت که ازین مردمان که همراه من میباشند تـي چندرا با تو بگذارم گفت چه ضرور است بنظر جناب معزز شوم
- ۱۶ و همان روز عیساو بازگشته راه سعیر پیش گرفت
- ۱۷ و یعقوب تا به سُکُوت قطع مسافت کرد و خانه را برای خود بنا ساخت و کتیرها برای مواشی و از آن سبب آن موصفا سُکُوت می خوانند
- ۱۸ و یعقوب چون از پدن ارام باز آمد بسالم شهر سکم که در مرز بوم کنعان است رسید و رو بروی شهر خیمه زد
- ۱۹ و قطعه زمین که درانجا خیمه برپا کرده بود از بی حمور پدر سکم بصد برة خرید
- ۲۰ و درانجا مذبحی را ایستاده کرد و آنرا ایل الاهی اسرائیل نامید
- ۱ باب سی و چهارم
- ۱ و دینه دختر لیاه که اورا برای یعقوب زائیده بود بتماشای دختران اهل آن زمین بیرون رفت
- ۲ و سکم بن حمور حوی حاکم آن ملک چون اورا مشاهده کرد بگرفت و با وی هم بستر شده اورا ذلیل ساخت
- ۳ و دانش وابسته دینه دختر یعقوب شد و هر آن نازنین عاشق گردیده سخنان دل پذیر با وی میگفت
- ۴ و سکم پدر خود حمور را گفت که این دختر را بنکاح من درآر
- ۵ پس یعقوب اطلاع یافت بر اینکه دینه دخترش را سکم بیحرمت نموده و فرزندانش با مواشی در صحرا میبودند و یعقوب تا رسیدن ایشان خاموش ماند

- ۶ و حمور پدر سکم به نزد یعقوب بیرون آمد تا که با وی گفت و گو نماید
- ۷ و فرزندان یعقوب این خبر شنیده از صحرا باز آمدند و ایشان رنجیده بغایت خشمناک شدند از آنرو که این شخص با دختر یعقوب هم‌بستر شده که این امر نا کردنیست در قوم اسرائیل بی حیائی کرده است
- ۸ و حمور با ایشان بتکلم آمده گفت که جان سکم پسر من شیفته دختر شماس است التماس انکه اورا بنکاح وی درآرید
- ۹ و با ما مصاهرت نمائید و دختران خود را بما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید
- ۱۰ و با ما سکونت نمائید و این سرزمین در اختیار شما باشد در اینجا وطن گرفته تجارت پیشه نمائید و ملک و مال حاصل کنید
- ۱۱ و سکم نیز به پدر و برادران آن دختر گفت که مرا بنظر التفات منظور دارید و هر چه مرا بفرمائید میدهم
- ۱۲ هر چند در طلب مهر و عطا مبالغه نمائید مطابق فرموده شما می‌رسانم اما آن دختر را بنکاح من درآرید
- ۱۳ پس فرزندان یعقوب سکم و حمور پدرش را از روی مکر جواب دادند بسبب انکه دینه خواهر ایشان را بیکرمست ساخته بود
- ۱۴ بایشان گفتند که امکان ندارد که چنین امر بکنیم که خواهر خود را بکسی که نامختون باشد بدهیم که موجب بدنامی ما خواهد بود
- ۱۵ ولیکن بدین شرط با شما اتفاق خواهیم نمود که شما چون ما باشید چنانچه هر مذکر در میان شما مختون شود
- ۱۶ پس دختران خود را بشما میدهیم و دختران شما را برای خود می‌گیریم و با شما سکونت ورزیده یک قوم خواهیم گردید

- ۱۷ و اگر سخن ما را نشنوید بدین که مختون شوید پس دختر خود را گرفته کوچ می نمایم
- ۱۸ گفتار ایشان بنظر حمور و بنظر سکم بن حمور پسند آمد
- ۱۹ پس جوان از آنرو که دختر یعقوب دلبسته بود این امر را بی تردید بعمل آورد و او از همه خاندان پدرش اشراف بود
- ۲۰ و حمور و سکم فرزند او بدروازه شهر خود آمده بدین مضمون با اهل شهر گفت و گو نمودند
- ۲۱ که این اشخاص با ما صلاح اندیشی مینمایند حال آنکه درین ملک اقامت ورزند و بتجارت مشغول باشند چرا که وسعت این زمین برای ایشان کافیست دختران ایشان را بنکاح خود در آریم و دختران خود را بایشان بدهیم
- ۲۲ اما این مردمان با ما اتفاق نخواهند نمود بر این معنی که با ما سکونت ورزند و یک قوم شویم صرف بدین شرط که هر مذکر در میان ما مختون شود چنانکه ایشان مختون هستند
- ۲۳ مواشی و اموال و همه چهارپایان که ایشانرا هست آیا آن همه از آن ما نخواهد بود صرف با ایشان متفق شویم و با ما وطن خواهند گرفت
- ۲۴ پس همه کسانی که از دروازه شهر آمد و رفت می نمودند سخن حمور و فرزندش سکم را قبول کردند و هر یک مذکر که از دروازه شهر آمد و رفت میکرد مختون شد
- ۲۵ و در روز سیوم که درد ایشان شدت یافت دو فرزند یعقوب سمعون و لیوی برادران دینه هر یک شمشیر خود گرفته دیرانه بشهر درآمدند و هر مذکر را مقتول ساختند

۲۶ و حمور و سکم فرزندش را بدم شمشیر کشتند و دینته را از خانهء سکم گرفته بیرون رفتند

۲۷ فرزندان یعقوب بر سر کشتگان رسیده شهر را غارت نمودند بجزای آنکه خواهر ایشانرا بیکهرمت ساخته بودند

۲۸ کوسفندان و گاوها و خران ایشانرا و هرآنچه در شهر و هرآنچه در صحرا می بود بردند

۲۹ و تمامی اموال و همه اطفال و زنان ایشانرا اسیر کرده هرآنچه در خانه ها بود تاراج نمودند

۳۰ پس یعقوب به سمعون و لیوی گفت که مرا مضطرب ساخته اید

برین که نام مرا در میان ساکنان زمین یعنی کنعانیان و فریزیان مکروه

گردانیده اید و چونکه من قلیل میباشم بر من جمع شده مرا

بقتل خواهند رسانید و من با خاندان خود تباہ خواهم گردید

۳۱ جواب دادند که آیا می زبند که آنچه با فاحشه میکنند با خواهر

ماها نیز عمل نماید

باب سی و پنجم

۱ پس خدا یعقوب را فرمود که برخیز به بیت ایل روانه شو و در آنجا

اقامت نمایی و برای خدائی که بر تو در وقتیکه از روی عیساو

برادر خود فرار می نمودی هویدا گشت مذبحی را بساز

۲ و یعقوب اهل خانهء خود را و همه کسانی که با او میبودند فرمود که

معبودان بیگانه که در میان شما باشند برطرف کنید طاهر شوید

و لباس خود را مبتل سازید

۳ و برخاسته به بیت ایل روانه شویم و برای خدائی که در روز

- تنگ دستی دعا می مرا مستجاب نمود و در راهی که طی کردم با
 من میبود مذبحی را در آنجا بسازم
- ۴ پس همه معبودان بیگانه را که در دست ایشان می بود و آویزه ها
 که در گوش میداشتند به یعقوب سپردند و یعقوب آنها را در زیر
 درخت بلوطی که در حوالی سکم بود پنهان نمود
- ۵ و قدم در راه نهادند و هیبت خدا بر شهرهائی که گردا گرد ایشان
 بود فرا گرفت بحدی که در عقب بنی یعقوب نیامدند
- ۶ پس یعقوب با جماعتی که همراه او بود به اور که در ملت کنعان
 است و مراد از بیت ایل است رسید
- ۷ و مذبحی را در آنجا بنا کرد و آن موضع را ایل بیت ایل نام نهاد از
 آنرو که در وقتی که از پیش برادر خود میگریخت خدا همانجا بروی
 ظاهر گشت
- ۸ و دیوَره دایه ربقه انتقال نمود و بنشیب بیت ایل زیر درخت
 بلوطی که آلون باکوت مستی گردید مدفون شد
- ۹ و خدا بار دیگر بر یعقوب به هنگامی که از بدن آرام سفر میکرد هویدا
 گشته بر او برکت فرمود
- ۱۰ و خدا وی را گفت که اسم تو یعقوبست من بعد اسم تو یعقوب
 خوانده نشود بلکه نام تو اسرائیل باشد و او را به اسرائیل مستی
 گردانید
- ۱۱ و خدا وی را گفت که منم قادر مطلق کثیر الذریت و موفور شو
 قومی و مجمع اقوام از تو بوجود آیند و پادشاهان از پشت تو بر آیند
- ۱۲ و زمینی را که بابرهام و باسحاق دادم آنرا بتو ارزانی میدارم و بعد
 از تو بولاد تو نیز آن زمین را می بخشم

- ۱۳ پس خدا در جائی که با وی تکلم میکرد از نزد او صعود فرمود
- ۱۴ و یعقوب در جائی که با وی تکلم نموده بود ستونی را ایستاده کرد
یعنی ستونی سنگی و قربانی ریختنی و روشن زیتون بر سرش ریخت
- ۱۵ و یعقوب آن موضع را که در آنجا خدا با وی مکالمه نمود بیت ایل
نام نهاد
- ۱۶ و از بیت ایل کوچ کردند و چونکه پاره راه باقی بود که به افرات
برسند راحیل را درد زه گرفت و در زائیدن سختی یافت
- ۱۷ و چون در زائیدن سختی کشید دایه بدو گفت مژرس که این هم
ترا پسریست
- ۱۸ و در حالی که جانش رحلت می نمود بوقت تسلیم کردن روح
نامش را بن اوی خواند اما پدرش اورا بنیامین نام نهاد
- ۱۹ و راحیل انتقال نموده در راه افرات که مراد است از بیت لحم
مدفون گشت
- ۲۰ و یعقوب بر سر قبرش ستونی ایستاده کرد که همان ستون قبر
راحیل است تا امروز
- ۲۱ بعد ازان اسرائیل روانه شد و ازان طرف برج عیدنر خیمه خود را
بهر پا کرد
- ۲۲ و اسرائیل دران دیار سکونت می ورزید که راوین بنزد بلهه کنیزک
پدر خود درآمده با وی هم بستر شد و اسرائیل این خبر بشنید اما
فرزندان یعقوب دوازه نفر بودند
- ۲۳ پسران لیاه راوین نخست زاده یعقوب و سمعون و لوی و یهوذا
و یساکار و زبولون
- ۲۴ پسران راحیل یوسف و بنیامین
- پیدایش

- ۲۵ و پسران بنه کنیزک راحیل نان و نفقالي و پسران زلفه کنیزک
لیاه جاک و آسیر
- ۲۶ اینها پسران یعقوب اند که برای او در پدرن ارام زائیده شدند
- ۲۷ پس یعقوب بنزد اسحاق پدر خود به مهری بشهر اربع یعنی
حبرون که در آنجا ابراهام و اسحاق اقامت نموده بودند رسید
- ۲۸ و عمر اسحاق یکصد و هشتاد سال بود
- ۲۹ و اسحاق جان خود را تسلیم کرده انتقال نمود و پیر سال خورده
شده بقوم خود ملحق شد و عیساو و یعقوب او را مدفون ساختند

باب سی و ششم

- ۱ و اینست شرح اولاد عیساو یعنی ادرم
- ۲ عیساو از دختران اهل کنعان زنان برای خود گرفت عاده دختر
ایلون حتی و اهالیبامه دختر عکه دختر صبعون حوی
- ۳ و باسمة دختر اسماعیل خواهر نبایوت
- ۴ و عاده الیفاز را برای عیساو زائید و باسمة رعوثیل را زائید
- ۵ و اهالیبامه یعوس و یعلام و قورح را زائید اینند پسران عیساو که برای
او در مملکت کنعان بوجود آمدند
- ۶ پس عیساو زنان و پسران و دختران و همه اهل خانه خود را
و مواشی و همه چارپایان و تمامی اموال خود را که در مملکت کنعان بهم
رسانیده بود گرفته بملک دیگر از پیش برادر خود یعقوب روانه گردید
- ۷ زیرا که مال ایشان فراوان شده بحدی که امکان نداشت که یکجا
بمانند و بسبب توفیر مواشی ایشان در زمینی که اقامت می
نمودند ایشان را گنجایش نبود

- ۸ و عیساو در کوه سعیر وطن گرفت اما عیساو ادوم است
- ۹ و اینست شرح اولاد عیساو پدر بی ادوم در کوه سعیر
- ۱۰ اینند اسمای اولاد عیساو الیفاز پسر عاده زن عیساو رعوثیل پسر
باسمه زن عیساو
- ۱۱ و پسران الیفاز تیمان اومار صفو و گعاتم و قنر بودند
- ۱۲ و الیفاز پسر عیساو را زنی نا منکوحه بود تَمَنَح نام که او برای الیفاز
عمالیتی را زائید اینان از عاده زن عیساو پیدا شدند
- ۱۳ و اینند پسران رعوثیل نَحْت و زَرْج و مِزّه اینها از باسمه زن
عیساو پیدا شدند
- ۱۴ و اینند پسران اهللبامه دختر عنه دختر صبعون زن عیساو که او
یعوس و یعلام و قورح را برای عیساو زائید
- ۱۵ اینند امیران اولاد عیساو پسران الیفاز نخست زاده عیساو امیر
تیمان امیر اومار امیر صفو امیر قنر
- ۱۶ امیر قورح امیر گعاتم امیر عمالیتی اینند امیرانی که از الیفاز در ملک
ادوم پیدا شدند
- ۱۷ و اینند پسران رعوثیل پسر عیساو امیر نَحْت امیر زرج امیر سمه
امیر مزّه اینند امیرانی که از رعوثیل در ملک ادوم پیدا شدند اینند
اولاد باسمه زن عیساو
- ۱۸ و اینند اولاد اهللبامه زن عیساو امیر یعوس امیر یعلام امیر قورح
اینند امیرانی که از اهللبامه دختر عنه زن عیساو پیدا شدند
- ۱۹ و اینند اولاد عیساو یعنی ادوم و اینند امیران ایشان
- ۲۰ و اینند اولاد سعیر حُورِی ساکنان آن زمین لوطان و سوبال و صِبْوَن
و عَنّه

- ۲۱ و دیسون و ایصر و دیسان اینند امیران حوری اولاد سعیر در ملک ادوم
 ۲۲ و اولاد لوطان حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمنع
 ۲۳ و اینند اولاد سوبال علوان و مانتخت و عیبال سفو و اوانام
 ۲۴ و اینند اولاد و صبعون آیه و عنه عنه همین است که وقتیکه خرهاي
 پدر خود صبعون را می چرانید آب در بیابان یافت
 ۲۵ و اینند اولاد عنه دیسون و اها لیبامه دختر عنه
 ۲۶ و اینند اولاد دیسون حمدان و اسبان و یثران و کران
 ۲۷ اینند اولاد ایصر یلہان و زعوان و عقان
 ۲۸ اینند اولاد دیسان عوض و اران
 ۲۹ اینند امیران حوری امیر لوطان امیر سوبال امیر صبعون امیر عنه
 ۳۰ امیر دیسون امیر ایصر امیر دیسان اینند امیران حوری از جمله امرا
 در میان امیران ایشان که در ملک ادوم سعیر بودند
 ۳۱ و اینند پادشاهانی که در ملک ادوم سلطنت داشتند پیش از آنکه
 بنی اسرائیل را پادشاهی باشد
 ۳۲ و بلع پسر یعور پادشاه ادوم بود و نام شهرش دنها به
 ۳۳ و بلع مرد و یروباب پسر زرج باصرهی جانشین وی شد
 ۳۴ و یروباب مرد و حوسام از ملک تیمائی جانشین وی شد
 ۳۵ و حوسام مرد و هدد پسر بدد که در سرزمین موآب بر قوم مدیان
 ظفر یافت جانشین وی شد و نام شهرش عروبت
 ۳۶ و هدد مرد و سمله متوطن مسریقه جانشین وی شد
 ۳۷ و سمله مرد و ساؤل از رحبوت که بن کنار رود است جانشین وی شد
 ۳۸ و ساؤل مرد و بجای وی بعل حانان پسر عکبور جانشین وی شد
 ۳۹ و بعل حانان پسر عکبور مرد و هدار جانشین وی شد و نام شهرش

- فاعو بود و نام زنش مَهْیَطَبْتِیل دختر مَطَرِید دختر میزاهاب
 ۱۵۰ اما اینند اسمای امیرانی که از عیساو پیدا شدند هر یک به قبیله
 و بلد و نام خود امیر تمنع امیر علوه امیر یتیت
 ۱۵۱ امیر اهللبامه امیر ایله امیر فینون
 ۱۵۲ امیر قنر امیر تیمان امیر مبصار
 ۱۵۳ امیر مَجْدِیْل امیر عیرام اینند امیران ادوم چنانچه هر یک در
 زمین مملوک خود سکونت داشت همین عیساو پدر بی ادوم است

باب سی و هفتم

- ۱ و یعقوب در زمین کنعان زمینی که پدرش در آنجا غربت ورزیده
 بود سکونت داشت
 ۲ اینست ذکر اولاد یعقوب یوسف هفده ساله شده با برادران خود
 گله را چوپانی میکرد و آن جوان با پسران بلهه و با پسران زلفه زنان پدر
 خود می بود و یوسف بد سلوکی ایشان را بخدمت پدر معروض داشت
 ۳ اما اسرائیل یوسف را بیشتر از همه فرزندان خود دوست میداشت
 از آنرو که در ایام پیری او متولد شده بود پس بجهت وی قباي
 رنگا رنگ دوخت
 ۴ و برادرانش چون دیدند که او زیاده از همه برادران نزد پدر محبوب
 است با او کینه گرفتند بحدیکه سخنهای صلح امیز با وی نمی
 توانستند راند
 ۵ پس یوسف خوابی دید و برادر را خود را از آن خبر داد و کینه ایشان
 با وی زیاده شد
 ۶ و ایشانرا گفت که این خواب را که من دیده ام بشنوید

۷ اینک ما در زراعت دسته‌ها می‌بندیم که ناگله دسته من برخاسته
بر پا ایستاد و اینک دسته‌های شما گرداگرد آن می‌بودند و دسته
مرا سجده نمودند

۸ و برادرانش باو گفتند آیا تو یقیناً بر ما پادشاهی خواهی کرد و فی
الحقیقت بر ما سلطنت خواهی نمود پس بسبب خوابها
و سخنهایش زیاده بر او گینه گرفتند

۹ بعد از آن خوابی دیگر نیز دیده برادران خود را بر آن اطلاع داد
و گفت اینک خوابی دیگر دیده‌ام که آفتاب و ماه و یازده ستاره
پیش من سجده نمودند

۱۰ و پدر و برادران خود را ازین معنی مطلع ساخت و پدر او را سرزنش
فرمود و گفت این چه نوع خوابی است که تو دیده‌ای آیا که من
و مادر و برادران تو فی الحقیقت پیش تو سر بر زمین نهاده
سجده کنیم

۱۱ پس برادرانش بر او حسد بردند اما پدرش این واقعات را در دل
نگاه داشت

۱۲ انگاه برادرانش برای چوپانی گله پدر خود به سکم رفتند

۱۳ پس اسرائیل یوسف را گفت آیا برادران تو در سکم چوپانی
نمیکنند بیای که من ترا نزد ایشان بفرستم او جواب داد حاضرم

۱۴ پس او را فرمود روانه شو و احوال سلامت برادران خود و گله‌ها را
دریافت کرده خبر بمن برسان پس او را از وادی حبرون روانه کرد
و او بسکم رسید

۱۵ و کسی با او دو چار شد که اینک در صحرا سر گردان می‌بود و آن
شخص از او پرسید چه میجویی

- ۱۶ گفت برادران خود را میجویم التماس آنست که مرا خبر دهی
که ایشان کجا چوپایی میکنند
- ۱۷ آن مرد جواب داد از اینجا رخت پرسته اند چرا که من از ایشان
شنیدم که میگفتند بدژان برویم پس یوسف در عقب برادران
خود روانه شد و در دژان ایشان را یافت
- ۱۸ و چون او را از دور دیدند هنوز نزدیک نرسیده بود که بقصد جان
او با خود می اندیشیدند
- ۱۹ و با یکدیگر گفتند اینک خداوند خوابها می آید
- ۲۰ اکنون بیائید او را کشته بجاهی بیندازیم و چنین بگوئیم که جاتوری
درنده او را بخورد پس ببینیم که از خوابهای وی چه واقع شود
- ۲۱ و راوی این سخن را شنیده ویرا از دست ایشان رها کرد و گفت
او را نباید کشت
- ۲۲ و راوی ایشانرا گفت که خون مکنید بلکه درین چاه که در بیابان
است بیندازید و دست بر او دراز مکنید غرض او آنکه او را از
دست ایشان برهاند و پدر خود باز سپارد
- ۲۳ پس یوسف چون بنزد برادران خود رسید قبایش را یعنی قباي
رنگارنگ که پوشیده بود از هوش کشیدند
- ۲۴ و او را گرفته بجاهی انداختند که آن چاه از آب خالی بود
- ۲۵ پس بنان خوردن بنشستند و نظر افکنده دیدند که ناگاه کاروانی
از بنی اسماعیل از طرف جلعاد می آید که ادویات و روغن بلسان
و مژ بر شتران بار کرده بسوی مصر می برند
- ۲۶ و یهودا برادران خود گفت که اگر برادر خود را بکشیم و خونس را
پنهان داریم چه سود

- ۲۷ بیایید اورا ببینی اسماعیل بفروشیم و دست بر او دراز نکنیم از آنرو
که برادر ماست و با ما همجسم است و برادرانش قبول کردند
- ۲۸ قضارا چند سوداگران مدیانی از راه میگذشتند پس یوسف را از
چاه بفراز آورده اورا ببینی اسماعیل بقیمت پیست درم بفروختند
که ایشان یوسف را به مصر بردند
- ۲۹ و راوبن بر سر چاه باز گشت و اینک یوسف در چاه نبود
و جامه های خود را چاک زد
- ۳۰ و نزد برادران خود باز آمده گفت که آن جوان نا پدید است
و من آیا بکجا بروم
- ۳۱ و قباي یوسف را گرفتند و بزغاله را کشته بخون او قبارا رنگین
ساختند
- ۳۲ و آن قباي رنگارنگ را بصحابت مردی نزد پدر خود رسانیده گفتند
این را یافته ایم اکنون بشناس که قباي پسر تو همین است یا نه
- ۳۳ و او آنرا بشناخت و گفت قباي پسر منست جانوری درنده اورا
خورده است در این شک نیست که یوسف دریده شده است
- ۳۴ پس یعقوب جامه های خود را چاک زد و پلاس بر کمر پیچید و در
باره فرزند خود روزها ماتم میداشت
- ۳۵ پس همه پسران و دخترانش برای تسلی او برخاستند لیکن از
تسلی ایشان روی تافت و میگفت که ماتم زده بنزد پسر خود در
قبر فرو خواهم رفت بدینطور پدرش در باره وی زار زار میگريست
- ۳۶ اما مدانیان اورا در مصر به پوطیفاریکی از منصب داران فرعون
که سر لشکریان خاصش بود بفروختند

باب سی و هشتم

- ۱ و دران هنگام چندین آتفان افتاد که یهودا از برادران خود جدا شده نزد شخصی عدلّامی حیّره نام نزول نمود
- ۲ و یهودا در آنجا دختر مردی کنعانی سوع نام را دید که او را گرفته با وی نزدیکی کرد
- ۳ و آبسته شده پسریا زائید و نامش را غیر خواند
- ۴ و بار دیگر آبسته شده پسری را زائید که او را اونان نامید
- ۵ و بار دیگر نیز حامله شده پسری زائید که او را سیله نام نهاد و چون مادرش او را زائید پدرش در کذیب می بود
- ۶ بعد از آن یهودا برای غیر فرزند نخست زاده خود زبی تمار نام بگرفت
- ۷ و غیر نخست زاده یهودا در نظر خداوند شریر بود و خداوند او را قبض روح نمود
- ۸ پس یهودا این را گفت که با زن برادر خود نزدیکی کن و او را بنگاح در آورده بسلی بنام برادر خود بظهور آن
- ۹ و اونان اندیشه کرد که این نسل بنام من خوانده خواهد شد بنابراین چونکه با زن برادر خود ملحق می شد منی خود را بر زمین می ریخت مبادا که فرزندی بنام برادر خود بوجود آرد
- ۱۰ این عمل بنظر خداوند نا پسند آمد و او را نیز قبض روح نمود
- ۱۱ پس یهودا تمار دیوک خود را گفت که در خانه پدر خود ایام بیوگی بگذران تا سیله فرزند من بزرگ شود زیرا که با خود گفت که مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد و تمار در خانه پدر خود رفته اقامت نمود

- ۱۲ و مبدئي برين بگذشت که دختر سوع نه يهودا وفات يافت
و يهودا تسکين خاطر يافته نزد اشخاصي که پشم از گوسفندان وي
مي بردند در تمکات با حيره عدلّمي دوست خود روانه شد
- ۱۳ و تمار را خبر دادند که اينک پدر شوهر تو براي بریدن پشم
گوسفندان بمناات مي رود
- ۱۴ پس لباس ييوگي از تن بيرون کرد و برقعۀ پر سر کشيده خود را
مستور ساخت و بدروازه عينايم که بر سر راه تمناست پنشست
از آنرو که در يافت کرد که سيلۀ بزرگ شده است و با او منعقد
نگردانيدند
- ۱۵ و يهودا بر او نظر افکنده گمان برد که اين زني فاحشه است زيرا
که روي خود پنهان ميداشت
- ۱۶ پس بر سر راه نزديک او آمده گفت اکنون بيبي با تو صحبت
نمايم و برين واقف نبود که ديرک خود است او گفت چه خواهي
داد که با من صحبت نمائي
- ۱۷ جواب داد که بزغاله از گلۀ مي فرستم او گفت تا وقتي که بفرستي
چيزي رهن بگذار
- ۱۸ او پرسيد چه چيز را پيش تو رهن بگذارم گفت خاتم و بازوبندهاي
خود را و عصائي که در دست تست پس آنها را باو سپرد و با وي
نزديکي کرد و او از وي حامله شد
- ۱۹ بعد از آن برخاسته روانه شد و برقعۀ از تن بيرون کرد و رخت پير
گي را پوشيد
- و يهودا بدست عدلّمي مشفق خود بزغاله را فرستاد تا رهن را از
دست آن زن بگيرد اما وي را نيافت

- ۲۱ پس از مردمان آن موضع پرسید آیا کجاست آن فاحشه که در عینائیم بر سر راه می بود ایشان گفتند که در اینجا زنی فاحشه نبود
- ۲۲ پس بنزد یهودا بار آمده گفت اورا نیافتم و مردمان آن موضع نیز گفتند که زنی فاحشه در اینجا نبوده است
- ۲۳ یهودا گفت باید که همان زن بدارد مبادا که ما خجل شویم اینک بزغاله فرستادم و تو وی را نیافتی
- ۲۴ وبعد از سه ماه چنین اتفاق افتاد که یهودا را خبر دادند که تمار دیوک تو زناکاری کرده است و اینست که از زناکاری حامله شده است پس یهودا گفت که اورا بیرون آرید تا سوخته شود
- ۲۵ پس اورا بیرون آوردند و پدیر شوهر خود پیغام فرستاد که کسی که این چیزها ازان اوست من از وی حامله شده ام اکنون بشناس که این خاتم و بازوبندها و عصا ازان کیست
- ۲۶ و یهودا آنها را بشناخت و گفت که وی از من نیکوکارتر است از آنرو که بسبب فرزند خود ندادم پس بار دیگر با او نزدیکی نکرد
- ۲۷ و چنین واقع شد که در هنگام وضع حمل اینک در رحمش توام بودند
- ۲۸ و چونکه می زائید یکی از ایشان دست خود را بیرون کرد و دایه ریسمانی سرخ بر دست او بست و گفت که این اول برآمد
- ۲۹ و چنین اتفاق افتاد که چون او دست خود را باز کشید اینک برادرش بیرون آمد او گفت چرا خروج نموده این خروج بر تو باد ازین سبب نامش را فارص خواندند
- ۳۰ و بعد از برادرش برآمد که بر دستش ریسمان سرخ بود و اسمش زارح خوانده شد

باب سی و نهم

- ۱ اما یوسف را بمصر بردند و مردی مصری فوطیفار نام یکی از منصب داران فرعون که سر لشکریان خاصش بود او را از بنی اسماعیل که در آنجا برده بودند خرید
- ۲ و خداوند با یوسف می بود و کامپیاب گردید و در خانه مصری مالک خود میگذرانید
- ۳ و مالکش دریافت کرد که خداوند با اوست و هر کاری که میکند خداوند عملش را بلیک انجامی می رساند
- ۴ و یوسف در نظر او عزت یافته ملازمت بجا می آورد تا که ویرا ناظر خانه خود گردانید و هر آنچه داشت باو سپرد
- ۵ و چنین اتفاق افتاد که از هنگامیکه او را ناظر خانه و تمامی اموال خود گردانیده بود خداوند خانه مصری را بسبب یوسف مبارک فرمود چنانچه برکت خداوند بر هر چیزی که در خانه و در مزرع ازان وی بود نازل گردید
- ۶ و هر آنچه داشت حوائه یوسف کرد و از مال خود بغیر از نالی که میخورد از چیزی دیگر واقف نبود و یوسف نیک اندام و خوش منظر بود
- ۷ و بعد ازین مقدمات چنان واقع شد که زن مالک او بر یوشف نظر انداخته گفت که با من همخلوت شو
- ۸ و او ابا نمود و بزین مالک خود گفت اینک آقاي من واقف نیست از آنکه در خانه نزد من چه چیز هست و تمامی اموال خود را بمن محول کرده است
- ۹ و درین خانه کسی از من بزرگتر نیست و جز تو چیزی را از من

- دریغ نداشته از آنرو که تو زوجهٔ وی هستی پس این امر قبهر را
چگونه ارتکاب نمایم و گناه‌گار خدا شوم
- ۱۰ و هرچند با یوسف روز بروز صحنها میگفت اما او قبول نکرد که
با وی همخلوت شود یا با او باشد
- ۱۱ و چنان اتفاق افتاد که روزی از برای کار خود بخانه رفت و از
اهل خانه کسی در آنجا نبود
- ۱۲ پس او جامه‌اش را بگرفت و گفت که با من همخلوت شو و او
جامهٔ خود را بدست او گذاشته گریخت و بیرون رفت
- ۱۳ و چون دید که او جامهٔ خود را در دستش گذاشته بیرون
گریخته است
- ۱۴ پس اهل خانه را آواز داد و ایشان را گفت ببینید که مردی
عبری را بنزد ما آورده است تا با ما شوخی ورزد باردهٔ صحبت
پیش من آمد و من با آواز بلند فریاد کردم
- ۱۵ و چون بشنید که من فریاد و فغان بر آوردم جامهٔ خود را نزد من
واگذاشته گریخت و بیرون رفت
- ۱۶ پس جامه‌اش را پیش خود داشت تا آنکه مالکش بخانه آمد
- ۱۷ و این معنی را باو باز نمود و گفت که این غلام عبری که تو نزد ما
آوردی پیش من آمد تا که با من شوخی نماید
- ۱۸ و چنین شد که چون فغان بر آوردم جامهٔ خود را پیش من گذاشت
و بیرون گریخت
- ۱۹ پس چون مالکش این خبر از زن خود بشنید که غلام تو با من
چنین کرد خشم وی مشتعل گردید
- ۲۰ پس مالک یوسف او را گرفته بزدان انداخت بجاییکه اسیران

پادشاه مقتید بودند و آنجا در زندان ماند

۲۱ اما خداوند با یوسف می بود و بر او مرحمت میفرمود و او را بنظر زندانبان معزز گردانید

۲۲ و زندانبان همه قیدیان را که در زندان بودند بدست یوسف سپرد و هر کاری که در آنجا میکردند او مدبر آن می بود

۲۳ و زندانبان هرچه باو سپرده بود باز بدان التفات نمی نمود از آنرو که خداوند با او می بود و هر کاری که او میکرد خداوند آن را بنیک انجامی می رسانید

باب چهارم

۱ و بعد ازین مقدمات چنین بوقوع پیوست که ساقی پادشاه مصر و نانبای او خداوند خود پادشاه مصر را مجرم شدند

۲ و فرعون برین دو ملازم خاص یعنی سر ساقیان و سر نانبایان خشمناک گردید

۳ و ایشان را در خانه سر لشکریان خاص محبوس کرد بزندانی که در آنجا یوسف مقتید بود

۴ و سر لشکریان خاص ایشان را یوسف حرا له کرد و او ایشان را خدمت می نمود و روزی چند در زندان بسر بردند

۵ و هر دو خوابی دیدند یعنی ساقی و نانبای پادشاه مصر که در زندان مقتید بودند هر یکی از ایشان در یک شب جدا جدا بر وفق تعبیرش خوابی دید

۶ پس یوسف علی الصباح نزد ایشان آمد و نگاه کرده دید که مضطرب اند

- ۷ و از ملازمان فرعون که با وی در خانه مالکش محبوس بودند پرسید که چهره شما امروز چرا زرد می نماید
- ۸ او را گفتند خواهی دید، ایم و کسی نیست که آنرا تعبیر نماید یوسف پایشان گفت که آیا تعبیرات در دست خدا نیست بمن بیان فرمائید
- ۹ پس سر ساقیان خواب خود را بیوسف باز نمود و گفت که در خواب پیش خود تاکی را دیدم
- ۱۰ که آن تاك سه شاخه بود و می شکفت و گله از آن بر می آمد و خوشه های انگور رسیده بر آورد
- ۱۱ و جام فرعون در دست من بود و آن انگورها گرفته در جام فرعون فشردم و جام بدست فرعون دادم
- ۱۲ و یوسف باو گفت که تعبیرش اینست سه شاخ سه روز است و در عرصه سه روز فرعون ترا سرفراز خواهد نمود و بجای پیشین باز خواهد نشاند چنانچه بدستور سابق که ساقی بودی جام فرعون را بدستش خواهی داد
- ۱۳ اما چون کار تو بنیک انجامی رسد از من یاد آر و بر من مرحمت فرمای و بخدست فرعون احوال مرا باز گوی و از این خانه ام آزاد کن
- ۱۴ زیرا که فی الحقیقت مرا از زمین عبریان در دیده آوردند و درین دیار نیز گداهی نکرده ام که بسزای آن در اینجا مقید سازند
- ۱۵ سر نانبایان چون دید که تعبیرش نیکوست بیوسف گفت که من نیز در خواب دیدم که اینك بر سر من سه سبد سفید
- ۱۶ که در سبد بالاترین از هر نوع طعام که نانبایان برای فرعون می بزد

- گذاشته بود و پرندگان آنها را از سبیدی که هر سر من بود
می خوردند
- ۱۸ و یوسف جواب داد و گفت تعبیرش اینست که سه سبد
سه روز است
- ۱۹ و در عرصه سه روز فرعون سر ترا از تن برداشته ترا بر دار خواهد
کشید و پرندگان گوشت ترا از تن خواهند خورد
- ۲۰ و در روز سیوم که روز مولود فرعون بود چنین اتفاقی افتاد که او همه
خادمان خود را ضیافت نمود و در میان خادمان سر ساقیان و سر
نانبایان را سر بلند کرد
- ۲۱ یعنی سر ساقیان را باز بساقی گری منسوب داشت که او جام را
بدست فرعون داد
- ۲۲ اما سر نانبایان را بر دار کشید چنانچه یوسف بایشان تعبیر نموده بود
- ۲۳ ولیکن سر ساقیان از یوسف یاد نکرد بلکه او را فراموش نمود

باب چهل و یکم

- ۱ اتفاقاً بعد از مدت دو سال فرعون خوابی دید که اینک بر کنار
رود ایستاده است
- ۲ و ناگاه هفت گاو شکیل و فربه را دید که از رود بیرون آمده در مرغلزار
بچرا پرداختند
- ۳ و اینک هفت گاو دیگر زشت و لاغر متعاقب آنها از رود بر آمده
نزد گاوان پیشین بر لب رود ایستادند
- ۴ پس گاوهای زشت و لاغر آن هفت گاو شکیل و فربه را بخوردند
و فرعون بیدار شد

- ۵ . و باز در خواب رفته بار دوم در خواب دید که اینک هفت خوشه غله بزرگ و نیکو از یک ساق برآمده
- ۶ و ناگاه هفت خوشه کوچک که از باد مشرقی پرموده شده پس از آنها برآمد
- ۷ و آن خوشه‌های کوچک آن هفت خوشه بزرگ پر دانه را بلعیدند پس فرعون هوشیار شده دریافت که خوابی بود
- ۸ و صبح مضطرب شده تی چند فرستاد و عرافان و حکمای مملکت را طلب داشت و فرعون خواب خود را بایشان ظاهر نمود اما معبر آن پیش فرعون کسی نبود
- ۹ آن وقت سرساقیان بخدمت فرعون عرض کرد و گفت که مرا از خطای خود امروز یاد آمد
- ۱۰ که فرعون با بندگان خود خشمناک شده مرا و سر نانبایان را در خانه سر لشکریان خاص مقید ساخت
- ۱۱ و ما هر دو در یک شب خوابی دیدیم هر یک خوابی را موافق تعبیرش معاینه کردیم
- ۱۲ و در آنجا جوانی عبری غلام سر لشکریان خاص با ما بود ما ویرا مطلع ساختیم و این خوابها را او برای ما تعبیر نمود هر یک را موافق آنچه در خواب دیده بودیم تعبیر گفت
- ۱۳ و چنانچه او تعبیر کرد همچنان بوقوع پیوست مرا بمنصب پیشین باز آورد و او را بر دار کشید
- ۱۴ و فرعون برای طلبیدن یوسف کسی چند فرستاد که او را از زندان زود بر آورند پس سر تراشیده و تبدیل لباس نموده بخدمت فرعون حاضر شد

- ۱۵ و فرعون یوسف گفت که خوابی دیده‌ام و کسی معبران نیست و در
باره تو خبر بمن رسید که بمجرد استماع خواب تعبیر آن میکنی
- ۱۶ یوسف فرعون را جواب داد که در اختیار من نیست بلکه خدا
فرعون را جواب خیر خواهد گفت
- ۱۷ و فرعون یوسف را گفت که خواب من چنین بود که اینک من
بر لب رود ایستاده بودم
- ۱۸ که ناگاه هفت گاو فریبه شکیل از رود برآمده در مرغزار بچرا
پرداختند
- ۱۹ و اینک هفت گاو دیگر متعاقب آنها بدحال بغایت زشتی
ولاغری نیز بیرون آمده بحدیکه باین بدحالی در تمامی ملک
مصر گاهی ندیده بودم
- ۲۰ و این گاوهای لاغر و زشت هفت گاو پیشین فریبه را خوردند
- ۲۱ و آنها در شکم اینها فرو رفتند اما از فرو رفتن آنها علامتی پدید نشد،
چنانچه صورت ایشان بهمان زشتی که در اول بود ماند پس
هوشیار شدم
- ۲۲ و در خواب چنان دیدم که اینک هفت خوشه پُر دانه و نیکو از
یک ساق برآمده
- ۲۳ و اینک هفت خوشه درهم کشیده کوچک که از باد مشرقی
پژمرده شده بعد از آنها برآمد
- ۲۴ و خوشه‌های کوچک آن هفت خوشه نیکورا بلعید و عترافان را خبر
دادم اما کسی نبود که این را بمن مکشوف گرداند
- ۲۵ و یوسف فرعون را گفت که خواب فرعون یکیست خدا آنچه
بفعل می‌آرد بفرعون اطلاع داده است

۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال است و هفت خوشه نیکو هفت سال است خواب یکیست

۲۷ هفت گاو لاغر و زشت که از عقب آنها برآمدند این هم هفت سال است و هفت خوشه بیدانه که از باد مشرقی پشورده شده هفت سال قحط است

۲۸ همین سخن است که پیش فرعون بیان کردم خدا آنچه بفعل می آرد بفزعون ظاهر کرده است

۲۹ اینک هفت سال در تمامی ملک مصر کمال فراخی خواهد شد
۳۰ و بعد از آن هفت سال قحط خواهد آمد بعدیکه آن فراخسالی بملک مصر بالتمام فراموش خواهد شد و قحط مملکت را خراب خواهد کرد

۳۱ و از آن فراخسالی بر زمین اثری نخواهد ماند بسبب آن قحط که متعاقب آن می آید از آنرو که بی نهایت گران خواهد بود

۳۲ و این که خواب هر فرعون دوتا واقع شد سببش اینست که این امر از خدا مقرر شده است و خدا آنرا بزودی بظهور خواهد آورد
۳۳ و الحال فرعون را می باید که کسی خردمند کارشناس را جست و جو نموده وزارت ملک مصر باو سپارد

۳۴ و فرعون چنین عمل نماید و حاکمان بر مملکت تعیین فرماید که در هفت سال فراخ از سر زمین مصر حصه پنجم بگیرد

۳۵ و در آن سالهای نیکو که می آید تمامی ماکولات را جمع کنند و غله را در تصرف فرعون برای قوت ذخیره نهاده در شهرها نگاه دارند

۳۶ و این قوت برای هفت سال قحط که در ملک مصر واقع خواهد شد امانت باشد تا مملکت از قحط ویران نشود

۳۷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه خاندانش پسندیده آمد
 ۳۸ و فرعون بخاندان خود گفت آیا مثل این شخص بهمرسد که در
 وی روح خدا باشد

۳۹ و فرعون یوسف را فرمود چونکه خدا ایلمه بتو ظاهر کرده است
 پس دانای کارشناسی چون تو کسی نیست

۴۰ تو بر خاندان من مقدم باش و بحسب فرمان تو تمامی رعایای
 من اطاعت کنند فقط بر تخت سلطنت من از تو بزرگتر خواهم بود
 ۴۱ و فرعون بیوسف گفت ببین که ترا بر تمامی ملک مصر حاکم
 گردانیده‌ام

۴۲ پس فرعون انگشت خود را از دست خویش بیرون کرده در دست
 یوسف کرد و لباس کتانی باو پوشانید و طوق زرین بر گردن
 انداخت

۴۳ و او را در ارابه خاص دریم سوار کرد و در پیش روی وی ندا میکردند
 که آداب بجا آرید همچنین تمامی ملک مصر را بحکومت او سپرد
 ۴۴ و فرعون بیوسف گفت که من فرعون هستم و جز بحکم تو در
 تمامی ملک مصر هیچکس نه دست و نه پای خود را حرکت
 خواهد داد

۴۵ و فرعون یوسف را صائنت فعیع نام نهد و آسنت دختر نوطیفرع
 کاهن ارن را در عقد وی در آورد پس یوسف بر ملک مصر سیر نمود
 ۴۶ و یوسف وقتی که در خدمت فرعون پادشاه مصر ایستاد سی ساله
 بود و یوسف از حضور فرعون بیرون رفته بر تمامی ملک مصر
 بگذشت

۴۷ و در هفت سال فراخ زمین غلّه را انبار انبار بر آورد

- ۴۸ و در آن هفت سال که در ملک مصر روی نمود تمامی حاصلات را جمع کرده برای غذا در شهرها ذخیره نمود یعنی از مزرعه که پیرامون هر شهر بود غله را در میان آن شهر انبار کرد
- ۴۹ و یوسف غله را همچو ریگ دریا بسیار بسیار جمع کرد بحدیکه از شمردن آن باز ماند از آنرو که بی شمار بود
- ۵۰ پس یوسف را پیش از وقوع سالهای قحط دو پسر بوجود آمدند که از آنست دختر فوطیفرع کاهن اون متولد شدند
- ۵۱ و یوسف نخست زاده را مَنَسِي نام نها زیرا که میگفت خدا محنتهای مرا و خاندان پدر را با التمام از خاطر محو ساخته است
- ۵۲ و نام دوم را اِفْرَائِيْم خواند و گفت که خدا در دیاری که رحمت کشیدم مرا کثرت بخشیده است
- ۵۳ و آن هفت سال فراخ که بملک مصر واقع شد سپری گشت
- ۵۴ و هفت سال قحط شروع شد چنانچه یوسف گفته بود و قحط بر همه ممالک مستولی گشت اما در تمامی ملک مصر نان بود
- ۵۵ پس جمیع اهل مصر گرسنه شدند و رعایا نزد فرعون برای نان فریاد کردند و فرعون همه مصریان را فرمود که پیش یوسف بروید هرچه بشما گوید عمل کنید
- ۵۶ و قحط بر تمامی روی زمین غالب شد و یوسف همه انبارها را کشاده بمصریان میفروخت و قحط در ملک مصر شدید می شد و اهل هر ولایت بمصر پیش یوسف آمدند تا که غله خرید نمایند از آنرو که قحط بر تمامی روی زمین مستولی شده بود

باب چهل و دوم

- ۱ و یعقوب چون دریافت که غله در مصر میفروشند پسران خود را گفت چرا بر یکدیگر نگاه میکنید
- ۲ و گفت اینک شنیده‌ام که در مصر غله میفروشند در آنجا رفته از آن طرف برای ما خرید نمائید تا جان خود را از هلاکت برهانیم
- ۳ پس ده برادر را یوسف برای خریدن غله بمصر رفتند
- ۴ اما بنیامین برادر یوسف را یعقوب همراه برادرانش نفرستاد از آنرو که میگفت مبادا او را ربای رسد
- ۵ و فرزندان اسرائیل با کسانی که می‌آمدند برای خرید کردن غله حاضر شدند زیرا که در خطه کنعان قحط روی داده بود
- ۶ و یوسف حکومت مملکت داشته خود غله بجمیع اهل زمین می‌فروخت و برادران یوسف آمده پیش وی سر بر زمین نهادند
- ۷ و یوسف برادران خود را دیده بشناخت لیکن خود را بر ایشان بیگانه‌وار نمود و سخنهای سخت با ایشان راند و گفت از کجا آمده‌اید
- ایشان گفتند که از ملک کنعان بجهت خریدن خوراک
- ۸ و یوسف برادران خود را بشناخت اما ایشان و برادرانشان نشناختند
- ۹ و یوسف را از خوابهایی که نسبت بایشان دیده بود یاد آمد و ایشان را گفت که جاسوس هستید و آمدن شما مقصد اینست که بی نوائی زمین را ملاحظه کنید
- ۱۰ ایشان بری گفتند که ای خواجه چنین نیستیم بلکه بندگان تو برای خریدن خوراک آمده ایم
- ۱۱ ما جمله پسران یثک کس هستیم مردان صالح ما بندگان جاسوس نیستیم

- ۱۲ ایشانرا گفت نه بلکه برای تماشای بی نوائی زمین آمده اید
- ۱۳ گفتند بلندگان دوازده برادر هستیم فرزندان يك كس مستوطن
خطه كنعان و اینست خورده ساله امروز نزد پدر میباشد و دیگری
ناپدید گشت
- ۱۴ یوسف بایشان گفت همین سخن است که من بشما گفتم که
جاسوس هستید
- ۱۵ امتحان شما در همین خواهد بود قسم بزندگانی فرعون تا برادر
خورده سال شما در اینجا نیاید ازین مکان بیرون نخواهید رفت
- ۱۶ یکی را از میان خود روانه کنید تا برادر شما را بیارد و شما مقید
خواهید بود ازین معنی گفته های شما را امتحان خواهد شد که آیا
اهل صدق هستید یا نه والا قسم بزندگانی فرعون البته جاسوس
هستید
- ۱۷ پس ایشانرا در یکجا عرصه سه روز محبوس داشت
- ۱۸ و در روز سیوم یوسف باشان گفت چنین عمل کنید تا که زنده
مانید چرا که من خدا ترس هستم
- ۱۹ اگر مردان صالح هستید یکی از جمله برادران خود در جایی که
مقید هستید محبوس باشد و شما خود روانه شده برای دفع قحط
باهل بیت خود شلّه برسانید
- ۲۰ و برادر خورده سال خود را نزد من بیاورد تا که گفته های شما تصدیق
یابد و نمیرید پس همچنین بفعل آورند
- ۲۱ و با همدیگر گفتند که فی الحقیقت ما در باره برادر خود بگناه
گاری نمیسوئیم که آزرده گی دلشن مشاهده کردیم چونکه پیش ما زاری

- نمود ما گوش نکردیم از آن سبب این مشقت بر ما روی داده است
 ۲۲ و راوین ایشان را جواب داد که آیا من بشما نگفتم که برین جوان
 ظلم نکنید و شما استماع ننمودید الحال خونش را مطالبه میکنند
 ۲۳ و ایشان واقف نبودند ازینکه یوسف می فهمد زیرا که در میان ایسان
 ترجمانی بود
 ۲۴ و از ایشان روی تافت و بگریست پس نزد ایشان باز گردیده تکلم
 نمود و سمعون را از آنجمله گرفته ویرا پیش روی ایشان بند کرد
 ۲۵ پس یوسف فرمود تا جوال ایشان را از غله پر کنند و نقد هر کس را
 در جوال او بگذارند و چیزی هم برای نوشه راه بدهند بدین نوع با
 ایشان سلوک نمود
 ۲۶ و غله را بر چهاران بار کرده از آنجا روانه شدند
 ۲۷ و یکی از ایشان چون جوال خود را بار کرد تا که حمار خود را د
 فرودگاه چیزی بخوراند نقد خود را دید که اینک بر سر جوال است
 ۲۸ و برادران خود را گفت که نقد مرا باز داده اند اینک در جوال
 منست پس ایشان را جان بلب آمده و خوفناک شده با همدیگر
 گفتند که این چه حادثه است که خدا بر ما نازل گردانید
 ۲۹ و بنزد یعقوب پدر خود بملک کنعان رسیده هر آنچه ایشان را روی
 داده بود با وی بیان کردند
 ۳۰ و گفتند شخصی که حاکم آن زمین است با ما سخنهای سخت
 راند و ما را بجاسوسی زمین متهم ساخت
 ۳۱ ما بوی گفتیم که مردان صالح هستیم جاسوس نیستیم
 ۳۲ دوازه برادر فرزندان یک پدر هستیم یکی ناپدید گشت و خورد ساله
 امروز بخدمت پدر ما در ملک کنعان میباشد

۳۳ و آن مرد حاکم آن دیار بما گفت مرا ازین معلوم خواهد شد که صالح هستید یکی از جمله برادران را پیش من بگذارید و برای دفع قحط اهل بیت چیزی گرفته روانه شوید

۳۴ و برادر خورد ساله را نزد من بیاورید پس دریافت خواهم کرد که جاسوس نیستید بلکه مردان صالح و برادر شما خواهم سپرد و درین ملک بتجارت خواهید پرداخت

۳۵ و چنین واقع شد که چون جوانهای خود را خالی کردند اینک همیانه نقد هریک در جوالش بود پس ایشان و پدر ایشان همیانه‌های نقد را دیده هراسان گشتند

۳۶ و یعقوب پدر ایشان گفت که مرا لا ولد کرده اید یوسف نیست و سمعون نیست و بنیامین را نیز خواهید برداشت این همه بمصیبت من واقع شده است

۳۷ راوین پسر خود گفت که هرگاه او را بنزد تو نیامد دو فرزند مرا بقتل برسان او را بدست من بسیار من او را بنزد تو باز خواهم آورد
 ۳۸ او گفت که فرزند من همراه شما نخواهد رفت چرا که برادرش مرده است و او تنها مانده شاید در راهی که میروید او را زبانی رسد پس موی سفید مرا با اندوه و غم بگور فروز خواهید آورد

باب چهل و میوم

- ۱ و قحط بر زمین مستولی بود
- ۲ و چون آن غله را که از مصر آورده بودند با اتمام خورندند پدر ایشان آنها را گفت باز رفته قدری خوراک برای ما خرید نمائید
- ۳ و بیهودا باو گفت که آن مرد این امر را بسوگند مگرد ساخت که

- اگر برادر شما همراه نباشد روی مرا نخواهید دید
 ۵ اگر برادر را همراه ما نفرستی پس روانه شده خوراک برای تو خرید
 خواهیم کرد
 ۵ اگر نفرستی ما نخواهیم رفت که آن مرد ما را فرمود که اگر برادر
 شما همراه نباشد روی مرا نخواهید دید
 ۶ و اسرائیل گفت چرا این بی رحمی در باره من نمودید که آن
 مرد را مخبر کردید که برادری دیگر داریم
 ۷ گفتند که آن مرد از احوال ما و از خویشان ما با دقت تمام
 استفسار نمود و گفت آیا پدر شما تا حال زنده است و دیگر برادری
 دارید و ما این معنی را با او بیان کردیم و ما را ازین امر چه خبر بود
 که خواهد گفت برادر خود را بیارید
 ۸ و یهودا اسرائیل پدر خود را گفت این طفل را با من روانه کن تا
 برخاسته برویم تا آنکه ما و تو و همگی اطفال از هلاکت برهیم
 ۹ من ضامن او خواهم بود از دست من او را مطالبه نمایی اگر او را بنزد
 تو نرسانم و پیش روی تو ایستاده نکلم پس بقیة العمر مرا بگناهگاری
 منسوب دار
 ۱۰ که اگر تاخیر نمیکردیم بی شک بار دوم الحال مراجعت می نمودیم
 ۱۱ و پدر ایشان اسرائیل ایشان را گفت اگر چنین است بدین نوع عمل
 نمائید از نفائس این دیار در جولهای خود بگذارید و قدری روغن
 بلسان و شهد و ادویات و مر و جوز و بادام هدیه از برای آن مرد
 ببرید
 ۱۲ و نقد ضاعف در دست بگیرید و نقدی را که بر سر جوانها باز آورده
 شد بدست خود باز ببرید شاید که سهو شده باشد

- ۱۳ و برادر خود را نیز گرفته برخیزید و نزد آن مرد مراجعت نمائید
- ۱۴ و حق سبحانه آن مرد را بر شما مهربان گرداند تا دیگر برادر شما را و بنیامین را رخصت نماید و من اگر باید که لا ولد شوم می‌شوم
- ۱۵ پس ایشان آن هدیه و دو چند نقد در دست خود و بنیامین را همراه گرفته کوچ کرده در مصر رسیدند و بخدمت یوسف ایستادند
- ۱۶ و یوسف چون بنیامین را با ایشان دید ناظر خانه خود را فرمود که این کسان را اندرون خانه بیار و جانور را ذبح نموده طعام مهیا ساز که این کسان بوقت ظهر با من طعام خواهند خورد
- ۱۷ پس آن مرد چنانچه یوسف حکم فرمود بجا آورد و ایشان را در خانه یوسف در آورد
- ۱۸ و چون ایشان را بخانه یوسف بردند خوفناک شدند و گفتند که بسبب آن نقد که اول در جواهرهای ما باز گذاشته شد ما را در آورده اند غرض آنکه از ما بهانه جوید و حمله کرده ما را بغلامی گرفتار کند و حماران را نیز بگیرد
- ۱۹ پس پیش ناظر خانه یوسف آمده بر در خانه با وی تکلم نمودند
- ۲۰ و گفتند ای خواجه بدان که در اول برای خریدن خوراک در اینجا آمدیم
- ۲۱ و چنین واقع شد که بفروندگاه رسیده جواهرهای خود را باز کردیم اینک نقد هر کس بوزن تمام بر سر جواهر او بود ما آنرا در دست خود باز آورده ایم
- ۲۲ و نقد دیگر هم برای خریدن خوراک در دست خود آورده ایم نمیدانیم که چه کس نقد ما را در جواهرهای ما انداخت
- ۲۳ او گفت سلامت باد شما را هراسان مشوید خدای شما که خدای

- پدر شماست خزانه را در جواهرهای شما ارزانی داشته نقد شما بمن
رسید پس سمعون را بنزد ایشان بیرون آورد
- ۲۴ و آن مرد ایشانرا در خانه یوسف برد و آب آورد تا ایشان پای
خودرا شستند و حماران را نیز گاه و چو خورانید
- ۲۵ و آن هدیه را طیار داشتند تا آنکه یوسف بوقت ظهر برسد زیرا که
شنیده بودند که در آنجا طعام خواهند خورد
- ۲۶ و چون یوسف در خانه آمد هدیه که در دست ایشان بود نزد
وی در خانه بردند و پیش او سر بر زمین نهادند
- ۲۷ و از حالات ایشان استفسار نمود و گفت آیا پدر شما بخیریت
است آن پیر که شما ذکر او کردید تا حال زنده است
- ۲۸ گفتند بنده تو پدر ما بخیریت است تا حال زنده است پس
خم شده سر بر زمین نهادند
- ۲۹ و نظر انداخته بنیامین برادر خود فرزند مادر خودرا دید و پرسید
که آیا همین است برادر خود سال شما که از وی بمن خبر داده
بودید و گفت ای پسر خدا بر تو رحمت فرماید
- ۳۰ پس یوسف بشکافت از آنرو که مهرش بر برادر خود بجوش آمد
و خواهش گریه نمود و در حجره خاص رفته بگریست
- ۳۱ و روی خودرا شسته بیرون آمد و خودرا ضبط نموده فرمود که
طعام بیارید
- ۳۲ و بجهت وی و بجهت ایشان و بجهت اهل مصر که با وی طعام
میکشورند جدا جدا حاضر ساختند زیرا که اهل مصر را جایز نبود
که با عبریان تناول نمایند چرا که مصریان این امر را مکروه می دارند
- ۳۳ همچنین در پیش وی بنشستند نخست زاده بقاعده نخست

زادگی و خورد ساله بقانون خورد سالگی و همه متخیر شده نریست
دیگر نگاه میکردند

۲۳ و برای ایشان از پیش خود ظروف طعام برداشته فرستاد اما
ظرف بنیامین از ظرف دیگران پنج برابر بود و با او می خورد
خوشدل شدند

باب چهل و چهارم

- ۱ پس ناظر خانه خود را فرمود که جوالهای این کسان را چندانگه
بتوانند برد از غله پرکن و نقد هر کس را بر سر جوالش بگذار
- ۲ و جام مرا آن جام سیمین را بر سر جوال خورد سال با قیمت
غله او بگذار و او حسب الحکم یوسف چنان کرد
- ۳ و چون صبح روشن شد مردمان با حماران خود رخصت یافتند
- ۴ و ایشان از شهر بیرون آمده اندک دور شده بودند که یوسف ناظر
خانه خود را گفت که برخیز و از عقب این کسان روانه شو
و خود را بایشان رسانیده بگو چرا در مکافات نیکی بدی نموده اید.
- ۵ آیا همان جام نیست که مخدوم من ازان می نوشد و ازان نیز فال
میگیرد درین امر مرتکب گناهی شده اید
- ۶ و نزد ایشان رسیده این سخنان مذکور را بایشان در میان آورد
- ۷ و او را جواب دادند که چرا جناب این سخنان را می فرماید حاشا
که از بندگان این نوع عمل صادر شده باشد
- ۸ اینک نقدی را که بر سر جوال خود یافتیم از ملک کنعان پیش
تو باز آوریم پس چگونه زریا سیم از خانه مخدوم تو بدزدیم
- ۹ نزد هر کدام از بندگان تو یافته شود او را باید کشت و ما تیز بندگان
جناب خواهیم بود

- ۱۰ گفت الحال چنانچه گفتید واقع شود بنزد هرکس که یافته شود او بنده من خواهد بود و شما بیگناه خواهید ماند
- ۱۱ پس هریک جوال خود را بتعجیل تمام بر زمین فرود آورد و هریک جوال خود را بکشد
- ۱۲ پس از بزرگ تا کوچک تفحص نمود و جام در جوال بنیامین یافته شد
- ۱۳ و جامه‌های خود را چاک زدند و هریک حمار خود را بار کرده بشهر مراجعت نمودند
- ۱۴ پس یهودا با برادران خود بخانه یوسف در آمد که او هنوز در آنجا می‌بود و ایشان در پیش وی بخت افتادند
- ۱۵ و یوسف بایشان گفت این چه نوع عمل است که از شما واقع شد آیا شما را معلوم نبود که همچون منی البته فال خواهد گرفت
- ۱۶ و یهودا گفت ما بجناب چه عرض کنیم و چه بگوئیم و چگونه خود را بی جرم نمائیم خدا خطای بندگان را دریافت کرده است اینک ما خود و نیز کسی که جام در دستش یافته شد بندگان جناب هستیم
- ۱۷ جواب داد حاشا که از من چنین عمل صادر شود انکسی که در دستش جام را یافتند همان کس بنده من خواهد بود و شما نزد پدر خود بسلامت بروید
- ۱۸ پس یهودا نزدیک وی آمده گفت ای خداوند بنده را عرضیست که بسمج جناب برسد و آتش غضب جناب بر بنده مشتعل نکرد چرا که تو چون فرعون هستی
- ۱۹ جناب از بندگان پرسید که آیا شما پدری یا برادری دارید

- ۲۰ و جناب را گفتیم که پدر کهن سالی داریم و طفلی هست که در ایام پیری او متولد شده و برادر آن طفل مرده است و او از اولاد مادر خود تنها مانده و پدرش او را محبوب میدارد
- ۲۱ و تو بندگان خود را فرمودی که او را بنزد من بیاورید تا چشم خود ببینم
- ۲۲ ما جناب گفتیم که ممکن نیست که آن طفل پدر خود را بگذارد هرگاه بگذارد پدر او خواهد مرد
- ۲۳ پس تو بندگان فرمودی که اگر برادر کوچک شما همراه نیاید روی مرا باز نخواهید دید
- ۲۴ و چون بنزد بنده^۲ تو پدر خود باز گشتیم از آنچه جناب فرموده بود او را اطلاع دادیم
- ۲۵ و پدر ما گفت که باز گردیده قدری خوراک برای ما خرید نمائید
- ۲۶ ما در جواب گفتیم که نمیتوانیم رفت آری اگر برادر کوچک ما همراه باشد پس روانه خواهیم شد زیرا که برادر کوچک اگر همراه نباشد روی آنمرد را نتوانیم دید
- ۲۷ و بنده^۲ تو پدر ما چنین گفت که شما خود میدانید که از زن من دو فرزند متولد شدند
- ۲۸ و یکی از پیش من بیرون رفت و من گفتم درین شک نیست که دریده شده است و او را تا حال ندیده‌ام
- ۲۹ و هرگاه این را نیز از پیش من بردارید و زبانی بوی رسد پس موی سفید مرا با اندوه و غم بگور فرود خواهید آورد
- ۳۰ و حال آنکه چون بنده^۲ تو پدر خود برسم و این طفل همراه^۲ ما نباشد از آنرو که جانش وابسته^۲ جان این طفل است

- ۳۱ چندین بوقوع خواهد پیوست چون ببیند که طفل نیست خواهد مرد و این بندگان موی سفید بنده^۲ تو پدر خود را با اندوه و غم بگور. فرود خواهیم آورد
- ۳۲ و بنده^۳ تو پیش پدر ضامن این طفل شده گفت که هرگاه ویرا بنزد تو باز نیارم تمامی عمر پیش پدر بگناهگاری منسوب باشم
- ۳۳ الحال ملتزم آنست که این بنده بعض این طفل در حالت بندگی جناب بماند و طفل همراه^۴ برادران خود روانه شود
- ۳۴ چرا که اگر طفل همراه^۵ من نباشد چگونه نزد پدر خود بروم مبادا مصیبتی که بر پدر واقع شود معاینه کنم

باب چهل و پنجم

- ۱ پس یوسف نتوانست که پیش جماعتی که در خدمتش ایستاده بودند خود را ضبط نماید فرمان داد که همه کس را از پیش من بیرون کنید و در هنگامی که یوسف خود را برادران ظاهر کرد از اغیار کسی با وی نبود
- ۲ و باواز بلند بگریست بنوعی که مصریان و اهل بیت فرعون بشنیدند
- ۳ پس یوسف برادران خود را گفت که من یوسف هستم آیا پدر من تا حال زنده هست و برادرانش یارای جواب گفتن نداشتند زیرا که از مواجهه^۶ وی متحیر شدند
- ۴ و یوسف برادران خود را گفت الحال نزدیک من بیائید ایشان آمدند او گفت منم یوسف برادر شما که او را فروخته روانه^۷ مصر کردید
- ۵ الحال تاسف نباید خورد و بر خویشتن خشم میکشید بسبب آنکه

- ۶ مرا بر این ملک بفروختید زیرا که خدا مرا پیشرو شما کرد تا که سبب حیات باشم
- ۷ از آنرو که مدت دو سال است که قحط بر زمین مستولی شده و تا پنج سال دیگر نه زراعت و نه حصاد خواهد بود
- ۸ و خدا مرا پیش شما فرستاد تا که اثری از شما بر روی زمین باقی دارد و جان شما را بجات کلی زندگی بخشد
- ۹ پس شما مرا درین ملک روانه نکردید بلکه خدا و مرا بمنزله پدر فرعون گردانید و بنظارت خاندانش و حکومت تمامی ملک مصر سرفراز نمود
- ۱۰ بتعجیل تمام پیش پدر من رفته بگوئید که فرزند تو یوسف چنین گفته که خدا حکومت مصر را بمن ارزانی داشته است بلا توقف خود را بنزد من برسان
- ۱۱ و در خطه جوسن اقامت خواهی نمود تا خود و فرزندان و نوادگان و روستاها و کله‌ها و هرچه از آن تو باشد نزدیک بمن باشی
- ۱۲ و در آنجا بهرورش تو خواهم پرداخت زیرا که پنج سال دیگر قحط باقیست مبادا که تو با خاندان خود و هر آنچه داری محتاج شوی
- ۱۳ و اینک دیده‌ای شما و دیده‌ای برادر من بنیامین می‌بیند که من بزبان خود با شما تکلم می‌نمایم
- ۱۴ و پدر مرا از عزتی که مرا در مصر حاصل است و از هر چیزی که معاینه نموده‌اید اطلاع بدهید و بزودی پدر مرا در اینجا برسانید
- ۱۵ پس با برادر خود بنیامین معانقه کرده بگریست و بنیامین نیز باو معانقه کرده بگریست

- ۱۵ و همه برادران را بوسیده در بر ایشان بگریه درآمد و بعد ازان برادرانش با وی گفتگو نمودند
- ۱۶ و این معنی خبر در خانه فرعون رسید که برادران یوسف آمده‌اند و این سخن در نظر فرعون و ملازمانش پسند آمد
- ۱۷ و فرعون یوسف را فرمود که برادران خود را بگو که چنیس عمل نمایند که بهائیم خود را بار کرده براه در آئید و بملک کنعان بروید
- ۱۸ و پدر خود و اهل بیت خود را گرفته نزد من بیایید و خلاصه زمین مصر را بشما ارزانی خواهم داشت و از نفایس این زمین خواهید خورد
- ۱۹ و این حکم بر تست اکنون چنین عمل کنید ارا به‌ها لر ملک مصر برای اطفال و زنان خود ببرید و پدر خود را همراه بیاورید
- ۲۰ و با سبب خود توجه نباید کرد از آنرو که خلاصه زمین مصر ازان شماست
- ۲۱ و بی اسرائیل چنین کردند و یوسف حسب الحکم فرعون ارا به‌ها بایشان داده و توشه راه برای ایشان مهیا کرد
- ۲۲ هر یک از ایشان را چند دسته رخت بخشیت اما بنیامین را سه صد درم و پنج دسته رخت داد
- ۲۳ و نزد پدر خود نیز باین طور ده حمار از نفایس مصروده خر ماده از غله و نان برای توشه راه پدر خود بار کرده فرستاد
- ۲۴ پس برادران خود را رخصت فرمود تا روانه شدند و بایشان گفت در راه با یکدیگر منازعت مکنید
- ۲۵ پس ایشان از مصر بیرون رفته در ملک کنعان نزد یعقوب پدر خود رسیدند
- ۲۶ و او را ازین احوال خبر دادند که یوسف تا حال زنده است و بر

- تمامی ملت مصر حکومت می ورزد و دل یعقوب مضطرب گردید
از آنرو که گفته‌های ایشان را باور نکرد
- ۲۷ و هر سخنی که یوسف بایشان گفته بود با وی در میان آوردند
و چونکه اراجه‌ای که یوسف برای بردنش فرستاده بود دید روح
یعقوب پدر ایشان تازه گشت
- ۲۸ و اسرائیل فرمود مرا کانیست که یوسف فرزند من تا حال زنده
است میروم تا پیش از مردن او را ببینم

باب چهل و ششم

- ۱ و اسرائیل با هر آنچه داشت مرحله‌پیما شده ببت‌رسبع رسید
و قریانها پیش خدای پدر خود اسماعیل گذرانید
- ۲ و خدا اسرائیل را شبانه در واقعۀ مخاطب ساخت و گفت ای
یعقوب یعقوب گفت حاضر
- ۳ و گفت منم خدا خدای پدر تو و از رفتن بمصر مترس زیرا که
در آنجا ترا قومی عظیم خواهم گردانید
- ۴ من با تو روانه مصر خواهم شد و من نیز ترا با خواهم آورد
و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد نهاد
- ۵ پس یعقوب از بت‌رسبع برخاست و بنی اسرائیل یعقوب پدر
خود را و اطفال و زنان خود را بر اراجه‌ای که فرعون برای بردنش
فرستاده بود سوار کردند
- ۶ و مواشی خود را و اسبابی که در ملک کنعان تحصیل نموده بودند
برداشته یعقوب با جمیع اولاد خود بملک مصر رسید

- ۷ پسران و نذیرگان دختران خود و دختران پسران و همه اولاد خود را همراه خویشتن بمصر آورد
- ۸ و اینست اسمای بی اسرائیل یعقوب و اولادش که بمصر آمدند راویں پسر نخست زاده یعقوب
- ۹ و پسران راویں حنوک و فلو و خضر و کرمی
- ۱۰ و پسران سمعون پموئیل و یامین و اوهده و یاکین و عکرو ساول که مادرش کنعانی بود
- ۱۱ و پسران لوی جیروشون قهاث و مراری
- ۱۲ و پسران یهودا عیر و اوان و سبله و قرص و راج اما عیر و اوان در ملک کنعان وفات یافتند و پسران فرص خضر و حاملول
- ۱۳ و پسران یساکار تولاع و قوه و یوب و سمرون
- ۱۴ و پسران زبولون سرک و ایلون و یکلئیل
- ۱۵ اینند اولاد لیا که ایشان را با دینه نیز دخترش در بدن ارام برای یعقوب زائیده بود مجموع پسران و دخترانش سی و سه کس بودند
- ۱۶ و پسران جاد صیفون و حبی و سونی و اصبون و عیری و اردی و ازئیلی
- ۱۷ و پسران آسیر یمنه و یسوه و یسوی و بریعه و سرج خواهر ایشان است و پسران بریعه حبر و ملکئیل
- ۱۸ اینند اولاد زلفه که آورا لابان بلیاه دختر خود بخشیده بود این شانزده نفر را برای یعقوب زائید
- ۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب یوسف و بنیامین
- ۲۰ و یوسف را در ملک مصر منستی و افرائیم بوجود آمدند که ایشان را

- اَسْنَت دختر فوطیفرع کاهن اورن بجهت وی زانید
 ۲۱ و پسران بنیامین بلع و بکر و آسئیل جیرا و نعمان اخی و روس مؤفیم و هوفیم و ارد
 ۲۲ ایلند اولاد راحیل که برای یعقوب بوجود آمدند و این جمله چهارده کسند
 ۲۳ و پسران حسیم
 ۲۴ و پسران نفتالی یخصئیل و جولی و یصر و سلیم
 ۲۵ ایلند اولاد بلهه که اورا لاهان براحیل دختر خود بخشید و این هفت نفر را برای یعقوب زانید
 ۲۶ مجموع کسانی که از پشت یعقوب برآمده و همراه او بمصر رسیدند سواي زنان پسران یعقوب شصت و شش نفر بودند
 ۲۷ و پسران یوسف که در مصر برای او بوجود آمدند دو نفر بودند و همگی اهل بیت یعقوب که بمصر آمدند هفتاد کس بودند
 ۲۸ پس یهودا را پیشتر از خود بنزد یوسف فرستاد تا که از آمدن او بجوسن خبر دهد و ایشان بسرحد جوسن رسیدند
 ۲۹ و یوسف اسب را برارابه خود بسته باستقبال اسرائیل پدر خود روانه جوسن گردید و چون بخدمتش رسید دست برگردن او انداخته یک چندی برگردنش بگریست
 ۳۰ و اسرائیل یوسف را گفت اکنون که روی ترا دیده ام بمیرم چرا که تا حال زنده هستی
 ۳۱ پس یوسف ببرادران و اهل بیت پدر خود گفت که من میروم تا فرعون را خبر دهم که برادران و اهل بیت پدر من که در مملکت کنعان بودند پیش من رسیده اند

۳۲ و ایشان شبانند و پیشه ایشان چوپانیست و گله‌ها و رومه‌های خود را و هر آنچه دارند آورده‌اند

۳۳ و چون فرعون شما را طلب داشته بپرسد که پیشه شما چیست

۳۴ بگوئید که بندگان تو از طفولیت تا حال چوپان هستیم و پدران ما نیز غرض آنکه در زمین جوسن اقامت ورزید زیرا که مصریان چوپانان را مکروه میدانند

باب چهل و هفتم

۱ و یوسف رفته فرعون را اطلاع داد و گفت که پدر و برادران من با گله‌ها و رومه‌ها با تمامی اموال خود از ملک کنعان رسیده‌اند و اینک در خطه جوسن میباشد

۲ و پنج نفر از برادران خود همراه برده بخدمت فرعون حاضر کرد

۳ و فرعون برادران و پرا گفت که پیشه شما چیست بفرعون گفتند که ما بندگان چوپان هستیم و پدران ما نیز همین پیشه داشتند

۴ و چنین بفرعون معروض داشتند که باعث آمدن ما همین است که درین ملک اقامت ورزیم چرا که بندگان را بجهنت گوسفندان چراگاه میسر نیست از آنرو که هر ملک کنعان قحط مستولی شده است اکنون بندگان را اجازت باشد که بسرحد جوسن سکونت نمائیم

۵ و فرعون یوسف را فرمود که پدر و برادران تو نزد تو آمده‌اند

۶ ملک مصر در نظر تست بهر زمینی که خوب تر باشد پدر و برادران خود را در آنجا ساکن گردان در زمین جوسن اقامت ورزند اگر از آنجمله چند نفر را هنرمند شناسی بر مواشی من موکل نمای

- ۷ و یوسف یعقوب پدر خود را برده بخدمت فرعون حاضر کرد
و یعقوب بر فرعون دعای خیر خواند
- ۸ و فرعون یعقوب را پرسید که ایام عمر تو بچند رسیده است
- ۹ و یعقوب فرعون را گفت که ایام غربت من یکصد و سی سال شد
ایام زندگانی من قلیل و بی نصیب بوده بعدد ایام زندگانی پدران
من که ایشان غربت می ورزیدند نرسیده است
- ۱۰ و یعقوب بر فرعون دعای خیر خوانده از پیش فرعون بیرون رفت
- ۱۱ پس یوسف پدر و برادران خود را ساکن گردانید و ایشان را در ملک
مصر بخوبترین زمینی در خطه رَعْمَیص چنانچه فرعون فرموده بود
ملکیت بخشید
- ۱۲ و یوسف پدر و برادران و تمامی اهل بیت پدر خود را موافق عدد
اطفال از نان پرورش نمود
- ۱۳ و در تمامی مملکت نان بهم نمیرسید زیرا که قحط بسیار بسیار
گران بود بغایتی که ملک مصر و ملک کنعان بسبب قحط
عاجز شدند
- ۱۴ پس تمامی نقدرا که در دیار مصر و در دیار کنعان بعوض غله که
خریده بودند بهم می رسید یوسف آن نقدرا جمع کرده در خانه
فرعون در آورد
- ۱۵ و چون در ملک مصر و کنعان نقد کم یاب شد جمیع اهل مصر
پیش یوسف آمده گفتند ما را نان بده آیا می زبید که در حضور
تو بمیریم از آنرو که نقد تمام شد
- ۱۶ و یوسف گفت که مواشی خود را بیارید اگر نقد تمام شده است
بشما بعوض مواشی میدهم

۱۷ پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند و یوسف بعضی از آنها را
وگوسفندان و گاوها و خرافان را نان داد همچنین در آن سال
بعضی تمامی مواشی ایشان را پرورش نمود

۱۸ و چونکه آن سال سبزی گشت سال دوم نیز بنزد وی آمده عرض
کردند که از جناب مخفی نخواهیم داشت که نقد ما تمام شد
و بهائیم ما نیز بتصرف جناب در آمد الحال بجز اجسام و زمین
ما دیگر چیزی پیش جناب باقی نیست

۱۹ ما با زمین خود چرا در حضور تو هلاک شویم ما را و زمین ما را
خرید کن تا ما با زمین خود از آن فرعون باشیم باری غله بما بده
تا از هلاکت برهیم و زمین خراب نشود

۲۰ و یوسف تمامی زمین مصر را بجهت فرعون بخرید که هر یک از
اهل مصر مزرعه خود را بفروخت بسبب آنکه قحط برایشان غالب
گشت بدین طور زمین از آن فرعون شد

۲۱ و رعایا را از اقصای حدود مصر ببلدهای دیگر تا سرحد مملکت
روانده نمود

۲۲ فقط زمین کاهنان را نخرید زیرا که بجهت کاهنان بحکم فرعون
وظائف مقرر می بود بنابراین زمین خود را نفروختند

۲۳ پس یوسف برعایا گفت اینک شمارا و زمین شمارا امروز بجهت
فرعون خریده ام اینست تخم برای شما زمین را زراعت نمایند

۲۴ و از منافع حصه پنجم بفرعون بدهید و چهار حصه از آن شما باشد
تا برای تخم مزرعت و برای خوراک شما و اهل بیت و اطفال باشد
۲۵ ایشان گفتند ما را از هلاکت رهانیده و در نظر جناب مقبول شویم
و بندگان فرعون خواهیم بود

- ۲۶ و یوسف این قانون را دربارهٔ زمین مصر تاحال مقرر کرد که حصهٔ پنجم ازان فرعون باشد سواي زمین کاهنان که مال فرعون نگشت
- ۲۷ و بني اسرائيل بملك مصر در خطهٔ جوسن اقامت ورزیدند و در آن دیار املاک بهمرسانیدند و کثرت یافته بی شمار شدند
- ۲۸ و یعقوب در ملك مصر هفده سال گذرانید و تمامی ایام عمر یعقوب یکصد و چهل و هفت سال بود
- ۲۹ اما وقت مردن اسرائيل نزدیک رسید پس فرزند خود یوسف را طلبیده فرمود که اگر در نظر تو عزت یافته باشم التماس آنست که دست خود را در زیران من نهاده مرحمت و نیک عهدي را با من سلوک نمائي مرا در مصر مدفون مکن
- ۳۰ بلکه با آبا و اجداد خود خواهم خفت و تو مرا از مصر بیرون برده در قبرستان ایشان مدفون ساز او جواب داد که من موافق فرمودهٔ تو عمل خواهم نمود
- ۳۱ و گفت با من سوگندي یاد کن پس با او سوگند یاد کرد و اسرائيل بر سر بستر سجده نمود

باب چهل و هشتم

- ۱ و بعد ازین مقدمات یوسف را خبر دادند که اینک پدر تو پیکار است پس دو پسر خود منسی و افرائیم را همراه برد
- ۲ و کسی یعقوب را اطلاع داد و گفت اینک فرزند تو یوسف پیش تو می آید و اسرائيل تسکین خاطر یافته بر بستر بنشست
- ۳ و یعقوب یوسف را گفت که حق تعالی در لوز بملك کنعان بر من هویدا گشته مرا برکت فرمود

۴ و مرا گفت اینک ترا کنیز اندریت و موفور میگردانم و مجمعی
قبائل از تو بوجود می آرم و این دیار را باولاد تو بعد از تو بملکیت
ابدی می بخشم

۵ و حال آنکه دو پسر تو افرائیم و منسی که در ملک مصر بجهت
تو پیدا شدند قبل از آنکه نزد تو بمصر آمدم فرزندان من هستند
چون راوین و سمعون از ان من باشند

۶ و اولادی که بعد از ایشان از تو پیدا شوند از ان تو باشند و در میراث
بنام برادران خود خوانده شوند

۷ و من وقتی که از پدن ارام می آمدم راحیل بملک کنعان بر سر
راه چون قریب شد که بافرات برسیم پیش من مرد و در آنجا بر
سراه افراش یعنی بیت لحم اورا مدفون کردم

۸ و اسرائیل پسران یوسف را دیده گفت که ایشان کیستند

۹ یوسف پدر خود را در جواب گفت که ایشان پسران من هستند
که خدا درین ملک بمن بخشیده است گفت ایشانرا بنزد من
بیار تا بر ایشان دعای خیر بخوانم

۱۰ اما چشمهای اسرائیل بسبب پیری خیره شده بود بحدیکه قوت
دیدن نداشت پس ایشانرا بنزد وی آورد و ایشانرا بوسیده در بر
گرفت

۱۱ و اسرائیل یوسف را گفت که مرا بخاطر نمی آمد که روی ترا بینم
اینک خدا اولاد ترا نیز بمن نمود

۱۲ و یوسف ایشانرا از میان دوزانوی او بیرون آورد که او سر بر زمین
نهاد و سجده نمود

۱۳ پس یوسف هر دو را گرفته افرائیم را بدست راست خود بطرف

- دست چپ اسرائیل و منستی را بدست چپ خود بجانب
دست راست اسرائیل نزدیک وی آورد
- ۱۴ و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده بر سر افرائیم که او
خورده ساله بود و دست چپ را بر سر منستی نهاد دستهای خود را
عمداً ترتیب داده چراکه منستی نخست زاده بود
- ۱۵ و بر یوسف دعای خیر خواند و گفت خدای که در پیشش پدران
من ابراهام و اسحاق رفتار می نمودند خدای که مرا در همه عمر تا
امروز پرورش نموده است
- ۱۶ فرشته که مرا از هر بلای رهایی ده بر این کودکان برکت فرماید و نام
من و نام پدران من ابراهام و اسحاق بر ایشان خوانده شود و بر روی
زمین مثل ماهیان دریا کثرت یابند
- ۱۷ و یوسف چون دید که پدر دست راست خود را بر سر افرائیم نهاد
نا خوش شد و دست پدر خود را برداشت تا از سر افرائیم بسر
منستی بگذارد
- ۱۸ و یوسف پدر خود را گفت ای پدر من همچنین نباید که
نخست زاده اینست دست راست خود را بر سر وی بگذارد
- ۱۹ اما پدرش قبول نکرد و گفت مرا معلوم شد ای پسر من مرا
معلوم شد او نیز قومی خواهد گردید او نیز بزرگ خواهد شد اما
فی الحقیقت برادر کوچکش از وی بزرگتر خواهد شد که نسلش
مجمع قبائل خواهد گشت
- ۲۰ و همان روز بر ایشان برکت فرمود و گفت که بی اسرائیل بنام
تو دعای خیر بر یکدیگر بخوانند و بگویند که خدا ترا چون افرائیم
و چون منستی برگرداند همچنین افرائیم را بر منستی مقدم نمود

۲۱ پس اسرائیل یوسف را گفت اینک می میرم فاتما خدا با شما خواهد بود و باز شمارا در ولایت آبا و اجداد خواهد رسانید
 ۲۲ و من از برادران یکتا حصه ریاده که آنرا از دست امرریان بشمشیر و کمان خود گرفتم بقو بخشیده ام

باب چهل و نهم

۱ پس یعقوب پسران خود را طلب داشته گفت جمع شوید که هرچه بر شما در ایام آخرین واقع خواهد شد شمارا اطلاع میدهم
 ۲ ای بنی یعقوب اجتماع نموده بشنوید و سخنهای اسرائیل پدر خود را استماع نمائید
 ۳ ای راوین تو که نخست زاده می نیروی من و ابتدای قوت من کمال تمکین و کمال عزت
 ۴ بی قرار چون آب مکمل نخواهی شد چرا که بر بستر پدر خود برآمده ملوث ساختی این کس بر بستر من برآمد
 ۵ سمعون و لوی برادرهستند آلات ستمکاری بی وفائی ایشان
 ۶ ای جان من در مشورت ایشان داخل نشود ای فخر من با مجلس ایشان متفق نباشد از آنرو که در غضبناکی مردم را کشتند و در سرکشی حصارها را استیصال نمودند
 ۷ لعنت بر غضبناکی ایشان باد که شدید است و برخشم ایشان که سخت است ایشانرا در یعقوب منقسم و در اسرائیل پراکنده خواهیم ساخت
 ۸ ای یهودا تو آنکسی که برادرانت مدح تو خواهند کرد دست تو در گردن دشمنان تو اولاد پدرت پیش تو سجده خواهند نمود

- ۹ یهودا بچه شیر است ای پسر من از سید مراجعت نموده چون شیر و مانند شیر کهن ساله سر بر دو دست گذاشته آرام گرفت کدام کس او را برانگیزد
- ۱۰ و جرید شاهی از یهودا نخواهد گذشت و نه فرمان فرمائی از میان پاهای وی تا وقتی که سیلوه بیاید و قبائل مطیع او خواهند شد
- ۱۱ کره خود را بدرخت آنگور و کره خر خود را بثلک خاص بسته لباسهای خود را در شراب و جامه هارا در خون انگور بشست
- ۱۲ چشمه های از می سرخ خواهد شد و دندانهایش از شیر سفید
- ۱۳ زبلون در بندر دریا سکونت خواهد داشت و خودش بندر چهار ات خواهد بود و سرحدش تا بصیدون خواهد بود
- ۱۴ یساکار خر نو قوی است در میان دو لنگه نشسته است
- ۱۵ و آرام گاه را دید که نیکوست و زمین را که دلگشاست لهذا دوش را برای حمالي خم کرده بنده و باج ده گردید
- ۱۶ دان چون یکی از فرقه های اسرائیل بر قوم خود منصف خواهد شد
- ۱۷ دان مثل مار بر سر راه تیره ماری بر جاده که او پاشنه اسپان را میگذرد چنانچه سوار از پس افتد
- ۱۸ ای خداوند من منتظر نجات تو بوده ام
- ۱۹ جادرا طایفه مغلوب خواهد کرد اما در عاقبت خود غالب خواهد شد
- ۲۰ از آسیر نان روغنی بجهت وی حاصل خواهد شد که او نعمتهای پادشاهانه خواهد داد
- ۲۱ نفتالی غزالیست از بند رها شده سخنهای لطیف بر زبان می آرد
- ۲۲ پسری برومند است یوسف پسری برومند بر سر چشمه دختران
- د سر دیار را در شدند

- ۲۳ تیراندازان او را آزدند و بر او جمع شدند و با وی کینه ورزیدند
- ۲۴ فاما کمانش با قوت می بود و بازوهای دستهایش از دستهای خدای
یعقوب تقویت یافت از نام شبانی که او سنگ اسرائیل است
- ۲۵ از خدای پدر تو که ترا مبدد خواهد کرد و از قادر مطلق که ترا
ببرکات آسمان علوی و برکات غمر سفلی از برکات پستانها و رحم
مبارک خواهد گردانید
- ۲۶ برکات پدر تو بر برکات اجداد من تا باقصای جهال ابدی غالب
است بر سر یوسف و بر تارت انکسی که از برادران خود جدائی
یافت نازل خواهد شد
- ۲۷ و بنیامین گریه درنده علی الصبح صید را خورده بوقت شب
تاراج را قسمت خواهد نمود
- ۲۸ اینهمه دوازده فرقه اسرائیل اند و برینمضمون پدر ایشان در حق
آنها دعای خیر خواند هر یک را فراخور نصیبش دعای خیر خواند
- ۲۹ پس ایشان را قدغن فرمود و گفت که من بقوم خود ملحق می
شوم مرا نزد آبا و اجداد من در غاری که در مزرعه عفرون هست
است مدفون نمائید
- ۳۰ یعنی غاری که در مزرعه مکفیله روبروی مسمری در ملک کنعان
است که آنرا ابراهام با مزرعه از عفرون حقی برای ملکیت
قبرستان خریده بود
- ۳۱ که در آنجا ابراهام و ساره زنش را دفن کردند در آنجا نیز اسحاق
و ربه زوجه ویرا مدفون کردند و من لیاها را در آنجا دفن کردم
- ۳۲ آن مزرعه و غاری که در آنست از بی حمت خریده شد
- ۳۳ پس یعقوب چون این وصایا را با پسران خود با تمام رسانید پای
خود را بر بستر جمع کرده جان تسلیم نمود و بقوم خود ملحق شد

باب پنجاهم

- ۱ و یوسف خود را بر روی پدر خود افکنده بر او بگریست و بوسید
- ۲ و یوسف ملازمان خویش اطبّارا حکم داد که پدر مرا از خوشبوئیها پرکنید و اطبّا اسرائیل را از خوشبوئیها پر کردند
- ۳ و چهل روز در کاروی بسر بردند و کسانی را که خوشبوئیها پر میکنند اینقدر ایّام منقضي می شود و اهل مصر مدت هفتاد روز بجهت وی ماتم کردند
- ۴ و چون ایّام ماتمش سپری گشت یوسف باهل بیت فرعون گفت اگر در نظر شما عزت یافته ام ملتئم آنست که بسمع فرعون معروض دارید
- ۵ که پدر من مرا سوگند داده است بر اینمعی که اینک من می میرم مرا در قبر من که برای خود در ملک کنعان کنده ام در آنجا مرا مدفون کن الحال اگر اجازت باشد میروم تا پدر خود را مدفون سازم و باز مراجعت خواهم کرد
- ۶ فرعون گفت برو پدر خود را چنانچه ترا سوگند داده است مدفون کن
- ۷ پس یوسف برای دفن پدر خود روانه گردید و همه ملازمان فرعون و مشایخ درگاهش و تمامی مشایخ مملکت مصر
- ۸ و تمامی اهل بیت یوسف و برادرانش و اهل بیت پدرش با وی همراه شدند فقط اطفال و رمنه ها و گلّه ها را در خطّه جوسن گذاشتند
- ۹ و ارابه ها و سواران همراه وی رفتند و فوجی بسیار عظیم بود
- ۱۰ پس بخرم گاه آطاد که بان طرف یردین است رسیده در آنجا بفرغان شدید و نوحه درد انگیز بناله در آمدند و تا هفت روز در ماتم پدر خود بود

- ۱۱ پس مردمان آن‌دیار یعنی کنعانیان ماتم را در خومن‌گاه آتال مشاهده کرده گفتند که این ماتم برای اهل مصر بسیار شدید است لهذا آپل مصرائیم که بانطرف یردین است مستی گشت
- ۱۲ و پسرانش همچنین ایشان را فرموده بود درحق او بجا آورند
- ۱۳ که پسرانش اورا بملک کنعان برده درغار زمین مکفيله که ابراهام با منزعه برای ملکیت قبرستان از عفرون حتی رو برری مصری خریده بود مدفون ساختند
- ۱۴ و یوسف پدرخودرا مدفون کرده با برادران خود و جماعتی که برای دفن پدرش باوی رفته بودند بمصر مراجعت نمود
- ۱۵ پس برادران یوسف با خود اندیشیدند که پدر ما مرده است و گفتند شاید که یوسف بر ما کینه خواهد ورزید و همه زحمتهای که از ما کشید در مکافات آن البته سزا خواهد داد
- ۱۶ و بخدمت یوسف معروض داشتند که پدر تو قبل از مردن صیت کرد و گفت
- ۱۷ که یوسف را بگوئید که التماس من آنست که از تقصیر و گناه گاری برادران خود در گذری که با تو بدسلوکی ورزیدند اکنون امیدواریم که تقصیر بندگان خدای پدر خودرا ببخشی و یوسف از گفتار ایشان بگریه در آمد
- ۱۸ و برادرانش نیز نزدیک آمده پیش وی بر رو افتادند و گفتند اپلک ما بندگان تو هستیم
- ۱۹ یوسف ایشان را گفت مترسید آیا من بجای خدا هستم
- ۲۰ شما بر من اندیشه بد کردید و خدا آنرا بنیکوئی اندیشید تا که این وقائع را بوقوع رساند و چندین خلایق را از هلاکت رهایی بخشد

- ۲۱ الحال خوف منمائید من شمارا واطفال شمارا پرورش میکنم
همچنین ایشان را تسلی داد و سخنهاي دلپذیرا با ایشان گفت
- ۲۲ ویوسف با اهل بیت پدر خود در مصر سکونت ورزید ویوسف تا
یکصد و ده سال زنده بود
- ۲۳ ویوسف فرزندان افرائیم را طبقه سیوم مشاهده کرد و فرزندان ماکیر
بن ملتی نیز برزانهاي یوسف می نشستند
- ۲۵ ویوسف برادران خود گفت من می میرم و خدا البته بشما توجه
خواهد فرمود و این دیار بسر زمینی که پابراهام و اسحاق و یعقوب
بسوگندی وعده نمود خواهد رسانید .
- ۲۶ ویوسف بنی اسرائیل را سوگند داد براین معنی که خدا البته توجه
بشما خواهد کرد و از اینجا استخوانهاي مرا ببرید
- ۲۷ ویوسف یکصد و ده ساله شده وفات یافت و او را از خوشبوئیها
پر کرده در صندوقی بملک مصر داشتند

رسالهٔ دویم

از رسایل موسیٰ مستقی به خروج

باب اول

- ۱ و اینند اسمای بنی اسرائیل که همراه یعقوب بمصر درآمدند هر يك با اهل بیت خود رسید
- ۲ راوین سمعون لوی و یهودا
- ۳ یساکار زبولون و بنیامین
- ۴ دان و نفتالی جاد و آسیر
- ۵ و همگی کسانی که از پشت یعقوب بوجود آمدند هفتاد نفر بودند اما یوسف در مصر بود
- ۶ و یوسف و همه برادرانش و آن طبقهٔ تمام وفات یافتند
- ۷ و بنی اسرائیل برومند شده کثرت یافتند و متعدد شدند و بی نهایت توانا گشتند چنانچه زمین از ایشان مملو شد
- ۸ اما پادشاهی دیگر که با یوسف آشنائی نداشت بر تخت مصر بنشست
- ۹ و برعایای خود گفت اینك قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و توانا تر هستند

- ۱۰ بیایید با ایشان حیلہ سازی کنیم مبادا که بیفزایند و چنین شود
که هرگاه جنگی روی دهد ایشان نیز با دشمنان ما متفق شده
بمجادله ما پردازند و ازین دیار خروج نمایند
- ۱۱ بنابراین چند سرهنگان ظالم برایشان گذاشت تا که ایشان را بکار
و بار بیازارند پس بجهت فرعون شهرهای گنجینه فِئَم و رَقَمَسِینس را
بنا ساختند
- ۱۲ اما هرچند ایشان را ظلم نمودند باز همان قدر بیفزودند و کثرت
یافتند و ایشان بسبب بنی اسرائیل دل آزرده گشتند
- ۱۳ و اهل مصر بتکلیف خدمت با بنی اسرائیل سختی می نمودند
- ۱۴ و بخدمت سخت از آهک و خشت و بهر نوع خدمت زراعت
معیشت ایشان را تلخ گردانیدند هر خدمتی که از ایشان طلب
می نمودند شدید بود
- ۱۵ پس پادشاه مصر بدایگان عبرانی که نام یکی سِفْرَة و نام دیگر قُوعه
بود فرمود
- ۱۶ و گفت چون با زنان عبرانی دایگی نمائید وایشانرا بر کرسی ها
ببینید اگر پسر باشد ویرا بکشید و اگر دختر باشد زنده ماند
- ۱۷ اما آن دایگان خدا ترس بوده حسب الحکم پادشاه مصر عمل
نمی نمودند و فرزندان نر را زنده می داشتند
- ۱۸ پس پادشاه مصر دایگان را طلبیده بایشان گفت چرا مرتکب این
امر شدید که فرزندان نر را زنده داشتید
- ۱۹ دایگان فرعون را گفتند از آن سبب که زنان عبرانی مانند زنان
مصری نیستند از آنرو که زود زه هستند و پیش از آنکه دایگان نزد
ایشان در آیند زائیده اند

- ۲۰ بنابراین خدا با دایگان مرحمت فرمود و آن قوم بیفزود و بسیار
توانا گشتند
- ۲۱ و چنین واقع شد که از آنرو که دایگان از خدا می ترسیدند ایشان را
آباد نمود
- ۲۲ اما فرعون همه رعایای خود را حکم کرد که هر پسری که بوجود آید
اورا در رود بیندازید و هر يك دختر را زنده دارید :

باب دوم

- ۱ پس شخصی از خاندان لیوی رفته زنی را از دختران لیوی برگرفت
- ۲ و آن زن حامله شده پسرى زائید و چون دید که خوبصورت است
اورا تا مدت سه ماه پنهان داشت
- ۳ و چون نتوانست که بیشتر پنهان نماید سفینه را از درخ بجهت
وی گرفته بغیر و زفت اندود و پسر را در آن بگذاشت پس آنرا در
فیزار برب رود بنهاد
- ۴ و خواهر وی دور ایستاد تا دریافت کند که با او چه واقع
خواهد شد
- ۵ آنگاه دختر فرعون فرود آمد تا در رود غسل نماید و کلنگانش بر
کنار رود جرمان شدند و چون سفینه را در میان فیزار دید کلنگ
خود را فرستاد تا بیاورد
- ۶ و آنرا کشاده نظرش بران پسر افتاد و اینک طفل میگریست پس
رحمت بروی کرده گفت که این یکی از اطفال عبریان است
- ۷ پس خواهرش بدختر فرعون گفت آیا من بروم و از زنان عبری
دایه را بنزد تو طلب دارم تا پسر را برای تو شیر بدهد

- ۸ دختر فرعون ویرا گفت برو پس آن دختر رفته مادر طفل را طلبید
 ۹ و دختر فرعون ویرا فرمود که این طفل را برده بجهت من شیر بده
 و من اجر بتو خواهم داد و آن زن طفل را برده شیر داد
 ۱۰ و آن طفل بزرگ شده ویرا بنزد دختر فرعون آورد و او فرزند وی
 گردید و نامش را موسی خواند و گفت از آنروست که ویرا از آب
 بیرون کشیدم
 ۱۱ و در آن ایام چون موسی بزرگ شده بود چنین واقع شد که نزد
 اخوان خود بیرون رفته بر کار و بار ایشان نظر کرد و دید که مردی
 مصری شخصی عبرانی را که از جمله برادرانش بود میزند
 ۱۲ پس از هر طرف نگاه کرد و چون دید که کسی نیست آن
 مصری را کشته در زیر ریگ پنهان کرد
 ۱۳ و روز دیگر بیرون رفت که ناگاه دو نفر از عبریان با یکدیگر منازعت
 می نمودند ظالم را گفت چرا همذات خود را می زنی
 ۱۴ او گفت کدام کس ترا فرمانفرما و منصف بر ما گردانید آیا تو
 می خواهی که چنانچه مصری را کشتی مرا نیز بکشی پس موسی
 خوفناک شده با خود گفت حقا که این راز شهرت یافته است
 ۱۵ اما فرعون این خبر شنیده در پی خون موسی می بود و موسی از
 روی فرعون گریخته در خطه مدیان مقام گرفت و بر لب چاهی
 بنشست
 ۱۶ و کاهن مدیان هفت دختر داشت که ایشان آمده آب کشیدند
 و حوضها را پر کردند تا مواشی پدر خود را سیراب نمایند
 ۱۷ و چوپانان بر آمده ایشان را راندند پس موسی برخاسته ایشانرا
 مدد کرد و گله ایشانرا سیراب نمود

- ۱۸ و چون بنزد رغوئیل پدر خود رسیدند او پرسید که چه شد که امروز باین زودی آمدید
- ۱۹ گفتند مردی مصری ما را از دست چوپانان رهای بخشید و بجهت ما نیز آب کشید و گله را سیراب نمود
- ۲۰ او دختران خود را گفت که او کجاست بچه سبب ویرا گذاشتید بطلبید تا نان بخور
- ۲۱ و موسی راضی شد که با وی سکونت ورزد که او صغوره دختر خود را بموسی داد
- ۲۲ او پسری را زانیده پدرش ویرا به جیروسوم مستی ساخت از آنرو که گفت من در زمین بیگانه غریب شده ام
- ۲۳ و بعد از مدت متمادی چنین اتفاق افتاد که پادشاه مصر وفات یافت و بنی اسرائیل از حال بندگی اندوهناک شده فریاد برآوردند که فغان ایشان بسبب بندگی بسمع خدا رسید
- ۲۴ و خدا ناله ایشان را بشنید چنانچه خدا را از عهد خود که با ابراهام با اسحاق و با یعقوب بسته بود یاد آمد
- ۲۵ و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا بر ایشان توجه فرمود

باب سیوم

- ۱ اما موسی گله یثرو پدر زن خود کاهن مدیان را چوپانی میکرد و گله را بانطرف بیابان رانده بجبل خدا حوریب رسید
- ۲ و فرشته خدا در شعله آتش از میان بوته بر وی هویدا گشت و او نگاه کرد که اینک بوته از آتش میسوزد اما بوته تلف نمی شود

- ۳ و موسی گفت در آنطرف می روم تا این امر عجیب را معاینه کنم .
چرا این بوته سوخته نمی شود
- ۴ و چون خداوند دید که بان طرف برای معاینه کردن می رود خدا
ویرا از میان بوته آواز داد و گفت ای موسی موسی او
گفت لیلیک
- ۵ فرمود در اینجا نزدیک میای کفش های خود را از پای بیرون کن که
موضعی که بر آن ایستاده زمین مقدس است
- ۶ و نیز گفت منم خدای پدر تو خدای ابراهام خدای اسحاق و خدای
یعقوب پس موسی روی خود را پوشید از آن رو که از مشاهده کردن
خدا ترسید
- ۷ پس خداوند گفت من مشقت قوم خود را که در مصر هستند
نیک ملاحظه کرده ام و غالی را که بسبب سرهنگان ظالم بر می آرند
شنیده ام چنانچه از رنجهای ایشان واقف هستم
- ۸ و فرود آمده ام تا ایشان را از قبضه مصریان نجات بخشم و ازین
ملک بزمینی مرغوب و وسیع بزمینی که شیر و شهد در آن ریزانست
بمقام کنعانیان و حتیان و اموریان و فریزیان و حویان و یبوسیان ببرم
- ۹ و حال آنکه فریاد بنی اسرائیل اینست بمن رسیده است و ظلمی را
که اهل مصر بر ایشان کرده اند من مشاهده نموده ام
- ۱۰ اکنون ببای که ترا نزد فرعون میفرستم تا قوم من بنی اسرائیل را از
مصر بیرون آری
- ۱۱ و موسی خدا را گفت من کیستم که بنزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را
از مصر بیرون آرم
- ۱۲ و گفت بدستی که من با تو خواهم بود و همین علامتینست بر

اینکه من ترا فرستاده‌ام چون قوم را از مصر بیرون آورده باشی
خدارا بر این جبل عبادت خواهید کرد

۱۳ موسی خدارا گفت اینک چون من نزد بنی اسرائیل رفته ایشان را
بگویم که خدای پدران شما مرا بشما فرستاده است و ایشان از

من بپرسند که نام وی چیست بایشان چه گویم

۱۴ و خدا بموسی گفت من آن هستم که هستم و گفتم همچنین بنی
اسرائیل را بگوئی که من هستم مرا بر شما فرستاده است

۱۵ باز خدا بموسی فرمود که بنی اسرائیل را چنین بگوئی که خداوند
خدای پدران شما خدای ابراهام خدای اسحاق و خدای یعقوب
مرا نزد شما فرستاده است تا ابدالابد نام من همیشه است
و تذکره من همین طبقه بعد طبقه

۱۶ برو و مشایخ اسرائیل را اجتماع نمود ایشان را بگو که خداوند
خدای پدران شما خدای ابراهام اسحاق و یعقوب بر من ظاهر گردید
و فرمود بدرستی که بر شما و بر آنچه شما را در مصر واقع شد توجه کرده‌ام
۱۷ و چنین گفتم که شما را از مشقت مصر بملک کنعانیان و حثیان
و اموریان و فریزیان و حویان و یبوسیان بزمینی که شیر و شهد در آن
ریزان باشد خواهم برد

۱۸ و سخنهای ترا قبول خواهند کرد و خود با مشایخ اسرائیل نزد
پادشاه مصر برو و او را بگوئی که خداوند خدای تهریان بر ما ظاهر
گشت اکنون اجازت باشد که سه روز راه در بیابان برویم تا پیش
خداوند خدای خود قربانی بگذرانیم

۱۹ و من میدانم که پادشاه مصر شما را اجازت رفتن نخواهد داد
جز بتأثیر دست قوی

۲۰ که من دست خود را دراز کرده مصر را بتمامی امور عجیب که در میانش بظهور می آید مبتلا خواهم گردانید و بعد از شمارا رخصت خواهد داد

۲۱ و این قوم را بنظر اهل مصر عزیز خواهم ساخت و چنین واقع خواهد شد که چون روانه شوید تپی دست نروید

۲۲ لیکن هر زنی از همسایه خود و از آنکه در خانه اش می ماند زبورهایی سیمین و زبورهایی زرین و جامه های زیبا طلب خواهد کرد و آنها را بپسران و دختران خود بپوشانید و اهل مصر را غارت کنید

باب چهارم

۱ و موسی در جواب گفت اینک بر من ایمان خواهند آورد و گفته مرا استماع خواهند کرد بلکه بگویند که خداوند بر تو هویدا نشده

۲ خداوند باو گفت این چه چیز است که در دست تست گفت عصا

۳ گفت آنرا بر زمین بیفکن او بر زمین افکند و ماری گردید و مری از پیشش گریزان شد

۴ و خداوند به موسی گفت دست خود را دراز کرده دم ویرا بگیر او دست را دراز کرده ویرا بگرفت و در دستش عصا گردید

۵ غرض اینکه تا اعتقاد نمایند که خداوند خدای پدران ایشان خدای ابراهام خدای اسماعیل و خدای یعقوب بر تو ظاهر گشته است

۶ باز خداوند ویرا فرمود که دست در آغوش خود بکن او دست در آغوش خود کرد و چون بر آورد اینک دستش مانند برف

مبارک شده

- ۷ گفت باز دست خود را در آغوش بکن پس دست در آغوش خود کرده بیرون آورد که ناگاه همرنگ بدنش گردید
- ۸ و چنین خواهد شد که هرگاه بر تو ایمان نیارند و دلالت معجزه اول را قبول نکنند البته بر دلالت معجزه آخرین ایمان خواهند آورد
- ۹ و اگر بر این دو معجزه نیز ایمان نیارند و سخن ترا استماع ننمایند پس از آب رود قدری برداشته بر زمین خشک بپاش که آن آبی که از رود برداری بر زمین خشک خون خواهد گردید
- ۱۰ پس موسی بخداوند گفت پروردگارا من صاحب فصاحت نیستم نه در آیام گذشته و نه درینحال که بنده را مخاطب ساخته اما بطی الکلام و کند زبانم
- ۱۱ خداوند باو گفت که انسان را کدام کس دهن داد و گزنت یا کررا و پیدا یا نابینارا که گردانید آیا من که خداوندم نکردم
- ۱۲ اکنون برو که من معین زبان تو خواهم بود و ترا هرچه باید گفت تعلیم میدهم.
- ۱۳ او گفت پروردگارا این پیغام را بوساطت هر که خواهی بفرست
- ۱۴ پس غضب خداوند بر موسی مشتعل گشت و گفت آیا اهرورن بن لیوی برادر تو نیست میدانم که فصاحت دارد و نیز اینک باستقبال تو بیرون می آید و چون ترا ببیند خوشدل خواهد شد
- ۱۵ و باوی تکلم نمایی و سخن چند وی را بیاموز و من معین زبان تو و معین زبان وی خواهم بود و شمارا هرچه باید کرد تعلیم میدهم
- ۱۶ و او بعضی تو خلق را مخاطب سازد چنانچه او بجای زبان تو باشد و تو او را بجای خدا

۱۷ و این عصا را بدست خود بگیر که بواسطت آن معجزات را خواهی نمود

۱۸ پس موسی روانه شده نزد یثرو پدر زن خود باز آمد و او را گفت مرا رخصت فرمای تا پیش برادران خود که در مصر هستند مراجعت نموده ببینم که زنده هستند یا نه یثرو به موسی گفت بسلامت برو

۱۹ و خداوند در مدیان موسی گفت روانه شو و بمصر مراجعت نمایی که کسانی که در پی خون تو بودند همه مرده اند

۲۰ پس موسی زن و پسران خود را برداشته برخاسته و بملک مصر مراجعت نمود و موسی عصای خدا را بدست خود گرفت

۲۱ و خداوند موسی را فرمود چون در صدد مراجعت مصر باشی بدین که آن همه امور عجائب که بتو تفویض کرده ام پیش فرعون بعمل آر فاطما من دل وی را سخت خواهم گردانید و قوم را رخصت نخواهد داد و فرعون را بگویی که خداوند چنین میفرماید که اسرائیل پسر من بلکه نخست زاده من است

۲۳ و ترا میگویم که پسر مرا رخصت ده تا مرا عبادت نماید و اگر از رخصت دادن وی ابا کنی اینک من پسر ترا بلکه نخست زاده ترا خواهم کشت

۲۴ و در راه چنین واقع شد که در منزل گاهی خداوند او را یافته قصد جاننش نمود

۲۵ پس صفوره سنگی تیز را برداشته قلفت فرزند خود را ببرید و در پیش قدمش انداخته گفت که فی الحقیقت تو ازین خون نکاح یافته

۲۶ پس چون بسبب خفته گفته بود که ازین خون نکاح یافته او
ویرا بگذاشت

۲۷ و خداوند اهرور را گفت که در بیابان باسقبال موسی برو او رفته
در جبل خدا با وی ملاقات نمود و بوسید

۲۸ و موسی اهرور را از همه سخنهای خداوند که او را فرستاده بود و از
همه معجزات که فرموده بود مطلع ساخت

۲۹ پس موسی و اهرور روانه شده همه مشایخ بني اسرائيل را اجتماع
نمودند

۳۰ و اهرور تمامی سخنهای که خداوند بموسی فرموده بود بر زبان
آورد و معجزات را بنظر قوم ظاهر کرد

۳۱ و آن قوم ایمان آوردند و چون شنیدند که خداوند بر بني اسرائيل
رجوع کرده است و آنکه بر مشیقت ایشان التفات نموده سر فرو
کرده سجده بجا آورند

باب پنجم

۱ و بعد ازین مقدمات موسی و اهرور آمده بفرعون گفتند که خداوند
خدای اسرائيل چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا در
بیابان من مید کنند

۲ فرعون گفت خداوند کیست که قول وی را بشنوم و بني اسرائيل را
رخصت دهم خداوند را نمی شناسم و بني اسرائيل را اجازت
نخواهم داد

۳ گفتند خدای عبریان بر ما نمودار شده است انتماس آنست که
سه روز راه را اجازت بدهی تا در بیابان خداوند خدای خود را
قریانی پیش گذرانیم مبادا که بویا یا بشمشیر قصد ما نماید

- ۴ و پادشاه مصر ایشان را گفت که ای موسی و اهرن شما چرا این قوم را از عمل باز دارید بروید و بکاروبار خود مشغول باشید
- ۵ و فرعون گفت اینک ساکنان آن زمین اکنون کثرت یافته و شما ایشان را از کاروبار فارغ میگردانید
- ۶ و در همان روز فرعون محصلان و سرهنگان آن قوم را فرمود که من بعد کاه برای ساختن خشت چون سابق داده شد این مردم را مدهید ایشان رفته کاه از برای خود جمع بکنند
- ۸ و خشت را بهمان حساب که تا حال میساختند از ایشان مطالبه نمائید از آن چیز بی وضع مکنید از آن رو که کاهل هستند بدین سبب فریاد میکنند که اجازت بده تا خدای خود را قربانی پیش گذرانیم
- ۹ ایشان را کاری گرانتر می باید که در آن مشغول بوده بخیالات باطل توجه نکنند
- ۱۰ پس محصلان و سرهنگان آن قوم بیرون رفته ایشان را گفتند که فرعون چنین میفرماید که کاه را بشما نخواهم داد شما رفته کاه بجهت خود هر جا که میسر شود بگیرید اما از اعمال شما هیچ وضع نخواهد شد
- ۱۲ پس آن مردم بر تمامی سرزمین مصر منتشر شدند تا بحوض کاه کاهن جمع کنند
- ۱۳ و محصلان تعجیل مینمودند که کارهای خود را روز بروز باتمام برسانند همچنانکه در وقتی که کاه دست میداد
- ۱۴ و سرهنگان بنی اسرائیل که ایشان را محصلان فرعون بر آنها گماشته بودند تازاناه میخوردند که چرا در خشت سازی خدمت معن

- خود را درین روزها چون در ایام گذشته تمام نکردید:
- ۱۵ پس سرهنگان بنی اسرائیل پیش فرعون آمده فریاد کردند که چرا با بندگان این نوع سلوک می‌ورزی
- ۱۶ کاه ببنندگان هیچ نمیدهند و باوجود این ما را میگویند که خشت بسازید و اینست که بندگان تازیانه میخوریم اما این تقصیر از قوم تست
- ۱۷ او گفت که شما کاهل هستید کاهل هستید از آن سبب میگوئید که ما را رخصت بده تا خداوند را قربانی پیش گذرانیم
- ۱۸ الحال بکار خود بروید که کاه بشما داده نخواهد شد و بهمان حساب خشت خواهید داد
- ۱۹ و سرهنگان بنی اسرائیل این سخن را شنیده که خشت را بشمار هر روز هیچ کم مکنید دانستند که ببلای گرفتار شدیم
- ۲۰ و در محلیکه از پیش فرعون بیرون می‌آمدند با موسی و اهلون اتفاق ملاقات افتاد
- ۲۱ و ایشانرا گفتند که خداوند بر کار شما نظر کرده انصاف کند از آنرو که راحه ما را پیش فرعون و پیش خادمانش گنده کرده شمشیری بدست ایشان داده‌اید تا ما را قتل کنند
- ۲۲ و موسی پیش خداوند مراجعت نموده گفت پروردگارا آن قوم را چرا مبتلا ساخته‌ی چه سبب مرا فرستاده‌ی
- ۲۳ که از روزی که پیش فرعون آمدم تا بنام تو سخن گویم این قوم را مبتلا ساخته است و تو نیز قوم خود را مطلقاً نجات نداده‌ی

باب ششم

۱ انگاه خداوند بموسی گفت الحال معاينه خواهی کرد که چه نوع
سلوک با فرعون میکنم که از تاثیر دست قوی ایشانرا رخصت
خواهد داد و از تاثیر دست قوی از سرزمین خود اخراج
خواهد کرد

۲ و خدا با موسی تکلم فرمود و گفت که منم یهووه
۳ که بر ابراهام و بر اسحاق و بر یعقوب بنام خدای قادر مطلق ظاهر
گشتم فاتما بنام خاص یهووه مرا ایشانرا معروف نگشتم
۴ و با ایشان نیز عهد خودرا قرار دادم بر اینکه ملک کلعان ملک
غربت ایشانرا که در آنجا غریب الوطن میبودند بایشان ببخشم
۵ و نیز نالهٔ بنی اسرائیل را که اهل مصر ایشانرا ببندهگی خود دارند
شنیده‌ام و از عهد خود مرا یاد آمده است

۶ بنابراین بنی اسرائیل را بگوی که منم خداوند و شما را از زیر بار اهل
مصر بیرون خواهم آورد و از بندهگی ایشان رهای خواهم داد
و بوسیلهٔ بازوی افراشته و سزاهای عظیم شما را نجات خواهم داد
۷ و شما را از برای خود قومی اختیار میکنم و من خدای شما خواهم
بود تا بدانید که منم خداوند خدای شما که از زیر بار اهل مصر
شما را بیرون می‌آرم

۸ و شما را بزمینی می‌رسانم که در باب آن سرگندی یاد کردم که
با ابراهام و اسحاق و یعقوب بدهم آن را بطریق میراث بشما خواهم
داد منم خداوند

۹ پس موسی این معنی را با بنی اسرائیل در میان آورد اما بسبب
دل تنگی و شدت خدمت گفتار موسی را استماع نمودند

- ۱۰ و خداوند با مرسی تکلم فرمود و گفت
- ۱۱ برو فرعون پادشاه مصر را بگو تا بنی اسرائیل را از ملک خود رخصت دهد
- ۱۲ موسی پیش خداوند عرض کرد که اینک بنی اسرائیل سخن مرا نشنیده‌اند پس فرعون چگونه خواهد شنید که لبان من نا مختون است
- ۱۳ و خداوند با موسی و اهرن متکلم شده ایشان را بنزد بنی اسرائیل و بنزد فرعون برسانت فرستاد تا بنی اسرائیل را از ملک مصر بیرون آورند
- ۱۴ اینند سروران خاندانهای ایشان پسران راوین نخست‌زاده^۴ اسرائیل
 خَلُوفَ وَ قَلُوبَ وَ حَصْرُونَ وَ كَرَمِي اینند قبیله‌های راوین
- ۱۵ و پسران سمعون یُمُوئیل و یامین و اُوحد و یاکین و صحر و ساؤل که او از زن کنعانی بوجود آمد اینند قبیله‌های سمعون
- ۱۶ و اینند اسمای پسران لیبی با شرح اولاد ایشان جیرسون و قهاث و میراری و ایام عمر لیبی یکصد و سی و هفت سال بود
- ۱۷ پسران جیرسون لَبْنِي وَ سَمْعِي هر یک بقبیله خود
- ۱۸ و پسران قهاث عَمْرَام وَ یَصْهَار وَ حَبْرُونَ وَ عُوْزِیل و ایام عمر قهاث یکصد و سی و سه سال بود
- ۱۹ و پسران میراری مَحْلِي وَ مَوْسِي اینند قبیله‌های لیبی با شرح اولاد ایشان
- ۲۰ و عمران یوگبد عمه خود را بنکاح در آورد که او اهرن و موسی را بجهت وی زانید و ایام زندگانی عمران یکصد و سی و هفت سال بود

- ۲۱ و پسران یصهار قوزح و نفح و زکری
 ۲۲ و پسران عوزئیل میسائیل و الصافان و ستر
 ۲۳ و اهرورن آلیسبع دختر آمیناداب خواهر نخسون را بنکاح خود در
 آورد که او ناداب و اییهو و العاذار و ایثامارا بجهت وی زانید
 ۲۴ و پسران قورح آبیر و القانه و ای آساف اینند قبیله‌های بنی قورح
 ۲۵ و العاذار پسر اهرورن زنی از دختران فوطیل گرفت که او فاحاس را
 بجهت وی زانید اینند سروران خاندان بنی لیوی هرنک
 بقبیله خود

- ۲۶ همین اهرورن و موسی هستند که خداوند ایشان را فرمود که بنی
 اسرائیل را از ملک مصر بترتیب افواج ایشان بیرون آرید
 ۲۷ همین کسانیست که با فرعون پادشاه مصر سخن راندند تا بنی
 اسرائیل را از مصر بیرون آرند این همان موسی و اهرورن هستند
 ۲۸ و چنین واقع شد در روزیکه خداوند با موسی در ملک مصر
 متکلم شد

- ۲۹ که خداوند موسی را گفت که منم خداوند هر آنچه من بگویم
 پیش فرعون پادشاه مصر بگو
 ۳۰ و موسی پیش خداوند گفت که لبان من نا سخنوست و فرعون
 سخن مرا چگونه بشنود

باب هفتم

- ۱ و خداوند بموسی گفت ببین که ترا پیش فرعون هدیچه خدا
 گردانیده‌ام و اهرورن برادرت پیغمبر تو خواهد بود
 ۲ هرچه بگویم تو بیا که و اهرورن برادر تو پیش فرعون بگوید
 تا بنی اسرائیل را از ملک خود رخصت دهد

- ۳ و من دل فرعون را سخت میگردانم و آیات و معجزات خود را در مملکت مصر بسیار بظهور می‌آرم
- ۴ اما فرعون سخن شمارا قبول نخواهد کرد و من دست خود را بر مصر دراز کرده افواج خود را یعنی قوم خود بنی اسرائیل را بسزاهای گران از مملکت مصر بیرون خواهم آورد
- ۵ و چونکه دست خود را بر مصر دراز کرده بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آرم اهل مصر یقین خواهند دانست که من خداوندم
- ۶ و موسی و اهرون چنانچه خداوند ایشان را فرمود بهمان وجه عمل نمودند
- ۷ موسی هشتاد ساله بود و اهرون هشتاد و سه ساله بوقتیکه با فرعون تکلم نمودند
- ۸ انگاه خداوند موسی و اهرون را فرمود
- ۹ که چون فرعون بشما گوید که معجزه در باره خون ظاهر کنید پس اهرون را بگوی که عصای خود را برداشته پیش فرعون بینداز که ماری خواهد گردید
- ۱۰ پس موسی و اهرون نزد فرعون رفته حسب الحکم خداوند بفعل آوردند که اهرون عصای خود را پیش فرعون و پیش ملازمانش بیفکنند و آن ماری گردید
- ۱۱ پس فرعون حکما و ساحران را نیز طلب داشت و ساحران مصر نیز بهمان طور از سحر خود عمل نمودند
- ۱۲ که هر یک عصای خود را بیفکندند و مارها شدند ولیکن عصای اهرون عصاهای ایشان را بلعید

- ۱۳ اما دل فرعون سخت گردید چنانچه سخن ایشان را قبول نکرد
موافق آنچه خداوند پیش گفته بود
- ۱۴ و خداوند موسی را گفت دل فرعون سخت گردید و از رخصت
دادن آنقوم ابا میکند
- ۱۵ علی الصباح نزد فرعون برو اینک بطرف آب بیرون میرو
باستقبالش رفته برب رود ایستاده شو و عصای را که ماری گردید
در دست خود بگیر
- ۱۶ و او را بگویی که خداوند خدای عبریان مرا نزد تو فرستاده است
و چنین فرموده که قوم مرا رخصت بده تا در بیابان مرا عبادت
کنند و اینک تا حال قبول نکردی
- ۱۷ خداوند چنین میفرماید بدین خواهی دانست که من خداوند
اینک بعصای که در دست من است آب رود را خواهم زد تا
بخون مبدل گردد
- ۱۸ و ماهیانی که در رود باشد خواهند مرد و رود خواهد گندید چنانچه
اهل مصر از خوردن آب رود متنفر شوند
- ۱۹ و خداوند موسی را فرمود که اهرون را بگویی که عصای خود را گرفته
دست را بر آبهای مصر بر جویها و رودها و تالابها و هر یک آب
انبار ایشان دراز کن تا خون شوند و بر تمامی ملک مصر خواه در
ظروف چوبین و خواه در سنگین خون باشد
- ۲۰ و موسی و اهرون چنانچه خداوند فرمود عمل نمودند که او عصا
بر داشته در نظر فرعون و در نظر ملازمانش بر آب رود زد و تمامی
آب رود بخون مبدل گردید
- ۲۱ و ماهیانی که در رود بودند مردند و رود گندید بحدیکه اهل مصر

نخواستند که آب از رود بخورند و در تمامی ملک مصر خورن بود
 ۲۲ و ساحران مصری از نیرنگهای خود همچنین کردند و دل فرعون
 سخت شده گفته^۱ ایشانرا قبول نکرد چنانچه خداوند پیش گفته بود
 ۲۳ پس فرعون از آنجا رو تافته بخانه^۲ خود رفت و برین امر نیز
 التفات نکرد

۲۴ و همه اهل مصر اطراف رود را کنده آب خوردنی را پیدا کردند
 از آنرو که از آب رود نتوانستند خورد
 ۲۵ و بعد از آن که خداوند رود را زده بود مدت هفت روز بگذشت

باب هشتم

- ۱ پس خداوند به موسی گفت پیش فرعون رفته ویرا بگویی که خداوند
 چنین میفرماید قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند
- ۲ و اگر از رخصت ایشان ابا نمائی اینک من تمامی نواحی ترا
 ببلای غوکها مبتلا میسازم
- ۳ و رود غوکهای بیشمار بظهور خواهد آورد که آنها بفراز آمده بخانه^۳
 هتو و خوابگاه^۴ تو و بر بستر تو و بخانه^۵ ملازمانت و بر قوم تو در تنورها
 و حسینهای تو داخل خواهند شد
- ۴ و غوکها بر تو و بر قوم تو و بر همه ملازمان تو بر آیند
- ۵ و خداوند به موسی فرمود که اهرون را بگویی که عصا در دست گرفته
 بر جویها و رودها و تالابها دراز کن و غوکها را بر تمامی ملک
 مصر بر آر
- ۶ پس اهرون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد و غوکها بر آمده
 سر زمین مصر را فرا گرفتند

۷ و ساحران از نیرنگهای خود نیز چنین کردند و شوکهارا بر سر زمین مصر بر آوردند

۸ پس فرعون موسی و اهرور را طلب داشته گفت از خداوند استدعا نمائید تا شوکهارا از نزد من و قوم من رفع نماید و من قوم را رخصت میدهم تا برای خداوند قربانی پیش گذارند

۹ و موسی بفرعون گفت سرافرازانه بر من امر کن که کدام وقت در باره تو و ملازمان و قوم تو استدعا نمایم تا شوکها از تو و خانه‌های تو رفع شوند فقط در رود مانند و پس

۱۰ او گفت فردا گفت چنین خواهد شد تا بدانی که همچو خداوند خدای ما دیگری نیست

۱۱ و شوکها از تو و خانه‌های تو و از ملازمان و قوم تو جدا شده فقط در رود خواهند ماند

۱۲ پس موسی و اهرور از پیش فرعون بیرون رفتند و موسی پیش خداوند در باره شوکها که بر فرعون نازل کرده بود فریاد بر آورد

۱۳ و خداوند موافق گفته موسی عمل کرد چنانچه شوکها از خانه‌ها و قصرها و زراعت‌ها هلاک گردیدند

۱۴ که آنها را توده توده جمع کردند و روی زمین کندید

۱۵ اما فرعون چون دید که مهلتی دست داد دل خود را سخت گردانیده سخن ایشان را قبول نکرد چنانچه خداوند پیش گفته بود

۱۶ پس خداوند موسی را فرمود که اهرور را بکوی که عصای خود را دراز

کن و غبار زمین را بن تا در تمامی ملک مصر شپشها گرد

۱۷ و چنین کردند و اهرور دست خود را دراز کرده غبار زمین را

- زد تا بر انسان و بر بهائم شپشها گردید چنانچه هر ذره غبار زمین
در تمامی مملکت مصر شپش گردید
- ۱۸ و ساحران نیز از نیرنگهای خود چنین کردند بقصد آنکه شپشها بر
آوند اما نتوانستند و شپشها بر انسان و بر بهائم بود
- ۱۹ و ساحران فرعون گفتند که این صنعت خداست لیکن دل فرعون
سخت شده سخن آنها را نشنید چنانچه خدا پش گفت بود
- ۲۰ آنگاه خداوند موسی را فرمود که اول دم صبح برخیز و پیش فرعون
ایستاده شو که اینک بطرف آب بیرون می آید ویرا بگوی که
خداوند چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند
- ۲۱ و اگر قوم مرا رخصت ندهی اینک من بر تو و بر ملازمان و بر قوم
تو و در خانه های تو پشه های گوناگون نازل خواهم کرد که خانه های
اهل مصر و زمینی نیز که بر آن می نشینند از پشه های گوناگون
مملو گردد
- ۲۲ و در آن روز خطه جوسن را که قوم من در آنجا میباشند جدا میسازم
تا در آنجا پشه های گوناگون نباشند بقصد آنکه یقین دانید که بر
همه روی زمین منم خداوند
- ۲۳ و قوم خود را از قوم تو ممتاز خواهم کرد این معجزه فردا واقع
خواهد شد
- ۲۴ و خداوند همچنین کرد که پشه های گوناگون هولناک بخانه فرعون
و بخانه ملازمانش و در تمامی مملکت مصر درآمدند و بسبب
پشه های گوناگون زمین ویران گشت
- ۲۵ پس فرعون موسی و اهرن را طلبیده گفت بروید خدای خود را
قربانی در این زمین پش گذرانید

۲۶ موسی گفت همچنین کردن جایز نیست زیرا که از چیزیکه موجب کراهت اهل مصر است پیش خداوند خدای خود قربانی میگردانیم آیا آنچه اهل مصر کراهت میدارند در نظر ایشان ذبح نماییم ما را سنگسار خواهند کرد

۲۷ سه روز راه در بیابان رفته پیش خداوند خدای خود هر وجهی که حکم فرماید قربانی خواهیم کرد

۲۸ فرعون گفت من شمارا رخصت میدهم تا پیش خداوند خدای خود در بیابان قربانی کنید بهمین شرط که بسیار دور نروید در باره من شفاعت کنید

۲۹ و موسی گفت اینک من از پیش تو بیرون میروم و پیش خداوند استدعا خواهم نمود تا پشته‌های گوناگون از نزد فرعون و ملازمان و قومش جدا رفع شوند اما بار دیگر فرعون را نباید که دغا بازی ورزد که این قوم را برای قربانی خداوند رخصت ندهد

۳۰ و موسی از نزد فرعون بیرون رفته پیش خداوند استدعا نمود و خداوند چنانچه موسی گفت بعمل آورد که پشته‌های گوناگون را از فرعون و ملازمان و قومش رفع کرد چنانچه هیچ باقی نماند

۳۱ و فرعون این بار نیز دل خود را سخت کرده آن قوم را رخصت نداد

باب نهم

۱ و خداوند موسی را فرمود که پیش فرعون رفته و بگوئی که خداوند خدای عبریان چنین میفرماید که قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند

۲ که اگر از رخصت دادن ایشان ابا نمایی و بعد از این هم ایشانرا باز داری

- ۳ اینک دست خداوند بر مواشی تست هرچه در صحرا باشد بر
اسبها و حماران و شتران و گاوها و کوسفندان و بای بسیار شدید
خواهد شد
- ۴ و خداوند مواشی بني اسرائيل را از مواشي اهل مصر ممتاز خواهد
کرد که هرچه از ان بني اسرائيل باشد هیچ يك نخواهد مرد
- ۵ و خداوند ميعادي را تعين نمود و گفت که فردا خدا اين امر را بر
زمین بظهور خواهد آورد
- ۶ پس خداوند روز ديگر آن امر را بظهور آورد و همه مواشي اهل مصر
هلاک شدند فاما از مواشي بني اسرائيل هیچ يك نمرد
- ۷ و فرعون کسي را فرستاده دريافت کرد که از مواشي بني اسرائيل
يکي نمرده است لیکن دل فرعون سخت گردیده قورما
رخصت نداد
- ۸ و خداوند موسی و اهرن را فرمود که خاکستر از کوره مشیت مشیت
بردارید و موسی آنرا در نظر فرعون بسوی آسمان بپاشد
- ۹ که آن در تمامی سرزمین مصر گرد شده در همه زمین مصر بر انسان
و بر بهائم دانه های آبله سوزنده برآید
- ۱۰ پس خاکستر کوره گرفته پیش فرعون ایستادند و موسی آنرا بسوی
آسمان پاشید که بر انسان و بر بهائم دانه آبله سوزنده گردید
- ۱۱ و سحران بسبب آن آبله پیش موسی نتوانستند ایستاد از آنرو
که سحرانرا بلکه جمیع اهل مصر را آبله عارض شد
- ۱۲ و خداوند دل فرعون را سخت گردانید که سخنهای ایشانرا چنانچه
خداوند بموسی پیش گفته بود قبول نکرد
- ۱۳ و خداوند موسی را فرمود که اول دم صبح پر خاسته پیش فرعون

- حاضر شو و اورا بگوئی که خداوند خدای عبریان چنین میفرماید که
 قوم مرا رخصت بده تا مرا عبادت کنند
- ۱۵ که من در این نوبت همه مصیبت‌هایی خود را بر دل تو و بر ملازمان
 و قوم تو نازل خواهم کرد تا بدانی که در همه عالم چون من کسی
 نیست
- ۱۶ که الحال دست خود را بر تو دراز میکنم تا ترا و قوم ترا بوبلا مبتلا
 سازم و از زمین مستأصل خواهی شد
- ۱۱ و فی الحقیقت بهمین سبب ترا برپا کرده‌ام تا قدرت خود را بر تو
 ظاهر کنم و تا آنکه نام من در عالم مشهور گردد
- ۱۷ آیا تا حال بر قوم من تکبر می‌نمائی بخدیکه ایشان را رخصت ندهی
 ۱۸ اینک فردا بهمین وقت تگرگت بی نهایت شدیدتر کند به مثل آن
 در مصر از بنیادش تا حال عارض نشده می‌بارانم
- ۱۹ اکنون کسان را بفرست و مواشی خود را و هر آنچه در صحرا ازان تو
 باشد جمع کن چرا که از انسان و بهائم هر که در صحرا یافته شود
 و داخل خانه نکردن آن تگرگت بر او خواهد افتاد تا هلاک شود
- ۲۰ هر کسی از ملازمان فرعون که از گفته خداوند می‌ترسید بندگان
 و مواشی خود را بخانه‌ها راند
- ۲۱ و هر که بر گفته خداوند دل نهاده بندگان و مواشی خود را در
 صحرا گذاشت
- ۲۲ پس خداوند موسی را فرمود که دست خود را سوی آسمان دراز
 کن تا در تمامی ملک مصر بر انسان و بر بهائم و بر همگی نبات
 زمین در ملک مصر تگرگت ببارد
- ۲۳ و موسی عصای خود بسوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد

وتگرٹ را فرستاد و آتش بر زمین دودن گرفت و خداوند تگرٹ را
بر زمین مصر بارانید

۲۴ آنچنان تگرٹ بارید که آتش با تگرٹ آمیخته بود بی نهایت
شدید که مانند آن در تمامی ملک مصر از روزی که آباد شد
واقع نشده

۲۵ و تگرٹ در تمامی ملک مصر هر آنچه در صحرا می بود از انسان تا
بهائم همه را هلاک کرد و تگرٹ همه نباتات صحرا را محو کرد و همه
درختان صحرا را بشکست

۲۶ فقط در خطه جوس که در آنجا بنی اسرائیل می بودند تگرگی نبود
۲۷ پس فرعون تفي چند فرستاده موسی و اهرن را طلب داشت
و گفت که این نوبت نیز گناهی کرده ام خداوند عادلست و من
با قوم خود گنہگارم

۲۸ پیش خداوند استدعا نمائید تا رعدهای هولناک و تگرٹ موقوف
شود و شمارا رخصت خواهم داد و بعد از این درینجا قیام نخواهید کرد
۲۹ موسی ویرا گفت چون از شهر بیرون رفته باشم دستهای خود را
پیش خداوند خواهم کشاد تا رعد موقوف شود و تگرٹ بار دیگر
نبارد تا بدانکه که کره زمین از آن خداوند است

۳۰ اما مرا یقین شد که حال نیز تو و ملازمانت از خداوند خدا
نخواهید ترسید

۳۱ و کتان و جو محو گردید زیرا که جورا خورش بر آمده بود و کتان نیز
تخم برآورده

۱۰۲ اما گندم و گور گندم محو نشد زیرا که پوشیده بود

۳۳ پس موسی از نزد فرعون از شهر بیرون رفته دستهای خود را پیش

خداوند پکشان تا رعد و تگرگرت موقوف شد و باران بر زمین نریخت
 ۳۴ و فرعون چون دید که باران و تگرگرت و رعد موقوف شده است باز
 هم عاصی شده خود با ملازمانش دل را سخت گردانید
 ۳۵ همچنین دل فرعون سخت شده بنی اسرائیل را رخصت نداد
 چنانکه خداوند بوساطت موسی پیش گفته بود

باب دهم

۱ و خداوند موسی را فرمود که بنزد فرعون برو که من دل او و دل
 ملازمانش را سخت گردانیده‌ام غرض آنکه این امور عجیب را
 در میان ایشان ظاهر کنم
 ۲ و آنکه از هر کاری که در مصر کرده‌ام و از معجزاتی که در میان ایشان
 ظاهر نموده بسمع پسر و نبیره خود خبر برسانی تا شما را یقین
 شود که من خداوندم
 ۳ پس موسی و اهرون نزد فرعون رفته و برا گفتند که خداوند خدای
 عبریان چنین میفرماید که تا کی ابا نمائی از تضرع نمودن پیش
 من رخصت بده تا قوم مرا عبادت کنند
 ۴ زیرا که اگر از رخصت دادن قوم من ابا نمائی اینک فردا من در
 سرحد تو ملخها میفرستم
 ۵ و سطح زمین را خواهند پوشید بجذیه زمین بنظر نیاید و بقیه
 هر آنچه رهای یافته باشد هرچه از تگرگرت بجهت شما باقی مانده
 خواهند خورد و هر درختی که برای شما در صحرا روئیده باشد
 خواهند خورد
 ۶ و خانه‌های تو و خانه‌های همه ملازمانت و خانه‌های جمیع اهل

مصر را پر خواهند کرد که چنین امر را نه پدران و نه اجداد تو از روزی که بر زمین بوجود آمدند تا امروز ندیدند پس روی تافته از نزد فرعون بیرون رفت

۷ و ملازمان فرعون وی را گفتند تا کی این شخص دام ما باشد این مردمان را رخصت ده تا خداوند خدای خود را عبادت کنند تا حال خبر نیافته که ملک مصر ویران شده است

۸ پس موسی و اهرن را پیش فرعون حاضر ساختند که وی بایشان گفت بروید و خداوند خدای خود را عبادت نمائید اما کدام کسانی که روانه شوند

۹ موسی گفت که با کودکان و پیران خود خواهیم رفت با پسران و دختران خود با گله‌ها و رمه‌های خود خواهیم رفت از آنرو که عید خداوند بر ما واجب است

۱۰ ایشان را گفت معاذالله که شمارا مع اطفال رخصت دهم با حذر باشید که شمارا زبانی در پیش است

۱۱ چنین نباید شماها که بحد بلوغیت رسیده اید بروید و عبادت خداوند بجا آرید که همین شما درخواست نمودید پس ایشان را از پیش فرعون راندند

۱۲ و خداوند موسی را فرمود که دست خود را بر سر زمین مصر بجهت آوردن ملخها دراز کن که آنها بر زمین مصر برآمده همه نباتات زمین را هر آنچه از تگرگ باقی مانده بخورند

۱۳ و موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرده خداوند باک مشرقی را در تمامی روز و شب بر دیار مصر وزانید و چون صبح برآمد باد مشرقی ملخها را بیاورد

- ۱۵ و ملخها بر تمامی ملک مصر بر آمدند و در جمیع سرحد مصر
جای گرفتند بغایت مضربوندند که پیشتر این نوع ملخها گاهی
نبوده و بعد ازین نیز چنین نخواهد بود
- ۱۵ که همه روی زمین را پوشیدند بتحدیکه تمام دیار تاریک گشت
و همگی نباتات زمین را و تمامی ثمرات درختانرا که از شرک
باقی مانده بود خوردند چنانچه بر درختان و نباتات صحرا در تمامی
ملک مصر هیچ سبزه نماند
- ۱۶ پس فرعون موسی و اهرن را بتعجیل تمام طلب داشت و گفت
که نسبت بخداوند خدای شما و نسبت بشما گناهی کرده ام
۱۷ **اَلَيْسَ** التماس آنکه گناه مرا همین نوبت ببخشی و از خداوند
خدای خود شفاعت نمائید تا همین هلاکت را از من دور کند
- ۱۸ و از نزد فرعون بیرون رفته پیش خداوند شفاعت نمود
- ۱۹ و خداوند باک مغربی را بغایت تندی وزانید که ملخها را برداشته
بدریای قلزم انداخت در تمامی نواحی مصر یک پر ملخ نماند
- ۲۰ اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید چنانچه بنی اسرائیل را
رخصت نداد
- ۲۱ و خداوند موسی را فرمود که دست خود را سوی آسمان دراز کن
تا بر ملک مصر این نوع ظلمتی برآید که قابل مساس باشد
- ۲۲ و موسی دست خود را سوی آسمان دراز کرد و در تمامی ملک
مصر تا سه روز ظلمت غلیظ واقع شد
- ۲۳ تا سه روز یکدیگر را ندیدند و از مقام خود کسی حرکت نکرد اما
در مساکن همه بنی اسرائیل روشنائی بود
- ۲۴ پس فرعون موسی را طلب نمود و گفت بروید خداوند را عبادت

بجا آرید صرف اینکه گله‌ها و رسته‌های شما بمانند اطفال شما نیز
با شما روانه شوند

۲۵ موسی گفت میباید که ذبحها و قربانیا نیز بدست ما بدهی تا
پیش خداوند خدای خود ذبح نمایم

۲۶ و مواشی ما نیز همراه خواهد شد و یک پارهٔ سم نخواهیم گذاشت
چراکه از آنها برای عبادت خداوند خدای ما باید گرفت و تا
در آنجا نرسیم نمیدانیم که بچه چیز خداوند را عبادت کنیم

۲۷ و خداوند دل فرعون را سخت گردانید چنانچه برخواست ایشان
راضی نشد

۲۸ و فرعون باو گفت از پیش من برو زنهار روی مرا بار در آنبینی
زیرا که در روزی که روی مرا ببینی هلاک خواهی شد
۲۹ موسی گفت درست گفته من بعد زوی ترا دیگر نخواهم دید

باب یازدهم.

۱ و خداوند بموسی گفت که یک مصیبت دیگر بر فرعون و بر اهل
مصر نازل میکنم که بعده شما را از اینجا مرخص خواهد کرد بلکه
چون رخصت دهد بزجر تمام شما را از اینجا اخراج خواهد نمود

۲ این سخن را بسمع قوم برسان که هر یک خواه مرد و خواه زن از
همسایه خود زبورهای سیمین و زبورهای زرین عاریه بگیرند

۳ و خداوند آنقوم را در نظر اهل مصر عزت بخشید و موسی خود نیز بنظر
ملازمان فرعون و بنظر خلائق در ملک مصر مردی بسیار بزرگ بود
۴ و موسی گفت خداوند چنین میفرماید که بوقت نیم شب من
خود در میان مصر گذر خواهم کرد

- ۵ و همگی نخست زادگان در ملک مصر از نخست زادهٔ فرعون که بر تخت می‌نشینند تا به نخست زادهٔ کنیزی که بر پشت دست آس باشد و جمیع نخست زادگان بهائیم خواهند مرد
- ۶ و نالهٔ عظیم در تمامی ملک مصر خواهد برخاست که مثل آن نبرده و مثل آن دیگر نخواهد شد
- ۷ اما بعداوت هیچیک از بنی اسرائیل سگی زبان خود را حرکت نخواهد داد از انسان تا بهائم تا یقین بدانید که خداوند در میان اهل مصر و بنی اسرائیل چگونه فرق میکند
- ۸ و این همه ملازمان تو پیش من خواهند آمد و تعظیم بجا آورده بمن خواهند گفت که با همه متابعان خود خروج نمایی و بعد از آن خروج خواهیم نمود پس آتش خشم ویرا فراگرفته از پیش فرعون بیرون رفت
- ۹ و خداوند بموسی گفت که فرعون سخن شمارا قبول نخواهد کرد تا که معجزات من در ملک مصر بیفزاید
- ۱۰ و موسی و اهرن این همه معجزات را در نظر فرعون ظاهر کردند و خداوند دل فرعون را سخت گردانید بطوعیکه بنی اسرائیل را از ملک خود رخصت نداد

باب دوازدهم

- ۱ آنگاه خداوند با موسی و اهرن در ملک مصر بدین مضمون تکلم فرمود
- ۲ که این ماه شما را ابتدای ماهها خواهد بود ماه اول سال بجهت شما باشد

- ۳ جملي جماعت بني اسرائيل را بگوئيد كه بتاريخ دهم اين ماه هريك بجهت خود برّه را بگيرد بر وفق خانه پدران ايشان هر خانه را يك برّه مييابد
- ۴ و هرگاه اهل خانه قليل باشند كه برّه را نتوانند خورد پس صاحب خانه بهمسايه كه متصل بخانه وي باشد موافق اعداد اهل بيت بگيرد و هريك موافق خوراك خود برّه را قسمت نمايند
- ۵ برّه بي عيب نر يكساله شمارا مييابد خواه از گوسفند خواه از بز آنرا بگيريد
- ۶ و تا روز چهاردهم همان ماه نزد خود بداريد و همگي جماعت بني اسرائيل بوقت عصر آنرا ذبح نمايند
- ۷ و از خونس قدري گرفته بر هر دو باهو و سر در خانه هاي كه در آنجا تناول مي نمايند بزنند
- ۸ و در همان شب گوشت را باتش كباب کرده بخورند و نان فطيري با سبزي هاي تلح بايد خورد
- ۹ نه خام و نه در آب جوش داده بخوريد بلكه باتش كباب کرده كته و ساقهارا با هراچه درون شكم است بخوريد
- ۱۰ و چيزي از آن تا صبح مگذاريد و هرچه از آن تا صبح باقي ماند باتش بسوزانيد
- ۱۱ و بدين طور بايد خورد كمر بسته نعلين بر پاي و عصا در دست و آنرا بتعجيل بخوريد فصيح خداوند است
- ۱۲ كه درين شب بر زمين مصر خواهم گذشت و همگي نخست زادگان را در ملك مصر از انسان تا بهائم خواهم كشت و همه معبودان مصر را سزا خواهم داد منم خداوند

۱۳ و در هر خانه که شما باشید خون علامتی بجبهت شما خواهد بود و چون که نظر من بر خون افتد از سر شما خواهم گذشت و چون اهل ملک مصر را بهلاکت رسانم مصیبتی مهلت بر شما نازل نخواهد شد

۱۴ و همین روز شمارا یادگاری خواهد بود که آنروز پشت بپشت برای خداوند عهد نمائید آنرا برسم ابدی مرعی دارید

۱۵ مدت هفت روز نان فطیری بخورید در همان روز اولین خمیر را از خانه های خود بیرون نمائید از آنرو که هر کسی که نان خمیری از روز اول تا روز هفتم بخورد آن شخص از قوم اسرائیل منقطع خواهد شد و در روز اول برای شما مجمع مقدس باشد و در روز هفتم مجمع مقدس باشد که در آنها هیچ نوع عملی کرده نشود فقط آنچه هر

کس را برای طعام لازم باشد شمارا همین جایز است و بس

۱۶ عید فطیر را مرعیدارید زیرا که در همین روز افواج شمارا از زمین مصر بیرون آورده ام بنابراین این روز را پشت بپشت برسم ابدی مرعیدارید

۱۸ از شام روز چهاردهم ماه اول تا شام بیست و یکم همان ماه نان فطیری بخورید

۱۹ در عرصه هفت روز هیچ خمیر در خانه های شما نباشد چرا که هر که نان خمیری بخورد آن شخص از جماعت بنی اسرائیل منقطع خواهد شد خواه غریب خواه اهل ولایت

۲۰ چیزی خمیری نخورید در تمامی مساکن خود نان فطیر را باید خورد

۲۱ پس موسی جمیع مشایخ بنی اسرائیل را طلبیده ایشان را فرمود

برحسب خانه‌ها يك يك بزه را امتیاز کرده بجهت خود بگیرید
و فصیح را ذبح نمائید

۲۲ و دسته زوفا را بگیرید و در خونی که در طشت باشد زده سر در
و دو باهرا از خونی که در طشت باشد تر نمائید و هیچکس از
شما تا صبح از در خانه خود بیرون نرود

۲۳ زیرا که خداوند برای کشتن مصریان گذر خواهد کرد و چون که
خون را بر سر در و دو باهو بیند خداوند از آن در خواهد گذشت
و کشته‌ها را نخواهد گذاشت که در خانه‌های شما بقصد جان
در آید

۲۴ و این امر را مرعیدارید برای تو و پسران تو رسم ابدی باشد
۲۵ و چون بنویفی که خداوند بر حسب مواعد خود بشما خواهد داد
برسید این عبادت را مرعیدارید

۲۶ و چون اولاد شما برسند که مراد شما ازین عبادت چیست
۲۷ بگوئید که اینست ذبح فصیح خداوند که از سر خانه‌های بني اسرائیل
در مصر وقتی که اهل مصر را مقتول ساخت در گذشت و خانه‌های
مارا نجات بخشید پس جمیع قوم سر فرو کرده سجده بجا آوردند
۲۸ و بني اسرائیل رفته موافق هر آنچه خداوند بموسی و اهلرون فرموده
بود همان طور عمل نمودند

۲۹ و چنین بوقوع پیوست که بوقت نیم شب خداوند جمیع
نخست زادگان اهل مصر را از نخست زاده فرعون که بر تخت
می نشست تا نخست زاده اسیری که در زندان بود و جمیع
نخست زادگان بهانم را کشت

۳۰ و فرعون خود با جمیع ملازمان و تمامی اهل مصر وقت شب

برخواست و در ملک مصر نالهٔ عظیم واقع شد زیرا که خانه نبود
که کسی در آن فوت نشده بود

۳۱ موسی و اهل بیت را بوقت شب طلب داشته گفت برخیزید از
میان قوم من با بنی اسرائیل خروج نمائید و روانه شده خداوند را
چنانچه گفته بودید عبادت بجا آرید

۳۲ و گله‌ها و رمه‌ها را نیز چنانچه گفتید همراه گرفته بروید و در حق من
نیز دعای خیر بخوانید

۳۳ و اهل مصر آن قوم را الحاح نمودند تا ایشان را زودتر از آن سرزمین
اخراج کنند از آنرو که گفتند ما همه هلاک شده‌ایم

۳۴ و آنقوم آرد سرشته را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند و لگنها را در
جامه‌ها بسته برگشت نهادند

۳۵ و بنی اسرائیل حسب الحکم موسی عمل نموده زبورهای سمین
و زبورهای زرین و لباس‌ها از اهل مصر عاریه گرفتند

۳۶ و خداوند آنقوم را بنظر اهل مصر عزیز گردانید، حدیقه از ایشان
دریغ نداشتند و اهل مصر را غارت کردند

۳۷ و بنی اسرائیل تخمیناً ششصد هزار نفر پیاده که بحد بلوغیت
رسیده سوای کودکان از رعسمیس کوچ کرده بسکوت رسیدند

۳۸ و نیز گروهی مختلف با مواشی بسیار از گوسپند و گاو با ایشان
روانه شدند

۳۹ و از آرد سرشته که از مصر بیرون آورده بودند گردهای فطیری پختند
از آنرو که خمیر نشده بود بسبب آنکه از مصر جبراً بیرون کرده
شده بودند و ممکن نبود که تانی نمایند تا چیزی خورند، بجهت
خود مهیا کنند

- ۴۰ اما بودن بني اسرائيل که در مصر بود و باش نمودند مدت چهار صد و سي سال بود
- ۴۱ و چنين اتفاق افتاد که چون مدت چهار صد و سي سال تمام شد در همان روز بوقوع پيوست که جميع افواج خداوند از ديار مصر خروج نمودند
- ۴۲ همينست شبی واجب الرعايت بنام خداوند که ايشانرا از مصر بيرون آورد همينست آن شب خداوند که بني اسرائيل را طبقه بعد طبقه واجب الرعايتست
- ۴۳ و خداوند موسی و اهرن را فرمود که رسم فصيح اينست کسی بيگانه از آن نخورد
- ۴۴ هر کسی را که غلام زرخريد باشد بعد از مختونيت او را خوردن اجازتست
- ۴۵ غريب الوطن و مزدور از آن نخورد
- ۴۶ ميبايد در يك خانه خورده شود چيزي از آن گوشت از خانه بيرون مبر و استخوانش را مشکنيده
- ۴۷ تمامي جماعت اسرائيل بر آن عمل کنند
- ۴۸ و چون مرد غريب الوطن نزد تو اقامت ورزد و خواهش کند که براي خداوند عيد فصيح نمايد بايد که از اهل بيتش هر که مذکر است مخترون شود و بعد از آن نذريک آمده عمل کند پس مانند اهل ولايت باشد و کسی نا مخترون از آن نخورد
- ۴۹ غريب الوطن را که در ميان شما سکونت دارد با اهل ولايت يك شريعت باشد
- ۵۰ و تمامي بني اسرائيل عمل نمودند چنانچه خداوند موسی و اهرن را فرمود همان طور بعمل آوردند

۵۱ و چنین واقع شد که خداوند همان روز بني اسرائيل را بترتيب
افواج از ملك مصر بيرون آورد

باب سيزدهم

- ۱ و خداوند موسی را فرمود و گفت
- ۲ هر يك نخست زاده كشيده رحمر درميان بني اسرائيل چه از
انسان چه از بهائم بجهت من مقدس نمائي از ان من است
- ۳ پس موسی قوم را فرمود كه همين روز را كه از مصر از دار الكبس
بيرون آمديد ياد داريد زیرا كه بزور بازو خداوند شما را از آنجا
بيرون آورد نان خميري خورده نشود
- ۴ خود بهمين روز در ماه آبيب بيرون آمديد
- ۵ و چون خداوند ترا بسرزمين كنعانيان و حثيان و اموريان و حويان
و يېوسييان كه بدان آن بتو با پدران تو سوگند ياد كرده بود
بنصفي كه شير و شهد در آن رزق است برساند اين عبادت را در
همين ماه بجا آرند
- ۶ هفت روز نان فطيري بخور و در روز هفتم عيد خداوند است
- ۷ نان فطيري مدت هفت روز بايد خورد و نان خميري نزد تو يافت
نشود بلكه اثري از خمير در تمامي حدود تو نباشد
- ۸ و پسر خود را در آن روز اطلاع ده كه اين بسبب آنست كه خداوند
براي من بعمل آورد و قتي كه از مصر بيرون آمدم
- ۹ و براي علامتي در دست تو و براي يادگاري درميان چشمان تو
باشد تا شريعت خداوند در دهان تو باشد زیرا كه خداوند ترا بزور
بازو از مصر بيرون آورد
- ۱۰ و اين رسم را بوقت موعود سال بسال مرعيت داريد

- ۱۱ و چون خداوند ترا بسرزمین کنعانیان چنانکه با تو و با پدران تو
سنگند یاد برساند و آنرا بتو بخشد
- ۱۲ هر يك كشاينده رحمرا براي خداوند خاص كن و هر نخست زاده^۲
نرينه بهائتم تو از ان خداوند باشد
- ۱۳ و بعوض نخست زاده^۳ خر بره^۴ را فديۀ بده و هرگاه فديۀ ندهي
گردنش را بشكن و بعوض هر نخست زاده^۵ انسان از اولاد خود چيزي
فديۀ بده
- ۱۴ و چون فرزند تو في ما بعد از تو بپرمد كه اين چيست و پرا بگوي
كه خداوند بزور بازو مارا از مصر از دار الحبس بيرون آورد
- ۱۵ و چنين شد كه چون فرعون از رخصت دادن ما دل خود را سخت
كرد خداوند نخست زادگان اهل مصر را چه نخست زاده^۶ انسان
و چه نخست زاده^۷ بهائتم همه را مقتول ساخت بنابر اين هر من
نرينه كشانيد^۸ رحمرا براي خداوند ذبح مي نمايم و بعوض هر
نخست زاده^۹ اولاد خود فديۀ ميدهم
- ۱۶ و چون علامتي در دست تو و چون يادگاري درميان چشمان تو
باشد از آنرو كه بزور بازو خداوند مارا از ملك مصر بيرون آورد
- ۱۷ و چنين واقع شد كه چون فرعون آنقوم را رخصت داد كه خدا
ايشانرا از راه^{۱۰} ملك فلسطين كه آن نزديك بود رهبري نكرد از آنرو
كه خدا گفت مبدا كه اين قوم را وقتي كه جنگ پيش آيد
پشيمان شده بسوي مصر باز گردند
- ۱۸ بلكه خدا آن قوم را از راه^{۱۱} كج و بيج بيايان درياي قلزم روانه كرد
و بني اسرائيل مسلح از ملك مصر خروج نمودند
- ۱۹ و موسي اسخوانهاي يوسف را همراه^{۱۲} خود برد كه او بني اسرئيل را

- بأنواع تأكيدات سرگندي داده بود كه خدا في الحقيقت بر شما
توجه خواهد فرمود و استخوانهاي مرا همراه خود از اینجا ببريد
- ۲۰ و از سكوت كوچ كرده در ايثام بر كنار پايان خيمه زدند
- ۲۱ و خداوند بوقت روز در ستون ابري پيش روي ايشان ميرفت تا
ايشانرا رهبري كند و بوقت شب در ستون آتشي تا ايشانرا
روشنائي بخشد تا روز و شب بروند
- ۲۲ ستون ابري بوقت روز و ستون آتشي بوقت شب در پيش روي
قوم غايب نمي شد

باب چهاردهم

- ۱ و خداوند موسي را فرمود و گفت
- ۲ كه بني اسرائيل را حكم بده كه باز گشته در پيش في هجيروت
خيمه بنزند درميان محذول و دريا روبروي بعل صفور در پيش آن
موضع بر كنار دريا خيمه بنزند
- ۳ از آنرو كه فرعون در باره بني اسرائيل چنين خواهد گفت كه در آن
زمين گرفتار شدند بيابان ايشانرا محصور كرده است
- ۴ و فرعونرا دليبر ميگردانم تا در عقب ايشان بشتابد و در باره فرعون
و همه افوازش جلال خودرا ظاهر ميكنم تا اهل مصر بدانند كه منم
خداوند و همچنين بفعل آورند
- ۵ و پادشاه مصررا خبر دادند كه آن قوم گريخت و دل فرعون
و ملازمانش نسبت بدان قوم متغير گرديد و گفتند چه كرده ايم كه
بني اسرائيلرا از بندگي خود فرو گذاشته ايم
- ۶ پس ارايه خاص تيار كرده قوم خودرا همراه گرفت

- ۷ و شش صد اربابهای ممتاز و تمامی اربابهای مصر را همراه برد که بر هریک از آنها سرداری بود
- ۸ و خداوند فرعون پادشاه مصر را دلیر گردانید بحدیکه در عقب بنی اسرائیل روانه شد اما بنی اسرائیل ببالاستی خروج نمودند
- ۹ و اهل مصر همگی اسپها و اربابهای فرعون و سواران و لشکریانش متعاقب ایشان شده بوقتی که خیمه می زدند بر کنار دریا نزدیک بی هجیروت در پیش بعل صنون بایشان رسیدند
- ۱۰ و چون فرعون نزدیک رسید بنی اسرائیل نظر کرده دیدند که اهل مصر از عقب می آیند و بی نهایت خوفناک شدند پس بنی اسرائیل پیش خداوند زاری کردند
- ۱۱ و موسی را گفتند آیا بسبب آنکه در مصر جای قبر نبود ما را بیرون آوردی تا در صحرا فوت شویم این چه نوع عملی بود که با ما کردی که از مصر بیرون آوردی
- ۱۲ آیا این همان سخن نیست که در مصر با تو گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را بندگی کنیم زیرا که برای ما اولیتر است بندگی مصریان از آنکه در بیابان بمیریم
- ۱۳ موسی قوم را فرمود که مترسید در اینجا ایستاده نجات خداوند را که امروز شما را خواهد داد ملاحظه نمائید از آنرو که مصریانی که امروز می بینید باز آنها را تا ابد الابد نخواهید دید
- ۱۴ خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش بمانید
- ۱۵ آنگاه خداوند بموسی گفت برای چه پیش من فریاد میکنی بنی اسرائیل را امر کن تا روانه شوند
- ۱۶ و تو عصای خود را بردار و دست خود را بر دریا دراز کرده آنرا ازهم

- جدا ساز تا بئی اسرائیل درمیان دریا از راه خشک بگذرند
 ۱۷ و اینک من مصریانرا دلیر میگردانم تا در عقب ایشان بیایند و بر
 فرعون و بر همه افواجش و اربابها و بر سوارانش جلال خودرا
 ظاهر میکنم
- ۱۸ و چون بر فرعون و اربابها و بر سوارانش جلال خودرا ظاهر کردم مصریان
 یقین خواهند دانست که منم خداوند
- ۱۹ پس فرشته خدا که او در پیش عسکر بئی اسرائیل میرفت از
 جای خود نقل کرده بعقب ایشان آمد و ستون ابری از پیش
 روی ایشان حرکت کرده در قفای ایشان ایستاده شد
- ۲۰ و درمیان عسکر مصریان و عسکر بئی اسرائیل درآمد و برای آنها
 ابر ظلمت گردید و اینهارا بوقت شب روشنائی بخشید چنانکه
 تمام شب بیکدیگر نرسیدند
- ۲۱ و موسی دست خودرا بر دریا کرد و خداوند از شدت باد
 مشرق تمام شب دریارا باز گردانید و دریارا خشکی کرد چنانچه
 آب از هم جدا شد
- ۲۲ و بئی اسرائیل بمیان دریا بر خشکی روانه گشتند و آب ایشانرا
 از یمین و یسار چون دیوار بود
- ۲۳ پس اهل مصر جمعلگی اسپها و اربابها و سواران فرعون از عقب
 ایشان رفته بمیان دریا درآمدند
- ۲۴ و چنین شد که چون نزدیک بصر رسید خداوند از ستون ابری
 و آتشی بجانب عسکر مصریان نگاه کرد و عسکر مصریانرا مضطرب
 گردانید
- ۲۵ و چرخهارا از اربابها جدا کرد چنانچه حرکت آنها دشوار شد و اهل

مصر گفتند از پیش بنی اسرائیل بگیریم از آنرو که خداوند از طرف ایشان با اهل مصر جنگ میکند

۲۶ پس خداوند موسی را فرمود که دست خود را بر دریا دراز کن تا آب بر مصریان بر آید و سواران ایشان باز گردند

۲۷ و موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و دریا بوقت برآمدن صبح بقوت اصلی خود بازگشت و مصریان بمقابله آب میگریختند و خداوند مصریان را در میان دریا افکند

۲۸ و آب بازگشته آید و سواران و همه افواج فرعون را که در عقب ایشان بدریا آمده بودند مخفی ساخت تا یکی از ایشان باقی نماند ۲۹ اما بنی اسرائیل بر خشکی در میان دریا رفتند که آب ایشان را از یمین و یسار چون دیوار بود

۳۰ بدین طور خداوند همان روز بنی اسرائیل را از دست مصریان نجات بخشید و بنی اسرائیل مرده های اهل مصر را بر لب دریا دیدند

۳۱ و بنی اسرائیل آن معجزه عظیم را که خداوند بر مصریان ظاهر ساخت مشاهده کردند و آن قوم از خداوند ترسیدند و بر خداوند و بر بنده وی موسی ایمان آوردند

باب پانزدهم

۱ پس موسی و بنی اسرائیل این سرود را بحمد خداوند سرانیدند و گفتند بحمد خداوند می سرایم از آنرو که بکمال جلال متجلی شده است اسرار با سوار بدریا انداخت

۲ حق تعالی عزت من و سبب تسبیح من است و باعث نجات من گردیده اینست خدای من او را تمجید کنم

- خدای پدر من اورا تعظیم نمایم
- ۳ خداوند صاحب جنگ است نام وی یهوه
- ۴ اربهای فرعون و لشکر وی را بدریا افکند
- و سرداران خاص وی در بحر قلزم غرق شدند
- ۵ غمرها ایشانرا فرا گرفت چون سنگ در عمقها فرو رفتند
- ۶ ای خداوند دست راست تو در توانای بزرگوار است
- ای خداوند دست راست تو دشمنانرا پاره پاره کرده است
- ۷ و بجلال کبریای خود اعدارا هلاک کردی
- غضب خودرا نازل گردانیدی که ایشانرا چون کاه سوزانید
- ۸ و از دم غضبناکی تو آنها فراهم گردید
- امراج مانند قل ایستاده شد
- غمرها در قلب دریا بفسرد
- ۹ دشمن میگفت تعاقب میکنم بچنگ می آرم
- غلیمت را قسمت مینمایم نفس را تسکین میدهم
- شمشیر خودرا میکشم دست من ایشانرا بقتل میرساند
- ۱۰ تو نفس بر آوردی دریا ایشانرا فرا گرفت
- مانند سرب در آبهای متموج فرو رفتند
- ۱۱ از معبودان مانند تو کیست ای خداوند
- مانند تو کیست در تقدس نوالجلال
- در تسبیحات لایق احترام ظاهر کننده امور عجیب
- ۱۲ دست راست خودرا دراز کردی زمین آنها را بلعید
- ۱۳ قومی را که نجات دادی برحمت رهبری نمودی
- بقدرت خود تا بمکان مقدس خود راهنمایی نمودی

- ۱۴ قبائل این خبر حنیده خوفناک شدند
همه ساکنان فلسط را رنجی درگرفت
- ۱۵ پس امیران ادوم مضطرب شدند
پهلوانان موآب را لرزه فراگرفت
جميع اهل کنعان گداختند
- ۱۶ خوف و هراس بر ایشان افتاد
ار هیبت بازي تو چون سنگ ساکت بمانند
تا قوم تو اي خدوند بگذرد
تا قومي که آنرا حاصل کردي گذر نماید
- ۱۷ ایشان را در آورده بر جبل میراث خود خواهي نشانید
اي خداوند بمکانیکه مسکن خود ترتیب داده
بمقدسي که دستهاي تو اي پروردگار برپا نموده
خداوند تا ابد الابد سلطنت خواهد کرد
- ۱۸ از آنرو که اسپ فرعون با اربابها و سوارانش داخل دریا گردید
و خداوند آبهاي دریا را بر ایشان بازگردانید فلما بني اسرائيل در
وسط دریا بر خشکي رفتند
- ۲۰ پس مریم نبیة خواهر اهرن دف در دست گرفت و جميع زنان
دف زنان ورقص کنان با وي بیرون رفتند
- ۲۱ و مریم آنها را جواب داد که بحمد خداوند بسزائید از آنرو که کمال
جلال متجلی شده است اسپ را با سوار بدریا انداخت
- ۲۲ و موسی بني اسرائيل را از بحر قلزم روانه کرد و در بیابان سور رفتند
و سه روز راه در بیابان طی نموده آب نیافتند
- ۲۳ و به ماره رسیده نتوانستند که آب ماره را بخورند زیرا که تلخ بود

بنابراین آن موضع بمارة مستقی گشت

- ۲۴ و قوم بر موسی شکایت کردند که ما چه نوشیم
- ۲۵ پس او پیش خداوند فریاد برآورد و خداوند او را درختی نشان داد که آنرا در آب انداخته آن آب شیرین شد در آنجا برای ایشان شریعتی و آئینی مقرر فرمود و در آنجا ایشانرا امتحان نمود
- ۲۶ و گفت هرگاه بجد و جهد سخنهای خداوند خدای خود را استماع نمائی و هرچه بنظر او پسندیده آید بعمل آری و فرمانهای او را گوش کنی و همه احکامش را مرعیداری پس هیچ یلک ازین امراض که بر اهل مصر فرستادم بر تو نازل نخواهم گردانید که منم خداوند شفا دهنده^۲ تو
- ۲۷ و به ایلم رسیدند که در آنجا دوازده چشمه^۳ آب و هفتاد درخت نخل بود و در آنجا بر لب آب خیمه زدند

باب شانزدهم

- ۱ و از ایلم کوچ کرده تمامی جماعت بنی اسرائیل روز پانزدهم ماه^۴ دوم بعد از خروج ایشان از ملک مصر در بیابان سین که در میان ایلم و سینای می باشد رسیدند
- ۲ و تمامی جماعت بنی اسرائیل از موسی و اهلون در بیابان گله کردند
- ۳ و بنی اسرائیل ایشانرا گفتند کاش که در ملک مصر بدست خداوند کشته میشدیم بهنگامیکه بر دیگهای گوشت می نشستیم و از خوردن نان سیر میشدیم زیرا که ما را درین بیابان بیرون آورده اید تا این همه مجمع از گرسنگی هلاک نمائید
- ۴ و خداوند موسی را فرمود که اینک من برای شما نان را از آسمان

می بارانم و قوم بیرون رفته هر روز بقدر کفایت یک روز جمع کنند غرض آنکه ایشانرا آزمایش نمایم بر اینکه بر شریعت من رفتار خواهند نمود یا نه

- ۵ و چنین اتفاق خواهد افتاد که بر روز ششم هرچه بیارند آنرا بپزند و از آنچه هر روز جمع میکردند دو چندان باشد
- ۶ و موسی و اهرن جمیع بنی اسرائیل را گفتند که بوقت شام بر شما یقین خواهد شد که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است
- ۷ و علی الصبح جلال خداوند را مشاهده خواهید کرد زیرا که این همه گله‌ها که از خداوند مینمائید خود می شوند و ما کیستیم که از ما گله نمائید
- ۸ و موسی گفت حال اینکه خداوند بوقت شام گوشت و صبح نان بقدر کفایت میفرستد و گله‌هایی که ازاو میکنید خداوند استماع می نماید و ما کیستیم از ما گله نمیکنید بلکه از خداوند
- ۹ پس موسی باهرن گفت که جماعت بنی اسرائیل را بگویی که پیش خداوند حاضر شوید زیرا که گله‌هایی شما را استماع نموده است
- ۱۰ و چنین واقع شد در حالیکه اهرن با جماعت بنی اسرائیل در تکلم بود ایشان بطرف بیابان نگاه کردند که ناگاه جلال خداوند در ابر آشکارا گردید
- ۱۱ و خداوند موسی را فرمود و گفت
- ۱۲ گله‌هایی بنی اسرائیل بسمع من رسید ایشانرا بگویی که بوقت عصر گوشت خواهید خورد و صبح از نان سیر خواهید شد تا یقین بدانید که منم خداوند خدای شما
- ۱۳ و چنین بوقوع پیوست که بوقت شام سمایات بر آمده لشکرگاه را

- فرا گرفتند و صبح گردا گرد لشکر شبنم نشسته بود
 ۱۴ و چونکه شبنم برخاست اینک بر روی دشت دانه مدور بقدر
 ژاله بر زمین افتاده
- ۱۵ و بنی اسرائیل مشاهده اینحال کرده بایک دیگر گفتند این چه
 چیز است از آنرو که ندانستند که چیست و موسی ایشانرا گفت
 که این نانیست که خداوند برای خوردن شما بخشیده است
 ۱۶ و خداوند چنین فرموده که هر کس بقدر خوراک خود جمع کند
 برای هریک نفر یک عومر بعدد عیال خود هر کس برای سکنه
 خیمه خود بگیرد
- ۱۷ و بنی اسرائیل همچنین بعمل آوردند و بعضی زیاده و بعضی کمتر
 جمع کردند
- ۱۸ و چونکه از عومر پیمودند کسی که بسیار جمع کرده بود او را زیاده
 نبود و کسی که اندک جمع کرده کم نبود هر کس بقدر خوراک
 خود بهم رسانید
- ۱۹ و موسی گفت هیچکس را نباید که چیزی از آن تا بصبح بگذارد
 ۲۰ اما گفته موسی را بجا بیاوردند و بعضی قدری از آن تا بصبح گذاشتند
 و در آن کرمها پدید شده گندید و موسی بر ایشان خشمناک شد
- ۲۱ و هر روز وقت صبح هر کس بقدر خوراک خود جمع میکرد و چون
 آفتاب گرم شد میگذاخت
- ۲۲ و چنین اتفاق افتاد که در روز ششم نان دو چندان جمع کردند
 یعنی برای هر کس دو عومر و جمیع سرداران قوم پیش موسی
 آمده اطلاع دادند
- ۲۳ او بایشان گفت که خداوند چنین فرمود که فردا آرام سبت

مقدس است برای خداوند آنچه بخفتی است بپزید و آنچه جوشید نیست بجوشانید و هر آنچه باقیست نزد خود تا صبح ذخیره نمایید

۲۴ لهذا چنانچه موسی فرموده بود تا صبح ذخیره نمودند و نگذیدند و نه کرهها در آن پدید آمد

۲۵ و موسی گفت امروز آنرا بخورید زیرا که امروز روز سبت خداوند است امروز آنرا در صحرا نخواهید یافت

۲۶ تا شش روز فراهم آید اما در روز هفتم که روز سبت است هیچ نخواهد بود

۲۷ و چنین شد که روز هفتم بعضی مردمان بیرون رفتند تا جمع کنند هیچ نیافتند

۲۸ و خداوند بموسی گفت که تا کی از نگهداشتن احکام و شریعت من ابا میکنید

۲۹ ببینید که خداوند روز سبت شما را بخشیده است از آن سبب در روز ششم نان دو روزه را بشما میدهد هر کس بخانه خود باشد در روز هفتم هیچکس از مکان خود بیرون نرود و آنقوم روز هفتم آرام گرفتند

۳۰ و خاندان بنی اسرائیل نامش را مان خواندند و مانند دانه کشنیز بود اما سفید و طعمش مثل کلوچه با عسل آمیخته

۳۱ و موسی گفت که خداوند چنین امر فرموده است که یک عمر از آن پر کنید و آنرا برای احفاد و اولاد خود نگاه دارید تا ایشان نانی را که در بیابان شما خورانیدم بهنگامی که از ملک مصر بیرون آوردم مشاهده کنند

- ۳۳ و موسی باهرون گفت که ظرفی را گرفته یك عمر تمام از ما، در آن
بریز و در پیش خداوند بنه تا برای احفاد و اولاد شما محفوظ باشد
- ۳۴ چنانچه خداوند موسی را فرمود بهمان طور اهرن در پیش روی
عهد نامه آنرا نهاد تا محفوظ باشد
- ۳۵ و بني اسرائیل چهل سال آن ما را میخورند تا وقتی که به آبادی
رسیدند ما را میخورند تا وقتی که بسرحد ملک کنعان رسیدند
- ۳۶ اما یك عمر ده یك از ایفاست

باب هفدهم

- ۱ و تمامی جماعت بني اسرائیل از بیابان سین قطع منازل نموده
حسب الحکم خداوند در رفیدیم خیمه زدند و آب نبود که آن
قوم بنوشند
- ۲ پس قوم با موسی منازعت نمودند و گفتند که ما را آب بدهید
که بنوشیم و موسی ایشانرا گفت که با من چرا منازعت میکنائید
چکه سبب خداوند را امکان میکنید
- ۳ و در آنجا قوم تشنه شده از موسی گله کردند که از برای چه ما را
از مصر بیرون آورده تا ما را با اطفال و بهائم از عطش هلاک سازی
- ۴ پس موسی نزد خداوند فریاد کرد و گفت با این قوم چه کنم
الحال نزدیک است که مرا سنگسار نمایند
- ۵ و خداوند به موسی گفت پیش روی قوم روانه شو و تفي چند از
مشائخ اسرائیل را با خود همراه بگیر و عصای خود که آنرا بر دریا
زدی بدست خود گرفته برو
- ۶ ایدک من آنجا بر سنگی که در حوریب است پیش روی تو

ایستاده میشوم و تو بر آن سنگ بزن که آب از آن جاری خواهد شد تا این قوم بنوشند و موسی در نظر مشائخ اسرائیل چنین بعمل آورد

۷ و آن موضع را مَسّه و مَرِیبه نام نهاد بسبب منازعت بنی اسرائیل و بجهت آنکه خداوند را امتحان نمودند برین که آیا خداوند در میان ما هست یا نه

۸ و بنی عمالیت درآمده با بنی اسرائیل در رفیدیم جنگ در پیوستند
۹ و موسی بیهوشوع گفت که چند نفر برای ما امتیاز کن و بیرون رفته با بنی عمالیت جنگ نمایی که من فردا عصای خدا را در دست گرفته بر سر کوه خواهیم ایستاد

۱۰ و بیهوشوع چنانکه موسی فرموده بود بفعل آورد و با بنی عمالیت جنگ کردند و موسی و اهلون و حور بر سر کوه بالا رفتند

۱۱ و چنین اتفاق افتاد که چون موسی دست خود را بلند میکرد بنی اسرائیل غالب می شدند و چون دست خود را بزیر می آورد بنی عمالیت غالب میشدند

۱۲ اما دستهای موسی بی طاقت شده ایشان شنگی را گرفته در زیر وی گذاشتند که او بر آن بنشست و اهلون و حور بر جانبین وی ایستاده دستهایش را بلند داشتند چنانکه دستهای وی تا غروب آفتاب همچنان ماند

۱۳ و بیهوشوع بنی عمالیت و همه قومش را بدم شمشیر منهنم ساخت
۱۴ آنگاه خداوند بموسی گفت این سخن را در کتابی بطریق یادگار بنویس و در سمع بیهوشوع ایراد کن که ذکر عمالیت در زیر آسمان بالکل محو خواهد گرد

۱۵ و موسی مذبحی را بنا کرد که آنرا یهوه نسی نامید
از آنرو که گفت حق تعالی سوگند یاد کرده است بر اینکه خداوند
با بنی عمالیق پشت در پشت جنگ خواهد کرد

باب هجدهم

- ۱ و یثرو کاهن مدیان پدر زن موسی از آنچه خدا با موسی و قوم
وی بنی اسرائیل کرده بود اطلاع یافت که خداوند بنی اسرائیل را
از مصر بیرون آورده
- ۲ پس یثرو پدر زن موسی صفوة زن موسی را که او را باز فرستاده بود
- ۳ و هردو فرزندش را همراه گرفته که نام یکی چیرسون بود از آنکه گفت
در ملک هیکانه غریب بودم
- ۴ و نام دیگری انیعذر بسبب اینکه خدای پدر من مرا دستگیری
نمود و از تیغ فرعون مرا نجات داد
- ۵ و یثرو پدر زن موسی با پسران و زوجه وی در بیابان نزد موسی
رسید که در آنجا در دامن کوه خدا خیمه زده بود
- ۶ و کس فرستاده بموسی گفت که منم یثرو پدر زن تو که با زوجه
تو و دو فرزندش نزد تو آمده ام
- ۷ پس موسی باستقبال پدر زن خود بیرون رفته تعظیم بجا آورد
و او را بوسید و هر دو یکدیگر را خیر و عافیت پرسیده بخیمه درآمدند
- ۸ و موسی هرچه خداوند با فرعون و اهل مصر در باب بنی اسرائیل
بعمل آورده بود و مکنتهای که در راه ایشان واقع شده و بجه
طور خداوند ایشانرا رها نمود همه را با یثرو پدر زن خود در میان آورد
- ۹ و یثرو بسبب این همه مرحمت که خداوند در حق بنی اسرائیل

فرموده بود در اینکه ایشانرا از دست اهل مصر نجات بخشیده
خوشوقت گردید

۱۰ و یثرو گفت که حمد باد خداوند را که شما را از دست مصریان و از

دست فرعون خلاص کرد که این قوم را از تصرف مصریان رها نید

۱۱ الحال مرا یقین شد که خداوند از همه معبودان بزرگترست زیرا که

در امری که ایشان تکبر می نمودند او بر آنها غالب شد

۱۲ پس یثرو پدر زن موسی قربانی سوختنی و ذبائح چند برای خدا

آورد و اهرن با تمامی مشائخ بني اسرائيل بخوردن طعام همراه

پدر زن موسی پیش خدا حاضر شد

۱۳ و روز دیگر چنین اتفاق افتاد که موسی برای عدالت قوم بنشست

و مردمان از صبح تا شام پیش موسی ایستادند

۱۴ و پدر زن موسی هر آنچه وی با قوم می نمود مشاهده میکرد و گفت

این چه عمل است که تو با قوم مینمائی تو چرا تنها می نشینی

و تمامی قوم از صبح تا شام پیش تو ایستاده اند

۱۵ موسی پدر زن خود را گفت بسبب آنکه این قوم برای استعلا

حکم خدا پیش من می آیند

۱۶ هرگاه ایشان را دعوی رو دهد پیش من حاضر می شوند و من

در میان داد خواهان انصاف میکنم و ایشان را از آئنها و شریعتهای

خدا اطلاع میدهم

۱۷ پدر زن موسی بوی گفت اینکه تو میکنی صلاح نیست

۱۸ یقین که عاجز خواهی شد و هم قومی که با تست زیرا که این

عمل بر تو دشوار است تو خود بتنهاي طاقت آن نداری

۱۹ الحال سخن مرا بشنو که ترا نصیحت میکنم و خدا با تو باشد تو

از طرف این قوم نرد خدا باش تا احوالات را در پیش خدا
معروض داری

۲۰ و ایشان را از آئینها و شریعتها تعلیم بده و براهی که می باید رفت
و بر عملی که می باید کرد ایشان را هدایت نمایی

۲۱ و نیز در تمامی قوم تفرقه چند کار شناسان و خدا ترسان راست
گویان بی طمعان امتیاز کن و از ایشان بر هزاران و صدان و پنجاهها
و دهها حاکمان مقرر نمایی

۲۲ تا هر وقت بر قوم انصاف کنند و هر مهمتی عظیم را می باید که نرد
تو برسانند و هر مهمتی خود را ایشان فیصل دهند تا برای تو آسان
تر گردد و ایشان در این محنت با تو شریک باشند

۲۳ هرگاه برین وجه عمل نمائی و خدا بدین معنی حکم فرماید پس
طاقت استقامت خواهی داشت و جمیع قوم راضی شده بمکان
خود خواهند رفت

۲۴ و موسی گفته پدر زن خود را اطاعت نمود و هر آنچه فرموده بود
بفعل آورد

۲۵ و موسی از تمامی بی اسرائیل کارشناسان امتیاز نموده ایشان را بر
هزاران و بر صدان و بر پنجاهها و بر دهها حاکمان مقرر گردانید

۲۶ و ایشان در همه اوقات قوم را انصاف میکردند و مهمات مشکل را
نرد موسی می آوردند و هر مهمتی آسان را خود فیصل می نمودند

۲۷ پس موسی پدر زن خود را رخصت داده او روانه وطن خود گردید

باب نوزدهم

۱ در ماه سیوم بعد از خروج بی اسرائیل از سرزمین مصر بهمان
روز در بیابان سینای رسیدند

- ۲ زیرا که از رفیدیم کوچ کرده و در بیابان سینای رسیده در دشت
فروید آمدند و در آنجا بنی اسرائیل پیش کوه خیمه رزند
- ۳ پس موسی نزد خدا بالا رفت و خداوند ویرا از جبل آواز داد که
این معنی را بخاندان یعقوب بگو و یا بنی اسرائیل باز نمای
- ۴ آنچه با اهل مصر کردم شما مشاهده نموده‌اید و چه سان شمارا بر
پرهایی عقاب برداشته بنزد خود آوردم
- ۵ اکنون اگر سخنهاي مرا بآراء استماع نمائید و عهد مرا مرعیدارید
پس زیاده از همه اقوام خزانه خاص من خواهید بود زیرا که
تمامی زمین از من منست
- ۶ و شما برای من کهنه ملوکانه و طایفه مقدس خواهید بود همین
کلمات را با بنی اسرائیل در میان آر
- ۷ پس موسی فروید آمده مشائخ قوم را طلب داشت و آن همه
کلمه‌ای که خداوند ویرا فرموده بود پیش ایشان بیان نمود
- ۸ و تمامی قوم درین جواب متفق الکلمه بودند که هر آنچه خداوند
گفته است ما بعمل خواهیم آورد و موسی گفته‌های قوم را پیش
خداوند باز رسانید
- ۹ و خداوند بموسی گفت اینک من در ابری تاریک بنزد تو می
آیم غرض آنکه وقتی که با تو تکلم نمایم این قوم بشنوند و بر تو تا
ابد الابد معتقد باشند و موسی سخنهاي قوم را پیش خداوند باز نمود
- ۱۰ پس خداوند موسی را فرمود که نزد این قوم برو و ایشان را امروز
و فردا تقدیس نمایی و جامه‌های خود را بشویند
- ۱۱ و بروز سیوم تیار باشید زیرا که در روز سیوم خداوند بنظر تمامی این
قوم بر جبل سینای فروید می‌آید

- ۱۲ حدود برای قوم از هر طرف مقرر کن و بگوي که احتیاط نمائید تا
بر جبل بر نیائید و دست بر دامش نگذارید بدستیکه هر کس
که بر جبل دست نهد هلاک خواهد شد
- ۱۳ کسی دست بر آن نگذارد و آلا سنگسار خواهد شد یا بضرب سنان
مقتول خواهد گشت خواه بهائتم خواه انسان زنده نخواهد ماند
بهنگامي که آواز کرنا بکشش در آید بر جبل فرار آیند
- ۱۴ پس موسی از جبل نزد قوم بنشیب آمده قوم را تقدیس نمود
و ایشان جامه‌هاي خود را شستند
- ۱۵ و قوم را فرمود که تا روز سیوم تیار باشید با زنان خود نزدیکي
مکنید
- ۱۶ و در روز سیوم چنین بوقوع پیوست که بوقت صبح رعد ها و برقها
واقع شد و ابري گران بالای جبل ایستاد و آواز کرنا بغایت شدید
گشت بحدیکه بر تمامی قوم که در لشکرگاه بود لرزه افتاد
- ۱۷ و موسی آن قوم را از لشکرگاه بیرون آورد تا پیش خدا حاضر شوند
و بنشیب جبل ایستادند
- ۱۸ و تمامی جبل سینای را دود فرا گرفت باعث آنکه خداوند در
آتش بر آن فرود آمد و دودش چون دود کوره برآمد و تمامی
جبل بی نهایت لرزید
- ۱۹ و هر وقت آواز کرنا زیاده‌تر و بسیار قوي می شد موسی تکلم می
نمود و خدا ویرا به آواز جواب می داد
- ۲۰ و خداوند بر جبل سینای بر سر جبل فرود آمد و خداوند موسی را
تا بر سر جبل طلب نمود و موسی فرار رفت
- ۲۱ و خداوند موسی را فرمود که نشیب برو و این قوم را قدغن نمایی بر

اینکه نزد خداوند برای تماشا از حدود تجاوز نکنند مبادا که بسیاری هلاک شوند

۲۲ و نیز کاهنانی که پیش خداوند نزدیک آیند خود را تقدیس نمایند مبادا که خداوند بر ایشان حمله کند

۲۳ و موسی بخداوند گفت امکان ندارد که قوم بر جبل سینای بر آیند زیرا که تو خود ما را تاکید کردی که جبل را حدود مقرر کن و آنرا تقدیس نمایی

۲۴ خداوند پیرا فرمود بنشیب برو و خود با اهرن فرار آیی فاما کاهنان و قوم نباید که از حد تجاوز نمایند تا نزد خداوند عروج کنند مبادا که بر ایشان حمله کند

۲۵ و موسی نزد قوم فرود آمده ایشان را خبر داد

باب بیستم

۱ پس خدا این همه کلمات را بر زبان آورد و گفت
۲ منم خداوند خدای تو که ترا از ملک مصر از دار الحبس بیرون آوردم

۳ بغیر از من ترا معبودان دیگر نباشند
۴ نه شکلی تراشیده و نه از هر آنچه در آسمان علوی و در زمین سفلی و در آبی که زیر زمینست باشد هیچ شبیهی برای خود درست مکن

۵ پیش آنها سجده مکن و آنها را عبادت منمایی از آنرو که من خداوند خدای تو خدای غیور هستم انتقام گیرنده گناهان پدران از اولاد تا سیوم و چهارم طبقه کسانی که مرا دشمن دارند

- ۶ و رحم کننده بر هزاران از کسانی که مرا دوست دارند و احکام مرا ادا نمایند
- ۷ اسم خداوند خدای خود را باطلاً بر زبان میار از آن رو که هر کس که اسمش را باطلاً بر زبان آورد خداوند ویرا بیگناه نخواهد دانست
- ۸ روز سبت را یاد دار تا آنرا مقدس نمائی
- ۹ شش روز جد و جهد کن و یتمامی کار خود مشغول باش
- ۱۰ فاتما روز هفتم سبت خداوند خدای تست هیچ کاری نباید کرد نه تو و نه پسر تو و نه دختر تو نه غلام تو و نه کنیز تو و نه بهائیم تو و نه غریب الوطنی که داخل دروازه تو باشد
- ۱۱ بسبب اینکه خداوند آسمان و زمین و دریا را و هر آنچه در آنهاست در عرصه شش روز بوجود آورد و در روز هفتم آرام گرفت لهذا خداوند روز سبت را مبارک و مقدس گردانید
- ۱۲ پدر و مادر خود را احترام نمایی تا بزمینی که خداوند خدای تو بتو آرزائی دارد عمر تو دراز شود
- ۱۳ قتل مکن
- ۱۴ زنا مکن
- ۱۵ دزدی مکن
- ۱۶ بر همسایه خود گواهی دروغ مده
- ۱۷ از خانه همسایه خود طمع مدار از زن همسایه خود و از علامش و کنیزکش و از گاوش و حمارش و هر آنچه از آن همسایه تو باشد طمع مدار
- ۱۸ و تمامی قوم بر قضا و وعدها و صدای کرنا و جبل را پر دود دیدند و قوم مشاهده اینحال نموده از آنجا رفته دور ایستادند

- ۱۹ و موسی را گفتند تو با ما تکلم نمایی که ما مستمع خواهیم بود لیکن خدا با ما تکلم ننماید مبادا که بمیریم
- ۲۰ و موسی قوم را گفت که خوفناک مشوید زیرا که خدا بدین سبب آمده است تا شمارا امتحان نماید و ترسش در شما اثر کند که مرتکب گناه نشوید
- ۲۱ و قوم دور ایستاده موسی بان ظلمتی که خدا در آن می بود نزدیک شد و خداوند موسی را فرمود که بنی اسرائیل را چنین بگویی که خود مشاهده کرده اید که من از آسمان با شما تکلم نموده ام
- ۲۳ معبودان سیمین شریک من مسازید و معبودان زرین بجهت خود درست مکنید
- ۲۴ مذبحی را از خاك برای من ساخته قربانیهای سوختنی و هدیه های سلامتی و گوسفند و گاو خود را بر آن ذبح نمایی در هر مکانی که ذکر ایسم خود را مقرر کنم نزد تو می آیم و ترا برکت میدهم
- ۲۵ و هرگاه مذبحی سنگی را برای من بسازی از سنگ تراشیده بنا مکن از آنرو که هرگاه آلت تراش بر آن بگذاری ملوث کنی
- ۲۶ بر مذبح من از نردبان بالا مرو مبادا که عریانی تو بر آن ظاهر شود

باب بیست و یکم

- ۱ اینست رسمهای که پیش ایشان بیان کنی
- ۲ اگر غلام عبری خریده باشی شش سال بنده^۱ تو خواهد بود و در سال هفتم رایگانه آزاد شود
- ۳ اگر تنها آمده باشد تنها بروی اگر زنی داشته باشد زنش همراه^۲ او برود
- ۴ اگر مالکش زنی بوی داده باشد که او بجهت وی پسران یا

- دختران زائیده پس زن و فرزندان از مالکش خواهند بود او
خود تنها ببرد
- ۵ و اگر غلام باز گوید که مالک خود را زن و فرزندان خویش را
دوست میدارم آزادی نمیخواهم
- ۶ پس مالکش ویرا پیش حاکمان شرع ببرد و نزدیک دریا باهوی
در برساند و مالک گوشش را از درفش سوراخ بکند و او تمامی
عمر بلدهء وی باشد
- ۷ و اگر کسی دختر خود را بکنیزی بفروشد بطور غلامان آزاد نشود
- ۸ اگر بنظر مالک خود که ویرا بجهت خود نامزد کرده است نا
مقبول افتد پس فدیة داده آزاد کند جایز نیست که بقوم بیگانه
بفروشد زیرا که با وی دو رنگی کرده است
- ۹ و اگر او را برای پسر خود نامزد کرده باشد برسم دختران با وی
رفتار کند
- ۱۰ اگر زن دیگر برای خود گرفته باشد در خوراک و پوشاک و همجواری
وی هیچ کمی نکند
- ۱۱ و اگر این سه چیز را با وی ادا ننماید بی آنکه زر بدهد رایگانه
آزاد شود
- ۱۲ کسی که مردی را چندان بزند که بمیرد البته مقتول شود
- ۱۳ و اگر قصد جاننش نکرد لیکن خدا دستش را سبب کشتن وی
ساخت پس مکافی برای او قرار میدهم تا در آنجا بگریزد
- ۱۴ لیکن اگر کسی بر همسایهء خود عمداً هجوم نماید تا که او را از مکر
بکشد پس او را از مذبح من نیز بیرون آر تا کشته شود
- ۱۵ و هر کس که پدر یا مادر خود را بزند البته مقتول شود

- ۱۶ و هر کس که آدمی را دزدیده بفروشد اگر در نزد وی یافته شود البته مقتول شود
- ۱۷ اگر کسی پدر یا مادر خود را لعنت کند البته مقتول شود
- ۱۸ اگر چند نفر با یکدیگر در منازعت باشند و یکی دیگری را سنگی یا مشتق بزند چنانچه نمیرد مگر بر بستر بیفتد
- ۱۹ اگر برخیزد و عصا در دست گرفته بیرون رود پس زننده بیگناه است فقط اینکه تاوان بیکاری او را بدهد و بانتمام معالجه بکند
- ۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را چوب بزند و او زیر دستش بمیرد البته او بستر برسد
- ۲۱ فاما اگر یک دو روز زنده ماند او را سزا نباید داد زیرا که مال اوست
- ۲۲ اگر کسان در منازعت باشند و زنی حامله را صدمه برسانند بنوعیکه مولودش ضایع شود و خودش هلاک نشود جریمانه بر او بهر قدر که شوهرش مقرر سازد بدهد و حسب الحکم حاکمان شرع آنرا ادا کند
- ۲۳ و اگر هلاک شود پس جان غرض جان گرفته شود
- ۲۴ چشم بعوض چشم دندانان بغرض دندانان دست بعوض دست پا بعوض پا
- ۲۵ سوختن بعوض سوختن و زخم بعوض زخم نشان ضرب بعوض نشان ضرب
- ۲۶ و اگر کسی چشم غلام خود یا چشم کنیز خود را بزند و ضایع شود پس ویرا در مکافات چشمش آزاد نماید
- ۲۷ و اگر دندانان غلام خود یا دندانان کنیز خود را بشکنند در مکافات دندانانش ویرا آزاد نماید

- ۲۸ اگر گاوی مردی یا زنی را شاخ بزند چنانکه بمیرد لازم است که گاوی سنگسار نمایند و گوشتش خورده نشود و مالک گاو بینگاه است
- ۲۹ لیکن اگر آن گاو عادت شاخ زدن از ایام گذشته داشته باشد و مالکش از این حال آگاهی یافته او را مقتید ننموده مردی یا زنی را هلاک کند گاوی سنگسار کنند و مالکش نیز کشته شود
- ۳۰ اگر دپته بر او مقرر نمایند پیش بقدای جان خود هر آنچه بر او مقرر شود تسلیم کند
- ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد بهمین طور با وی عمل نمایند
- ۳۲ اگر گاو غلامی یا کنیزی را شاخ زند سی مثقال سیمین بمالک ایشان بدهد و آن گاوی سنگسار نمایند
- ۳۳ و اگر کسی سر چاهی بکشد یا آنکه چاهی کنده سرش را نپوشد و گاوی یا خری در آن بیفتد
- ۳۴ پس مالک چاه قیمتش را ادا نماید و بمالک آنها زر بدهد و مردار از آن وی باشد
- ۳۵ و اگر گاو کسی گاو دیگری را بزند چنانکه بمیرد پس گاو زنده را فروخته قیمتش را دو حصه نمایند و مرده را نیز دو حصه کنند
- ۳۶ و هرگاه معلوم شود که آن گاو عادت شاخ زدن در ایام سابق داشته بود و آنکه مالکش او را مقتید ننموده لازم است که گاوی را عوض گاو بدهد و مردار از آن وی باشد

باب بیست و دوم

- ۱ اگر کسی گاوی یا گوسفندی را دزدیده بکشد یا بفروشد پنج گاو عوض یک گاو و چهار گوسفند عوض یک گوسفند بدهد

- ۲ اگر دزدی را در حال نقب زدن کسی یافته بزند تا هلاک شود
بعوض او خونی نباید کرد
- ۳ اگر آفتاب بروی طلوع کرده باشد بعوض او خون میباید آری
واجب است که مال را باز بدهد اگر چیزی ندارد در مکافات
دزدی فروخته شود
- ۴ اگر مال دزدیده در دست او زنده یافته شود چه گاو چه خر و چه
گوسفند هر یک را دو تا باز دهد
- ۵ اگر کسی منزعی یا تاکستانی را بچران یعنی چار پای خود را کله
تا در منزع دیگر کس بچرد باید که از بهترین منزع خود و بهترین
تاکستان خود تاوان دهد
- ۶ اگر آتش مشتعل گردد و خارها را فرا گیرد بحدیکه خرمن ها یا منزع
یا دشت سوخته شود کسی که آتش افروخته است تاوان بر او
واجب است
- ۷ اگر کسی پیش همسایه خود نقد یا جنس را امانت نهد
و از خانه وی بدزدی رود هرگاه دزد یافته شود دوچندان تاوان
بدهد
- ۸ اگر دزد یافته نشود پس صاحب خانه را پیش حاکمان شرع ببرند
تا سوگند یاد کند که من دست بمال همسایه خود دراز نکرده ام
- ۹ در هر قسم خیانت در باب گاو یا خریا گوسفند یا جامه یا هر چیز
که گم شده باشد که کسی دعوی آن کند دعوی هر دورا پیش
حاکمان شرع معروض باید داشت و هر کدام را که ایشان مجرم
کنند دوچندان بهمسایه خود تاوان دهد
- ۱۰ اگر شخصی خری یا گاوی یا گوسفندی یا هر قسم چارپای نزد

همسایه^۲ خود امانت گذارد و آن بمیرد یا خسته گردد یا رانده

شود بی آنکه کسی ببیند

۱۱ پس سرگندی بنام خداوند درمیان واقع شود بر اینکه من دست

بمال همسایه^۲ خود دراز نکردم و مالک آن چیز راضی شود و او

توان ندهد

۱۲ و اگر از نزد وی بدزدی رفته باشد بمالکش توان بدهد

۱۳ و اگر درپرده شده باشد پس آنرا برای گواهی حاضر سازد و درپرده را

۰ توان نباید داد

۱۴ و اگر کسی چیزی از همسایه^۲ خود عاریه گرفته باشد و آن مجروح

شود یا بمیرد بهنگامی که مالکش همراه نباشد لازم است که آنرا

توان بدهد

۱۵ اگر مالکش همراه باشد توان ندهد اگر بکرایه گرفته شد در حساب

کرایه^۲ وی محسوب شود

۱۶ اگر کسی دوشیزه^۲ را که بمردی منسوب نباشد فریب داده با وی

نزدیکی کند لازم است که مهر داده بنکاح خود درآرد

۱۷ اگر پدرش از دادن وی ابا نماید بقدر مهر دوشیزگان زربدهد

۱۸ زن ساحره را زنده مگذار

۱۹ هر کسی که با چارپای نزدیکی کند البته مقتول شود

۲۰ کسی که قریای را پیش معبود دیگر بجز خداوند ذبح نماید

هلاک شود

۲۱ غریب الوطن را میازار و تعدی مکن بسبب آنکه شما در ملک مصر

غریب الوطن بودید

۲۲ بر بیوه^۲ و یتیمی ظلم مکن

۲۳ بهر وجه که ایشان را ظلم کنی اگر ایشان نزد من فریاد کنند البته
فریاد ایشان را استماع خواهم نمود

۲۴ و خشم من مشتعل گشته شما را بشمشیر خراهم کشت و زنان شما
بیوگان و فرزندان شما یتیم خواهند شد

۲۵ کسی از قوم من که در جوار تو محتاج باشد اگر زری عاریه بدهی
با وی چون تقاضا کننده مباش و شود زیاده از وی بگیر

۲۶ اگر رخت همسایه خود را برهن بگیری پیش از غروب آفتاب
اورا باز بده

۲۷ زیرا که همین پوشاک ویست و بس برای بدنش جامه دیگر
نیست رخت خواب او چه خواهد بود و چون پیش من فریاد
کند استماع مینمایم از آنرو که من رحمن هستم

۲۸ حاکمان شرع را دشنام مده و فرمان ده قوم خود را لعنت مکن
۲۹ در گذرانیدن نو باوه با و شراب تاخیر منمائی از اولاد خود نخست

زاده را برای من نامزد کن

۳۰ همچنان با گاو و گوسفند خود بکن چنانچه هفت روز با مادر خود
باشد در روز هشتم آنرا بمن تسلیم کن

۳۱ برای من مقدس باشید و گوشت جانوری که در صجرا دریده شد
مخورد پیش سگها بیندازید

باب بیست و سیوم

۱ خبر دروغ را قبول مکن با گنه کاران دست موافقت داده گواه
ستمگار مباش

۲ گروهی را در بدکاری تقلید مکن و در دعوی زبان آوری منمائی تا
با بسیاری متفق شده حق را ناحق کنی

- ۳ مسکین را در دعوی رعایت مکن
- ۴ اگر گاوی یا خری از مال دشمن خود ببینی که گمراه شده لازم است که نزد او برسانی
- ۵ اگر خری از مال بدخواه تو ببینی زربار خسپیده و نخواهی اورا مدد کنی بر تو لازم است که امداد او کنی
- ۶ در دعوی محتاجی که نزد تو باشد حق را ناحق مکن
- ۷ از امر دروغ دوری گزین و بی گناه و صالح را قتل مکن زیرا که مرد بدکار را بی جرم نخواهم شمرد
- ۸ و رشوت مگیر زیرا که رشوت اهل بصارت را نابینا میگرداند و گفته‌های عادلان را تغییر میدهد
- ۹ و غریب الوطن را رحمت مده بنابراین که شما دل غریبان را می شناسید زیرا که در ملک مصر غریب بودید
- ۱۰ و تا شش سال زمین خود را زراعت کرده محصولش را جمع کن
- ۱۱ و در سال هفتم آنرا بگذار و رها کن تا که مساکین قوم تو بخورند و آنچه از ایشان باقی بماند بهائیم صحرا بخورند بهمین قسم با تاجکستان و یقونستان خود بعمل آر
- ۱۲ شش روز در کار خود مشغول باش و در روز هفتم آرام بکن تا گاو و حمار تو بیاسایند و پسر کنیز تو و غریب الوطن تازه دل گردند
- ۱۳ و در همه امور که من بشما فرموده‌ام احتیاط نمائید و اسمای معبودان دیگر را مذکور مکنید و از زبان تو شنیده نشود
- ۱۴ در هر سال سه بار برای من عید نمائید
- ۱۵ عید فطیری را مرعیدارید نان فطیر را تا هفت روز بخورید چنانکه ترا فرمودم در ماه آبیب بوقت موعود سبب آنکه بهمان ماه

- از مصر خروج نمودید هیچکس بحضور من نهدی دست نیاید
 ۱۶ و عید درو نو باو کشتکار تو هرچه در مزرع کاشته و عید خرمن
 در آخر سال چون حاصلات از مزرع جمع کنی
 ۱۷ در هر سالی سه بار هر مذکر از قوم تو پیش پروردگار خداوند
 حاضر شود
 ۱۸ خون قربانی مرا بر نان خمیری مگذارید و چربی عید من تا صبح
 باقی نماند
 ۱۹ اوائل نوباوه زمین خود را در خانه خداوند خدای خود حاضر کن
 و بخواه در شیر مادرش معجوش
 ۲۰ اینک فرشته را در پیش تو میفرستم تا ترا در راه محفوظ دارد
 و بموضعی که مهیا کرده ام برساند
 ۲۱ از وی با حذر باش و گفتار وی را استماع نمای با وی سرکشی مکن
 از آنرو که خطاهای ترا نخواهد بخشید زیرا که اسم من در وی هست
 ۲۲ اگر فی الحقیقه گفته او را بشنوی و هر آنچه من فرمایم بعمل آری
 پس دشمنان ترا دشمن خواهم بود و رحمت دهندگان ترا رحمت
 خواهم داد
 ۲۳ زیرا که فرشته من پیش تو خواهد رفت و بسرحد اموریان و حثیان
 و فریزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان ترا خواهد رسانید و من
 ایشانرا هلاک خواهم کرد
 ۲۴ معبودان ایشانرا سجده مکن و عبادت منمائی و با اعمال ایشان
 موافقت مکن بلکه میباید که آنها را بالتمام استیصال نمائی و بتهای
 ایشانرا سر تا پا ریزه ریزه کنی
 ۲۵ و خداوند خدای خود را عبادت کن که او آب و نان ترا برکت

خواهد بخشید و من امراض را از میان شما بر میدارم
 ۲۶ در زمین تو اسقاط حمل نخواهد شد و عقیمی نخواهد بود و عمر ترا
 بکمال خواهم رسانید

۲۷ دهشت خود را در پیش تو میفرستم و همگی قبائل که بایشان
 رسیده باشی پایمال خواهم کرد و تمامی دشمنان ترا میگیرانم
 ۲۸ و خرگهارا در پیش تو میفرستم تا حویان و کلعانیان و حتیان را
 پیش روی تو اخراج کنند

۲۹ ایشان را در یکسال اخراج نخواهم کرد مبادا که زمین ویران شود
 و وحوش صحرا بر تو زیاده گردد

۳۰ اندک اندک در پیش روی تو اخراج مینمایم تا آنکه تو کثرت
 یافته وارث زمین گردی

۳۱ و سرحد ترا از بحر قلزم تا ببحر فلسطیان و از بیابان تا برون قرار
 میدهم که ساکنان زمین را بدست تو خواهم سپرد تا ایشان را از
 پیش خود اخراج نمائی

۳۲ با ایشان و معبودان ایشان عهدی مینماید

۳۳ در زمین تو اقامت خواهند ورزید مبادا که ترا گنهگار من گردانند
 زیرا که اگر معبودان ایشان را عبادت کنی البته دام شما خواهد بود

باب بیست و چهارم

۱ و موسی را فرمود که خود با اهل بیت نداداب و ابیهو و هفتاد کس از
 مشائخ اسرائیل بنزد خداوند فراز آی و از دور سجده بجا آرید
 ۲ و موسی تنها بنزد خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و از قوم
 هیچکس با وی فراز نرود

- ۳ پس موسی باز آمده همه کلمات خداوند و همه رسوم را با قوم بیان نمود و تمامی قوم متفق الکلام شده گفتند که این همه اموری که خداوند فرموده است بعمل خواهیم آورد
- ۴ و موسی همه کلمات خداوند را بنکریر آورد و اول دم صبح برخاسته مذبحی را در زیر کوه بعدد دوازده فرقه بنی اسرائیل دوازده ستون برپا کرد
- ۵ و جوانی چند از بنی اسرائیل فرستاد تا قربانیهای سوختنی گذرانیدند و گوسالها بطریق و ذبیحهای سلامتی پیش خداوند ذبح نمودند
- ۶ و موسی نصف خون را گرفته در لگنها گذاشت و نصف خون را بر مذبح پاشید
- ۷ و کتاب عهد را گرفته تلاوت کنان بسمع آنقوم رسانید و ایشان گفتند هرچه خداوند فرموده است بجا می آریم و اطاعت میکنیم
- ۸ و موسی خون را گرفته بر قوم پاشید و گفت اینست خون عهده که خداوند در باب این همه مقدمات یا شما قرار کرده است
- ۹ پس موسی و اهلرون و ناداب و ابیهو و هفئاد کس از مشائخ بنی اسرائیل بالا رفتند و خدای اسرائیل را مشاهده کردند
- ۱۰ و در زیر پاهای وی چون فرشی از سنگ سفیر که در صفاتی چون آسمان می نمود
- ۱۱ و بر امرای بنی اسرائیل دست خود را نهاد و ایشان خدا را مشاهده کردند و بخوردن و آشامیدن مشغول شدند
- ۱۲ و خداوند موسی را فرمود که هر جبل نزد من فراز آید و در آنجا باش که من لوحهای سنگی و شریعت و احکام که آنها را تحریر کرده ام بتو می سپارم تا ایشان را بیاموزی

۱۳ و موسی با خدام خود یهوشع برخاست و موسی بر جبل خدا
بالا رفت

۱۴ و مشائخ را گفت که در اینجا منتظر ما نشسته باشید تا وقتی که
بشما باز آییم و ایلنت اهرون و حور با شما میباشند هرگاه کسی را
مهمی در پیش آید نزد ایشان رجوع نماید

۱۵ و چون موسی بر جبل بالا رفت ابری جبل را فرا گرفت
۱۶ و جلال خداوند بر جبل سینای ساکن بود و آن ابر تا شش روز
آنها پوشیده داشت و در روز هفتم موسی را از میان ابر طلب نمود
۱۷ و دیدار جلال خداوند مانند آتش سوزنده بر سر جبل در نظر بنی
اسرائیل می نمود

۱۸ و موسی در میان ابر روان شد و بر جبل بالا رفت و موسی تا چهل
روز و چهل شب در جبل می بود

باب بیست و پنجم

- ۱ آنگاه خداوند موسی را فرمود و گفت
- ۲ بنی اسرائیل را بگوئی تا برای من هدیه مخصوص نمایند هر کس که
با حسن ارادت دل بدهد هدیه مرا از او بگیری
- ۳ و هدیه که از ایشان باید گرفت اینست زر و سیم و برنج
- ۴ و کبود و ارغوان و قزمزی و کتان و پشم بزها
- ۵ چرم قوچهایی سرخ رنگ کرده و پوستهای نیلگون و چوبهای ستیم
- ۶ روغن چراغ و ادویات برای روغن مالیدن و برای بخور معطر
- ۷ عقیقها و سنگهایی که بر ایفود و حجه نصب کرده شود
- ۸ و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن باشم

- ۹ موافق نمونه مسكي و نمونه همه اسبابش كه من بتو نشان مي
دهم بهمان طور بسازيد
- ۱۰ و صندوقي از چوب سظيم بسازند كه طولش دو ذراع و نيم و عرضش
يك ذراع و نيم و ارتفاعش يك ذراع و نيم باشد
- ۱۱ و بر آن ورقهاي زر خالص نصب كن از بيرون و اندرون نصب كن
و بر اطرافش كلنگه زرین درست كن
- ۱۲ و چهار حلقه زرین ریخته بر چهار گوشه وي نصب كن كه دو
حلقه بیک جانب و دو حلقه بجانب دیگر باشد
- ۱۳ و از درخت سظیم چوبها درست کرده ورقهاي زرین بر آنها
نصب كن
- ۱۴ از جانبین صندوق چوبها در حلقها بینداز تا آن صندوق از آنها
برداشتنه شود
- ۱۵ چوبها در حلقهاي صندوق باشند از آن جدا نشوند
- ۱۶ و آن عهدنامه كه من بتو میدهم در آن صندوق بگذار
- ۱۷ و يك تخت مرحمت از زر خالص بساز كه طولش دو ذراع و نيم
و عرضش يك ذراع و نيم باشد
- ۱۸ و دو كروي زرین از طلای كوفته بهر دو جانب تخت
مرحمت بساز
- ۱۹ كروي از این طرف و كروي دیگر بر آن طرف بساز بر هر دو جانب
تخت مرحمت كرویین را باید ساخت
- ۲۰ و آن كرویین بر بالا پرهایی خود را پهن كنند تا تخت مرحمت را
از پرهایی خود بیوشانند و رو بروي يكدیگر باشند و رویهای كرویین
بسوي تخت مرحمت باشد

۲۱. و تخت مرحمت را بر سر صندوق بنه و عهد نامه که بتو میدهم
در آن صندوق بگذار
۲۲. و در آنجا من با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت مرحمت
در میان کرویین که بر سر صندوق عهد نامه باشند هر چه در حق
بنی اسرائیل بتو حکم بدهم با تو خواهم گفت
۲۳. و خروانی از چوب سطیم بساز که طولش دو ذراع و عرضش یک
ذراع و ارتفاعش یک ذراع و نیم باشد
۲۴. و بر آن ورقهای زر خالص نصب کن و کنگره زرین بر اطرافش بساز
۲۵. و کناره پهنای کف دست بر اطرف او نصب کن و گرداگرد آن
کنگره زرین درست کن
۲۶. و چهار حلقه زرین بجهت آن بساز و آن حلقهها را بر چهار گوشه
برابر چهار پایه اش نصب کن
۲۷. و آن حلقهها برابر کناره می باید برای انداختن چوبها تا خوان
برداشته شود
۲۸. و چوبهها را از درخت سطیم بساز و ورقهای زر خالص بر آن نصب
کن تا خوان از آنها برداشته شود
۲۹. و طشتها و کفگیرها و سربوشها و بادیهها برای باده ریختن اینهمه را
از زر خالص بساز
۳۰. و بر سر خوان درپیش من نانهای تقدّمه را همیشه بگذار
۳۱. و شمعدانی از زر خالص بساز بلکه این شمعدان از زر کوفته می باید
و پایه و شاخها و پیالها و سیبها و گلهای وی از یک پارچه باشند
۳۲. و شش شاخه از نو جانب وی برآید سه شاخه شمعدان از یک
جانب و سه شاخه شمعدان از جانب دیگر

۳۳ سه پیاله بشکل بادام با سیبی و گلی بر یک شاخ و سه پیاله بشکل بادام با سیبی و گلی بر شاخ دیگر باینطور برشش شاخها که از شمعدان برآمده باشد

۳۴ و در قد شمعدان چهار پیاله بشکل بادام با سیبها و گلهاي خود مي‌باید

۳۵ که يك سيب در زير دو شاخه وي و يك سيب در زير دو شاخ وي و يك سيب در زير دو شاخ وي موافق شش شاخهاي که از شمعدان برآمده

۳۶ سيبها و شاخهاي آنها از يك پارچه باشد تمامش کوفته و از زر خالص مي‌باید

۳۷ و هفت چراغش را بساز و چراغهاي ويرا روشن کنند تا روبرویش روشنائي دهد

۳۸ و گلکيرهائي وي و ظروف وي از زر خالص باشد

۳۹ آنرا با اين همه اسباب بوزن يك قنطار بسازند

۴۰ و احتیاط کن تا موافق نمونه که درجبل مشاهده نمودی بسازی

باب بیست و ششم

۱ و مسکن را ده پرده که از تافتهٔ باریک کبودی و ارغوانی و قرمزین رنگ باشد بساز و با کروبیان از کار استاد آنها را ترتیب بده

۲ طول هر يك پرده بیست و هشت ذراع و عرض هر يك پرده چهار ذراع این همه پرده بر يك اندازه باشند

۳ پنج پرده باهمدیگر پیوسته باشند و پنج پرده دیگر نیز باهم پیوسته باشند -

- ۴ و بر لب يك پرده از حاشيه كه در پيوند باشد حلقه‌هاي كبود رنگ بينداز و بدین طور بر لب پرده ديگر در پيوند دويم بينداز
- ۵ پنجاه حلقه در يك پرده بينداز و پنجاه حلقه بر لب پرده كه در پيوند دويم باشد بينداز تا حلقها مقابل يكديگر باشند
- ۶ و پنجاه قلاب زرین بساز و پرده‌ها را از قلابها بپيوند تا يك مسكن باشد
- ۷ و پرده‌ها را از پشم بزها درست كن تا پوشش مسكن باشد يازده پرده بساز
- ۸ طول هريك پرده سي ذراع و عرض هريك پرده چهار ذراع و این يازده پرده بر يك اندازه باشند
- ۹ و پنج پرده عليکده و شش پرده ديگر عليکده باهم بپيوند و پرده ششم را در پيش آن خيمه دوته كن
- ۱۰ و پنجاه حلقه بر لب پرده آخر در جاي اتصال و پنجاه حلقه بر لب آن پرده كه دويم را پيوسته دارد
- ۱۱ و پنجاه قلاب از مبرنج بساز و قلابها را در حلقها بينداز و خيمه را بپيوند تا يک‌تا شود
- ۱۲ و آنچه از پرده‌هاي خيمه زباده باشد يعني آن نصف پرده كه باقيست بر پشت مسكن فروهشته شود
- ۱۳ و آنچه از طول پرده‌هاي خيمه زباده آيد يك ذراع بر اين طرف و يك ذراع بر آن طرف بر هر دو جانب مسكن فروهشته شود تا آنرا پوشيده دارد
- ۱۴ و پوششي براي خيمه از پوستهاي قوچ سرخ رنگ کرده و بالای آن پوششي از پوستهاي آسماني رنگ بساز
- ۱۵ و تختهاي منقصب از چوب سطيح درست كن

- ۱ طول هر تخته ده ذراع و عرض هر تخته يك ذراع و نیم باشد .
- ۲ در هر تخته دو زیانه می باید که برابر یکدیگر آراسته شود و همه تختهای مسکن را چنین بساز
- ۳ و این تختها را برای مسکن درست کن بیست تخته بطرف جنوب
- ۴ و در زیر بیست تخته چهل خانهٔ سیمین بساز در زیر هر يك تخته دو دو خانه برای دو زیانهٔ وی
- ۵ و برای دیگر جانب مسکن بطرف شمال بیست تخته باشد
- ۶ و چهل خانهٔ سیمین در زیر هر يك تخته دو دو خانه می باید
- ۷ و برای مسکن بطرف مغرب شش تخته بساز
- ۸ و برای گوشه های مسکن بر هر دو جانب دو تخته بساز
- ۹ و از زیر باهم پیوسته شود و بالای سرش نیز بیک حلقه برابر چسبیده گردد هر دو بدینطور برای هر دو گوشه می باید
- ۱۰ و هشت تخته با شانزده خانهٔ سیمین باشد در زیر هر يك تخته دو دو خانه
- ۱۱ و پشتیبانها از چوب سقیم بساز پنج از برای تختهای يك جانب مسکن
- ۱۲ و پنج پشتیبان بجهت تختهای دیگر جانب مسکن و پنج پشتیبان برای تختهای مسکن بطرف مغرب
- ۱۳ و پشتیبان متوسطین که در وسط تختها باشد ازین کنار تا آن کنار برسد
- ۱۴ و بر تختها ورقهای زرین نصب کن و حلقهای زرین برای گذاشتن پشتیبانها بساز و بر پشتیبانها ورقهای زرین نصب کن

۳۰ و مسکین را موافق نمونه که در جبل بر تو نمودار شد ایستاده کن
 ۳۱ و حجابی کبود و ارغوانی و قرمز و تافته باریک از کار استاد بساز
 و با کروبیان ساخته شود

۳۲ و آنرا بر چهار ستون سظیم که بر آنها ورقهای زرین نصب کرده
 باشند پیادیزان قلابهای آنها زرین بر چهار خانه سیمین باشند

۳۳ و این حجاب را از قلابها پیادیزان تا در آنجا صندوق عهدنامه را اندرون
 حجاب داخل کنی و این حجاب در میان قدس و قدس القدس
 بجهت شما فاصل باشد

۳۴ و تخت مرحمت را بر سر صندوق عهدنامه در قدس القدس بنه

۳۵ و خوان را بیرون حجاب بنه و شمعدان را روی خوان بطرف
 جنوب مسکن و خوان را بطرف شمال بگذار

۳۶ و برای دروازه خیمه یک پرده کبود و ارغوانی و قرمز و تافته
 باریک از سوزن منقوش شده درست کن

۳۷ و برای آن پرده پنج ستون سظیم بساز و ورقهای زرین بر آنها نصب
 کن و قلابهای آنها از طلا باشد و پنج خانه برنجین ریخته درست کن

باب بیست و هفتم

۱ مذبحی را نیز از چوب سظیم بساز که طولش پنج ذراع و عرضش

پنج ذراع باشد آن مذبح مربع می باید و ارتفاعش سه ذراع

۲ و شاخهائی و برا بر چهار گوشه درست کن شاخهائی و بر از همان

چوب میباید و ورقهای برنجین بر آن نصب کن

۳ و ظروفش را برای جمع کردن خاکستر و خاک اندازها و لگنها و سیخچها

و آتشدانهای آنها بساز تمامی اسبابش را از برنج درست کن

- ۴ و منقلی مشبک برای آن از برنج بساز بر آن شبکه چهار حلقه^۲
برنجین در چهار گوشه درست کن
- ۵ که آنرا زیر صحن مذبح بگذار که منقل تا بنصف قد مذبح برسد
- ۶ و چوبهارا نیز برای مذبح از درخت سطلیم درست کرده و رتھای
برنجین بر آنها نصب کن
- ۷ که آن چوبها در حلقها انداخته شود بهر دو جانب مذبح متصل
شوند تا آنرا بردارند
- ۸ آنرا از تختها مچوف بساز چنانچه بر تو در جبل نمودار شد بهمان
طور درست کن
- ۹ و صحنی برای مسکن بساز که برای آن صحن بطرف جنوب پردها
از تافته^۳ باریک میباید که طولش بر یک جانب یکصد ذراع باشد
- ۱۰ و بیست ستونش و بیست خانه^۴ آنها از برنج و قلابها و بندهای
ستونها از سیم باشد
- ۱۱ و همچنین بجانب شمال پردها بطول یکصد ذراع با بیست ستون
و بیست خانه^۵ آنها از برنج و قلابها و بندهای ستونها از سیم باشد
- ۱۲ و عرض صحن را بجانب مغرب پردها باشند که طول آنها پنجاه
ذراع و ده ستون و برای آنها ده خانه باشد
- ۱۳ و عرض صحن بجانب مشرق پنجاه ذراع باشد
- ۱۴ و طول پردهای یک جانب پانزده ذراع باشد سه ستون و برای
آنها سه خانه باشد
- ۱۵ و طول پردهای جانب دیگر پانزده ذراع باشد سه ستون و برای
آنها سه خانه
- ۱۶ و برای دروازه^۶ صحن پرده^۷ باید که طولش بیست ذراع باشد که بودی

و از غولای و قمری و تافته باریک از سوزن منقوش شده و برای آنها

چهار ستون و چهار خانه

۱۷ همگی ستونهارا گرداگرد صحن بند سیمین می باید قلابها از سیم

و خانهها از برنج باشد

۱۸ طول صحن یکصد ذراع و عرضش پنجاه و ارتفاعش پنج ذراع از تافته

باریک و خانهها از برنج باشد

۱۹ همه اسباب مسکن را در تمامی خدمت و همه میخهای وی و همه

میخهای صحن از برنج میباید

۲۰ تو خود بنی اسرائیل را بفرمای تا زیتون را له کرده روغن خالص برای

روشنای نزد تو بیاورند تا چراغ علی الدوام روشن باشد

۲۱ در مسکن مجمع بیرون حجایی که پیش روی عهدنامه میباشند اهلون

با اولاد خود از شام تا صبح در حضور خداوند بدرستی آن بپردازند

ایشانرا پشت در پشت در حق بنی اسرائیل آئینی ابدی باشد

باب بیست و هشتم

۱ و اهلون برادر خود را با پسرانش از میان بنی اسرائیل نزد خود خاص

کن تا برای من کاهن باشند یعنی اهلون و ناداب و ابیهو و العازار

و ایثامار پسران اهلون

۲ و لباسهای مقدس برای اهلون برادر خود بجهت عزت و فخر بدوز

۳ و همه صاحب دلانرا که درون ایشانرا از روح حکمت پر کرده ام بگوی

که جامهای اهلون را بدوزند تا مقدس شود و برای من کاهن باشد

۴ اینست جامهای که میباید دوخت سینه بندی و ایقودی و قبای

و پیرهنی منقش و عمامه و کمر بندی بدین طور لباسهای مقدس

- برای اهرن برادر تو و پسرانش بدوزند تا برای من کاهن باشند
- ۵ وزر و کبودی و ارغوانی و قرمزی و تافتهٔ باریک بگیرند
- ۶ و ایفود را از زر و کبودی و ارغوانی و قرمزی و تافتهٔ باریک از کار استاد بدوزند
- ۷ دو کتف پوش بر دو گذارش ببیندند تا همچین پیوسته شود
- ۸ و طراز ایفود که بالای آن باشد از همان پارچه و همان کار می باید یعنی از زر و کبودی و ارغوانی و قرمزی و تافتهٔ باریک
- ۹ و دو عقیق گرفته اسمهای بنی اسرائیل را بر آنها یکن شش اسم ایشان را باریک سنگ
- ۱۰ و شش اسم دیگر بر دیگری بترتیب تولد ایشان
- ۱۱ از صنعت حکاک موافق گذدن نگین اسمهای بنی اسرائیل را برین دو سنگ بکن و آنها را در خانهای زرین نصب کن
- ۱۲ و این دو سنگ را بر دو کتف ایفود نصب کن تا سنگهای یادگاری بنی اسرائیل باشد که اهرن اسمهای ایشان را پیش خداوند بر دو کتف خود برای یادگاری دارد
- ۱۳ و خانهای زرین بساز
- ۱۴ و دو زنجیر از زر خالص متصل بآنها بساز و پیچ در پیچ باید ساخت و این زنجیرهای پیچیده را بر آن خانها ببندند
- ۱۵ و سینه بلندی برای امور عدالت از کار استاد موافق صنعت ایفود بساز آنرا از زر و کبودی و ارغوانی و قرمزی و تافتهٔ باریک درست کن
- ۱۶ مرتع می باید که طولش یک وجب و عرضش یک وجب باشد
- ۱۷ و آن مرتع بجواهر می باید بچهار قطار جواهر قطار اول یاقوت سرخ و زبرجد و زمرد اینست قطار اول

- ۱۸ قطار دوم گوهر شب‌چراغ و نیلم و الماس
- ۱۹ قطار سیوم لعل و سنگت بوقلمون و جزع
- ۲۰ و قطار چهارم ازرق و عقیق و یشم در خانه‌های زرین آنها را نصب باید کرد
- ۲۱ و این سنگها موافق اسمهای بنی اسرائیل دوازده باشد بعد از اسمهای ایشان بمثل نقش نگین نام هر يك از دوازده فرقه كنده شود
- ۲۲ و بر آن سینه‌بند از هر گوشه^۱ زنجیری پیچ در پیچ از زر خالص بساز
- ۲۳ و برای آن سینه‌بند دو حلقه^۲ زرین ساخته دو حلقه را بر دو گوشه^۳ سینه‌بند^۴ پیوند
- ۲۴ و دو زنجیر زرین بپاییده در آن دو حلقه که بر دو گوشه^۵ سینه‌بند است بگذار
- ۲۵ و دو سر دیگر زنجیرهای بپاییده را بآن دو خانه پیوسته بر کتفهای ایفود از جانب پیشین بگذار
- ۲۶ و دو حلقه^۶ زرین درست کرده بر دو گوشه^۷ سینه‌بند یعنی بر کنار آن که بطرف ایفود از اندرونش است نصب کن
- ۲۷ و دیگر دو حلقه^۸ زرین درست کرده بر هر دو طرف زیر بغل ایفود از جانب پیشین نصب کن برابر پیوندش و بالای طراز ایفود
- ۲۸ و همچنین سینه‌بند را بواسطه^۹ حلقه‌هایش بحلقه‌های ایفود با فتیله^{۱۰} کبودی پیوندند تا بالای طراز ایفود باشد و سینه‌بند از بالای ایفود جدا نشود
- ۲۹ و اهورن اسمهای بنی اسرائیل را در سینه‌بند عدالت بر سینه^{۱۱} خود بوقت رفتن در مقدس برای یادگاری در حضور خداوند علی‌الدوام بدارد

۳۰ و در سینه‌بند عدالت آوریم و تومیم را نصب کن تا بر سینه اهرون باشد وقتی که بحضور خداوند حاضر شود تا اهرون عدالت بني اسرائيل را بر سینه خود پیش خداوند علی‌الدوام بدارد

۳۱ و جامه ایفود را بالتمام از کبودی بساز

۳۲ و گریبانش دهانه دارد مانند دهانه زره و گرداگرد لبش بخیه باشد تا شکافته نشود

۳۳ و بر دامنش انارهای کبودی و ارغوانی و قرمزی گرداگرد دامنش بساز و در میان هر یک زنگه زرین را گرداگرد نصب کن

۳۴ زنگه زرین و اناری یک بعد یک گرداگرد دامن جامه باشد

۳۵ و اهرون بوقت خدمت آنرا بپوشد تا در حین رفتن بمقدس بحضور خداوند و بوقت بیرین آمدن آوازش مسموع شود مبادا که بمیرد

۳۶ و گلی از زر خاص درست کرده آنرا همچو نقش نگین بکن مقدس برای خداوند

۳۷ و آنرا از ریسمان کبودی بر عمامه ببند بر پیش روی عمامه می‌باید

۳۸ و بر پیشانی اهرون باشد تا اهرون گناه تقدیسات را بردارد هر چه بني اسرائيل در تمامی هدیه‌های مقدس تقدیس نمایند و علی‌الدوام

بر پیشانی وی باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند

۳۹ و قباي از تافته باریک منقوش گن و عمامه را از تافته باریک بساز و کمر بند را از سوزنی بساز

۴۰ و برای پسران اهرون قباها و کمربندها و کلاهها برای عزت و فخر بدوز

۴۱ و اهرون برادر خود و پسرانش را بپوشان و ایشانرا مسح کن و معین نمای و تقدیس کن تا برای من کاهن باشند

۴۲ و زیر جامه برای ایشان از کتان بدوز تا عورت ایشان پوشیده شود
از کمر تا بزانو باشد

۴۳ و اهرن و پسرانش هر وقتی که در خیمهٔ مجمع در آیند یا نزدیک
بمذبح شوند برای خدمت مقدس آنها را بپوشند تا بکنه‌کاری
منسوب نشوند و نمیرند این رسم برای وی و برای اولادش بعد از
وی آئینی ابدی باشد

باب بیست و نهم

۱ و رسم تقدیس کردن ایشان تا برای من کاهن باشند اینست يك
گوساله و دو قوچ بی عیب را بگیر

۲ و نان فطیری و گردکهای فطیری روغنی و نانهای تنک فطیری بروغن
چرب کرده از آرد گندم بپز

۳ و آنها را در يك سبد گذاشته مع گوساله و دو قوچ بیار

۴ و اهرن را با پسرانش بدروازهٔ خیمهٔ مجمع نزدیک آورده ایشانرا
باب بشوی

۵ و جامه‌ها را گرفته بر اهرن قبا و جامهٔ ایفود و سینه‌بند را بپوشان
و طراز ایفود بر میانش ببند

۶ و عمامه را بر سرش نهاده تاج مقدس را بالای عمامه بده

۷ پس روغن مسح بگیر و بر سر وی بریز و او را مسح نمای

۸ و پسرانش را حاضر کرده قباها بپوشان

۹ و کمر اهرن و پسرانش را ببند و کلاهها بپوشان و منصب کهنات

بآئینی ابدی ایشانرا باشد و برین منوال اهرن و پسرانش را
معین نمای

- ۱۰ و آن گوساله را پیش خیمهٔ مجمع حاضر کن و اهرون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند
- ۱۱ و گوساله را بحضور خداوند پیش دروازهٔ خیمهٔ مجمع بکش
- ۱۲ و از خون گوساله گرفته از انگشت خود بر گوشهای مذبح بمال و باقی خون را بیابین مذبح بریز
- ۱۳ و همهٔ پنبه که بر احشا باشد و حجاب الصدر و دو گردهٔ مع چربی آنها را گرفته بر مذبح بسوزان
- ۱۴ اما گوشت گوساله و پوست و فضلۀ آنرا در خارج لشکرگاه بتأش بسوزان که این برای رفع گناهست
- ۱۵ قوچ را نیز بگیر و اهرون و پسرانش دستهای خود را بر سر آن قوچ بگذارند
- ۱۶ و آن قوچ را کشته خون ویرا بگیر و بر مذبح از هر طرف بباش
- ۱۷ و اندامهای قوچ را جدا کرده احشا و ساقهای آنرا شسته بر پارچها و بر سرش بگذار
- ۱۸ و تمامی قوچ را بر مذبح بسوزان قربانی سوختنی است برای خداوند بوی خوشنودی قربانی آتشین است برای خداوند
- ۱۹ و قوچ دیگر را بگیر و اهرون و پسرانش دستهای خود را بر سر آن قوچ بگذارند
- ۲۰ و آن قوچ را بکش و از خون آن گرفته بر سر گوش راست اهرون و بر سر گوش راست پسرانش و بر شست دست راست و بر انگشت بزرگ پای راست ایشان بمال و باقی خون را بر مذبح از هر طرف بباش
- ۲۱ و از خونی که بر مذبح باشد و از روغن مسیح قدری گرفته بر اهرون

- و بر جامه‌های وی و بر پسرانش و بر جامه‌های پسرانش نیز بپاش تا
 وی و جامه‌های وی و پسرانش و جامه‌های پسرانش مقدس باشند
 ۲۲ و از این قوچ چربی نیز و دنبه و پیه که بر احشا باشد و حجاب
 انصهر و دو گرده با چربی آنها و دوش راست را بگیر زیرا که قوچ
 تعین است
- ۲۳ و یک نان را بگیر و یک گرده با روشن و یک نان تفت از سبد
 نانهای فطیری که در حضور خداوند باشد
- ۲۴ و این همه را بر کف دست اهرن و بر کف دست پسرانش بده و آنها را
 برای قربانی جنبانیدی بحضور خداوند بجنبان
- ۲۵ و آنها را از دستهای ایشان بستان و برای قربانی سوختنی بر مذبح
 بسوزان تا بوی خوشنودی بحضور خداوند باشد قربانی آتشین است
 برای خداوند
- ۲۶ و سینه قوچ تعین اهرن را بگیر و برای قربانی جنبانیدی بحضور
 خداوند بجنبان و این حصه تو باشد
- ۲۷ و سینه قربانی جنبانیدی و دوش قربانی برداشتنی را حصه‌هایی که
 جنبانیده و برداشته شود از قوچ تعین اهرن و پسرانش هر دو را
 تقدیس نمای
- ۲۸ و این حصه برای اهرن و اولادش از طرف بني اسرائيل بآئینی
 ابدی باشد زیرا که قربانی برداشتنی است و قربانی برداشتنی از
 جانب بني اسرائيل از ذبح قربانیهای سلامتی یعنی قربانی برداشتنی
 ایشان برای خداوند همین است
- ۲۹ و لباسهای مقدس اهرن بعد از وی از او برداشته شود تا آنها را
 پوشیده و مسوح و معتن کرده شوند

۳۰ و آنکسي که از اولادش در کهنات جانشين وي گردد مدت هفت روز آنها را بپوشد و قتي که در خيمه^۲ مجمع داخل شود تا در مقدس خدمت بجا آرد

۳۱ و قوچ تعین را گرفته گوشت آنرا در مقدس بجوشان

۳۲ و اهرن و پسرانش گوشت قوچ را با ناني که در سبد باشد پيش دروازه^۳ خيمه^۲ مجمع بخورند

۳۳ و چيزهاي که ازان كفاره حاصل شد براي تعین و تقدیس ایشان بخورند اما کسي بيگانه نخورد زیرا که مقدسند

۳۴ و اگر چيزي از گوشت تعینات و ازان تا صبح بماند هرچه باقیست باتش بسوزان خورده نشود زیرا که مقدس است

۳۵ و همچنين موافق هر آنچه بتو حکم فرموده ام با اهرن و پسرانش بعمل آر تا هفت روز ایشانرا تعین نمای

۳۶ و هر روز يك گوساله را براي رفع گناه بگذاران تا كفاره حاصل شود و مذبح را بعد از حصول كفاره پاک کن و مسبح نمای تا آنرا مقدس سازی

۳۷ تا هفت روز كفاره براي مذبح بده و آنرا تقدیس نمای تا مذبح اقدس باشد هرچه بمذبح برسد باید که مقدس باشد

۳۸ و قرباني که بر مذبح باید گذرانید اینست دو بَرّه^۴ يك ساله روز بروز علي الدوام

۳۹ يك بَرّه را علي الصباح و بَرّه^۴ ديگرا بوقت عصر بگذاران

۴۰ و مصحوب يك بَرّه ده يك از يك ایفا آرد آميخته بچهارم حصه يك هين روغن خالص و نیز چهارم حصه يك هين شراب براي قرباني ربختني

- ۱۴۱ و بزه دیگر را بوقت عصر بگذران بقاعده قربانی صبح چه خوردنی
و چه ریختنی تا بوی خوشنودی قربانی آتشین برای خداوند باشد
- ۱۴۲ این قربانی سوختنی علی الدوام باشد طبقه بعد طبقه پیش دروازه
خیمه مجمع بحضور خداوند که در آنجا با شما ملاقات خواهم
کرد تا در آنجا با تو تکلم نمایم
- ۱۴۳ و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات مینمایم و از جلال من مقدس
خواهد گردید
- ۱۴۴ و خیمه مجمع و مذبح را مقدس خواهم ساخت و نیز اهرون با
پسرانش را مقدس میسازم تا برای من کاهن باشند
- ۱۴۵ و در میان بنی اسرائیل سکونت خواهم ورزید و خدای ایشان
خواهم بود
- ۱۴۶ و ایشان یقین بدانند که منم خداوند خدای ایشان که ایشان را از
ملک مصر بیرون آوردم تا در میان ایشان سکونت ورزم منم
خداوند خدای ایشان

باب سیّم

- ۱ و مذبحی را برای سوختن بخور از چوب سلیم درست کن
- ۲ که طولش يك ذراع و عرضش يك ذراع باشد مربع می باید
و ارتفاعش دو ذراع و شاخه های آن از همان پارچه می باید
- ۳ و ورقه های زر خالص بر سر و بر هر دو بازو و بر شاخه های آن نصب
کن و بر اطرافش کنگره زرین بساز
- ۴ و دو حلقه زرین بر دو گوشه در زیر کنگره بر دو بازو نصب کن تا
خانه های چوبها باشد که بانها برداشته شود

- ۵ و چوبهارا از درخت سطم درست کرده ورق زرین بر آنها نصب کن
- ۶ و آنرا در پیش پرده که نزدیک صندوق عهد نامه باشد در پیش تخت مرحمت که بالای عهدنامه هست جایی که من با تو ملاقات می‌نمایم ایستاده کن
- ۷ و اهرن هر صبح بخور خوشبوی بر آن بسوزاند بوقتی که بدرستی چراغها پردازد بر آن بخور بسوزاند
- ۸ و اهرن چون چراغها را بوقت عصر روشن کند بخور را بر آن بسوزاند بخور دایمی بحضور خداوند طبقه بعد طبقه
- ۹ نه بخور غیر معتاد و نه قربانی سوختنی و نه قربانی خوردنی بر آن بگذرانید نه قربانی ریختنی بر آن بریزید
- ۱۰ و اهرن سالی یکدفعه از خون قربانی کفاره بر شاخهای آن کفاره دهد هر سال یکدفعه طبقه بعد طبقه بر آن کفاره دهد برای خداوند اقدس است
- ۱۱ و خداوند موسی را فرمود و گفت
- ۱۲ چون بنی اسرائیل را تعدید نموده حساب نویسی پس هر یک کس وقتی که شمرده شود برای جان خود خداوند را فدیه دهد تا بوقت شمردن بالای بر ایشان نازن نشود
- ۱۳ این قدر بدهد هر کسی که شمرده شود نیم مثقال موافق مثقال مقدس که یک مثقال بیست گیره باشد نیم مثقال هدیه برای خداوند است
- ۱۴ هر کس از شمرندگان که عمرش بیست سال یا زیاده باشد هدیه خداوند را ادا نماید

- ۱۵ توانگر بر نیم مثقال نیفزاید و مفلس ازین کم نکند وقتی که بفدیه^۱ جان خویش هدیه^۲ خداوند را ادا نماید
- ۱۶ و نقود فدیه^۳ بني اسرائيل را گرفته آنها را برای خدمت خیمه^۴ مجمع تعیین کن تا یادگاري بني اسرائيل بحضور خداوند باشد تا فدیه برای جانهاي شما داده شود
- ۱۷ و خداوند موسی را فرمود و گفت
- ۱۸ که حوضي برنجين برای شستن بساز و پایها نیز از برنج باشد و آنها در میان خیمه^۵ مجمع و مذبح جای ده و آنها از آب پر کن
- ۱۹ و اهورن با پسرانش دستها و پاهاي خود را در آن بشوید
- ۲۰ وقتی که در خیمه^۶ مجمع داخل شوند باب بشویند مبدا که بمیرند و نیز چون بمذبح نزدیک آیند تا خدمت کنند و تا قربانی آتشین را پیش خداوند بسوزانند
- ۲۱ بدین طور دستها و پاهاي خود را بشویند تا نمیرند و برای ایشان ویرا و اولادش را پشت در پشت آتینی ابدی باشد
- ۲۲ و خداوند موسی را فرمود و گفت
- ۲۳ تو نیز برای خود خوشبوئیهاي خاص از مر خالص پنجمه^۷ مثقال و از دارچینی خربشوي نصف چندان یعنی دو صد و پنجاه مثقال و از زنی خوشبوي دو صد و پنجاه مثقال
- ۲۴ و سیلخنه پنجمه^۸ مثقال موافق مثقال مقدس و روغن زیتون يك هین
- ۲۵ و ازین جمله روغن مسح مقدس یعنی عطر بفن عطار مرکب درست کن روغن مسح مقدس باشد
- ۲۶ که ازین روغن خیمه^۹ مجمع و صندوق عهد نامه

- ۲۷ و خوان مع اسبابش و شمعدان مع اسباب آن و مذبح بخور
 ۲۸ و مذبح قربانی سوختنی مع اسباب آن و حوض مع پایه آنرا
 مسح نمایی
 ۲۹ و آنها را تقدیس کن تا اقدس باشند هرچه بآنها برسد باید که
 مقدس باشد
 ۳۰ و اهرن و پسرانش را مسح نموده تقدیس نمایی تا برای من
 کاهن باشند
 ۳۱ و بنی اسرائیل را بدین مضمون بفرمائی که این روغن مسح مقدس
 برای من در طبقات شما باشد
 ۳۲ بر بدن انسانی ریخته نشود و بمنال این بدین ترکیب دیگر هیچ
 درست ننمائید مقدس است لازم است که برای شما
 مقدس باشد
 ۳۳ هرکس که مانندش ترکیب نماید و هرکس که آنرا بر بیگانه بمالد
 از قوم خود منقطع شود
 ۳۴ پس خداوند موسی را فرمود که این خوشبوهارا بگیر مصطکی و عنبر
 اشهب و بریزه این جمله را با کندر خالص هر یک را بیک وزن بستان
 ۳۵ و از آنها بخور معطر بفن عطار مرکب خالص و مقدس درست کن
 ۳۶ و قدری آزان باریک کوبیده در پیش عهدنامه در خیمه ممجع
 که در آنجا با تو ملاقات می نمایم بگذار برای شما اقدس باشد
 ۳۷ بمنال این بخور معطر که درست باید کرد دیگر بهمان ترکیب
 برای خود مسازید آنرا برای خداوند مقدس دار
 ۳۸ هرکس که مثل آن برای استشمام بسازد از قوم خویش منقطع شود

باب سی و یکم

- ۱ پس خداوند موسی را فرمود و گفت
- ۲ اَيْنِكَ بِصَلِّيلَ بْنِ اُورِي بْنِ حُورَرَا اِزْ فِرْقَهٗ يَهُودَا بِنَامِ طَلِيْدَهٗ اَم
- ۳ وَدِرْ عَقْلٍ وَفِرَاسْتٍ وَعِلْمٍ وَهَرْ نَوْعِ صَنْعَتٍ اِزْ رُوحِ خُدَا پَرْ كِرْدَهٗ اَم
- ۴ تَا هَنَرَهَايِ بَدِيْعِرَا اِبْدَاعِ نَمَايَدِ تَا بَكَارِ زَرِ وَسِيْمِ وَبَرِيْجِ پِيْرْدَارِ
- ۵ وَبَتَرَا شِيْدِنِ سَنَكِهَا بَرَايِ نَصَبِ كِرْدِنِ وَبَتَرَا شِيْدِنِ چَوْبِهَا تَا دِرْ هَرِ
- نَوْعِ صَنْعَتِي اِشْتِغَالِ نَمَايَدِ
- ۶ وَمَنْ اَيْنِكَ اَهَالِيَابِ بْنِ اَحِيْسَامَلَكِ رَا اِزْ فِرْقَهٗ دَانِ مَصْحُوْبِ وَيِ .
- نَمُودَهٗ اَم وَهَرْ كَسِ كِهٖ عَقْلَمَنْدِ بَاشَدِ خُودِ دِرْ دَلَشِ عَقْلِ اِنْدَاخْتَهٗ اَم
- تَا هَرْجَهٗ تَرَا فِرْمُودَهٗ اَم بَسَارِدِ
- ۷ خِيْمَهٗ مَجْمَعِ وَصَنْدُوقِ عَهْدِنَامَهٗ وَتَخْتِ مَرْحَمَتِ كِهٖ بَالَايِ اَنَسْتِ
- وَتَمَامِي اَسْبَابِ خِيْمَهٗ
- ۸ وَخَوَانِ مَعَ اَسْبَابَشِ وَشَمْعِدَانِ نَفِيْسِ مَعَ تَمَامِي اَسْبَابَشِ
- وَمَذْبَحِ بَخُورِ
- ۹ وَمَذْبَحِ قُرْبَانِي سَوْخَنِي مَعَ اَسْبَابَشِ وَحَوْضِ مَعَ پَايَهٗ اَنِ
- ۱۰ وَلِبَاسَهَايِ مَخْصُوصِ وَجَاهَهَايِ مَقْدَسِ بَرَايِ اَهْرُونِ كَاهِنِ وَجَاهَهَايِ
- پَسْرَانَشِ بَرَايِ لَوَازِمِ كِهَانَتِ
- ۱۱ وَرُوشَنِ مَسِيْحِ وَبَخُورِ خُوشْبُوَهَا بَرَايِ مَقْدَسِ مُوَافِقِ هَرِ اَنْجَهٗ تَرَا
- فِرْمُودَهٗ اَم دَرَسْتِ كَنْدِنِ
- ۱۲ پَسِ خُدَاوَنْدِ مُوسَى رَا فِرْمُودِ وَگفت
- ۱۳ تُو نِيْزِ بَنِي اِسْرَآئِيْلَ رَا بِفِرْمَايِ كِهٖ سَبَبَتَهَايِ مَرَا هَرَايِيْنَهٗ مَحْفَظَتِ
- كَنْدِنِ زَبُرَا كِهٖ نَشَانِي اِسْتِ دَرْمِيَانِ مِنْ وَشْمَا طَبَقَهٗ بَعْدِ طَبَقَهٗ تَا
- بَدَانِيْدِ كِهٖ مِنْ خُدَاوَنْدِي كِهٖ شَمَارَا مَقْدَسِ نَمَايِمِ

- ۱۴ بدین سبب روز سبت را مرعی دارید که برای شما مقدس است
کسی که آنرا پلید سازد البته مقتول شود زیرا که هر کسی که در
آن روز بکاری مشغول شود از قوم خود منقطع شود
- ۱۵ شش روز کار کردن جایز است اما روز هفتم سبت استراحت
برای خداوند مقدس است هر کسی که در روز سبت کاری
بکند البته مقتول شود
- ۱۶ بنابراین بنی اسرائیل سبت را محافظت کند تا روز سبت را طبقه
بعد طبقه بیمان ابدی مرعی دارند
- ۱۷ در میان من و بنی اسرائیل تا ابد الاباد علامتیسبت سبب آنکه
خداوند در شش روز آسمان و زمین را آفریده در روز هفتم فراغت
یافت و آرام گرفت
- ۱۸ و این همه مکالمه را در جبل سینای باتمام رسانیده دو لوح عهدنامه
(یعنی لوحهای سنگی بانگشت خدا مرقوم شده) بموسی سپرد

باب سی و دوم

- ۱ اما آنقوم چون دیدند که موسی دو فرود آمدن از جبل درنگ
نمود نزد اهلون جمع شده بدو گفتند که برخیز و برای ما معبودی
چند بساز تا پیشوای ما باشند زیرا که موسی آن شخصی که ما را
از ملک مصر بیرون آورد نمی دانیم که او را چه شد
- ۲ و اهلون و ایشانرا گفت که گوشوارهای زرین که در گوشهای زنان
و پسران و دختران شما هستند بیرون کرده نزد من بیارید
- ۳ و تمامی قوم گوشوارهای زرین را از گوشهای خود بیرون کرده پیش
اهلون آوردند

- ۴ پس آن همه را از دست ایشان گرفته گوساله از آن برخاست و بالائی تراشیده مشکل نمود و ایشان یکدیگر گفتند که ای بی اسرائیل اینند معبودان شما که شما را از ملک مصر بیرون آوردند
- ۵ پس اهرن چون این حال را مشاهده نمود مذبحی را پیش روی وی بنا نمود و اهرن منادی کرد که فردا عید یست برای خداوند و روز دیگر صبح برخاسته قربانیهای سوختنی گذرانیدند و هدیه های سلامتی بجا آوردند و تمامی قوم برای خوردن و آشامیدن نشستند و بجهت لعب برخاستند
- ۷ آنگاه خداوند موسی را فرمود بنشین بر زبانه آن قوم تو که آنرا از ملک مصر آوردی فاسد شده است
- ۸ از طریق که ایشان را فرموده بودم انحراف ورزیدند و گوساله برای خود ریخته پیش آن سجده نمودند و قربانیها را ذبح کردند و با یکدیگر گفتند که ای اسرائیل اینند معبودان تو که ترا از ملک مصر بیرون آوردند
- ۹ و خداوند بموسی گفت که حال این قوم را دیده ام که اینک قومی گردن کش است
- ۱۰ اکنون بگذار تا غضب من بر ایشان مشتعل گردد و ایشان را هلاک سازم و از تو قومی عظیم بوجود آرم
- ۱۱ و موسی از خداوند خدای خود در خواست نمود و گفت که ای خداوند بچه سبب غضب تو بر قوم خود که ایشان را از ملک مصر با قوت عظیم و نیروی بازوی بیرون آوردی مشتعل گردد چرا اهل مصر این معنی را بر زبان آرند که ببدخواهی ایشان را بیرون برده تا در کوهستان مقتول سازد و از سطح زمین بر باد دهد

از غضب شدید در گذر و از نازل کردن بلا بر قوم خود باز آی
 ۱۳ از ابراهام و اسحاق و اسرائیل بندگان خویش یاد آر که با ایشان
 بذات خود سرگند یاد کردی بمضمون اینکه اولاد شمارا مانند
 ستارگان آسمان خواهم افروز نمایم همه سر زمین را که مذکور
 کرده ام با اولاد شما ارزانی خواهم داشت و ترا تا ابد الابان بمیراث
 خواهند گرفت

۱۴ پس خداوند از بلاهایی که بر قوم خود وعید کرده بود باز آمد
 ۱۵ و موسی روی تافته الی جبل فرود آمد و دو لوح عهدنامه در دست
 وی بود که آن لوحها از هر دو روی مرقوم شده یعنی ازین طرف
 و از آنطرف نگارش یافته

۱۶ آن لوحها مصنوع خدا و کتابت نیز کلمات خدا بر سر لوحها
 کنده شده

۱۷ و یهوشوع چون آواز قوم را بشنید که غوغا میکردند بموسی گفت که
 در لشکرگاه آواز جنگست

۱۸ او گفت که نه آواز غالبان و نه آواز مغلوبان است بلکه آواز
 مطربان مرا بگوش میرسد

۱۹ و چون نزدیک بلشکرگاه رسید گوساله ورقص کنندگانرا مشاهده
 نمود و خشم موسی شعله زد و لوحها را از دست خود بنشیب
 جبل بینداخت و بشکست

۲۰ و گوساله را که ایشان ساخته بودند گرفته باتش سوزانید و بکمال
 باریکی سائیده بر روی آب پاشید و بنی اسرائیل را خورانید

۲۱ و موسی اهرون را گفت که این قوم با تو چه کردند تا ایشانرا بر
 چنین گناهی عظیم گرفتار کردی

۲۲ اھرون گفت خشم جناب مشتعل نگردد تو خود این قوم را می شناسی که اهل فساد اند

۲۳ و مرا چنین گفتند که معبودی چند برای ما بسار تا پیشوای ما باشند زیرا که موسی آن شخصی که ما را از ملک مصر بیرون آورد نمیدانیم که او را چه شد

۲۴ و من ایشانرا گفتم هرکسی که زردارد از خود جدا کند پس ایشان بمن دادند و من آنرا در آتش انداختم و این گوساله برآمد

۲۵ و موسی آن قوم را دید که برهنه هستند زیرا که اھرون ایشانرا برهنه کرده بود بخدی که جای طعن دشمنان بود

۲۶ پس موسی بدروازه^۱ لشکرگاه ایستاده گفت که از جانب خداوند کیست نزد من بیاید و همگی بی لیوی نزد وی جمع شدند

۲۷ ایشانرا گفت که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که هر کس شمشیر خود را بر کمر بسته ازین دروازه تا بدروازه^۲ دیگر در لشکرگاه آمد و رفت نماید و هر کس برادر خود را و هر کس رفیق خود را و هر کس همسایه^۳ خود را بقتل رساند

۲۸ و بی لیوی بفرمان موسی عمل نمودند و در آن روز سه هزار کس از آن قوم کشته شدند

۲۹ و موسی فرمود که امروز هریک خود را در باره^۴ فرزند و برادر خویش برای خداوند معین نماید تا امروز بر شما برکتی نازل شود

۳۰ و روز دیگر چنین شد که موسی آن قوم را گفت که گناهی عظیم را ارتکاب نموده اید اکنون بحضور خداوند حاضر میشوم شاید که برای گناه^۵ شما آمرزشی حاصل کنم

۳۱ پس موسی پیش خداوند باز رفته گفت افسوس که این قوم

مرتکب گناهی عظیم شده معبودان زبون برای خود ساخته‌اند
 ۳۲ اکنون اگر گناه^۲ ایشان را عفو نمائی — والا مرا نیز از دفتری که
 مرقوم فرمودی محو کن

۳۳ و خداوند بررسی گفت آنکس که گناه‌گار من است او را از دفتر
 خود محو میکنم

۲۱۵ اکنون برو و این قوم را بجائی که ترا نشان دادم رهنمائی کن اینک
 فرشته^۲ من پیش روی تو می‌رود اما در روز انتقام از ایشان انتقام
 گناه خواهم گرفت

۳۵ و خداوند بر آن قوم بسبب آنکه گوساله را از دست اهرورن ساخته
 بودند مصیبتها نازل فرمود

باب سی و سیوم

۱ و خداوند موسی را فرمود ازینجا برو و این قوم را که از ملک مصر
 بیرون آورده^۲ همراه برده بزیمئی که در باب آن با ابراهام با اسحاق
 و با یعقوب سوگندی یاد کردم که به نسل تو خواهم بخشید
 متوجه شو

۲ و فرشته^۲ را پیش روی تو می فرستم و کنعانیان و اموریان و حتیان
 و فریزیان و حویان و یبوسیان را اخراج می نمایم

۳ متوجه شو بزیمئی که در آن شد و شهید ریزانست که من در میان
 شما روانه نخواهم شد زیرا که قومی گردن کش هستیید مبدا که در
 اثنای راه شمارا هلاک نمایم

۴ و آنقوم این سخنان بدرا استماع نموده بگریه در آمدند هیچ کس
 حلیه‌های خود را نپوشید

- ۵ زیرا که خداوند موسی را فرموده بود که بنی اسرائیل را چنین بگویی که قومی گردن کشت هستنید بیلک بارگی درمیان شما نازل شده شمارا هلاک خواهم کرد لهذا حلیه‌ها را از خود بیرون کنید تا بدانم که با شما چه باید کرد
- ۶ پس بنی اسرائیل حلیه‌ها را بر دامن جبل حوریب از خود بیرون کردند
- ۷ و موسی خیمه را بر داشته در بیرون لشکرگاه و دور از لشکرگاه بر پا نمود و آنرا خیمهٔ مجمع نامید و چنین شد که هرکسی که از خدا استدعا می نمود در آن خیمهٔ مجمع که بیرون لشکرگاه بود می رفت
- ۸ و چون موسی بسوی خیمه روانه می شد تمامی قوم برخاسته هریک بدروازهٔ خیمهٔ خود ایستاده از عقب موسی نگاه می کردند تا داخل خیمه می شد
- ۹ و بمقارن حالی که موسی در خیمه داخل می شد ستون ابری فروز آمده بدروازهٔ خیمه قائم میگشت و خداوند با موسی تکلم می نمود
- ۱۰ و تمامی قوم ستون ابری را مشاهده می نمودند که بدروازهٔ خیمه ایستاده است و تمامی قوم برخاسته هریک در دروازهٔ خیمهٔ خود سجده بجا می آورد
- ۱۱ و خداوند با موسی روبرو تکلم می نمود چنانکه آدمی با آشنای خود گفت و گو نماید و باز روی بلشکرگاه می نهاد فاتما خادمش یهوشع بن نون مردی جوان از خیمه بیرون نیامد
- ۱۲ و موسی خداوند را گفت اینک بمن فرمودی که این قوم را رهنمائی کن و اطلاع ندادی که کدام کس را همراه من می فرستی باز خود

- آنکه خود گفتی که ترا بنام می‌شناسم و در نظر من مقبول شده^{۱۳}
 اکنون اگر در نظر تو مقبول شده‌ام امید آنکه مرا از راه خود آگاه
 نمائی و ترا بشناسم تا در نظر تو مقبول شوم و بیندیش که این
 طایفه قوم تو اند
- ۱۴ جواب داد که وجوه^{۱۴} من همراه خواهند شد و ترا آرام خواهیم بخشید
 ۱۵ او گفت اگر وجوه^{۱۵} تو همراه نشوند ما را ازین موضع روانه کن
 ۱۶ که چگونه در اینجا معلوم شود که من و قوم تو در نظر تو مقبول
 شده‌ایم بجز آنکه همراه^{۱۶} ما باشی تا من و قوم تو از سایر اقوام که
 بر روی زمین هستند ممتاز شویم
- ۱۷ خداوند بموسی فرمود که چنانکه گفتی واقع می‌گردانم بنابراین آنکه
 بنظر من مقبول شده^{۱۷} و ترا بنام شناخته‌ام
 ۱۸ او گفت امید آنکه جلال خود را بمن ظاهر کنی
- ۱۹ جواب داد که همگی جمال خود را پیش روی تو می‌گذارانم و اسم
 پیهو^{۱۹} را پیش تو ندا میکنم و هر کس را که با وی اراده^{۱۹} لطف دارم
 لطف خواهم نمود و هر کس را که با وی اراده^{۱۹} رحم دارم رحم
 خواهم ورزید
- ۲۰ و گفت نیز که امکان ندارد که وجوه^{۲۰} مرا مشاهده کنی زیرا که
 انسانی نیست که مرا مشاهده کند و زنده ماند
- ۲۱ و خداوند گفت اینک جای نزد من هست که تو بر آن سنگ^{۲۱}
 ایستاده شوی
- ۲۲ و چنین بوقوع خواهد پیوست که چون جلال من بگذرد ترا در
 شگاف سنگ جای داده تا وقتی که گذر کنم ترا بکف دست
 پنهان خواهم کرد

۲۳ و کف دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی فاتما
و جوه من دیده نخواهد شد

باب سی و چهارم

- ۱ بعد از آن خداوند موسی را فرمود که دو لوح سنگی مانند دو لوح
اولین بتراش که بر آن لوحها همان کلمات را که بر لوحهای پیشین
که تو شکستی نگارش یافته بود مرقوم خواهم نمود
- ۲ و علی الصباح تیار شده بر جبل سینای بامداد فراز آی و در آنجا بر
سر جبل پیش من حاضر باش
- ۳ و کسی همراه تو فراز نیاید و در تمامی جبل نیز هیچکس دیده
نشود و گلهای و رمها نیز در حوالی آن جبل چرا نکنند
- ۴ پس موسی دو لوح سنگی مانند لوحهای اولین بتراشید و اول دم
صبح برخاست و آن دو لوح سنگی در دست گرفته بر جبل سینای
چنانچه خداوند او را فرموده بود برآمد
- ۵ و خداوند در ابر نزل فرمود و در آنجا با وی ایستاده بنام یهوه
مناوی کرد
- ۶ و خداوند پیش روی وی گذر کرد و ندا نمود یهوه یهوه الله رحمن
رحیم دیر خشم و کثیر الاحسان و نیک عهد
- ۷ رحمت کننده بر هزاران بخشنده خبث و بزه کاری و خطا اما
گناهکاران را بهیچ وجه بیگناه نخواهد شمرد و بخت پدران سزا
دهنده پسران و نبیرگان تا طبقه سیوم و چهارم
- ۸ پس موسی بزودی سر بسوی زمین فرو کرده سجده بجا آورد
- ۹ و گفت که ای پروردگار اگر در نظر تو مقبول شده ام التماس آنکه

- جناب درمیان ما رفتار نماید زیرا که این قوم قومی گردن کش
است و خبث و خطای ما را عفو نمایی و ما را بمیراث خود بگیر
۱۰ گفت اینک عهده را قرار میدهم در نظر تمامی این قوم تو
اعجوبه‌ها را ظاهر میکنم بنوعیکه بر روی زمین در هیچیک از قبائل
بظهور نیلیده و تمامی این قوم که تو در میانش هستی عمل
خداوند را مشاهده خواهند کرد که این امری که با تو بعمل می‌آرم
امری هولناک است *
- ۱۱ آنچه ترا امروز حکم فرمایم نگاهدار اینک از پیش روی تو اموریان
و کنعانیان و حتیان و فریزیان و حویان و یبوسیانی را اخراج خواهیم کرد
۱۲ زینهار با سکنه دیاری که متوجه آن باشی عهده مبداء
که دام قوم تو شود
۱۳ ولیکن مذبحهای ایشانرا خراب کنید و اصنام ایشانرا بشکنید
و غلب ایشانرا ببرید
۱۴ از آنرو که پرستش معبود دیگر روا نیست بسبب آنکه خداوندی
که اسمش شتور است خدا نیست شتور
۱۵ مبادا که با ساکنان زمین پییمان نمایی و چون پیروی معبودان
خود زناکاری نمایند و برای معبودان خود ذبح کنند کسی ترا دعوت
کرده تو از ذبیحه وی بخوری
۱۶ و دختران ایشانرا برای پسران خود بگیری و دختران ایشان پیروی
معبودان خود زناکاری نمایند و پسران ترا نیز پیروی معبودان خود
زناکار گردانند
۱۷ برای خود معبودان ریخته مساز
۱۸ عید فطیری را مرعی دار چنانچه ترا فرمودم در ماه آیینب تا

هفت روز نان فطیری بخور بنابر آنکه در ماه آیب از مصر

بیرون آمیدی

۱۹ هر کس اینده^۲ رحم ازان من است و از بهائم تو هر نخست زاده^۳

نر چه گاو و چه گوسفند

۲۰ اما در عوض نخست زاده^۴ خر بجه^۵ گوسفند فدیة بده و هرگاه فدیة

ندهی گردنش بشکن بعوض همه نخست زادگان از اولاد خود فدیة

بده و کسی بحضور من تہی دست حاضر نشود

۲۱ مدت شش روز کار کن و در روز هفتم آرام بگیر بهنگام کشت و درو

نیز آرام بگیر

۲۲ و عید هفته هارا مرعی دار یعنی نوبالگان دروی گندم و عید خرمن

در تحویل سال

۲۳ هر سال سه مرتبة تمامی مذکران تو بحضور پروردگار خداوند خدای

اسرائیل حاضر شوند

۲۴ زیرا که از پیش روی تو قبائل را اخراج خواهم نمود و حدود ترا وسیع

خواهم کرد و در اوقاتی که برای حاضر شدن بحضور خداوند خدای

خود هر سال سه بار روانه گردی هیچ کس طمع سرزمین تو نخواهد کرد

۲۵ خون ذبیحة^۶ مرا بر نان خمیری مریز و ذبیحة^۷ عید فصیح تا صبح

باقی نماند

۲۶ اوائل نوبالگان زمین را بخانه^۸ خداوند خدای خود برسان بزغاله را در

شیر مادرش نباید جوشانید

۲۷ و خداوند موسی را فرمود که این کلمات را بنویس زیرا که بمضمون

این کلمات با تو و بنی اسرائیل عهد بستام

۲۸ و در آنجا چهل روز و شب با خداوند می بود نان نمی خورد و آب

نمی‌نوشتید و کلمات عهد یعنی ده کلمه را بر آن لوحها منتقش نمود
 ۲۹ و چنین اتفاق افتاد که چون موسی از جبل سینای فرود آمد
 و دو لوح عهدنامه در دست موسی بود بهنگام فرود آمدن از جبل
 موسی آگاه نبود که چهره اش بوقتی که با وی تکلم می‌نمود
 میدرخشید

۳۰ و اهرن و تمامی بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک چهره اش
 درخشان است و از نزدیک آمدن باو ترسیدند

۳۱ پس موسی ایشانرا طلبید و اهرن با تمامی مهتران جماعت نزد
 وی بازگشتند و موسی با ایشان گفت و گو نمود

۳۲ و بعد از آن جمیع بنی اسرائیل نزدیک آمده آن همه احکام را
 که خداوند در جبل سینای با وی بر زبان آورده بود ایشانرا
 وصیت کرد

۳۳ و موسی از مکالمه ایشان فراغت یافت اما بر روی خود نقاب
 انداخته بود

۳۴ و چون موسی پیش خداوند برای مکالمه حاضر میشد نقابرا بر
 میداشت تا وقتی که بیرون می‌آمد پس بیرون آمده بهر حکمی
 که مامور می‌شد با بنی اسرائیل درمیان می‌آورد

۳۵ و بنی اسرائیل روی موسی را می‌دیدند که چهره اش درخشان است
 و موسی باز بر روی خود نقاب می‌انداخت تا وقتی که برای
 مکالمه خدا می‌رفت

باب سی و پنجم

۱ بعد از آن موسی همگی جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده ایشانرا

- گفت اینست کلماتی که خداوند فرموده است تا بعمل آرید
- ۲ شش روز هر نوع کار کرده شود اما روز هفتم را مقدس دارید که سبت راحت است برای خداوند هر کس که در آن روز بکاری مشغول شود کشته گردد
- ۳ در همه مساکن خود بروز سبت آتش میفروزید
- ۴ موسی تمامی جماعت بنی اسرائیل را گفت که فرمان خداوند اینست
- ۵ ارمیان خود هدیه برای خداوند مخصوص نمائید هر کس که اراده دلی دار هدیه خداوند را بپارد زر و سیم و برنج و کبودی و ارغوانی و قرمزی و تافته باریک و پشم بزها
- ۶ و چرم قوچهای سرخ رنگ کرده و پوستهای نیلگون و چوبهای سطیم و روغن چراغ و خوشبوها برای روغن مسح و برای بخور معطر
- ۷ و عقیقه و سنگهای که بر ایفود و سینه بند نصب کرده شود
- ۸ و هر کس که در میان شما عقلمند باشد بیاید تا هر آنچه خداوند فرموده است بسازد
- ۹ یعنی مسکن با خیمه و پوشش و قلابها و تختها و پشتیبانها و ستونها و خانهها
- ۱۰ صندوق با چوبها و تخت مرحمت و پرده پوشش
- ۱۱ خوان را با چوبها و همگی اسبابش و نان تقدیمه
- ۱۲ و شمعدان را نیز برای روشنائی مع اسباب و چراغهایش و روغن از برای روشنائی
- ۱۳ و مذبح بخور را مع چوبها و روغن مسح و بخور معطر و پرده دروازه مسکن

۱۶ مذبح قربانی سوختنی مع منقل برنجی و چوبها و همه اسبابش
و حوض را مع پایه آن

۱۷ پرده‌های صحن مع ستونها و خانه‌های آنها و پرده دروازه صحن

۱۸ میخهای مسکن و میخهای صحن و طنابهای آنها .

۱۹ جامه‌های مخصوصه ثا در مقدس خدمت را ادا نمایند و لباسهای

مقدس برای اهرن کاهن و لباسهای اولادش برای لوازم کهنات

۲۰ بس تمامی جماعت بنی اسرائیل از پیش موسی بیرون رفتند

۲۱ و هرکس که دلش او را مایل گردانید و هرکس که جانش او را

ترغیب داد حاضر شده هدیه خداوند را برای اداب خیمه مجمع

و برای همه خدمتش و برای لباسهای مقدس رسانید

۲۲ و هرکسی از مرد و زن که اراده دلی داشت حاضر شده بازوندها

و گوشواره‌ها و انگشترها و پستان‌بندها و انواع حلیه‌های زرین رسانید

و هدیه‌هایی که برای خداوند گذرانیدند زرین بود

۲۳ و هرکس که کبودی و ارغوانی و قرمزی و صوف و پوست قوچه‌ای

سرخ‌رنگ کرده و پوستهای نیلگون نزد او بود بیاورد

۲۴ هرکس که هدیهٔ سیم و برنج گذرانید پیش خداوند حاضر ساخت

و هرکس که چوبهای سطیم نزد وی بود برای هر نوع کار خدمت بیاورد

۲۵ و هر زن عاقله بدستهای خود رسیده کار خود را حاضر کرد چه

کبودی چه ارغوانی چه قرمزی چه نافتهٔ باریک

۲۶ و تمامی زنایی که دل ایشان آنها را مایل باستان‌کاری گردانید

صوف را رسیدند

۲۷ و مهران عقیقه‌ها و سنگهایی که بر ایفود و بر سیئه‌بند نصب

کرده شوند

۲۸ و خوشبوها و روغن برای روشنائی و برای روغن مسح و برای بخور
معطر بیاروند

۲۹ هر مرد و هر زن که دلش او را ترغیب داد بگذرانیدن انواع اسباب
کارها که خداوند بساختن آن بوساطت موسی حکم کرده بود
جملگی بنی اسرائیل هدیه‌های تطوع را پیش خداوند گذرانیدند
۳۰ پس موسی بنی اسرائیل را گفت ببینید که خداوند بصلئیل بن
اوربی بن حوررا از فرقهٔ یهودا بنام طلیده است

۳۱ و او را در عقل و فراست و علم و هر نوع صنعتی از روح خدا پر کرده

۳۲ تا هنرهای بدیع را ابداع نماید تا بکار زر و سیم و برنج بپردازد

۳۳ بتراشیدن سنگها برای نصب کردن و بتراشیدن چوبها تا در هر نوع
صنعتی نادره اشتغال نماید

۳۴ و او را و اهالیاب بن اخیساماک را از فرقهٔ دان معلّم گردانیده است

۳۵ دل ایشانرا از حکمت پر کرده است تا انواع مصنوعات را درست

کنند چه کندکار چه استاد چه طرازگر در کبودی و ارغوانی و قرمز

و تافتةٔ باریک و چه حولاة فی الجملة تا بهر نوع صنعت بپردازند

و هنرهای بدیع را ابداع نمایند

باب سی و ششم

۱ پس بصلئیل و اهالیاب و هر خردمندی که خداوند عقل و فراست

او را بخشید تا مستعد هر صنعتی باشد برای لوازم مقدس در هر چه

خداوند فرموده بود بدان کار مشغول شدند

۲ و موسی بصلئیل و اهالیاب و هر خردمند را که خداوند دلش را

بعقل آراسته بود یعنی هر کس را که دلش او را بمباشرت این کار

- ترغیب داده بود طلب داشت
- ۳ و ایشان تمامی هدیه‌هایی که بنی اسرائیل برای کار خدمت مقدس آورده بودند از دست موسی برای پرداختن کار گرفتند و علاوهً آن هدیه‌های تطوع هر صبح پیش وی می‌رسانیدند
- ۴ پس همگی خردمندانی که تمامی کار مقدس میکردند هریک کار خود را گذاشته رفتند
- ۵ و موسی گفتند آنکه برای لوازم کاری که خداوند بدرستی آن حکم فرموده است کفایت میکند این قوم زیاده از آن می‌آرند
- ۶ و موسی حکم فرمود تا در لشکرگاه منادی نمایند که هیچیک از مرد و زن برای هدیه‌های مقدس دیگر کار نکند پس قوم از گذراندن باز داشته شدند
- ۷ زیرا که اسباب گرد آمده برای تمامی لوازمات کافی بلکه زاید بود
- ۸ و خردمندانی که درین کار مشغول بودند مسکن را درست کردند ده پرده از تافته باریک و کبودی و ارغوانی و قرمزی رنگ با کروبیان از کار استاد آنها را ترتیب دادند
- ۹ طول هریک پرده بیست و هشت ذراع و عرض هریک پرده چهار ذراع این همه پرده باریک اندازه بودند
- ۱۰ پنج پرده باهم پیوسته نمود و پنج پرده دیگر نیز با هم پیوست
- ۱۱ و بر لب یک پرده از حاشیه که در پیوند بود حلقه‌های کبود رنگ انداخت و بدین طور بر لب پرده دیگر در پیوند دویم بینداخت
- ۱۲ پنجاه حلقه در یک پرده بینداخت و پنجاه حلقه بر لب پرده که در پیوند دویم بود بینداخت تا حلقه مقابل یکدیگر بودند

- ۱۳ و پنجاه قلاب زرین ساخت و پرد‌ها را از قلابها پیوست تا يك مسکن شد
- ۱۴ و پرد‌ها را از صوف درست کرد تا پوشش مسکن شد یازده پرده ترتیب نمود
- ۱۵ طول هریک پرده سی ذراع و عرض هریک پرده چهار ذراع و این یازده پرده بريك اندازه بودند
- ۱۶ و پنج پرده علیکده و شش پرده دیگر علیکده باهم پیوست
- ۱۷ و پنجاه حلقه که بر لب پرده که در جای اتصال آخیر است و پنجاه حلقه بر لب اخیر آن پرده که در جای اتصال است
- ۱۸ و پنجاه قلاب از برنج ساخت تا خیمه را ببندد و یکتا شود
- ۱۹ و پرششی برای خیمه از پوستهای قوچ سرخ رنگ کرده و بالای آن پوششی از پوستهای نیلگون ساخت
- ۲۰ و تخت‌های منتصب از چوب سطیم درست کرد
- ۲۱ طول هریک تخته ده ذراع و عرض هریک تخته يك ذراع و نیم بود
- ۲۲ و در هر تخته دو زبانه ساخت که برابریکدیگر آراسته شدند و همه تخته‌های مسکن را چنین ساخت
- ۲۳ و این تخت‌ها را از برای مسکن درست کرد بیست تخته بطرف جنوب
- ۲۴ و در زیر بیست تخته چهل خانه سیمین ساخت در زیر هریک تخته دو خانه از برای دو زبانه آن
- ۲۵ و برای دیگر جانب مسکن بطرف شمال بیست تخته ساخت
- ۲۶ و چهل خانه سیمین آراسته کرد در زیر هریک تخته دو خانه ساخت

- ۲۷ و برای مسکن بطرف مغرب شش تختۀ بساخت
- ۲۸ و برای گوشه‌های مسکن بر هر دو جانب دو تختۀ بساخت
- ۲۹ و از زیر باهم پیوسته شدند و بالای سرش نیز یک حلقه برابر
- چسبیده هر دورا بدین طور برای هر دو گوشه درست کرد
- ۳۰ و هشت تختۀ با شانزده خانۀ سیمین بود در زیر هر یک تختۀ دو خانۀ ساخت
- ۳۱ و پشتیبانها از چوب سطیم بساخت پنج از برای تخت‌های یک جانب مسکن
- ۳۲ و پنج پشتیبان برای تخت‌های دیگر جانب مسکن و پنج پشتیبان برای تخت‌های مسکن بطرف مغرب
- ۳۳ و پشتیبان متوسطین را درست کرد تا در میان تخت‌ها از این کنار تا بان کنار برسد
- ۳۴ و بر تخت‌ها ورق‌های زرین نصب کرد و حلق‌های زرین برای گذاشتن پشتیبانها ترتیب داد و ورق‌های زرین بر پشتیبانها نصب نمود
- ۳۵ و حجایی کبود و ارغوانی و قرمز و تافته باریک از کار استاد با کروبیان بساخت
- ۳۶ و برای آن چهار ستون از چوب سطیم درست کرد و ورق‌های زرین بر آنها نصب نمود قلاب‌های آنها زرین بود و چهار خانۀ سیمین برای آنها درست کرد
- ۳۷ و پرده برای دروازۀ خیمه از کبودی و ارغوانی و قرمز و تافته باریک سوزنی درست کرد
- ۳۸ و پنج ستونش با قلاب‌های آنها ساخت و ورق‌های زرین بر سرها و بندهای آنها نصب کرد اما پنج خانۀ آنها برنجین بود

باب سی و هفتم

- ۱ و بِصَلِّیلِ صندوقي از چوب سطیم بساخت که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و ارتفاعش یک ذراع و نیم بود ورقهای زر خالص از بیرون و اندرون نصب کرد و بر اطرافش کنگره^{۱۰} زرین درست کرد
- ۲ و چهار حلقه^{۱۱} زرین ریخته بر چهار گوشه^{۱۲} آن نصب کرد که دو حلقه بیک جانب و دو حلقه بجانب دیگر بود
- ۳ و از درخت سطیم چوبها درست کرد و ورقهای زرین بر آنها نصب نمود
- ۴ از جانبین صندوق چوبها را برای برداشتن صندوق در حلقها ببنداخت
- ۵ و یک تخت مرحمت از زر خالص بساخت که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم بود
- ۶ و دو کروی زرین از زر کوفته بهر دو جانب تخت مرحمت بساخت که یک کروی از اینطرف و کروی دیگر بر آن طرف بساخت بر هر دو جانب تخت مرحمت کرویها را درست کرد
- ۷ و کرویها بر بالا پرهایی خود را پهن کردند و تخت مرحمت را از پرهایی خود پوشانیدند و روی دیگر بودند و رویهای کرویها بسوی تخت مرحمت بود
- ۸ و خوابی از چوب سطیم بساخت که طولش دو ذراع و عرضش یک ذراع و ارتفاعش یک ذراع و نیم بود
- ۹ و ورقهای زر خالص بر آن نصب کرد و کنگره^{۱۰} زرین بر اطرافش ساخت و گذاره^{۱۱} پهنائی کف دست بر اطراف آن نصب کرد و برگرداگرد آن کنگره^{۱۲} زرین درست نمود

۱۳ و چهار حلقه زرین بجهت آن بساخت و آن حلقه‌ها را بر چهار گوشه برابر چهار پایه‌اش نصب کرد
 ۱۴ و آن حلقه‌ها برابر کناره بود برای انداختن چوبها تا خوان برداشته شود

۱۵ و چوبها را از درخت سطیم بساخت و ورقه‌های زرین بر آنها نصب نمود تا خوان برداشته شود

۱۶ و اسبابی که بر خوان می‌بود یعنی طشتها و کفگیرها و سرپوش‌ها و بادیه‌ها برای باده ریختن از زر خالص بساخت

۱۷ و شمعدانی را از زر خالص ساخت این شمعدان را از زر کوفته درست نمود و پایه و شاخها و پیاله‌ها و سیبها و گلهای آن از یک پارچه بود

۱۸ و شش شاخ از دو جانب آن برآمد سه شاخ شمعدان از یک جانب و سه شاخ شمعدان از جانب دیگر

۱۹ سه پیاله بشکل بادام با سیبی و گلی بزرگ شاخ و سه پیاله بشکل بادام با سیبی و گلی بر شاخ دیگر بدین طور بر شش شاخهائی که از شمعدان برآمده بود

۲۰ و در قد شمعدان چهار پیاله بشکل بادام با سیبها و گلهای خود بود

۲۱ که یک سیب در زیر دو شاخ آن و یک سیب در زیر دو شاخ آن موافق شش شاخها که از شمعدان برآمده

۲۲ سیبها و شاخها از همان پارچه بود تمامش یک لخت از زر خالص کوفته

۲۳ و هفت چراغش را با گلگیرها و لگنها از زر خالص ساخت

۲۴ آنرا با همه اسباب آن از یک قطار زر خالص ساخت

۲۵ و مذبحی را برای بخور از چوب سطیم درست کرد که طولش

يك ذراع و عرض يك ذراع مربع بود و ارتفاعش دو ذراع
و شاخهاي آن از همان پارچه بود

۲۶ و ورقهاي زر خالص بر سر و بر هر دو بازو و بر شاخهاي آن نصب
نمود و بر اطراف آن کنگره زرین بیداخت

۲۷ و دو حلقه زرین در زیر کنگره آن بر دو گوشه متصل بر دو بازو
نصب کرد برای انداختن چوبها تا بانها برداشته شود

۲۸ و چوبهارا از درخت سطیم درست کرده ورقهاي زرین بر آنها
نصب نمود

۲۹ و روغن مقدس برای مسح و بخور از خوشبوهاي پاك بطرز عطار
بساخت

باب سي و هشتم

۱ و مذهبي برای قربانی سوختنی از چوب سطیم ساخت که طولش

پنج ذراع و عرض پنج ذراع مربع بود و ارتفاعش سه ذراع

۲ و شاخهاي آنرا بر چهار گوشه درست کرد که شاخهاي آن از همان
تخته بود و ورقهاي برنجين بر آن نصب نمود

۳ و همه آلات مذبج يعني ظروف و خاك اندازها و لگنها و سپيخها

و آتش دانهاي آنرا ساخت تمامی آتاش را از برنج درست کرد

۴ و برای مذبج منقلي مشبك در زیر صحن تا به نصف قدش
ترتيب نمود

۵ و چهار حلقه برای چهار گوشه منقل برنجين ریخت تا خانهاي
چوبها باشند

۶ و چوبهارا از درخت سطیم درست کرده ورقهاي برنجين بر آنها
نصب نمود

- ۷ و چوبهارا در حلقه‌های که بر چهار طرف مذبح بودند پینداخت تا برداشته شود مذبح را از تختها مجوف کرد
- ۸ و حوض را مح پایه آن از برنج ساخت یعنی از آینه‌های زنان عابده که برای عبادت دروازه خیمه مجمع حاضر می شدند
- ۹ و صحن را نیز درست کرد پرده‌های صحن بطرف جنوب از تافته باریک باندازه یکصد ذراع بود
- ۱۰ و بیست ستون و بیست خانه برنجین و قلابها و بندهای ستونها سیمین بود
- ۱۱ و همچنین بجانب شمال باندازه یکصد ذراع با بیست ستون و بیست خانه برنجین قلابها و بندهای ستونها از سیم بود
- ۱۲ و برای جانب مغرب پرده‌ها باندازه پنجاه ذراع با ده ستون و ده خانه قلابها و بندهای ستونها از سیم بود
- ۱۳ و برای جانب مشرق باندازه پنجاه ذراع
- ۱۴ و طول پرده‌های یک جانب پانزده ذراع سه ستون و برای آنها سه خانه
- ۱۵ و برای دیگر جانب دروازه صحن از هر دو طرف پرده‌ها باندازه پانزده ذراع با سه ستون و سه خانه
- ۱۶ همگی پرده‌های صحن بهر طرف از تافته باریک بود
- ۱۷ و خانه‌های ستونها برنجین بود قلابها و بندهای ستونها سیمین و ورقه‌های سیمین بر سر آنها نصب شده و همگی ستونهای صحن بندهای سیمین داشتند
- ۱۸ و پرده دروازه صحن سوزنی بود کبودی و ارغوانی و قمری و تافته باریک که طولش بیست ذراع و ارتفاعش پنج ذراع برابر پرده‌های صحن

- ۱۹ و برای آنها چهار ستون با چهار خانهٔ برنجین قلابها از سیم بود
و ورقهای سیمین بر سر آنها و بر بندها نصب شد
- ۲۰ و همگی میخها برای مسکن و ضمن بهر طرف از برنج بود
- ۲۱ اینست شمار اسباب مسکن یعنی مسکن شهادت چنانچه بحکم
موسی شمرده شد برای خدمت بنی لیوی بواسطت ایلامار بن
اهرون کاهن
- ۲۲ و بِصَلِّیل بن اوری بن حور از فرقهٔ یهودا هر آنچه خداوند بموسی
فرموده بود درست کرد
- ۲۳ و اهالیاب بن احیاسمالک از فرقهٔ دان کدنده کار و مخترع و در کبودی
و ارغوانی و قومزنی و تافتهٔ باریک طرازگر شریک وی بود
- ۲۴ و تمامی زر که برای درستی مصنوعات مقدس صرف شد یعنی زر
هدیهٔ بیست و نه قنطار و هفصد و سی مثقال بحساب مثقال
مقدس
- ۲۵ و سیمی که از معدودان جماعت حاصل شد یکصد قنطار و یک هزار
هفصد و هفتاد و پنج مثقال بحساب مثقال مقدس
- ۲۶ یک بقعی یعنی نیم مثقال بحساب مثقال مقدس بر سر هر شخصی
که بشمار در آمده بیست ساله و زیاده ششصد و سه هزار پانصد
و پنجاه نفر
- ۲۷ و از آن صد قنطار سیم خانهای مقدس و خانهای حجاب ریخته
شد یکصد خانه از یک صد قنطار هر یک خانه یک قنطار
- ۲۸ و از آن هزار و هفصد و هفتاد و پنج مثقال قلابهای ستونها درست کرد
و بر سر آنها ورقهای سیمین نصب کرد و بندها را ترتیب داد
- ۲۹ و برنج هفتاد قنطار و دو هزار چهار صد مثقال بود

- ۳۰ که از آن خائهارا برای دروازهٔ خیمهٔ مجمع و مذبح برنجین و منقل
برنجینش و همگی اسباب مذبح
۳۱ و خانهای سخن را از هر طرف و خانهای دروازهٔ سخن و همهٔ میخهای
مسکن و همهٔ میخهای سخن را از اطراف و جوانب درست کرد

باب سی و نهم

- ۱ اما از کبودی و ارغوانی و قرمزی جامهای مخصوصه برای ادای
خدمت مقدس و لباسهای مقدس بجهت اهرن دوختند چنانچه
خداوند موسی را فرموده بود
- ۲ و ایفود را از زر و کبودی و ارغوانی و قرمزی و تافتهٔ باریک
درست کرد
- ۳ از زر و رتقا کوفتند و تارها کشیدند تا با کبودی و ارغوانی و قرمزی
و تافتهٔ باریک بکار آید
- ۴ و برای آن دو کتف پوش ترتیب دادند تا باهم پیوسته شود از
دو کناره پیوسته گردید
- ۵ و طراز ایفود را که بالای وی بهمان طرز از زر و کبودی و ارغوانی
و قرمزی و تافتهٔ باریک چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۶ و سنگهای عقیتی را در خانهای زرین نصب کرد و موافق کنند
بگین اسمهای بنی اسرائیل را بر آنها کفایت درستی کردند
- ۷ و آنها را بر دو کتف ایفود نصب کرد تا سنگهای یادگاری بنی
اسرائیل باشد چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۸ و سینه بندی موافق صنعت ایفود از زر و کبودی و ارغوانی و قرمزی
و تافتهٔ باریک ترتیب داد

- ۹ مرتج بود سینه‌بند را دوته ساختند که طولش يك وجب و عرضش يك وجب پارچه دوته شده
- ۱۰ و چهار قطار جواهر بر آن نصب کردند قطار اول یاقوت سرخ و زبرجد و زمرد اینست قطار اول
- ۱۱ قطار دوم گوهر شب چراغ و نیلم و الماس
- ۱۲ و قطار سیم لعل و سنگ بوقلمون و جزغ
- ۱۳ و قطار چهارم ازرق و عقیق و یشم در خانهای زرین آنها را نصب کرد
- ۱۴ و این سنگها موافق اسمهای بی اسرائیل دوازده بود بعدد اسمهای ایشان بمثل نقش نگین بنام هر يك از دوازده فرقه
- ۱۵ و بر آن سینه‌بند از هر گوشه زنجیری پیچیده از زر خالص ساخت
- ۱۶ و دو خانه زرین و دو حلقه زرین ساختند دو حلقه بر دو گوشه سینه‌بند نصب کردند
- ۱۷ و دو زنجیر زرین پیچیده بدو حلقه که بر دو گوشه سینه‌بند می‌بود ببنداخت
- ۱۸ و دو سردیگر زنجیرهای پیچیده را در دو خانه چسپانیده بر کتفهای ایفود از جانب پیشین آویختند
- ۱۹ و دو حلقه زرین درست کرده بر دو گوشه سینه‌بند یعنی بر کنار آن که بطرف ایفود از اندرونش بود نصب کرد
- ۲۰ و دیگری دو حلقه زرین درست کرده بر هر دو طرف زیر بغل ایفود از جانب پیشین نصب کرد برابر پیوندش و بالای طراز ایفود
- ۲۱ و سینه‌بند را بواسطه حلقهایش بحلقهای ایفود با ریمان گبودی پیوستند تا بالای طراز ایفود باشد و سینه‌بند از بالای ایفود جدا نشود چنانچه خداوند موسی را فرموده بود

- ۲۲ و جامه ایفودنرا از پارچه بافته بالتمام کبود درست کرد
- ۲۳ و گریبانش دهانه داشت مانند دهانه زره و گرداگرد لبش بخیه بود تا شکافته نشود
- ۲۴ و بر دامن جامه انارهای کبودی و ارغوانی و قرمزی و تافته باریک درست کردند
- ۲۵ و زنگلها را از زر خالص ساختند و آن زنگلها را درمیان انارها بر دامن جامه گرداگرد درمیان انارها نصب کرد
- ۲۶ زنگلی بعد اناری زنگلی بعد اناری بر دامن جامه از هر طرف برای ادای خدمت چنانچه خداوند بموسی فرموده بود
- ۲۷ و قباهارا از تافته باریک بافت برای اهرون و برای اولادش دوختند
- ۲۸ و عمامه را از تافته باریک و کلاههایی مزین از تافته باریک و زیورجتها را از تافته باریک
- ۲۹ و کمر بند را از تافته باریک و کبودی و ارغوانی و قرمزی بطرازگری درست کرد چنانچه خداوند بموسی فرموده بود
- ۳۰ و گل تاج مقدس را از زر خالص ساخته آنرا همچو نقش نگین بکشدند مقدس برای خداوند.
- ۳۱ و بر آن ریشمان کبودی بستند تا بالای عمامه پیوسته شود چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۳۲ برین منوال تمامی مصنوعات مسکن خیمه مجمع با تمام رسید و بنی اسرائیل موافق هر آنچه خداوند موسی را فرموده بود بهمان طور عمل نمودند
- ۳۳ و مسکن را پیش موسی آوردند خیمه با تمامی اسبابش قلابها و تختها و پشتیبانها و ستونها و خانها

۳۴ و پوششی از پوست قوچهای سرخ رنگ و پوششی از پوستهای
نیلگون و حجاب پوشش

۳۵ صندوق عهدنامه و چوبهای آن و تخت مرحمت

۳۶ خوان با تمامی اسبابش و نان تقدّمه

۳۷ و شمعدان نفیس با چراغهایش یعنی چراغهایی که باید آراست
و تمامی اسبابش و روغن بجهت روشنائی

۳۸ و مذبح زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده دروازه خیمه

۳۹ مذبح برنجین و منقل برنجینش چوبها و تمامی اسبابش حوض
مع پایه آن

۴۰ پردهای مسکن ستونها و خانها و پرده دروازه مسکن طنابها و میخها
و تمامی اسبابی که برای خدمت مسکن یعنی خیمه مجمع
بکار می آمد

۴۱ لباسهای مخصوصه برای ادای خدمت مقدس و جامههای مقدّس
برای اهلرون کاهن و جامههای اولاد وی تا لوازم کهنانت بجا آرند

۴۲ موافق هر آنچه خداوند بموسی حکم فرموده بود بهمان طور بی
اسرائیل همگی مصنوعات را مرتب ساختند

۴۳ و موسی همگی مصنوعات را ملاحظه نمود که اینک باتمام رسانیده
اند چنانچه خداوند فرموده بود بهمان طور بعمل آورده اند
و موسی بر ایشان دعای خیر خواند

باب چهارم

۱ پس خداوند موسی را فرمود و گفت

۲ در غزه ماه اول مسکن یعنی خیمه مجمع را برپا کن

- ۳ و در آنجا صندوق عهدنامه را بینه و حجاب را بر روی صندوق بینداز
- ۴ و خوان را اندرون برده بر سر آن هرچه می باید آراست بیارای
و شمعدان را اندرون برده چراغهایش را روشن کن
- ۵ و مذبح زرین را برای بخور در پیش روی صندوق عهدنامه جای ده
و پرده دروازه مسکن را بپایزن
- ۶ و مذبح قربانی سوختنی را در پیش دروازه مسکن خیمه مجمع جای ده
- ۷ و حوض را در میان خیمه مجمع و مذبح جای داده در آن آب بریز
- ۸ و صحن را گرداگرد ترتیب داده پرده را بر دروازه صحن بپایزن
- ۹ و روغن مسح را گرفته مسکن را و هرچه در آن باشد مسح نمایی و آنرا
مع اسبابش تقدیس کن تا مقدس باشد
- ۱۰ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح نمایی و مذبح را
تقدیس کن تا مذبحی اقدس باشد
- ۱۱ و حوض را با پایه آن مسح نمایی و تقدیس کن
- ۱۲ و اهرون و اولادش را بدروازه خیمه مجمع نزدیک آورده بآب
غسل ده
- ۱۳ و لباسهای مقدس اهرون را بپوشان و مسح نمایی و تقدیس کن تا
برای من کاهن باشد
- ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده قبایح بپوشان
- ۱۵ و چنانچه پدر ایشانرا مسح نمودی ایشانرا نیز مسح نمایی تا برای
من کاهن باشند زیرا که هرآنکه مسح ایشان طبقه بعد طبقه کهانت
ابدی ایشانرا خواهد بود
- ۱۶ همچنان موسی بفعل آورد موافق هرا آنچه خداوند فرموده بود بهمان
طور عمل نمود

- ۱۷ و چنین واقع شد که در غرهٔ ماه اول سال دویم مسکن برپا کرده شد
- ۱۸ که موسی مسکن را ایستاده کرد و خانه‌ایش را ثبت نمود و تخت‌ها را ترتیب داد و پشتیبان‌ها را بی‌موسست و ستون‌ها را قائم نمود
- ۱۹ و خیمه را بالای مسکن پهن کرد و پوشش خیمه را بالای آن بگسترانید چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۲۰ و عهدنامه را گرفته در صندوق گذاشت و چوب‌ها را بطرفین صندوق بینداخت و تخت مرخمت را از بالا بر سر صندوق نهاد
- ۲۱ و صندوق را اندرون مسکن برده حجاب پوشش را بیاویخت و صندوق عهدنامه را بپوشید چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۲۲ و خوان را در خیمهٔ مجمع بطرف شمال مسکن از بیرون حجاب جای داد
- ۲۳ و نان را بر آن بحضور خداوند بپاراست چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۲۴ و شمع‌دان را در خیمهٔ مجمع رو بروی خوان بطرف جنوب مسکن جای داد
- ۲۵ و چراغ‌ها را بحضور خداوند روشن کرد چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۲۶ و مذبح زرین را در خیمهٔ مجمع در پیش حجاب جای داد
- ۲۷ و بخور مطهر بر آن بسوزانید چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۲۸ و پردهٔ دروازهٔ مسکن را بیاویخت
- ۲۹ و مذبح قربانی سوختنی را بدروازهٔ مسکن خیمهٔ مجمع جای داد و قربانی سوختنی و قربانی خوردنی را بر آن بگذارید چنانچه خداوند موسی را فرموده بود

۳۰ و حوض را در میان خیمهٔ مجمع و مذبح جایی داد و آب برای غسل در آن ریخت

۳۱ و موسی با اهلش و اولادش دست و پای خود را در آن می‌شستند

۳۲ هرگاه بخیمهٔ مجمع داخل می‌شدند و هرگاه نزدیک مذبح می‌رسیدند می‌شستند چنانچه خداوند موسی را فرموده بود

۳۳ و سخن را گرداگرد مسکن و مذبح ترتیب داد و پردهٔ دروازهٔ مسکن را بپای ریخت همچنین موسی کار را با تمام رسانید

۳۴ پس ابراهیم خیمهٔ مجمع را پوشید و جلال خداوند مسکن را پر کرد

۳۵ و موسی طاقت آن نداشت که در خیمهٔ مجمع در آید بسبب آن که ابر بران نشسته بود و جلال خداوند مسکن را پر کرده

۳۶ و چونکه آن ابراز بالای مسکن بر می‌خواست بفری اسرائیل در طی منازل و مراحل خود می‌پرداختند

۳۷ و هرگاه آن ابر بر نمی‌خواست تا روز بر خاستنش کوچ نمی‌کردند

۳۸ که روز ابر خداوند و شب آتش بنظر مجمع بفری اسرائیل در تمامی منازل ایشان بالای مسکن می‌بود

رسالهٔ سیوم

از رسائل موسی مسمی به قوانین

باب اول

- ۱ و خداوند موسی را آواز داده از اندرون خیمهٔ مجمع ویرا مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بني اسرائيل را بدین مضمون بفرمای که هرگاه کسی از میان شما قربانی پیش خداوند بگذارند آن قربانی را از بهائم خواه از گاو خواه از گوسفند بگذارانید
- ۳ اگر قربانی سوختنی از گاو بگذارند نری عیب باشد بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بگذارند تا بحضور خداوند مقبول شود
- ۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بپهد و برای کفارهٔ او مقبول خواهد شد
- ۵ پس گوساله را بحضور خداوند ذبح نماید و اولاد اهلون کاهنان خون را نزدیک بیارند و خون را بر مذبحی که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع است از اطراف بپاشند
- ۶ و قربانی سوختنی را پوست کندهٔ اعضایش را از هم جدا کند
- ۷ و بني اهلون کاهن بر مذبح آتش بیفروزند و هیزم را بالای آتش بچینند

۸ و کاهنان بني اھرون اعضا و سرو چري را بر هيئتي كه بالاي آتش
بر مذبح است ترتيب دهند

۹ و روكها و ساقهايش را باب بشويد و كاهن آن همه را بر مذبح بسوزاند

تا قرباني سوختني هديه آتشين بوي خوشنودي براي خداوند باشد

۱۰ و اگر قرباني سوختني از گوسفند چه از ميش چه از بز بگذراند نر
بي عيب بايد گذرانيد

۱۱ و آنرا بر بازوي مذبح بطرف شمال بحضور خداوند ذبح نمايد و كاهنان

از بني اھرون خونس را بر اطراف مذبح بپاشند

۱۲ و اعضايش را و سرو چري از هم جدا كند و كاهن آنها را بر هيئتي كه

بالاي آتش بر مذبح است ترتيب دهد

۱۳ و روكها و ساقها را باب بشويد و كاهن تمامي را گذرانيد بر مذبح

بسوزاند قرباني سوختني هديه آتشين بوي خوشنودي براي

خداوند است

۱۴ و اگر قرباني سوختني براي خداوند از پرندگان بگذراند از فاخته يا

كبو تر بچه بايد گذرانيد

۱۵ و كاهن آنرا بر مذبح نزديك آورده سرش را بكند و بر مذبح بسوزاند

و خونس بر بازوي مذبح فشرده شود

۱۶ و چينه دان را با پرها بر داشته نزديك مذبح بطرف مشرق بجاي

خاكستر بيندازد

۱۷ و دو بازوي آنرا بدرد مگر از هم جدا نكند و كاهن آنرا بر سر مذبح

بر هيئتي كه بالاي آتش است بسوزاند قرباني سوختني هديه

آتشين بوي خوشنودي براي خداوند است

باب دوم

- ۱ و چون کسی قربانی خوردنی را پیش خداوند بگذراند قربانی وی آرد باشد که روغن بر آن بریزد و لبان بر آن بنهد
- ۲ و آنرا نزد کاهنان از بني اھرون آورده و یک مشت از آن آرد و روغن و تمامی لبان را برای یادگاری بر مذبح بسوزاند تا هدیه^۲ آتشین بوی خوشنودی برای خداوند باشد
- ۳ و بقیه^۳ قربانی خوردنی از آن اھرون و اولادش باشد از همه هدیه‌های آتشین خداوند اقدس است
- ۴ و هرگاه قربانی خوردنی در تنور پخته بگذرانی گلیچه‌های فطیری از آرد و روغن آمیخته و نان تنگ روغن بر آن مالیده بگذران
- ۵ و هرگاه قربانی خوردنی بگذرانی از آرد بر طاوله پخته فطیری و روغنی باشد
- ۶ و آنرا پاره پاره کرده روغن بر آن بریزد قربانی خوردنی است
- ۷ و اگر قربانی خوردنی بگذرانی در پاتیل پخته آرد با روغن باشد
- ۸ و قربانی خوردنی را که ازین چیزها درست شده پیش خداوند بپار و بکاهن بسپار تا وی نزدیک مذبح برساند
- ۹ و کاهن از قربانی خوردنی قدری برای یادگاری گرفته بر مذبح بسوزاند تا هدیه^۴ آتشین بوی خوشنودی برای خداوندش باشد
- ۱۰ و بقیه^۵ قربانی خوردنی از آن اھرون و اولادش باشد از هدیه‌های آتشین خداوند اقدس است
- ۱۱ هر قربانی خوردنی که پیش خداوند بگذرانید هیچکس خمیری نباشد زیرا که چیزی خمیری و شهد جائز نیست که در هدیه^۶ آتشین برای خداوند بسوزانید

- ۱۲ و قربانی نوباوگان را پیش خداوند بگذرانید فاما بر مذبح برای بوی خوشنودی سوخته نشود
- ۱۳ و هریک قربانی خوردنی را که میگذرانی نمکین ساز و نمک عهد خدای خود را از قربانی خوردنی فرومگذار بلکه با همگی قربانیها نمک بگذاران
- ۱۴ و هرگاه قربانی خوردنی از نوباوگان پیش خداوند بگذرانی خوشهای غله نو رسیده بر آتش برشده یعنی دانهای کوفته برای هدیه نو باوگان بگذاران
- ۱۵ و روغن بر آن بریز و لبان بر آن بنه قربانی خوردنیست
- ۱۶ و کاهن قدری از دانهای کوفته و روغن با تمامی لبان برای یادگاری بسوزاند تا هدیه آتشین برای خداوند باشد

باب سیوم

- ۱ و هرگاه کسی ذبیحه سلامتی از گاو بگذراند خواه نر خواه ماده بی عیبی را بحضور خداوند باید گذرانید
- ۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش نهاده بدروازه خیمه مجمع ذبح نماید و کاهنان از بنی اهلون خورا بر اطراف مذبح بپاشند
- ۳ و از ذبیحه سلامتی باشامه پیه و تمامی چربی روگهارا برای هدیه آتشین پیش خداوند بگذرانند
- ۴ و دو گرده و پیهی که بر آنها باشد قریب بکمر و حجاب الصدر را با گردها جدا کند
- ۵ و آنرا بنی اهلون بر مذبح بالای قربانی سوختنی برهیزی که بالای آتش است بسوزانند هدیه آتشین بوی خوشنودی برای خداوند است

- ۶ و هرگاه ذبیحه^۱، سلامتی از گوسفند بحضور خداوند بگذرانند خواه نر و خواه ماده بی عیب باید گذرانید
- ۷ اگر بره^۲ را برای قربانی بیارد آنرا بحضور خداوند بگذرانند
- ۸ و دست خود را بر سر قربانی خرد نهاده در پیش خیمه^۳ مجمع ذبح نماید و بنی اهرن خورش را بر اطراف مذبح بپاشند
- ۹ و از ذبیحه^۴ سلامتی چیزی برای هدیه^۵ آتشین برای خداوند بگذرانند چربی و تمامی دنبه را برابر عصص بردارد و باشامه^۶ پیه و تمامی چربی روندها
- ۱۰ و دو گرده و پیهی که بر آنها باشد قریب بکمر و حجاب الصدر را با گردها بردارد
- ۱۱ و کاهن آنرا بر مذبح بسوزاند خوراک هدیه^۷ آتشین خداوند است
- ۱۲ و اگر بز برای قربانی بیارد آنرا بحضور خداوند بگذرانند
- ۱۳ و دست خود را بر سرش نهاده در پیش خیمه^۸ مجمع ذبح نماید و بنی اهرن خورش را بر اطراف مذبح بپاشند
- ۱۴ و چیزی از آن هدیه^۹ آتشین برای خداوند بگذرانند باشامه^{۱۰} پیه و تمامی چربی روندها
- ۱۵ و دو گرده و پیهی که بر آنها باشد قریب بکمر و حجاب الصدر را با گردها بردارد
- ۱۶ و کاهن آنها را بر مذبح بسوزاند اینست خوراک هدیه^{۱۱} آتشین برای بوی خوشنودی تمامی پیه از آن خداوند است
- ۱۷ طبقه بعد طبقه در هر جائی که سکونت دارید آئینی ابدی برای شما چنین باشد که پیه و خوی مطلقاً نخورد

باب چهارم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بنی اسرائیل را بگویی اگر کسی بنادانی خطائی کند و چیزی که
- در حکام خداوند ممنوع باشد بر آن عمل نماید
- ۳ اگر از کاهن ممسوح موافق تقصیرات عوام خطائی سرزند پس
- بعوض این خطائی که ارتکاب نموده است گوساله پی عیبر را
- بعوض خطا بحضور خداوند بگذراند
- ۴ و گوساله را بدروازه خیمه مجمع پیش خداوند برساند و دست
- خود را بر سر گوساله نهاده بحضور خداوند ذبح نماید
- ۵ و کاهن ممسوح از خون گوساله بگیرد و بخیمه مجمع در آرد
- ۶ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برده قدری از آن بحضور خداوند
- در پیش حجاب مقدس هفت مرتبه بپاشد
- ۷ و کاهن قدری از خون بر شاخهائی مذبح بخور معطر که پیش خداوند
- در خیمه مجمع باشد بمالد و بقیه خون گوساله را بیائین مذبح قربانی
- سوختنی که بدروازه خیمه مجمع باشد بریزد
- ۸ و تمامی پیه گوساله عوض خطا یعنی با شامه پیه و تمامی چربی
- روکها از آن بردارد
- ۹ و دو گرده ویدیهی که بر آنها باشد قریب بکمر و حجاب انصدر را با
- گردها جدا کند
- ۱۰ چنانچه از گوساله ذبیحه سلامتی برداشته شد و کاهن آنها را بر
- مذبح قربانی سوختنی بسوزاند
- ۱۱ و پوست گوساله را و تمامی گوشت با سروساقها و احشا و فضلات
- ۱۲ یعنی تمامی بقیه گوساله را بخارج لشکرگاه بجای پاکیزه در موضعی

که خاکستر می‌ریزند ببرد و بر سر هیزم بآتش بسوزاند بجای ریختن خاکستر سوخته شود

۱۳ و اگر از تمامی جماعت بنی اسرائیل لغزشی سرزند که حضار مجلس را از آن آگاهی نباشد و چیزی که در احکام خداوند ممنوع باشد ارتکابش نموده گناهکار شوند

۱۴ چون از خطائی که ارتکاب نمودند آگاهی یابند پس حضار مجلس گوساله را بعرض خطا بگذارند و پیش خیمه مجمع برسانند

۱۵ و مشائخ جماعت دست خود را بر سر گوساله پیش خداوند بگذارند و گوساله را بحضور خداوند ذبح نمایند

۱۶ و کاهن ممسوح از خون گوساله بخیمه مجمع در آرد

۱۷ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برده بحضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد

۱۸ و کاهن قدری از خون بر شاخهای مذبح بخور معطر که پیش خداوند در خیمه مجمع باشد بمالد و بقیه خون گوساله را بپایین مذبح

قربانی سوختنی که بدروازه خیمه مجمع باشد بریزد

۱۹ و ثمهی پیه را از آن بردارد و بر مذبح بسوزاند

۲۰ و چنانچه با گوساله عرض خطا عمل نمود با این گوساله نیز عمل نماید و کاهن برای ایشان کفاره دهد تا آمرزیده شوند

۲۱ و گوساله را بخارج لشکرگاه برده بطریق گرسنه اول بسوزاند این قربانی است عوض خطای حضار مجلس

۲۲ چون کسی از بزرگان خطای کند و چیزی که در احکام خداوند ممنوع باشد بنادائی ارتکابش نموده گناهکار شود

۲۳ اگر از خطای که کرده است آگاهی یابد پس بزغاله نری عیباراً برای قربانی بیارد

- ۲۴ و دست خود را بر سر بزغاله نهاده بجایگز قربانی سوختنی را بحضور خداوند ذبح می نمایند آنرا نیز ذبح کند این قربانیست عوض خطا
- ۲۵ و کاهن از خون قربانی عوض خطا بانگشت خود گرفته بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بمالد و بقیهٔ خونس را بیائین مذبح قربانی سوختنی بریزد
- ۲۶ و تمامی پیه را مانند پیهٔ ذبائح سلامتی بر مذبح بسوزاند و کاهن بعوض خطای او کفاره دهد تا آمرزیده شود
- ۲۷ و اگر کسی از عوام خطای بنادائی کند و امری که در احکام خداوند ممنوع باشد ارتکابش نماید و گناهکار شود
- ۲۸ پس اگر از خطای که کرده است آگاهی یابد بزغالهٔ ماده بی عیب بعوض خطای که ارتکابش نموده قربانی برساند
- ۲۹ و دست خود را بر سر قربانی عوض خطا نهاده آنرا در جای قربانی سوختنی ذبح نماید
- ۳۰ و کاهن از خونس بانگشت خود گرفته بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بمالد و بقیهٔ خونس را بیائین مذبح بریزد
- ۳۱ و تمامی پیه از آن جدا کند چنانچه پیه از ذبیحهٔ سلامتی جدا میکنند و کاهن آنرا بر مذبح بسوزاند تا بوی خوشنودی برای خداوند باشد و کاهن برای وی کفاره دهد تا آمرزیده شود
- ۳۲ و اگر برهٔ را بعوض خطا بگذرانند مادهٔ بی عیب را بپارد
- ۳۳ و دست خود را بر سر قربانی عوض خطا نهاده در جای که قربانی سوختنی را ذبح می نمایند این را نیز بعوض خطا ذبح کند
- ۳۴ و کاهن از خون قربانی عوض خطا بانگشت خود گرفته بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بمالد و بقیهٔ خونس را بیائین مذبح بریزد
- ۳۵ و تمامی پیه را از آن جدا کند چنانچه پیهٔ برهٔ که ذبیحهٔ سلامتی

است جدا می نمایند و کاهن آنها را بر مذبح بسوزاند برسم
 هدیه های آتشین خداوند و کاهن برای خطایی که از وی صادر شد
 کفاره دهد تا آمرزیده شود

باب پنجم

- ۱ و اگر کسی بدین نوع خطایی کند که سوگند خورده بر ادای شهادت
 از آنچه دیده و شنیده باشد اگر اطلاع ندهد زیر بار گناه خواهد بود
- ۲ اگر کسی چیزی ناپاک را چه مردار وحشی ناپاک و چه مردار اهلی
 ناپاک و چه مردار حشرات ناپاک را مس کند باوجود آنکه از این
 امر آگاه نباشد ناپاک و بزه کار است
- ۳ و اگر ناپاکی انسان را از هر چیزی که ناپاک شده باشد مس کند
 و از آن آگاه نباشد چون آگاهی یابد بزه کار است
- ۴ اگر کسی سخنی یا سوگندی بر زبان آورد بکردن نیکی یا بدی هر
 سخنی که انسان بسوگند موکد نماید و از آن مطلع نباشد چون
 واقف شود در یکی از آن امور بزه کار است
- ۵ و در یکی از آن امور چون بزه کار شود باید که بخطایی خود
 اعتراف نماید
- ۶ و در مکافات خطایی که ارتکاب نموده قربانی عوض جرم ماده از
 گوسفندان چه بزه چه بزرگاله بعوض خطا بیارد و کاهن در باره
 خطایش کفاره دهد
- ۷ و اگر بزه ویرا میسر نشود پس بعوض جرمی که از او صادر شده
 دو فاخته یا دو کبوتر بجهت یکی برای قربانی عوض خطا و دیگری برای
 قربانی سوختنی بحضور خداوند برساند

- ۸- و آنها را نزد کاهن ببرد که او قربانی عوض خطارا اول بگذراند و سرش را از زیر حلقوم بپیچد اما جدا نکند.
- ۹ و از خون قربانی عوض خطا بر بازوی مذبح بپاشد و بقیه خون را بپائین مذبح باید فشرود اینست قربانی عوض خطا
- ۱۰ و دویم را برای قربانی سوختنی برسم معبود بگذراند و کاهن در باب خطایی که از او صادر شده کفاره دهد تا آمرزیده شود *
- ۱۱ و اگر دو فاخته یا دو کبوتر بچه ویرا میسر نشود پس خطا کننده ده یلت از ایغای آرد سفید برای قربانی عوض خطا بگذراند نه روغن بر آن بریزد و نه لبان بر آن بزند زیرا که قربانیست عوض خطا
- ۱۲ و نزد گاهن برساند تا کاهن یلت مشت از آن گرفته برای یادگاری بالای هدیه‌های آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند اینست قربانی عوض خطا
- ۱۳ و کاهن برای وی درباره خطایی که در یکی از آن امور ارتکاب نموده کفاره دهد تا آمرزیده شود و آنچه باقیست از آن کاهن باشد مانند قربانی خوردنی
- ۱۴ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۵ که اگر کسی از راه راست انحراف ورزد و در مقدسات خداوند خطایی بنماید کند پس قوچی بی عیب را از گله پیش خداوند بعوض جرم خود برساند و بقیمتش مثقالهای سیصد را بحساب مثقال مقدس هر چه معین کنی بدهد تا قربانی بعوض جرم باشد
- ۱۶ و هر خطایی که در مقدسات نموده باشد مکافاتش بجا آرد و علاوه آن حصه پنجم نیز تسلیم کاهن نماید و کاهن از قوچی که بعوض جرم آورده است برای وی کفاره دهد تا آمرزیده شود

۱۷ و اگر کسی خطای کند و چیزی که در احکام خداوند ممنوع باشد عمل نماید باوجود آنکه واقف نبود مجرم است و زیر بار گناه خواهد بود

۱۸ و قوچی بی عیب را بقیمتی که معین کنی برای قربانی عوض جرم نزد کاهن برساند و کاهن در باب لغزشی که بنادانی از او سر برد کفاره دهد تا آمرزیده شود

۱۹ اینست عوض جرم زیرا که فی الحقیقت مجرم خداوند است

باب ششم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲ اگر کسی خطای کند و از خداوند عاصی شود و در امر و دیعت یا شرکت یا درباره چیزی که غضب کرده شد با همسایه خود دروغ گوید یا با همسایه خود ظلم کند

۳ یا لقطه بیابد و درباره آن دروغ گوید و بدروغ سوگند یاد کند بدین گونه هر خطایی که از انسان صادر شود

۴ پس در مکافات خطایی و جرمی که بر او ثابت شده یا چیزی مخصوب یا آنچه از روی ظلم بدست آورده یا مال و دیعت را یا لقطه را که یافته بود باز دهد

۵ یا هر چه در باره آن سوگند بدروغ یاد کرده باید که اصل را باز دهد و حصه پنجم نیز علاوه آن در روزی که قربانی عوض جرم بگذراند بدست مالک باز سبارد

۶ و برای قربانی عوض جرم بحضور خداوند قوچی بی عیب را از گله بقیمتی که تو بعوض جرم معین کنی نزد کاهن برساند

- ۷ و کاهن در بارهٔ وی بحضور خداوند کفاره دهد تا هر جریمه که از او صادر شده است آمرزیده شود
- ۸ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۹ که اهرون و پسرانش را چنین حکم بده که اینست قانون قربانی سوختنی یعنی قربانی که بر آتش مذبح تمامی شب بسوزد و آتش مذبح از آن روشن باشد
- ۱۰ و کاهن لباس کتان را در بر کرده و زیر جامهٔ کتان را پوشیده خاکستر آتشی که قربانی سوختنی را بر مذبح سوخته است بردارد و بیست جانب مذبح بپزند
- ۱۱ و لباسهای خود را بپرون کرده جامه‌های دیگر بیوشد و خاکستر را بخارج لشکرگاه بخای پالت ببرد
- ۱۲ و آتش مذبح از آن روشن باشد منطفي نشود و کاهن هر صبح هیزم بر آن چیده و بفرزد و بر سر آن قربانی سوختنی را ترتیب دهد و پیه را از قربانیهای سلامتی بر آن بسوزاند
- ۱۳ آتش بر مذبح علی الدوام روشن باشد منطفي نشود
- ۱۴ و اینست قانون قربانی خوردنی که آنرا بنی اهرون بحضور خداوند در پیش مذبح بگذرانند
- ۱۵ و یکمشت از آرد سفید قربانی خوردنی و از روغنش با تمامی لبن که بر قربانی خوردنی باشد برداشته بر مذبح بسوزاند تا بوی خوشنودی بطریق یادگاری آن برای خداوند باشد
- ۱۶ و بقیهٔ آنرا اهرون و اولادش بخورند باید که نان فطیری در جای مقدس خورده شود در صحن خیمهٔ مجمع آنرا تناول نمایند
- ۱۷ خمیری پخته نشود این حصه از هدیه‌های آتشین بایشان عنایت

- کرده‌ام مثل قربانی عوض خطا و قربانی عوض جرم اقدس است
 ۱۸ هر مذکر از بني اهرن این را تناول نماید اینست قانونی ابدی
 طبقه بعد طبقه در حق هدیه‌های آتشین خداوند چنین باشد هر
 کسی که بآنها نزدیک شود باید که مقدس باشد
 ۱۹ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
 ۲۰ که اینست قربانی اهرن و اولادش که آنرا در روز مسیح نمودنش
 برای خداوند باید گذرانید ده یک از یک ایفای آرد سفید برای
 قربانی خوردنی دایمی نصفش صبح و نصفش بوقت شام
 ۲۱ در پایتله با روغن پخته شود و آنرا برشته بیار پاره‌های قربانی خوردنی
 بریان شده را بگذاران تا بوی خوشنودی برای خداوند باشد
 ۲۲ و هر کاهن مسموح که از اولادش جانشین وی باشد آنرا بگذرانند
 آئینی ابدی است برای خداوند بالتمام سوخته شود
 ۲۳ هر قربانی خوردنی که از برای کاهن میشود تمامی بسوزد و خورده
 نشود
 ۲۴ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
 ۲۵ که اهرن و اولادش را بگوی که اینست قانون قربانی عوض خطا در
 موقعی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود در آنجا قربانی عوض خطا
 بحضور خداوند ذبح نمایند اقدس است
 ۲۶ کاهنی که آنرا بعوض خطا بگذرانند خودش بخورد در جای مقدس
 در صحن خیمه^۲ مجمع خورده شود
 ۲۷ هر که بگوشتش نزدیک شود مقدس باشد و چون قدری از خودش
 بر جامه^۲ پاشیده شود آن جامه^۲ مرشوشه را در جای مقدس
 بشوید

- ۲۸ اما دینک سفالین که در آن جوشیده شد بشکنند و اگر در دینک
برنجین جوشیده شد زوده باب شسته شود
- ۲۹ هر مذکر از میان کاهنان از آن تناول نماید اقدس است
- ۳۰ و هر قربانی عوض خطا که از خورش بخیمه مجمع می آرند تا دینک
مقدس کفاره دهند هیچ نباید خورد بلکه باتش سوخته شود

باب هفتم

- ۱ و اینست قانون قربانی عوض جرم چه آن اقدس است
- ۲ بموضعی که قربانی سوختنی را ذبح می نمایند قربانی عوض جرم را نیز
ذبح کنند و خورش را از اطراف بر مذبح بپاشند
- ۳ و از آن تمامی پیه را بگذرانند دنبه و باشامه پیه
- ۴ و دو گرده و پیهی که بر آنها باشد قریب بکمر و حجاب الصدر با
دو گرده جدا کند
- ۵ که کاهن آنها را بطریقی هدیه آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند
اینست قربانی عوض جرم
- ۶ هر مذکر از کاهنان آنرا تناول نماید در جای مقدس خورده شود
چه آن اقدس است
- ۷ قربانی عوض خطا مانند قربانی عوض جرم است هر دو را یک قانون
است کاهنی که بآن کفاره می دهد از آن وجی باشد
- ۸ و هر کاهنی که قربانی سوختنی را از طرف کسی بگذراند پوست
قربانی سوختنی که گذرانیده است از آن کاهن باشد
- ۹ و تمامی قربانی خوردنی که در تنور پخته گردند و هر چه در پاتیل یا
در طاوۀ بریان شود از آن کاهن گذرانده باشد

۱۰ و هر قربانی خوردنی چه روغنی و چه ساده برای همگی بنی اهلرون
بقسمت مساوی باشد

۱۱ و اینست قانون ذبیحه^۱ سلامتی که پیش بخورند بگذرانند

۱۲ اگر قربانی شکرانه باشد پس کلیچههای فطیری روغنی و نانهای تنک
روغن بر آنها مالیده و کلیچههای روغنی از آرد سفید برشته با قربانی
شکرانه بگذرانند

۱۳ علاوه بر آن کلیچهها نان خمیری را نیز با ذبیحه^۱ شکرانه^۲ سلامتی بگذرانند

۱۴ و از این جمله یکی بطریق قربانی برداشتنی برای خداوند بگذرانند از آن
کاهنی باشد که خون ذبیحه^۱ سلامتی را برای وی میپاشد

۱۵ و گوشت ذبیحه^۱ شکرانه^۲ سلامتی در روز گذرانیدن خورده شود تا
صبح هیچ باقی نگذارند

۱۶ و اگر ذبیحه^۱ قربانی وی نذراً یا تطوعاً باشد در روز گذرانیدن قربانی
خورده شود و بقیه^۱ آنرا روز دیگر بخورند

۱۷ اما هرچه از گوشت ذبیحه^۱ باقی بماند در روز سیوم^۱ باقی
سرخته شود

۱۸ و اگر چیزی از گوشت ذبیحه^۱ سلامتی در روز سیوم^۱ بخورند مقبول
نخواهد شد و از طرف گذراننده محسوب نخواهد گشت مکروه

است و هر کسی که از آن تناول نماید زیارت گناه خواهد بود

۱۹ و گوشتی که بجزئی ناپاک برسد خورده نشود بلکه باقی بسوزانند
و هر کسی که ناپاک باشد بخورد

۲۰ و هر کسی که بوقت ناپاکی از گوشت ذبیحه^۱ سلامتی که از آن
خداوند است تناول نماید همان کس از قوم خود منقطع شود

۲۱ و هر کسی که بجزئی ناپاک چه ناپاکی انسان و چه جانور ناپاک

و غیر آن از مکروهات ناپاک رسیده از گوشت ذبیحه^{۲۱} سلامتی که ازان خداوند است تناول نماید همان کس از قوم خود منقطع شود

۲۲ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲۳ که با بنی اسرائیل چنین بگوی که پیه^{۲۲} گاو و گوسفند و بز هیچ مخورید

۲۴ و پیه^{۲۳} میله^{۲۴} و دریده^{۲۵} سباع بکارهای دیگر حلال است اما بهیچ وجه نباید خورد

۲۵ زیرا که هر کسی که پیه جانوری بخورد که ازان هدیه^{۲۶} آتشین برای خداوند میگذرانند همان شخصی که خورده است از قوم خود منقطع شود

۲۶ بهر جا که سکونت دارید خونی چه از پرندگان و چه از چرندگان بهیچ وجه نباید خورد

۲۷ هر گاهی که خونی بخورد آنکس از قوم خود منقطع شود

۲۸ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲۹ که بنی اسرائیل را چنین بگوی که چون کسی ذبیحه^{۳۰} سلامتی برای خداوند بگذرانند باید که قربانی خود را از ذبیحه^{۳۱} سلامتی بحضور خداوند بیارد

۳۰ هدیه های آتشین خداوند را در دست خود بیارد یعنی پیه با سینه بیارد تا سینه را برای قربانی جنبانیدنی بحضور خداوند جنبانیده شود

۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند و سینه ازان اهریون و اولادش باشد

۳۲ و دوش راست از ذبائح سلامتی خود برای قربانی برداشتنی بکاهن بدهید

۳۳ آنکس از بی اهرون که خون ذبائح سلامتی با پیه بگذراند دوش راست را حصه خود بدارد

۳۴ زیرا که سینه جنبانیدنی و دوش برداشتنی را از بی اسرائیل گرفته ام از ذبائح سلامتی و باهرون کاهن و اولادش از میان بی اسرائیل بآئینی ابدی بخشیده ام

۳۵ و اینست حصه مسیح اهرون و اولادش از هدیه های آتشین خداوند

در روزی که ایشان را مقرب ساخت تا برای خداوند کاهن باشند که خداوند حکم فرمود تا بی اسرائیل در روز مسیح ایشان بآئینی ابدی طبقه بعد طبقه این قدر بایشان تسلیم میکرده باشند

۳۷ اینست قانون قربانی سوختنی و قربانی خوردنی و قربانی عوض خطا و قربانی عوض جرم تعینات و ذبیحه سلامتی

۳۸ که در حق آنها خداوند در جبل سینای موسی را حکم داد در روز یکه بنی اسرائیل را در بیابان سینای فرمود تا قربانیهای خود را برای خداوند بگذرانند

باب هشتم

۱ پس خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲ که اهرون را با اولادش و لباسها و روغن مسیح و گوساله عوض خطا و دو قرچ و یک سبد نان فطیری را بگیر

۳ و از تمامی جماعت بدروازه خیمه مجمع مجلس باری

۴ و موسی چنانچه خداوند فرمود بعمل آورد تا جماعت بدروازه خیمه مجمع مجلس آراستند

۵ و موسی جماعت را گفت که اینست کاری که خداوند فرموده است تا بعمل آریم

- ۶ پس موسی اهرن و اولادش را نزدیک آورد و بآب بشست
- ۷ و قبارا پوشانید و کمر بند را بر میانش بست و جامه ایفود را در برش کرد و ایفود را پوشانید و طراز ایفود بر میانش بسته بر او استوار گردانید
- ۸ و سینه بند را بر او چست کرد و نیز آوریم و تومیم را در در سینه بند نصب کرد
- ۹ و عمامه را بر سرش نهاد و بالای عمامه بر پیشانی وی گل زرین تاج مقدس را نصب کرد چنانچه خداوند موسی را فرمود
- ۱۰ و موسی روغن مسیح را گرفته مسکن را و هراچه در آن بود مسح کرد و آنها را تقدیس نمود
- ۱۱ و از آن بر مذبح هفت مرتبه بپاشید و مذبح را مع تمامی اسبابش و حوض را با پایه آن مسح کرد تا آنها را تقدیس نماید
- ۱۲ و از روغن مسیح بر سر اهرن ریخت و مسح کرد تا او را تقدیس نماید
- ۱۳ و موسی بنی اهرن را نزدیک آورد و قباها را بپوشانید و کمر بندها را بر میان ایشان بست و کلاهها را پوشانید چنانچه خداوند موسی را فرمود
- ۱۴ و گوساله عوض خطا را آورد و اهرن و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله عوض خطا نهادند
- ۱۵ و موسی آنرا ذبح نمود و خون را گرفته بانگشت خود بر شاخه های مذبح از هر طرف مالید و مذبح را پاک کرد و بقیه خون را بهانین مذبح ریخت و آنرا تقدیس نمود تا در باب آن کفاره دهد
- ۱۶ و موسی تمامی پیه که بر احشا بود و حجاب الصدر و دو گرده مع پیه آنها گرفته بر مذبح سوزانید
- ۱۷ و گوساله با پوست و گوشت و فضلات را بخارج لشکرگاه باتش سوزانید چنانچه خداوند موسی را فرمود

- ۱۸ و قوچ را برای قربانی سوختنی رسانید* و اهرن و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند
- ۱۹ و آنرا ذبح نمود و موسی خون را بر اطراف مذبح بپاشید
- ۲۰ و اندامهای قوچ را جدا کرد و موسی سر و اندامها و پیه را سوزانید
- ۲۱ و احشا و ساقهارا بآب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید قربانی سوختنی بطریق بوی خوشنودی هدیه^۱ آتشین برای خداوند بود چنانچه خداوند موسی را فرمود
- ۲۲ پس قوچ دیگر یعنی قوچ تعنّین نزدیک آورده اهرن و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند
- ۲۳ و آنرا ذبح نمود و موسی از خونس گرفته بر بنا گوش راست اهرن و بر شست دست راستش و بر انگشت بزرگ پای راستش مالید^۲
- ۲۴ و پسران اهرن را در آورده از خون بر بنا گوشهای راست و بر شست دستهای راست و بر انگشتهای بزرگ پای راست ایشان مالید و موسی بقیه^۳ خون را بر اطراف مذبح بپاشید
- ۲۵ و پیه و دنبه و تمامی پیه که بر احشا بود و حجاب الصدر و دو گرده مع پیه^۴ آنها و دوش راست را گرفت
- ۲۶ و از سبد نان فطیری که بحضور خداوند می بود یک نان فطیری و یک کلیچه^۵ روغنی و یک نان تنک را گرفته بر پیه و بر دوش راست نهاد
- ۲۷ و آن جمله را بر دستهای اهرن و بر دستهای پسرانش نهاد آنها را بر سبیل قربانی جنبانیدی بحضور خداوند جنبانید

۲۸ و موسی از دستهای ایشان آنها را گرفته بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید که این همه تعیینات برای بوی خوشنودی هدیه آتشین برای خداوند بود

۲۹ و موسی سینه را گرفته بر سبیل قربانی جنبانیدی بحضور خداوند جنبانید از قرچ تعیینات اینقدر بهره موسی بود چنانچه خداوند موسی را فرمود

۳۰ و موسی از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته بر اهرون و بر لباسهای وی و بر پسرانش و بر لباسهای پسرانش بپاشید تا اهرون با لباسهای وی و پسرانش را با لباسهای پسرانش تقدیس نمود

۳۱ پس موسی اهرون و پسرانش را فرمود که گوشت را بدروازه خیمه مجمع بپوشانید و در آنجا با نانی که در سبد تعییناتست تناول نمائید چنانچه درین معنی حکم دادم که اهرون و پسران وی آنرا بخورند

۳۲ و هرچه از گوشت و از نان باقی ماند باید که با آتش بسوزانید
۳۳ و مدت هفت روز تا انقضای ایام تعیین شما از دروازه خیمه مجمع بیرون مروید زیرا که عرصه هفت روز باید که شما را تعیین نماید

۳۴ چنانچه امروز واقع شده است همچنین خداوند فرموده تا برای شما کفاره داده شود

۳۵ لاجرم تا هفت شبانه روز بدروازه خیمه مجمع روز و شب بمانید و خدمت مامور خداوند را نگاه دارید تا هلاک نشوید که چنین حکم بمن رسید

۳۶ و اهلرون با پسران خود هر آنچه خداوند بواسطت موسی فرموده بود بعمل آورد

باب نهم

۱ و در روز هشتم موسی اهلرون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را طلب داشت

۲ و اهلرون را فرمود که گوساله را برای قربانی عوض خطا و قوجی را برای قربانی سوختنی هر دو را بی عیب برای خود گرفته بحضور خداوند بگذاران

۳ و بنی اسرائیل را چنین بفرماید که یک بزغاله برای قربانی عرض خطا و یک گوساله و یک بره که هر دو یک ساله باشند بی عیب برای قربانی سوختنی بگیرید

۴ و گاو و قوجی را برای ذبائح سلامتی تا بحضور خداوند ذبح کنید و قربانی خوردنی روغنی بیارید زیرا که امروز خداوند بر شما هویدا خواهد گشت

۵ و آنچه موسی فرمود پیش خیمه مجمع حاضر کردند و تمامی جماعت نزدیک آمده بحضور خداوند ایستادند

۶ و موسی گفت اینست فرمان خداوند که بعمل آرید و جلال خداوند بر شما هویدا خواهد گشت

۷ و موسی اهلرون را فرمود که نزدیک بذبیح رسیده قربانی بعوض خطای خود و قربانی سوختنی خود را بگذاران تا در حق خود و در حق قوم کفاره دهی و قربانی قوما نیز گذرانیده برای ایشان کفاره بده چنانچه خداوند فرمود

- ۸ پس اهرن نزدیک مذبج رسیده گوساله عوض خطای خود را
ذبح کرد
- ۹ و پسران اهرن خون را نزدیک وی رسانیدند که او انگشت خود را
در خون فرو کرده بر شاخه‌های مذبج بمالید و بقیه خون را بپائین
مذبج ریخت
- ۱۰ اما پیه و گرندها و حجاب الصدر را از قربانی عوض خطا بر مذبج سوزانید
چنانچه خداوند موسی را فرمود
- ۱۱ و گوشت و پوست آنرا بخارج لشکرگاه بآتش سوزانید
- ۱۲ بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کرد و پسران اهرن خون را بدست
وی داده او بر اطراف مذبج بپاشید
- ۱۳ و قربانی سوختنی را با اندامها و سر بوی سپردند که او آنها را بر
مذبج سوزانید
- ۱۴ و احشا و ساقهارا شسته بالای قربانی سوختنی بر مذبج سوزانید
- ۱۵ بعد از آن قربانی قوم را حاضر گردانید و بز عوض خطای قوم را ذبح
کرد و آنرا بعوض خطا مانند اولین گذرانید
- ۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده برسم مامور گذرانید
- ۱۷ و قربانی خوردنی را حاضر ساخته یک مشت از آن گرفته علاوه
قربانی سوختنی صبحگاهی بر مذبج سوزانید
- ۱۸ و گاو و قوچ ذبائح سلامتی که برای قوم بود ذبح کرد و پسران اهرن
خون را بدست وی داده او بر اطراف مذبج بپاشید
- ۱۹ و پیه گاو و دنبه قوچ و پرده احشا و گرندها و حجاب الصدر را
بوی دادند
- ۲۰ و پیه را بر سینه‌ها بگذاشتند که او پیه را بر مذبج سوزانید

۲۱ اما اھرون سینه‌ها و دوش راست را برای قربانی جنبیدنی بحضور خداوند جنبانید

۲۲ پس اھرون دست خود را بسوی قوم بلند کرده بر ایشان دعای خیر خواند و قربانی عوض خطا و قربانی سوختنی و ذبائح سلامتی را ادا نموده فرود آمد

۲۳ پس موسی و اھرون بخیمهٔ مجمع داخل شدند و باز بیرون آمده بر قوم دعای خیر خواندند و جلال خداوند بر مجموع قوم هویدا گشت

۲۴ و آتشی از پیش روی خداوند برآمده قربانی سوختنی و بیهرا بر مذبح صرف آورد و مجموع قوم مشاهدهٔ اینکال کرده فغان بر آوردند و بر رو افتادند

باب دهم

۱ و ناداب و ابیهو پسران اھرون مجمرهای خود را گرفته هر دو آتش در آن کردند و بر آن بخور ریختند و آتش اجنبی غیر مأمور بحضور خداوند گذرانیدند

۲ و آتشی از حضور خداوند برآمده ایشان را صرف آورد تا بحضور خداوند مردند

۳ و موسی اھرون را گفت که اینست سخنی که خداوند فرمود که مقربان من مرا مقدس دارند و در نظر تمامی قوم ذوالجلال باشم پس اھرون خاموش ماند

۴ و موسی میسائیل و المصافان پسران عوزئیل عم اھرون را طلبیده گفت نزدیک شوید و خویشتان خود را از پیش مقدس بخارج لشکرگاه ببرید

۵ پس ایشان نزدیک رفته مطابق فرمان موسی ایشانرا با قبایح بخارج لشکرگاه بردند

۶ موسی باهرون و العازار و ایثامار پسران وي گفت که سرهاي خودرا برهنه كنيد و جامه‌هاي خودرا چاك مزيند تا نميريد و بر تمامي جماعت غضب الهي نازل نشود اما برادران شما جميع دردمان بني اسرائيل در باب اين آتش كه خداوند افروخته است بگريند
۷ و از دروازهٔ خيمهٔ مجمع بيرون مرويد مبدا كه بميريد سبب آنكه روشن مسيح خداوند بر شماست و ایشان مطابق فرمان موسی عمل نمودند

۸ پس خداوند اهرورن را مخاطب ساخت و گفت
۹ كه تو و پسران تو وقتي كه در خيمهٔ مجمع داخل شويد نه مي و نه مسكري بخوريد مبدا كه بميريد ائينيست ابدي در طبقات شما

۱۰ غرض آنكه درميان مقدس و غير مقدس و درميان ناپاك و پاك فرق اندازيد

۱۱ و تا بني اسرائيل را از تمامي قوانين كه خداوند بوساطت موسی ایشانرا فرموده است تعليم دهيد

۱۲ موسی باهرون و العازار و ایثامار پسران وي كه باقي ماندند فرمود كه قرباني خوردني كه از هديه‌هاي آتشين خداوند باقيست بگيرد و بي خمير نزديك بمذبح بخوريد اقدس است

۱۳ آنرا در جاي مقدس بخوريد بذاير اينكه نصيب تو و نصيب پسران تو از هديه‌هاي آتشين خداوند همين است كه چنين حكم بمن رسيد

۱۴ و سینه جنبانیدنی و دوش برداشتنی را در جایی پاکیزه تو با پسران و دختران خود تداول نمایی زیرا که از ذبائح سلامتی بني اسرائيل اينقدر نصيب تو و نصيب اولاد تو مقرر شده است

۱۵ دوش برداشتنی و سینه جنبانیدنی را با پیهی که هدیه آتشین است بپارند تا برای قربانی جنبانیدنی بحضور خداوند جنبانیده شود و بآئینی آبدی ازان تو و اولاد تو باشد چنانچه خداوند فرموده است

۱۶ پس موسی بز عوض خطارا بجد تمام تفحص کرده دریافت که سوخته شده است و بر العاذر و ایثامار پسران اهرن که باقی بودند خشمناك شده گفت

۱۷ که چرا قربانی عوض خطارا در جای مقدس نخورده اید از آنرو که اقدس است و بشما مقرر شد تا بار خبث جماعت را بردارید تا در حق ایشان بحضور خداوند کفاره دهید

۱۸ اينك خورش را بجای مقدس نبردند لازم بود بر شما که در جای مقدس چنانچه فرمودم میخوردید

۱۹ و اهرن بموسی گفت اينك امروز قربانی عوض خطاي خود و قربانی سوختنی خود را بحضور خداوند گذرانیده اند و همچنین وقائع بمن رودان و اگر امروز قربانی عوض خطارا میخوردم آیا در نظر خداوند مقبول می بود

۲۰ و موسی این سخن را شنیده پسندید

باب یازدهم

۱ و خداوند موسی و اهرن را مخاطب ساخت و گفت

- ۲ که بی اسرائیل را بفرومائید که از همگی بهائمی که بر روی زمین باشند اینست جائزانی که خوردن آنها جائز است
- ۳ از بهائیم هرچه ذی ظلف یعنی شکافته سم باشد و نشخوار میکند خوردن آن جائز است
- ۴ فاما از نشخوار کنندگانی و از شکافته صمان اینها را نباید خورد مثل شتر که نشخوار می کند و شکافته سم نیست آن برای شما نا پاک است
- ۵ وونگ بسبب آنکه نشخوار میکند و شکافته سم نیست آن نیز برای شما نا پاکست
- ۶ وخرگوش که نشخوار میکند و شکافته سم نیست آن نیز برای شما نا پاکست
- ۷ و خوک اگرچه ذی ظلف و شکافته سم است لیکن نشخوار نمی کند آن نیز برای شما نا پاکست
- ۸ گوشت اینها را مخورید و لاش آنها را متس نکنید که برای شما نا پاکند
- ۹ از جمله آنها که در آب میباشند خوردن اینها جائز است هرچه در آب باشد چه در دریا چه در رودخانه و پر و فلس دارد خوردن آن جائز است
- ۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد چه در دریا چه در رودها از همه حیوانات آبی و از همه نفوس ذو حیات که در آب میباشند برای شما مکروه است
- ۱۱ برای شما مکروه باشد گوشت آنها را مخورید و مردار آنها را مکروه دارید
- ۱۲ هرچه در آب باشد که بر و فلس ندارد برای شما مکروه است

- ۱۳ و از پرندگان اینهارا مکروه دارید که اینهارا نباید خورد از انرو که مکروه هستند عقاب و استخوان خوار و نسبحر
- ۱۴ و کرس و باز قسم بقسم
- ۱۵ هر نوع زاع قسم بقسم
- ۱۶ و شتر مرغ و چغد و قاز و شاهین قسم بقسم
- ۱۷ و بوم و اسفرون و بوتیمار
- ۱۸ و مرغابی و ام جمران و رخم
- ۱۹ و لقلق و کلنگت قسم بقسم و هدهد و شپره
- ۲۰ هر پرندۀ دبیب که بر چهارپای میرون برای شما مکروه باشد
- ۲۱ اما از جمله پرندگان دبیب که بر چهارپای می رود هر آنچه که بالی پای ساق دراز دارد تا بر زمین بجهد خوردنش جائز است
- ۲۲ این قسم برای شما حلال است ملخ و دبا و خرچل و جندب هر يك با اقسام خود
- ۲۳ غیر ازین همه پرندگان دبیب که چهار پای دارند برای شما مکروه باشند
- ۲۴ بسپب آنها نا پاک خواهید شد هر کس که مردار آنها را مس کند تا شام ناپاک باشد
- ۲۵ و هر که چیزی از مردار آنها بر دارد باید که جامه های خود را بشوید و تا شام ناپاک باشد
- ۲۶ و هر چهار پائی که ذی ظلف و شکافته سم نیست و نشخوار نمیکند برای شما ناپاک است هر که آنها را مس کند ناپاکست
- ۲۷ از انواع جانوران که بر چهار پای میروند هر چه بگدست می رود برای شما ناپاکست هر کس که مردار آنها را مس کند تا شام باشد ناپاک

۲۸ وکسي که مردار آنها را بردارد بايد که جامه‌هاي خود را بشويد و تا

شام نا پاک باشد چرا که اينها براي شما نا پاکست

۲۹ و از جمله حشرات که بر زمين نرم رو هستند اينها براي شما

ناپاکند راسو و موش و بلخه قسم بقسم

۳۰ و چلباسه و ورل و آفتاب پرست و کرباسو و بوتلمون

۳۱ از جمله حشرات اينها براي شما ناپاکند هر کسي که مردار آنها را

مست کند تا شام ناپاک باشد

۳۲ و بر هر چيزي که مردار اينها بيفتد ناپاک باشد چه ظرف

چوبدين چه لباس چه چرم و چه جوال هر نوع ظرف مستعمله در

آب انداخته شود و تا شام ناپاک باشد بعده پاک گردد

۳۳ و هر ظرف سفالين که در آن چيزي از آنها بيفتد هر چه در آن باشد

نا پاکست آنرا بشکنيد

۳۴ بر هر ماکولي که چنين آب برسد نا پاکست و هر مشروبي که در

چنين ظرف بوده باشد نا پاکست

۳۵ و بر هر چه چيزي از مردار آنها بيفتد نا پاکست خواه تنور خواه

اوجاها خراب بايد کرد ناپاک هستند و براي شما ناپاک

محسوب شوند

۳۶ اما چشمه يا چاهي که آب فراوان در آن باشد پاکست ليکن

هر چيز که بمردار آنها برسد نا پاکست

۳۷ و اگر چيزي از مردار آنها بر تخمي که براي کشتکاري تهاده اند

بيفتد پاکست

۳۸ وليکن اگر آب بر آن تخم ريخته شود و چيزي از مردار آنها بر آن

بيفتد پس براي شما نا پاکست

۳۹ و اگر چهارپایانی که خوردن آن بر شما حلالست بمیرد کسی که مودار آنرا متس کند تا شام ناپاک باشد

۴۰ و کسی که از مردار آن بخورد جامه‌های خود را بشوید و تا شام ناپاک باشد و کسی که مردار آنرا بردارد جامه‌های خود را بشوید و تا شام ناپاک باشد

۴۱ و همگی حشرات که بر زمین نرم رو هست مکروه اند خورده نشوند
۴۲ هرچه بر شکم می‌رود و هرچه بر دست و پا می‌رود و از میان حشرات که بر زمین نرم رو هست هرچه زیاده پاها دارد مخورید زیرا که مکروه هستند

۴۳ خویشتن را از هر نوع حشرات مغفور مسازید و نه بوسیله آنها خود را ناپاک و ملوث نمائید

۴۴ زیرا که منم خداوند خدای شما بنابرین خود را تقدیس نمائید و مقدس باشید از آنرو که من مقدس هستم و نمی‌باید که بهیچ نوع از حشراتی که بر زمین نرم رو هستند خود را ملوث نمائید
۴۵ باعث آنکه منم خداوند که شما را از دیار مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم از آن سبب مقدس باشید زیرا که من قدوس هستم

۴۶ ایست قانون چهارپایان و پرندگان و هر نفس نوحیات که در آب شنا میکنند و هر نفس نوحیات که بر زمین نرم رو است تا پاک از ناپاک و جانور ماکول از غیر ماکول امتیاز کرده شود

باب دوازدهم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

- ۲ که بني اسرائيل را بگوي که چون زني حامله شود و پسري بزاید تا هفت روز ناپاک باشد موافق مدت جدائي حيض ناپاک باشد
- ۳ و در روز هشتم مولود مختون شود
- ۴ و بسبب خون نفاس تا سي و سه روز بنشینند چيزي مقدس را متس نکند و داخل مقدس نشود تا آنکه ایام نفاس منقضي شود
- ۵ و اگر دختری بزاید تا مدت دو هفته مانند جدائي حيض ناپاک باشد و تا شصت و شش روز بعلت خون نفاس بنشینند
- ۶ و چون ایام تطهير وي چه براي پسر چه براي دختر برسد برهٔ یکساله را براي قرباني سوختني و يك کبوترچه يا فاختهٔ براي قرباني عوض خطا بدروازهٔ خیمهٔ مجمع نرد کاهن برساند
- ۷ که او بحضور خداوند بگذراند و براي وي كفاره دهد تا از اراقهٔ خون طاهر گردد اينست قانون زني که پسر يا دختر بزاید
- ۸ و اگر برهٔ او را میسر نشود پس دو فاخته يا دو کبوترچه بيارد يکي براي قرباني سوختني و ديگري براي قرباني عوض خطا و کاهن در حق وي كفاره دهد تا پاک شود

باب سیزدهم

- ۱ و خداوند موسی و اهلون را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ چون آدمي را در جلد بدن برآمدگي يا قوبا يا وضع عارض شود که در جلد بدنش مانند علت برص نماید او را پيش اهلون کاهن يا پيش يکي از اولادش که کاهنانند برسانند
- ۳ و کاهن آن علت جلد بدنش را ملاحظه نماید و هرگاه موي محل آن علت سفید گردیده و نمايش آن علت از سطح جلد عميق

باشد علت برص است و کاهن او را مشاهده کرده حکم بنایاکی
او دهد

۴ اگر آن وضع در جلد بدنش سفید باشد و از سطح جلد همیق
ننماید و موی آنجا سفید نشده پس کاهن علیل را تا هفت روز
محبوب دارد

۵ و کاهن در روز هفتم او را ملاحظه کند و اینک اگر علت در نظرش
متوقف نماید یعنی علت در جلد عریض نشده پس کاهن تا هفت
روز دیگر او را محبوب دارد

۶ باز در روز هفتم کاهن او را ملاحظه کند و اینک اگر آن علت کم می
باشد و در جلد عریض نشده پس کاهن حکم بیایاکی او دهد صرف
قوبا است و او جامه های خود را بشوید و پاک شود

۷ و اگر بعد از آن که کاهن وی را برای تطهیر ملاحظه نموده باشد قوبا
در جلد بسیار عریض شود بار دیگر خود را بکاهن نماید

۸ و اگر کاهن ببیند که قوبا در جلد عریض می شود باید که کاهن
بنایاکی او حکم دهد برص است •

۹ و چون علت برص آدمی را فراگیرد او را پیش کاهن برسانند

۱۰ و کاهن ملاحظه بکند که اینک اگر برآمدگی در جلد سفید باشد
و موی را نیز سفید گردانیده است و گوشت فاسد در آنجا باشد

۱۱ در جلد بدنش برص مزمن است و کاهن بنایاکی او حکم دهد
و محبوب ندارد زیرا که نا پاکست

۱۲ و هرگاه برص در جلد منتشر شود بنوعی که برص تمامی جلد
علیل را از سر تا پا فرا گیرد هر جای که کاهن مشاهده کند

۱۳ پس کاهن تشخیص کند که اینک اگر برص عامه بدن را فرا گرفته

- ۱۴ باشد باید که بپاکی علیل حکم دهد بالتمام سفید گردید او پاکست
اما چون گوشت فاسد ظاهر شود نا پاک باشد
- ۱۵ و کاهن گوشت فاسدرا مشاهده کرده بناپاکی او حکم دهد زیرا که
گوشت فاسد نا پاکست برص است
- ۱۶ و اگر گوشت فاسد باز تغذیر یابد و سفید شود نزد کاهن بپاید
۱۷ و کاهن او را ملاحظه کند که اینک اگر آن علت سفید گردیده
است پس کاهن بپاکی علیل حکم دهد پاکست
- ۱۸ هرگاه در جلد بدن دنبلی برآمد و اندمال یافت
۱۹ و در جای دنبال برآمدگی سفید یا وضع سفید و مایل بسرخی
عارض شود آن را بکاهن بنماید
- ۲۰ و چون کاهن مشاهده کند اگر از جلد عمیق نماید و موی آنجا
سفید شده باشد پس کاهن بناپاکی او حکم دهد علت برص
است که از دنبال متفرع شده
- ۲۱ اما اگر کاهن ببیند که موی سفید بر آن نیست و از سطح جلد
عمیق نباشد فاتما کمیدی نماید پس کاهن او را تا هفت روز
معجوب دارد
- ۲۲ و اگر در جلد بسیار عریض گردد پس کاهن بناپاکی او حکم دهد
علتی است
- ۲۳ و اگر آن وضع بحال خود باشد و عریض نشود دنبال سوزان است
کاهن بپاکی او حکم دهد
- ۲۴ و هرگاه در جلد بدن جمره واقع شود و در گوشت فاسد آن جمره
وضع مائل بسرخی یا سفید باشد
- ۲۵ پس کاهن او را مشاهده کند که اینک اگر موی برآی وضع سفید

- شده و از سطح جلد عمیق نماید برص است که از جمره متفرع شده و کاهن بنایاکی او حکم دهد علت برص است
- ۲۶ اگر کاهن ببیند که بر وضع موی سفید نیست و از سطح جلد عمیق نباشد اما کمدي نماید پس کاهن او را تا هفت روز محجوب دارد
- ۲۷ و روز هفتم کاهن او را مشاهده کند اگر در جلد عریض شده باشد کاهن بنایاکی او حکم دهد علت برص است
- ۲۸ و اگر وضع متوقف شود یعنی در جلد عریض نشود اما کمدي نماید کاهن بیایاکی او حکم دهد از آن رو که ظاهر شد که از جمره برآمده است جمره شدید است
- ۲۹ اگر کسی را چه مرد و چه زن علتی بر سر یا بر ریش عارض شود پس کاهن آن علت را مشاهده کند که اینک اگر از عمیقتر نماید و موی اصهب و باریک در آن باشد کاهن بنایاکی او حکم دهد که سعه^۱ یابسه است یعنی بر ص بر سر و ریش عارض شده
- ۳۱ و کاهن اگر علت سعه را ببیند که از جلد عمیقتر ننماید و موی سیاه بر آن نیست پس کاهن علیل سعه را تا هفت روز محجوب دارد
- ۳۲ و کاهن در روز هفتم آن علت را مشاهده کند که اینک اگر سعه عریض نشده و بر آن موی اصهب نباشد و سعه از جلد عمیقتر ننماید
- ۳۳ پس موی او را باید سترد اما جای سعه سترده نشود و کاهن علیل سعه را هفت روز دیگر محجوب نماید
- ۳۴ و در روز هفتم کاهن آن سعه را مشاهده کند که اینک اگر سعه

در جلد عریض نشده باشد و از سطح جلد عمیقتر ننماید پس
کاهن بپاکی او حکم دهد و جامه‌های خود را شسته پاك باشد

۳۵ اما اگر سعه بعد از تطهیرش در جلد عریضتر شود

۳۶ پس کاهن او را مشاهده کند که اینک اگر سعه در جلد عریض

شده باشد کاهن موی اصبه را بجوید او ناپاکست

۳۷ اما اگر سعه در نظرش متوقف باشد و موی سیاه درونش روئیده

پس سعه به جهت او پاکست و کاهن بپاکی او حکم دهد

و اگر کسی را آنچه مذکور و چه زن در جلد بدن اوضاح یعنی اوضاح

سفید عارض شده

کاهن مشاهده نماید که اینک اگر اوضاح در جلد بدنش کمدي

باشد این بهی است که در جلد پدید شد او پاکست

۴۰ و هر مردی که موی سرش ریخته باشد او اقرع است اما پاکست

۴۱ و کسی که موی سرش از طرف پیشانی ریخته باشد او اجلع است

اما پاکست

۴۲ و اگر در قرع و جلج علقی سفید مائل بسرخی باشد برص است که

در قرع و جلج ظاهر شد

۴۳ پس کاهن او را مشاهده کند که اینک اگر برآمدگی علق در قرع

و جلج سفید مائل بسرخی باشد چنانچه برص در جلد بدن نمایان

می شود

۴۴ او ابرص و ناپاکست هر آینه کاهن بنپاکی او حکم دهد که بر سر

علقی دارد

۴۵ و شخصتی که علیل برص است باید که جامه‌های وی چاک کرده

شود و سر برهنه و دهان خود را پوشیده ندا کند که ناپاک ناپاک

۴۱ تا مدتی که این علت در او باقیست ناپاک باشد ناپاکست تنها

بماند و مسکن او بخارج لشکرگاه باشد

۴۲ لباسی نیز که در آن علت برص باشد چه لباس پشمینه چه لباس کرباسی

۴۳ خواه در تار خواه در پود باشد چه کرباسی چه پشمینه خواه در چرم خواه در چیزی که از چرم درست شده باشد

۴۴ و اگر علت در لباس یا در چرم در تار یا در پود یا در هر چه از چرم درست شده اخضر یا احمر نماید علت برص است باید که آنرا بکاهن بنماید

۵۰ و کاهن آن داغ را مشاهده کرده آن پارچه را تا مدت هفت روز محجوب دارد

۵۱ و در روز هفتم داغ را مشاهده کند اگر داغ در لباس خواه در تار خواه در پود یا در چرم و هر چه از چرم درست شده عریض گشته باشد این داغ برص ساعیه است که آن ناپاکست

۵۲ باید که آن لباس را چه تار و چه پود خواه پشمینه خواه کرباسی یا چیزی که از چرم ساخته که داغ در آن باشد بسوزاند از آن رو که برص ساعیه است باتش سوخته شود

۵۳ و اگر کاهن ببیند که داغ در لباس چه تار و چه پود یا در هر چه از چرم درست شده عریض نشده باشد

۵۴ پس کاهن بفرماید تا آن چیز داغ دار را بشویند و تا هفت روز دیگر محجوب دارد

۵۵ و بعد از شستن کاهن آن داغ را مشاهده کند که اینک اگر در رنگ داغ تغییر افتاده و داغ عریض نشده باشد ناپاکست باتش

- بسوزان زیرا که در هر جا سوده نا سوده داغ اگالست
 ۵۶ و اگر کاهن ببیند که بعد از شستن آن داغ کمیدی است پس از
 لباس یا از چرم یا تار یا پود آنرا ببرد
 ۵۷ و اگر باز در لباس چه تار و چه پود یا هر چه از چرم درست شده
 بنظر آید این داغی است که منتشر میشود هر چیزی که در آن
 داغ باشد باتش بسوزان
 ۵۸ و لباسی چه تار و چه پود یا هر چیزی که از چرم درست شده که
 آنرا شستی اگر داغ از آن رفع شد پس بار دوم بشویند تا پاک شود
 ۵۹ اینست قانون برص در لباس پشمینه یا بخرابی چه تار و چه
 پود یا هر چیز چرمی تا در پاکي و ناپاکي آنها حکم داده شود

باب چهاردهم

- ۱ پس خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
 ۲ اینست قانون ابرص در روز تطهیرش زیرا نزد کاهن برسانند
 ۳ و کاهن از لشکرگاه بیرون برود و کاهن مشاهده بکند که اینک اگر
 علت برص در آن ابرص به شده است
 ۴ پس کاهن بفرماید تا برای طالب تطهیر دو گنجشک زنده از طیور
 پاک و چوب سرو آزاد و قرمزی و زوفا بگیرند
 ۵ و کاهن بفرماید تا یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب
 روان ذبح کنند
 ۶ و گنجشک زنده را با چوب سرو آزاد و قرمزی و زوفا بگیرد و اینهارا
 همراه گنجشک زنده در خون گنجشکی که بالای آب روان ذبح
 شد بزند

- ۷ و بر طالب تطهیر برص هفت مرتبه بپاشد و بپاکی او حکم دهد و گنجشک زنده را در صحرا رها کند
- ۸ و طالب تطهیر جامه های خود را بشوید و تمامی موی خود را بسترند و بآب غسل کند تا پاک شود و بعد از آن داخل لشکرگاه شده در بیرون خیمه تا هفت روز اقامت نماید
- ۹ و در روز هفتم تمامی موی سر و ریش و ابرو را بسترند یعنی تمامی موها را باید بسترند و جامه های خود را بشوید و بآب غسل کند تا پاک شود
- ۱۰ و در روز هشتم دو بره نر بی عیب و یک بره ماده یکساله بی عیب و سه عشر آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی و یک لوگ روغن بگیرد
- ۱۴ و کاهن طهارت دهنده طالب تطهیر را با اسباب بحضور خداوند بدروازه خیمه مجمع برساند
- ۱۳ و کاهن یک بره نر گرفته برای قربانی عوض جرم بگذراند و آنرا با لوگ روغن برای قربانی جنبانیدنی بحضور خداوند بچلباند
- ۱۳ و بره را در موضعی که قربانی عوض خطا و قربانی سوختنی را ذبح میکنند در جای مقدس ذبح نمایند زیرا که قربانی عوض جرم مانند قربانی عوض خطا است از آن کاهن است اقدس است
- ۱۴ و کاهن از خون قربانی عوض جرم گرفته بر بناگوش راست و شست دست راست و بر انگشت بزرگ پای راست طالب تطهیر بمالد
- ۱۵ و کاهن از لوگ روغن قدری گرفته بر کف دست چپ خود بریزد
- ۱۶ و کاهن انگشت شهادت دست راست را در روغنی که در دست

چپ میباشد بزند و روغن را هفت مرتبه بحضور خداوند بانگشت
بپاشد

۱۷ و از روغنی که در دست وی باقیست کاهن قدری بر بناگوش و بر
شست دست راست و بر انگشت بزرگ پای راست طالب

تطهیر علاوه خون قربانی عوض جرم بمالد

۱۸ و بقیه روغنی که در دست کاهن است بر سر طالب تطهیر بپزند
و کاهن برای وی بحضور خداوند کفاره دهد

۱۹ پس کاهن قربانی عوض خطرا گذرانیده در حق طالب تطهیر از
ناپاکی کفاره دهد و بعده قربانی سوختنی را ذبح نماید

۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و خوردنی را بر مذبح بگذراند و کاهن در حق
وی کفاره دهد تا پاک شود

۲۱ و اگر مغلس باشد که او را این قدر میسر نشود پس يك بره برای
قربانی عوض جرم جنبانیدنی بپارد تا کفاره در حق وی کرده شود
و ده يك حصه آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
و يك لوگ روغن

۲۲ و دو فاخته یا دو کبوتر بچه بنوعیکه دست رس گردد بپارد که یکی
قربانی عوض خطا باشد و دیگری قربانی سوختنی

۲۳ و در روز هشتم برای تطهیر نزد کاهن بدروازه خیمه مجمع بحضور
خداوند برساند

۲۴ و کاهن بره عوض خطا و لوگ روغن را گرفته برای قربانی جنبانیدنی
بحضور خداوند بجنباند

۲۵ و بره قربانی عوض جرم را ذبح کند و کاهن قدری از خون قربانی
عوض جرم بگیرد و بر بناگوش راست و شست دست راست

- وانگشت بزرگ پای راست طالب تطهیر بمالد
- ۲۶ و کاهن از آن روغن در کف دست چپ خود بریزد
- ۲۷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد قدری بانگشت راست هفت مرتبه بحضور خداوند بپاشد
- ۲۸ و کاهن از روغنی که در دست ویست بر بناگوش راست و بر شست دست راست و بر انگشت بزرگ پای راست طالب تطهیر علاوه^۲ خون عوض جرم بمالد
- ۲۹ و بقیه^۳ روغن که در دست کاهنست بر سر طالب تطهیر بریزد تا در حق وی بحضور خداوند کفاره دهد
- ۳۰ و از فاخنگان یا کبوتر، بچگان بنوعیکه او را دست رس گردد یکی را بگذراند
- ۳۱ از هر کدام که وی را دست رس شود یکی برای قربانی عوض خطا و دیگری برای قربانی سوختنی همراه^۴ خوردنی بیارد پس کاهن بجهت طالب تطهیر بحضور خداوند کفاره دهد
- ۳۲ اینست قانون ابرصی که اسباب تطهیر را دست رس نداشته باشد
- ۳۳ و خداوند موسی و اهرن را مخاطب ساخت و گفت
- ۳۴ چون بدیار کنعان که ملکیت آنرا بشما میدهم داخل شوید و علت بر سر را بر خانه^۵ از خانه‌های مملوک شما نازل گردانم
- ۳۵ و صاحب‌خانه نزد کاهن آمده خبر دهد که چیزی در خانه می‌بینم گویا علتی است
- ۳۶ پس گاهی بفرماید تا خانه را خالی نمایند پیش از آن که کاهن بمشاهده^۶ علت بیاید تا هر چه در خانه باشد ناپاک نگردد و بعد از آن کاهن بدیدن خانه داخل شود

۳۷ وعلت را مشاهده کند که اینک اگر علت بر دیوارهای خانه
خطوطی اخضر و احمر نمودار شده که از صفحه دیوار
عمیقتر می نماید

۳۸ پس کاهن از خانه بیرون رفته بر در خانه بایستد و خانه را تا هفت
روز بند کند

۳۹ و کاهن در روز هفتم مراجعت نموده مشاهده کند که اینک اگر
علت بر دیوارهای خانه منتشر شده باشد

۴۰ پس کاهن بفراید تا سنگهایی که علت در آن اثر کرده بکنند و در
جای ناپاک بخارج شهر بیندازند

۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بخراشد و خاک خراشیده را بخارج
شهر در جای ناپاک بپزند

۴۲ و سنگهایی دیگر گرفته بجای آن سنگها نصب کنند و گل نو گرفته
خانه را گل اندود کنند

۴۳ و اگر علت در خانه سرزند بعد از آنکه سنگها را برداشتند و خانه را
خراشیدند و اندود کردند

۴۴ پس کاهن باز آمده مشاهده کند که اینک اگر علت در خانه

منتشر شده باشد علت برص ساعیه است در آن خانه نا پاکست

۴۵ و آن خانه را با سنگها و چوبها و تمامی گل خانه را خراب کند
و بخارج شهر در جای ناپاک ببرد

۴۶ و نیز هر کس که در آن خانه تا مدتی که مسدود شد رفته باشد تا
شام ناپاکست

۴۷ و کسی که در آن خانه بخورد جامه های خود را بشوید و کسی که
در آن خانه چیزی بخورد جامه های خود را بشوید

۴۸ و اگر کاهن داخل شده مشاهده کند که اینک علت در خانه منتشر نشده است بعد از آنکه خانه را اندوندند پس کاهن بپاکی آبخانه حکم دهد از آنرو که علت رفع شده است

۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب سرو آزاد و قرمزی و زوفا بگیرد

۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بالای آب روان ذبح کند

۵۱ و چوب سرو آزاد و زوفا و قرمزی و گنجشک زنده را گرفته در خون

گنجشک ذبیحه در آب روان بزند و بر خانه هفت مرتبه بنپاشد

۵۲ تا خانه را بخون گنجشک و باب روان و بگنجشک زنده و بچوب

سرو آزاد و بزوفا و بقرمزی پاک کند

۵۳ و گنجشک زنده را بخارج شهر در صحرا رها کند و برای خانه کفاره

دهد تا پاک شود

۵۴ اینست قانون انواع علت برص و سعفه

۵۵ و برای برصی که در جامه یا در خانه روی دهد

۵۶ و برای برآمدگی و قوبا و وضع

۵۷ تا اتمام نا پاکي و پاکی معلوم شود اینست قانون برص

باب پانزدهم

۱ و خداوند موسی و اهرورن را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائيل را چنین بفرمائید که اگر از بدن کسی جریان واقع

شود بسبب آن جریان ناپاکست

۳ اینست ناپاکی که نسبت بجریان دارد خواه جریان از بدنش

مستسل باشد خواه بند شود سبب ناپاکی اوست

قوانین

۴ بر هر بستری که علیل جریان بخوابد ناپاکست و بر هر چیزی که بنشینند ناپاکست

۵ و هر کسی که بستر ویرا مَس کند جامه‌های خود را بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاک باشد

۶ و بر هر چیزی که علیل جریان نشسته بود هر کس که بر آن بنشیند جامه‌های خود را بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاک باشد

۷ و کسی که بدن علیل جریان را مَس کند جامه‌های خود را بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاک باشد

۸ و هر گاه علیل جریان بر شخصی پاک تف بپندارد او جامه‌های خود را بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاک باشد

۹ و بر هر زین که علیل جریان سوار شود آن نیز ناپاکست

۱۰ و هر چیزی که در زیر وی بوده است کسیکه آنرا مَس کند تا شام ناپاکست و کسی که این اسباب را بردارد جامه‌های خود را بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاک باشد

۱۱ و هر گاه علیل جریان دست خود را نا شسته کسی را مَس کند آنکس جامه‌های خود را بشوید و غسل نماید و تا شام ناپاک باشد

۱۲ و هر ظرف سفالین را که علیل جریان مَس کند باید شکست و هر ظرف چوبین را از آب بشویند

۱۳ و چون که علیل از جریان پاک شود پس برای تطهیر خود هفت روز بشمارد و جامه‌های خود را بشوید و در آب روان غسل کند تا پاک شود

۱۴ و در روز هشتم دو فاخته یا دو کبوتر بچه بگیرد و بحضور خداوند بدرازهٔ خیمهٔ مجمع حاضر شده تسلیم کاهن نماید

- ۱۵ و کاهن هر دورا بگذرانند يکي براي قرباني عوض خطا و ديگري براي قرباني سوختني و کاهن براي وي در باب جريانش بحضور خداوند كفاره دهد
۱۶. و اگر کسي را آب مئي برآيد تمامي بدن را بشويد و تا شام ناپاک باشد
- ۱۷ و هر لباسي و هر چرمي که مئي بر آن ريخته شود بشويند و تا شام ناپاک باشد
- ۱۸ چون مردمي با زني هم بستر شده اترال کند هر دو غسل نمايند و تا شام ناپاک باشند
- ۱۹ و اگر زني حائض باشد يعني خون از رحمش جاري شود تا هفت روز گوشه نشين باشد و هر کسي که او را مس کند تا شام ناپاک باشد
- ۲۰ و بر هر چيزي که در مدت گوشه نشيني بخوابد ناپاکست و بر هر چيزي که بنشيند ناپاکست
- ۲۱ و هر کسي که بستر وي را مس کند جامه هاي خود را بشويد و غسل نمايد و تا شام ناپاک باشد
- ۲۲ و بر هر چيزي که نشسته بود هر کس که آنرا مس کند جامه هاي خود را بشويد و غسل نمايد و تا شام ناپاک باشد
- ۲۳ و اگر بستري چيزي که بر آن نشسته باشد مس کند تا شام ناپاک باشد
- ۲۴ و اگر کسي باوي هم بستر شود وقتي که حائض باشد تا هفت روز ناپاکست و تمامي بستري که بر آن خوابيده بود ناپاکست
- ۲۵ و هر گاه زني را سيلان دم مدتي مديد نه در وقت حيض عارض شود

یا هرگاه وراي مدت حيض جاري باشد تمامی مدت نا پاكي
وي چون مدت حيض باشد ناپاکست

۲۶ - بر هر بستري که در ایام سیلان دم بخوابد مانند بستر حيض باشد

۲۷ و بر هر چيزي که بنشینند مانند ناپاكي حيض ناپاک باشد

۲۸ و هر کسي که آن چیزها را مسح کند ناپاکست و جاهای خود را
بشوید و غسل نماید و تا شام نا پاک باشد

۲۹ و اگر از سیلان دم پاک شود هفت روز بشمارد و بعده پاک شود

۳۰ و در روز هشتم دو فاخته یا دو کبوتر بچه گرفته نزد کاهن بدروازۀ
خیمه^۱ مجمع برساند

۳۱ که کاهن يکي از آنها را براي قرباني عوض خطا و ديگري را براي قرباني
سوختني بگذراند و کاهن براي وي در باب ناپاكي سیلان دم بحضور
خداوند کفاره دهد

۳۲ بدین طریق بني اسرائيل را از ناپاكي جدا نمائید مبادا که اگر مسکن

مرا که در میان ایشان است پلید سازند در ناپاكي خود بمیرند

۳۳ اینست قانون عليل جریان و کسي که از جنابت پلید شده

۳۴ و حائض و هر کسي که جریان داشته باشد چه مرد و چه زن و مردی
که با زني ناپاک هم بستر شود

باب شانزدهم

۱ و خداوند بعد از فوت دو پسر اھرون که بحضور خداوند قرباني

گذرانیده وفات یافته بودند موسی را مخاطب ساخت

۲ و خداوند بموسی گفت که اھرون برادر خود را بفراي تا بجاي

مقدس اندرون حجاب پیش تخت مرحمت که بالای صندوقست

در همه او قات داخل نشود مبدا که بعید زیرا که در ابر بالای تخت مرحمت ظاهر میشوم

۳ اهرن بجای مقدس همین سان داخل شود که گوساله برای قربانی عوض خطا و قوچی برای قربانی سوختنی بیارند

۴ قباي کتان مقدس را در بر کند و زیر جامه کتان بپوشد و کمربند کتان بر میان بسته عمامه کتان بر سر ببندد این لباسهای مقدس اند لهذا بدن خود را شسته بپوشد

۵ از جماعت بني اسرائيل دو بزغاله برای قربانی عوض خطا و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرند

۶ و اهرن گوساله عوض خطای خود بگذراند تا برای خود و اهل خانه خود کفاره دهد

۷ و دو بزرا گرفته بحضور خداوند بدروازه خیمه مجمع حاضر گردانند و اهرن بر آن دو بز قرعه اندازد قرعه برای خداوند و قرعه دیگر برای بز طلیقه

۸ و اهرن آن بزرا که قرعه خداوند بنامش برآمد بیارد و برای قربانی عوض خطا بگذراند

۱۰ و بز که بر آن قرعه بز طلیقه بنامش برآمد باید که زنده بحضور خداوند حاضر گردانند تا از آن کفاره دهند و آنرا در بیابان سر دهند تا بز طلیقه باشد

۱۱ و اهرن بزغاله عوض خطای خود را حاضر سازد و در حق خود و اهل خانه خود کفاره دهد و بزغاله عوض خطای خود را ذبح نماید

۱۲ و یک مجمر پر از انگور از بالای مذبحی که بحضور خداوند است گرفته و دو مشت از بخور معطر کوبیده اندرون حجاب برساند

۱۳ و بخور را بحضور خداوند بر آتش بدهد تا دود بخور تخت مرحمت را که بر صندوق است فراگیرد مبادا که بمیرد

۱۴ و از خون گوساله قدری گرفته بر تخت مرحمت بطرف مشرق بانگشت خود بپاشد و در پیش تخت مرحمت خون را بانگشت خود هفت مرتبه بپاشد

۱۵ پس آن بز عوض خطای قوم را ذبح نموده خونس را اندرون حجاب برساند و برسمی که خون گوساله را بکار برد این خون را نیز بعمل آرد یعنی بر تخت مرحمت و در پیش تخت مرحمت بپاشد

۱۶ و بسبب ناپاکی بنی اسرائیل و تقصیرات ایشان هر گداهی که مرتکب شده اند بحق جای مقدس کفاره دهد و بدین نمط برای خیمهٔ مجمع که با ایشان در میان ناپاکی ایشان میماند بعمل آرد و در وقتی که بجای مقدس برای کفاره دادن داخل شود هیچکس در خیمهٔ مجمع نباشد تا آنکه برای خود و اهل خانهٔ خود و تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره داده بیرون آید

۱۸ و بیرون آمده بمذبحی که بحضور خداوند است برای آن نیز کفاره دهد و قدری از خون گوساله و از خون بز گرفته بر شاخهای مذبح از اطراف بمالد

۱۹ و قدری از خون بانگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد تا آنرا از ناپاکی بنی اسرائیل پاک و مقدس سازد

۲۰ و چون از کفارهٔ جای مقدس و خیمهٔ مجمع و مذبح فارغ شود بز زنده را حاضر سازد

۲۱ و اهرن هر دو دست خود را بر سر بز زنده گذاشته تمامی خبائثت بنی اسرائیل و همگی تقصیرات ایشانرا و هر گداهی را که مرتکبش

شده‌اند اعتراف نماید و بر سر آن بز تسلیم کند و آنرا بوساطت کسی که سزاوار اینکار باشد در بیابان سر دهد

۲۲ و آن بز تمامی خبائث ایشانرا برداشته بز صینی ویران ببرد و او بزرا در بیابان سر دهد

۲۳ و اهرن بخیمه^۲ مجمع در آمده لباسهای کتان را که بوقت داخل شدن بجای مقدس پوشیده بود خلع نموده در آنجا بگذارد

۲۴ و در جای مقدس بدن خودرا شسته لباسهای معناده^۳ خودرا پوشیده بیرون آید و قربانی سوختنی خودرا و قربانی سوختنی قومرا بگذارد و برای خود و برای قوم کفاره دهد

۲۵ و پیده^۴ قربانی عوض خطارا بر مذبح بسوزاند

۲۶ و رها کننده^۵ بز طلیقه جامه‌های خودرا بشوید و غسل نماید و بعد از آن بشکرگاه در آید

۲۷ و گوساله^۶ عوض خطا و بز عوض خطا که خون آنها را برای کفاره دادن بجای مقدس آورده بودند بخارج لشکرگاه ببرند و پوست و گوشت و فضلات آنها را بسوزانند

۲۸ و سوزاننده^۷ آنها جامه‌های خودرا بشوید و غسل کند و بعد از آن داخل لشکرگاه شود

۲۹ و این قانون ابدی برای شما باشد که در روز دهم ماه^۸ هفتم خودرا مغموم سازید و بهیچ کار نپردازید نه متوطن نه واریدی که در میان شما مقیم باشد

۳۰ که در آن روز کاهن بجهت شما کفاره دهد تا شمارا پاک کند تا شما از همه گناهان بحضور خداوند پاک باشید

۱۳ این سبب آرام باشد برای شما و بقانون ابدی خودرا مغموم دارید

۳۲ و کاهنی که ممسوح و متعین شود تا بجای پدر خود کاهن باشد باید که این کفاره را ادا کند و جامه‌های کتان یعنی البسه مقدسه بپوشد

۳۳ و در حق مقدس مقدس کفاره دهد و برای خیمه^۲ مجمع و مذبح نیز کفاره دهد و برای کاهنان و تمامي حَضار مجلس کفاره دهد

۳۴ و همین برای شما قانونی ابدی باشد تا در حق بني اسرائيل از همه گناهان سالی یکدفعه کفاره داده شود پس چنانچه خداوند موسی را فرمود بعمل آورد

باب هفدهم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که اهرن و پسرانش و تمامي بني اسرائيل را بفرمائي که اینست امری که خداوند فرموده است
- ۳ هر کسي از خاندان اسرائيل که گاوي نریا بَره^۱ یا بزِی در لشکرگاه بکشد یا بیرون لشکرگاه بکشد
- ۴ و آنرا بدروازه^۲ خیمه^۳ مجمع نرساند تا قربانی خداوند را پیش مسکن خداوند بگذراند آن مرد محسوب بخونی شود زیرا که خون ریخته است آن شخص از میان قوم خود منقطع شود
- ۵ غرض آنکه بني اسرائيل ذبائح خود را که در صحرا ذبح نمایند بحضور خداوند بدروازه^۲ خیمه^۳ مجمع نرد کاهن پُرسانند و آنها را بطریق ذبائح سلامتی پیش خداوند ذبح نمایند
- ۶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند بدروازه^۲ خیمه^۳ مجمع بپاشد و پدیرا بسوزاند تا بوی خوشنودی برای خداوند باشد
- ۷ و بنام دیوها که بپیروی آنها زناکاری کرده‌اند من بعد ذبائح خود را

- نگذرانند این قانون ابدی طبقه بعد طبقه برای ایشان برقرار باشد
 ۸ وایشانرا بفرمائی که از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان
 شما مقیم باشند هر کسی که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذراند
 ۹ و آنرا بدروازه خیمه مجمع حاضر نکند تا بنام خداوند بگذراند
 همان شخص از قوم خود منقطع شود
 ۱۰ و هر کسی از خاندان بنی اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما مقیم
 باشند بهر وجه که خون بخورد بدرستی که بسوی خورنده خون
 روی عتاب میگردانم و از میان قوم خودش منقطع مینمایم
 ۱۱ بسبب آنکه حیات تن خون است که آنرا بر مذبح بشما داده‌ام
 تا در حق جانهای شما کفاره داده شود زیرا که خون در حق جان
 کفاره میدهد
 ۱۲ بنابراین بنی اسرائیل را فرمودم که هیچکس از شما خون نخورد
 و غریبی که در میان شما مقیم باشد او نیز خون نخورد
 ۱۳ و هر کسی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما مقیم باشند
 شکار را خواه بهائم خواه طیور که خوردن آن جائز است صید کند
 باید که خونس ریخته در خاک پنهان سازد
 ۱۴ زیرا که جان هر جاندار در خونست ازین سبب بنی اسرائیل را
 فرمودم که خون هیچ جاندار را نخورید زیرا که حیات جاندار در
 خونست هر کسی که آنرا بخورد هلاک خواهد شد
 ۱۵ و هر کسی که میتة یا دریده سباع را بخورد خواه متوطن خواه غریب
 باشد جامه‌های خود را بشوید و غسل نماید و تا شام نا پاک ماند
 و بعد از آن پاک شود
 ۱۶ اگر جامه‌های خود را نشوید و غسل نکند پس زیر بار گناه خود باشد

باب هجدهم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بني اسرائيل را بدین مضمون بفرمائي که منم خداوند خدای شما
- ۳ بر سوم ملک مصر که در آنجا سکونت داشتید عمل نمائید و بر سوم
- ملک کنعان که شما را در آنجا می رسانم عمل نمائید و بطریق
- قوانین ایشان سلوک مکنید
- ۴ فرائض مرا بجا آرید و قوانین مرا مرعي دارید تا بدان موجب
- رفتار نمائید منم خداوند خدای شما
- ۵ از این سبب قوانین و فرائض مرا نگهدارید که هرکسي که آنها را
- اطاعت کند موجب حیات او خواهد شد منم خداوند
- ۶ هیچکس از شما با اقربای خود هم بستر نشود و کشف ستروي
- نکند منم خداوند
- ۷ کشف ستري پدر و مادر خود مکن که او مادر تست کشف ستري او
- نباید کرد
- ۸ کشف ستري پدر خود مکن که ستري پدر تست
- ۹ خواهر خود را چه دختر پدر تو باشد و چه دختر مادر تو چه تولدش
- در خانه باشد چه بیرون کشف ستري ایشان مکن
- ۱۰ کشف ستري دختر پسر و دختر دختر خود مکن زیرا که ستري ایشان
- چون ستري تست
- ۱۱ کشف ستري دختر زن پدر خود مکن که فرزند پدر تست و خواهر
- تست
- ۱۲ کشف شتر خواهر پدر خود مکن که وي قریای پدر تست
- ۱۳ کشف ستري خواهر مادر خود مکن که وي قریای مادر تست

۱۴ کشف ستر برادر پدر خود مکن یعنی با زن وی نزدیکی مکن

زیرا که زن عمومی تست

۱۵ کشف ستر زن پسر خود مکن که او منکوحهٔ پسر تست و جائز

نیست که کشف ستر او کفی

۱۶ کشف ستر زن برادر خود مکن که ستر برادر تست

۱۷ کشف ستر زنی و دختر آئرن مکن و نه کشف ستر دختر پسر او و نه

دختر دختر او را زیرا که قربای وی هستند این فجور المحرمات است

۱۸ خواهر زن خود را با زن خود تا در حیات باشد هو و مساز و از

مصاحبت دیگری ویرا اندوه مرسان

۱۹ با زنی که بسبب حیض گوشه نشین است همملوث مشو و کشف

ستر ویرا مکن

۲۰ و با زن همسایهٔ خود همبستر مشو و از صحبت وی خبیثی

حاصل مکن

۲۱ و کسی از اولاد خود را در راه مَلَّتْ مگذران و نام خدای خود را

پلید مساز منم خداوند

۲۲ با مردان بقاعدهٔ زنان نزدیکی مکن زیرا که این فسق است

۲۳ با حیوانات جمع مشو و از صحبت آنها خبیثی حاصل مکن و زنی

پیش حیوانی رفته بقصد نزدیکی نه ایستد زیرا که اختلاط

جنسیت است

۲۴ در امری از این امور خود را ملوث مکنید زیرا که قبائلی که در پیش

روی شما بدر میکنند درین همه افعال ملوث شده اند

۲۵ و زمین هم ملوث است و انتقام شرارتش از آن میگیرم بحدی که

زمین هم ساکنان خود را قی کند

۲۶ لهذا قوانین و فرائض مرا مرعي داريد و هيچ يك ازین قبايح را
مرتكب مشويد چه متوطن چه غريبی كه درميان شما
مقيم باشد

۲۷ كه ساكنان آن زمين كه پيش از شما بوده اند مرتكب اينهمه
قبايح گرديده اند بجدي كه زمين نيز ملوث شد

۲۸ مبدا كه چون زمين را ملوث كنيد چنانچه اقوام پيشين را قي كرد
شمارا نيز قي كند

۲۹ زيرا كه هر كسي كه بيكي ازین قبايح ارتكاب نمايد همان شخص كه
مرتكب شود از قوم خود منقطع گردد

۳۰ لهذا اوامر مرا مرعي داريد تا بيكي ازین عادات قبيحه كه پيش
از شما بعمل آوردند شما بعمل نياريد و خود را بدین افعال ملوث
نسايزد منم خداوند خدای شما

باب نوزدهم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲ كه تمامی جماعت بني اسرائيل را بدین مضمون بگوي كيه

مقدس باشيد زيرا كه من خداوند خدای شما مقدس هستم

۳ هريك از پدر و مادر خود بترسد و روزهاي سبت مرا عزيز داريد
منم خداوند خدای شما

۴ ببتان التفات نمائيد معبودان ريخته براي خود مسايزد منم
خداوند خدای شما

۵ و هرگاه ذبيحه سلامتي در راه خداوند ذبح نمائيد با حسن ارادت
بايد گذرانيد

- ۶ در روزي که ذبح مي شود يا در روز ديگر خورده شود و اگر چيزي تا روز سيوم باقي ماند با آتش سوخته شود
- ۷ و اگر در روز سيوم ذره از آن خورده شود مکروه است مقبول نخواهد شد
- ۸ و خورنده آن بسبب آنکه چيز مقدس خداوند را پليد کرده است بگناهگاري منسوب باشد و همان شخص از قوم خود منقطع شود
- ۹ و چون حاصلات زمين خود را بدروي گوشهاي منزعه را باندنام مدرو خوشهاي پراکنده را همچين
- ۱۰ انگورها از تاکستان خود فقير و قطمير جمع مکن چيزي براي فقرا و غريا بگذار منم خداوند بخداي شما
- ۱۱ در دي مکنيد مکر و دروغ گوئي با يکديگر موزيد
- ۱۲ و سوگند دروغ بدام من مخوريد و نام خداي خود را خوار مساز منم خداوند
- ۱۳ بر همسايه خود ظلم مکن از او و غصب نمائي و مزد مزدور را صحيح پيش تو نمايند
- ۱۴ بر کر لعن مکن در راه کور چيزي لغزاننده منه اما از خداي خود بترس منم خداوند
- ۱۵ در قضا حيف مکن و طرف گيري محقر مکن و موقر را محترم مدار اما دعوي همسايه خود را از روي عدل فيصل کن
- ۱۶ و گرد غمازي اقران خود مگرد و بخون همسايه خود راضي مشو منم خداوند
- ۱۷ بر برادر خود در دل کينه موز ملامت همسايه تو بر تو لازمست تا زير بار گناه نشوي

۱۸. از ابتدای جنس خود انتقام بگیر و در کمین منشین همسایه^{*}
خود را چون خود دوست دار منم خداوند

۱۹. قوانین مرا مرعی دارید بهائم خود را با غیر جنس گشن مکن در

مزرعه^{*} خود تخم آمیخته مکاه و لباسی از پنبه و پشم بافته میپوش

۲۰. و اگر کسی با کنیزکی همبستر شود که او منسوب بشوهریست

و او را باز نخریده و آزاد نکرده آن زن را تازیانه باید زن ایشانرا نباید

کشت زیرا که او آزاد نیست

۲۱. و مرد قربانی عوض جرم بحضور خداوند بدروازه^{*} خیمه^{*} مجمع یعنی

قوچی بعوض جرم برساند

۲۲. و گاه از قوچ عوض جرم بحضور خداوند در حق وی نسبت

بگناهی که مرتکب شده است کفاره دهد تا آن جرم که ارتکاب

نموده عفو شود

۲۳. و چون داخل آن دیار شده انواع درختان را برای خورش نشانده

باشید ثمر آنها را چون نا مختون شمارید تا سه سال چون نا مختون

برای شما باشد خورده نشود

۲۴. و در سال چهارم تمامی ثمراتش مقدس باشد تا ادای شکر

خداوند کرده شود

۲۵. و در سال پنجم ثمراتش را تناول نمائید تا برای شما مכולات خود

بدهد منم خداوند خدای شما

۲۶. چیزی با خرن مخورید فال بگیرید و منجمی منمائید

۲۷. گوشه‌های سر خود را مدور متراشید و گوشه‌های ریش را خراب مکن

۲۸. در ماتم اموات بدن خود را مخراشید و وشم بر خود مکنید منم

خداوند

- ۲۹ و دختر خود را بی حرمت مکن و فاحشه مگردان مبادا که اهل زمین مرتکب زناکاری شوند و زمین پر از فجور گردد
- ۳۰ روزهای سبت مرا مرعی دارید و مقدس مرا محترم دارید منم خداوند
- ۳۱ با کسانی که با جن آشنائی دارند توجه نمائید و از غیب گویان استفسار مکنید تا از ایشان پلید نشوید منم خداوند خدای شما
- ۳۲ در پیش ریش سفید برخیز و دیدار سالخورده را محترم دار و از خدای خود بترس منم خداوند
- ۳۳ هرگاه غریبی در وطن شما مقیم باشد او را میازارید
- ۳۴ غریبی که با شما مقیم باشد در نظر شما چون متوطن باشد و او را برابر خود دوست دار از آنرو که شما در ملک مصر غریب بودید منم خداوند خدای شما
- ۳۵ در قضا و در پیمایش و در وزن و در پیمانه هیچ خساره مکن
- ۳۶ ترازوهای درست و سنگهای درست و ایقاعی درست و هین درست بدارید منم خداوند خدای شما که شما را از ملک مصر بیرون آوردم
- ۳۷ ازین سبب همه قوانین مرا و همه فرائض مرا پاس دارید و بر آنها عمل نمائید منم خداوند

باب بیستم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بنی اسرائیل را نیز چنین بفرمای که هر شخصی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل مقیم باشند کسی که یکی از نسل خود پیشکش ملک گرداند لامحاله مقتول شود باشندگان آن نواحی او را سنگسار نمایند

- ۳ من روی عتاب بسوی آن شخص می گردانم تا او را از میان قوم خود منقطع سازم بنابراین که نسل خود را پیشکش مُلک گردانیده مقدس مرا پلید کرده است و نام مقدس مرا خوار نموده
- ۴ و هرگاه باشندگان آن نواحی از حال کسی که نسل خود را پیشکش مُلک نموده است چشم بپوشند و بقتل نرسانند
- ۵ من روی عتاب بسوی او و خاندانش میگردانم تا او را با همه اشخاصی که در زناکاری او شریک بودند یعنی در عبادت مُلک زناکاری کردند از میان قوم منقطع سازم
- ۶ و کسی که باشنای جن و بعیب گویان توجه نماید تا در پیروی ایشان زناکاری کند بسوی آن شخص روی عتاب میگردانم تا او را از میان قوم منقطع سازم
- ۷ و حال آنکه خود را تقدیس نمائید و مقدس باشید از آنرو که منم خداوند خدای شما
- ۸ و احکام مرا مرعی دارید و عمل نمائید منم خداوند که شمارا تقدیس نمایم
- ۹ هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند لامحاله مقتول شود
- ۱۰ پدر یا مادر خود را لعنت کرده است پس خون برگردن اوست هرگاه کسی با زن غیري زنا کند یعنی مرتکب زناکاری با زن همسایه خود گردد پس زانی و زانیه لامحاله مقتول شوند
- ۱۱ هرگاه کسی با زن پدر خود همبستر شود کشف ستر پدر خود کرده است هر دو لامحاله مقتول شوند خون برگردن ایشانست
- ۱۲ و هرگاه کسی با زن پسر خود همبستر شود هر دو لامحاله مقتول شوند که از فعل آنها تضییع انساب است و خون برگردن ایشانست

- ۱۳ و هرگاه کسی با مردی بقاعدهٔ زنان نزدیکی کند هر دو امر قبیح را
اِتکاب نموده اند لامحالهٔ مقتول شوند خون بر گردن ایشانست
- ۱۴ و اگر کسی دختری و مادر آن دختر را بنکاح در آرد امر شنیع
است هر سه بائش سوخته شوند تا چنین امر شنیع در میان
شما نباشد
- ۱۵ و اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند او لامحالهٔ مقتول شود و حیوان
نیز کشته گردد
- ۱۶ و اگر زنی پیش حیوانی رفته با آن نزدیکی کند زن و حیوان را باید
کشت لامحالهٔ مقتول شوند خون بر گردن ایشانست
- ۱۷ و اگر کسی خواهر خود را چه دختر پدر چه دختر مادرش باشد
بخلوت بردهٔ او را برهنه ببیند و همچنین وی او را برهنه ببیند امر
بی حیاتیست و بظن اهل قوم منقطع گردند که او ستر خواهر خود را
کشف کرده زیر بار گناه خود بماند
- ۱۸ و اگر کسی با زنی حائض همبستر شود و کشف ستر او کند مرد
چشمهٔ زن را باز کرده است و زن چشمهٔ خون خود را و انمودهٔ هر
دو از میان قوم خود منقطع شوند
- ۱۹ و کشف ستر خاله و عمهٔ خود مکن زیرا که مرتکب این امر شده
ستر اقربای خود را کشف کرده است زیر بار گناه باشند
- ۲۰ و اگر کسی با زن عموی خود همبستر شود کشف ستر عموی خود
کرده است هر دو زیر بار گناه باشند و بی اولاد خواهند مرد
- ۲۱ و اگر کسی زن برادر خود را بنکاح در آرد امری ناشایسته است
کشف ستر برادر خود کرده است بی اولاد خواهند بود
- ۲۲ القصة همه قوانین و همه فرائض مرا مرعی دارید و بعمل آرید مبادا
قوانین

۲۳ که زمینی که شمارا در اینجا مقیم میگردانم شمارا قبی کند .
و بقواعد اقوامی که در پیش روی شما اخراج می نمائیم سلوک
منمائید که ایشان مرتکب این همه امور شده اند و من از ایشان
متنفر شده ام.

۲۴ اما شمارا گفتم که زمین ایشانرا به میراث خواهید گرفت و من بشما
خواهم بخشید تا بتصرف در آرید زمینی که فیضان شیر و شهد
در آن است منم خداوند خدای شما که شمارا از قبائل
ممتاز کردم

۲۵ لهذا در میان بهائم پاک و ناپاک و در میان طیور پاک و ناپاک
تمتیز نمائید و خود را بواسطه بهائم و طیور و انواع حشرات الارض
که آنها را از شما بنایابی جدا کرده ام متنفر مگردانید

۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من خداوند قدوس هستم و شمارا
از قبائل ممتاز نموده ام تا از آن من باشید

۲۷ و هر کس چه مرد چه زن که آشنای جن یا غیب گو باشد لامحاله
مقتول شود ایشانرا سلگسار نمائید خون برگردن ایشان است

باب بیست و یکم

۱ و خداوند موسی گفت که بدین مضمون کاهنان را از بنی اهرن
بفرمای که هیچ کس در قوم خود بسبب میت ناپاک نشود

۲ مگر بسبب خویشان که با وی نزدیکترند یعنی مادر و پدر و پسر
و دختر و برادر خود

۳ و خواهر دوشیزه خود که با وی قرابت دارد و شوهر نکرده بسبب
وی جائز است که ناپاک شود

- ۴ هر کس که در قوم بزرگست خود را ناپاک نکند و خوار نسازد
 ۵ و سر خود را پی موی نکنند و گوشه ریش را نتراشند و بدن خود را
 تیغ نزنند
 ۶ برای خدای خود مقدس باشند و نام خدای بخود را خوار نسازند
 زیرا که هدیه مای آتشین خداوند و نان خدای خود را میگذرانند
 لهذا مقدس باشند
 ۷ زنی که فاحشه یا بیحرمت باشد بنگاح نیارند و زنی که از شوهر طلاق
 یافته بنگاح نیازند از آنرو که کاهن برای خدای خود مقدس است
 ۸ و بنابراین وی را تقدیس نمایی که نان خدای ترا میگذراند نزد تو
 مقدس باشد بسبب آنکه منم خداوند قدوس که شمارا تقدیس نمایم
 ۹ و دختر کاهن هرگاه خود را بزنا بیحرمت سازد پدر خود را نیز
 بیحرمت ساخته است او را باتش بسوزانند
 ۱۰ و کاهنی که از برادران خود بزرگست که بر سرش روغن مسح ریخته
 شد و بپوشیدن لباسهای خاص تعین یافته نمی باید که سر خود را
 برهنه کند و نه جامه های خود را چاک کند
 ۱۱ و نزد مئی نیرو و خود را بسبب پدر و مادر خود ناپاک نسازد
 ۱۲ و از مقدس بیرون نرود و مقدس خدای خود را خوار نسازد زیرا که
 تاج روغن مسح خدای وی بر سرش هست منم خداوند
 ۱۳ و دوشیزه را بنگاح خود درآرد
 ۱۴ زن بیوه و طلاق یافته و بیحرمت و فاحشه را نباید گرفت لیکن
 دوشیزه را از قوم خود بنگاح درآرد
 ۱۵ و اولاد خود را در میان قوم بیحرمت نسازد زیرا که منم خداوند که
 او را تقدیس می نمایم

- ۱۶ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۷ که اهرون را چنین بفرمای که از نسل تو طبقه بعد طبقه هر کسی که معیوب باشد برای گذراندن نان خدای خود حاضر نشود
- ۱۸ هر شخصی که معیوب باشد حاضر نگردد چه نابینا و چه لنگت چه پهن بینی و چه زاید الاطراف
- ۱۹ یا کسی که شکسته پا یا شکسته دست باشد
- ۲۰ یا کوزبشت یا کوتاه قد یا کسی که گل چشم یا جرب یا حزازة دارد یا مدقوق الخصیه باشد
- ۲۱ از اولاد اهرون کهن کسی که معیوب باشد بگذرانیدن هدیه های آتشین خداوند حاضر نشود چه معیوبست برای گذراندن نان خدای خود نزدیک نیاید
- ۲۲ نان خدای خود را چه اقدس و چه مقدس تناول نماید
- ۲۳ لیکن داخل حجاب نشود و نزدیک مذبح نیاید بسبب آنکه معیوبست الغرض مقدسهای مرا خوار نسازد زیرا که منم خداوند
- که ایشانرا تقدیس می نمایم
- ۲۴ و موسی این معنی را باهرون و پسرانش و بجمیع بنی اسرائیل باز نمود

باب بیست و دوم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که اهرون و پسرانش را بفرمای تا از مقدسات بنی اسرائیل که آنها برای من تقدیس نمایند بپرهیزند و اسم مقدس مرا خوار نسازند
- منم خداوند
- ۳ ایشانرا بگوی که هر کسی از اولاد شما پشت در پشت که بوقت

ناپاکی نزدیک بمقدسائی که بني اسرائيل آنها را براي خداوند تقدیس نمایند برسد همان شخص از حضور من منقطع خواهد شد منم خداوند

۴ هرکسي از اولاد اهرن که ابرص يا علیل جریان باشد تا آنکه پاک

نشود از مقدسات چیزی نخورد و هرکسي چیزی را که از میت ناپاک شده است مس کند يا کسی که آب مني از او برآید

۵ يا کسی که هر نوع حشرات که موجب ناپاکی است يا آدمي که ناپاکی وي هرچه باشد در او اثر کند مس نماید

۶ شخصي که این نوع چیزی مس کند تا شام ناپاک باشد تا بدن را باب نشوید از مقدسات چیزی نخورد

۷ بوقت غروب آفتاب پاک شود و بعد از آن از مقدسات بخورد از آنرو که خوراک و بست

۸ میت و دریده سباع را نخورد و از آن ناپاک نشود منم خداوند

۹ لاجرم قانون مرا مرعي دارند مبدا که اگر خوار نمایند بدین سبب زور بارگناه شده بمیرند منم خداوند که ایشانرا تقدیس مي نمایم

۱۰ هیچ غریبي چیز مقدس را نخورد و کسی که مهمان کاهن يا چاکر باشد چیز مقدس را نخورد

۱۱ لیکن هرکسي که زر خریده کاهن باشد از آن بخورد و نیز کسی که خانه زاد او باشد این هر دو با وي همخوراک باشند

۱۲ اگر دختر کاهن زن مرد غریبي باشد از هدیه مقدسات نخورد

۱۳ اما اگر دختر کاهن بیوه يا مطلقه باشد و فرزندی ندارد و بخانه پدر خود مراجعت نموده مانند ایام طفولیت با پدر خود همخوراک

باشد لیکن هیچ کس غریب از آن نخورد

- ۱۴ و هرگاه کسی از چیز مقدس سهواً بخورد حصه پنجم را بر آن اضافه کرده با مقدار چیز مقدس تسلیم کاهن نماید
- ۱۵ و مقدسات بني اسرائيل را که برای خداوند میگذرانند خوار نسازند
- ۱۶ و خود را بخوردن مقدسات مجرم نسازند زیرا که منم خداوند که ایشان را تقدیس می نمایم
- ۱۷ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۸ که اهلون و پسرانش و جمیع بني اسرائيل را چنین بفرمای که هرکسی از خاندان اسرائيل و از غریبانی که در میان بني اسرائيل سکونت دارند که قربانی بگذرانند چه در انواع نذور و چه در انواع تطوعات که بحضور خداوند قربانی سوختنی میگذرانند
- ۱۹ از گاو یا از میش یا از بز نری عیب باشد تا مقبول شوید
- ۲۰ هر چیزی معیوب مگذرانید زیرا که در حق شما مقبول نخواهد شد
- ۲۱ و هرکسی که ذبیحه سلامتی چه در ادای نذر و چه بر سبیل تطوع از گاو یا گوسفند بحضور خداوند بگذرانند بی عیب باشد تا مقبول گردد و در آن عیبی نباشد
- ۲۲ هرچه گور یا شکسته استخوان یا مقطوع الاطراف باشد یا صلع یا جرب یا حرازه دارد اینها را برای خداوند مگذرانید و از آنها هدیه آنشین بر مذبح بحضور خداوند منهدم
- ۲۳ گاو و برة که زاید الاطراف یا شیشله باشد جائز است که برای تطوع بگذرانی اما بادای نذر مقبول نخواهد شد
- ۲۴ هرچه خصیه آن مالیده یا کوفته یا برآورده یا بریده باشد بحضور خداوند مگذرانید و نه در ولایت خرد ذبح نمائید

۲۵. و نان خدای خود را با این همه از دست بیگانه مگذارید از آنرو که فاسد و معیوبند در حق شما مقبول نخواهد شد
۲۶. و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
۲۷. چون بچه^۱ گاو یا میش یا بز زائیده شود تا هفت روز نزد مادر خود بماند و از روز هشتم تا بقیة العمر برای هدیه^۲ آتشین بحضور خداوند مقبول می شود
۲۸. و آنرا چه گاو چه میش در یک روز با بچه ذبح نباید کرد
۲۹. چون ذبیحه^۳ شکرگذاری برای خداوند ذبح نمائید بخلوص نیست بگذارید
۳۰. بهمانروز خورده شود تا روز دیگر هیچ مگذارید منم خداوند
۳۱. القصة احکام مرا مرعی دارید و عمل نمائید منم خداوند
۳۲. و نام مقدس مرا^۴ خفا، مسازید که در بني اسرائيل مقدس خواهم بود منم خداوند که شمارا تقدیس می نمایم
۳۳. و شمارا از ملک مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم منم خداوند

باب بیست و سیوم

۱. و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
۲. که بني اسرائيل را چنین بفرمای که تفصیل عیدهای خداوند که آنها را بمجالس مقدس منادی باید کرد اینست
۳. شش روز هر نوع کار کرده شود اما روز هفتم روز سبت استراحت است برای مجلس مقدس و بهیچ کار نباید پرداخت که این روز سبت خداوند است و هر جا که سکونت ورزید

- ۴ اینست عیدهای خداوند یعنی مجالس مقدس که هر یک را بوقت معهود منادی باید کرد
- ۵ در چهاردهم ماه اول بوقت عصر فسخ خداوند است
- ۶ و در روز پانزدهم آن ماه عید فطیریست برای خداوند تا هفت روز نان فطیری بخورید
- ۷ و در روز اول مجلسی مقدس بدارید و بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید
- ۸ و تا هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذارید روز هفتم مجلسی مقدس است بهیچ صنعت شاقه اشتغال منمائید
- ۹ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۰ که بنی اسرائیل را چنین بفرمای چون بزیمینی که من بشما می بخشم برسید و حاصلاتش را بدروید باید که یکدسته نوباوه حاصلات خود را نزد کاهن برسانید
- ۱۱ که آن دسته را بحضور خداوند بجنباند تا برای شما مقبول گردد
- ۱۲ و فردای روز سبت کاهن بجنباند
- ۱۳ و بروز جنبانیدن دسته بره نری عیب یکساله را برای قربانی سوختنی پیش خداوند بگذارید
- ۱۴ و قربانی خوردنی متعلق آن ده دو آرد سفید با روغن آمیخته تا هدیه آتشین پیش خداوند ببری خشنودی باشد و قربانی ریختنی متعلق آن از شراب می باید چهار یلک از همین
- ۱۵ و نان و دانه برشته و خوشهای نورسیده مخورید تا روزیکه قربانی بحضور خدای خود رسانیده باشید آئینی ابدیست طبقه بعد طبقه در هر جای که سکونت ورزید

- ۱۵ و از فردای روز سبت یعنی از روزیکه دسته جنبانیدی را رسانیدید تا هفت هفته تمام بشمارید
- ۱۶ تا فردای سبت هفتمی پنجاه روز بشمارید و قربانی خوردنی تازه پیش خداوند بگذرانید
- ۱۷ دو نان جنبانیدی از ده دو آرد سفید از مسکن خود بیرون آرید خمیری پخته شود اینست نوباوه برای خداوند
- ۱۸ و همراه نان هفت بره پی عیب یک ساله و دو قوچ بگذرانید تا قربانی سوختنی برای خداوند مع قربانی خوردنی و ریختنی متعلق آنها هدیه آتشین بپوی خشنودی برای خداوند باشد
- ۱۹ و یک بزغاله بعوض خطا و دو بره یکسانه برای ذبیحه سلامتی ذبح نمائید
- ۲۰ و کاهن آنها را با نان نوباوه برای قربانی جنبانیدی بحضور خداوند مع دو بره بجلباند در راه خداوند بجهت کاهن مقدس باشند
- ۲۱ و در همان روز منادی نمائید تا مجلسی مقدس برای شما باشد بهیچ صنعت شاقه اشتغال نمائید آئینی ابدیست در هر جای که سکونت ورزید طبقه بعد طبقه
- ۲۲ و چون حاصلات زمین را بدروید اطراف مزرعه خود را استیعیاب مکن و از حاصلات خود خوشه چینی منمائی برای فقرا و غربا بگذار منم خداوند خدای شما
- ۲۳ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲۴ که بني اسرائيل را چنین بفرمائی که در غره ماه هفتم سبتی باشد برای شما یادگاری کرنا نوازی مجلسی مقدس
- ۲۵ بهیچ صنعت شاقه مپردازید لیکن هدیه آتشین را پیش خداوند بگذرانید

- ۲۶ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲۷ و در روز دهم ماه هفتم مذکور روز کفاره باشد مجلسی مقدس
برای شما می باید و خود را مغموم سازید و هدیه آتشین برای
خداوند بگذرانید
- ۲۸ و در آن روز صنعتی اشتغال منمائید زیرا که روز کفاره است تا در
حق شما بحضور خداوند خدای شما ادای کفاره شود
- ۲۹ که هر شخصی که بهمان روز مغموم نباشد از قوم خود منقطع شود
- ۳۰ و هر شخصی که در آن روز صنعتی اشتغال نماید آنکس را از میان
قوم خود هلاک خواهیم نمود
- ۳۱ بهیچ نوع صنعتی مپردازید آئینیسست ابدی طبقه بعد طبقه در
هر جای که سکونت ورزید
- ۳۲ سبت تعطیل است برای شما تا خود را مغموم سازید در نهم ماه
بوقت شام از شام تا شام همان سبت خود را عزیز دارید
- ۳۳ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۳۴ که بنی اسرائیل را بفرمای که روز پانزدهم ماه هفتم مذکور عید
کوشک بندگان تا هفت روز برای خداوند باشد
- ۳۵ روز ازل مجلسی مقدس می باید بهیچ صنعت شاقه اشتغال
منمائید
- ۳۶ هفت روز هدیه آتشین پیش خداوند بگذرانید بر روز هشتم مجلسی
مقدس برای شما باشد و هدیه آتشین پیش خداوند بگذرانید
- که برای شما انجمن تنزه است بهیچ صنعت شاقه مشغول مشوید
- ۳۷ اینست عیدهای خداوند که در آنها ندای مجلس مقدس باید کرد
تا هدیه آتشین پیش خداوند و قربانی سوختنی و خوردنی و ذبیحه

و قربانیهای ریختنی هر يك بروز معهود بگذرانید

۳۸ و علاوه^۲ سبتهای خداوند و تصدقات و نذورات و انواع تطوعات شما که در راه^۳ خداوند ادا مینمائید

۳۹ و در روز پانزدهم ماه^۴ هفتم چون ماحصل زمین را جمع کرده باشید مدت هفت روز عیدی برای خداوند عزیز دارید و سبتي در روز اول و سبتي در روز هشتم باشد

۴۰ و در روز اول میوههای درختان دلکشا و قُلب نخيلات و شاخهای درختان سایه دار و بیدهای جویبار را بدست گرفته بحضور خداوند خدای خود تا هفت روز خوشحال باشید

۴۱ و آن عید را در سالی هفت روز برای خداوند مرعی دارید آنی که ابدی است طبقه بعد طبقه آنرا در ماه^۵ هفتم عزیز دارید

۴۲ تا هفت روز در کوشک بندگان ساکن باشید هر کس از نسل بني اسرائيل در کوشک بندگان سکونت دارد

۴۳ تا اولاد شما طبقه بعد طبقه آگاه شوند که من بني اسرائيل را بوقتي که از ملک مصر بیرون آوردم در کوشک بندگان ساکن گردانیدم منم خداوند خدای شما

۴۴ و موسی عیدهای خداوند را با بني اسرائيل بیان نمود

باب بیست و چهارم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائيل را بفرمای تا زیئون را که کرده روغن خالص برای روشنائی نزد تو بیازند تا چراغها را همواره روشن کنند

۳ بیرون حجاب عهد نامه در خیمه^۶ مجمع اهرون از شام تا صبح

بمضور خداوند همواره بدروستی آن پیردارد آئینی ابدی است برای

شما طبقه بعد طبقه

۴ چراغها را بر شمعدان طاهر بمضور خداوند همواره آراسته دارد

۵ و آرد سفید گرفته دوازده کلیچه بپز در هر یک کلیچه ده دو باشد

۶ و آنها را دو قطار شش شش در هر قطار بر خوان پالت بمضور

خداوند بیارای

۷ و بر هر قطار لبان خالص بریز تا برای یادگاری بر سبیل هدیه آتشین

پیش خداوند بر نان باشد

۸ در هر روز سبت از بني اسرائيل گرفته بر حکم پیمانی ابدی بمضور

خداوند بیاراید

۹ و از آن اهرن و اولادش باشد که تا آنرا بجای مقدس بخورند زیرا که

از هدیه های آتشین خداوند بآئینی ابدی برای وی اقدس است

۱۰ آنکه شخصی که مادرش اسرائیلی و پدرش مصری دخیل بني

اسرائیل بود درآمد و این پسر زن اسرائیلی با مردی اسرائیلی در

لشکرگاه مشاجره نمود

۱۱ و آن پسر زن اسرائیلی از روی کفر اسم اعظم را بر زبان آورد و لعنت

گفت پس او را نزد موسی آوردند اما نام مادرش سلومیت دختر

دبرعل از فرقه دان بود

۱۲ و او را محبوس داشتند تا آنکه حکم خداوند بر ایشان ظاهر گردد

۱۳ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۱۴ که آن لعنت گورا بخارج لشکرگاه بیرون آر و کسانی که سخنهای

ویرا شنیدند هر دو دست خود را بر سروی بگذارند و تمامی مجلس

او را سنگسار نمایند

- ۱۵ و بني اسرائيل را چنين بفرماي كه هر كسي كه خدای خود را دشنام
گوید زبیرا گناه باشد
- ۱۶ و كسي كه از روي كفر اسم خداوند را بر زبان آورد لامحاله مقتول
شود و جمیع مجلس اورا بی تأمل سنگسار نمایند چه غریب و چه
متوطن هر كه از روي كفر اسم اعظم را بر زبان آورد كشته گردد
- ۱۷ و كسي كه احدي را از بني آدم بكشد لامحاله مقتول شود
- ۱۸ و كسي كه چهارپایي را بكشد بدل آن تسلیم كند جانوري عوض
جانوري
- ۱۹ و كسي كه همسایه خود را شيني رسانیده باشد موافق كرده خود
سزا يابد
- ۲۰ كسر عوض كسر چشم عوض چشم دندان عوض دندان هر نوع
شيني كه بكسي رسانیده باشد همان طور باو برسد
- ۲۱ و كسي كه چهارپایي بكشد مثل آن تسلیم كند و كسي كه آدمي را
بكشد مقتول شود
- ۲۲ برای غریب و برای متوطن يك آئين باشد زیرا كه منم خداوند
خدای شما
- ۲۳ پس موسی بني اسرائيل را فرمود تا آن كافر را بخارج لشكرگاه
آورند و سنگسار نمودند و بني اسرائيل چنانچه خداوند موسی را
فرموده بود عمل نمودند

باب بیست و پنجم

- ۱ و خداوند موسی را بر جبل سیناي مخاطب ساخت و گفت
- ۲ كه بني اسرائيل را چنين بفرماي كه چون بزیميني كه من بشما

می بخشیم داخل شوید باید که زمین ~~بسیار~~ سبب را برای خداوند عزیز دارد

۳ تا شش سال در مزرعه خود تخم بپاش و درین مدت شش سال تاکستانرا نیز بپیرای و حاصلاتش را جمع نمایی

۴ فاما در سال هفتم برای زمین سبب راحت باشد یعنی سببی برای خداوند نه مزرعه خود را تخم بپاش و نه تاکستانرا بپیرای

۵ خودروئی که لاتی درو باشد مدرو وانگورهای بخسی را جمع مکن بنابراینکه زمین را سال راحت است

۶ و آن سبب زمین برای خوراک شما باشد برای تو و غلام و کنیز و مزدور تو و غریبهی که با تو مقیم باشد

۷ و برای بهانم تو و هر جانوری که در زمین تست تمامی حاصلات آن سال خوراک باشد

۸ و هفت سبب سالها برای خود بشمار یعنی هفت هفت سال که مدت آن هفت سبب سالها چهل و نه سال باشد

۹ پس در دهم ماه هفتم کرنای بلند آواز بکش بروز کفاره در تمامی سر زمین خود کرنا بکش

۱۰ و سال پنجاهم را مقدس دارید در تمامی سر زمین منادی نمائید تا جمیع ساکنانش ازاد شوند یوبیل باشد برای شما تا هر کس بملک خود باز آید و هر کسی بخاندان خود مراجعت نماید

۱۱ هر سال پنجاهم برای شما یوبیل است نه تخم بپاشید و نه حاصلات خود روراً بدروید و نه انگورهای بخس را جمع کنید

۱۲ زیرا که یوبیل است آنرا مقدس دارید ماحصل آنسال از مزرعه بخورید

- ۱۳ درین سال یوبیل هر کمي بملت خود مراجعت نماید
- ۱۴ و اگر چیزی بهمسایه خود بفروشي یا از همسایه بخري یا یکدیگر دغا بازی مکند
- ۱۵ بعدد سالهاي که از یوبیل گذشته از همسایه خود بخروا و بعدد سالها محصولات را بتو بفروشد
- ۱۶ بکثرت سالها نرخش زیادتر کن و بقلت سالها نرخش کمتر نمای زیرا که محصولات را بهمین حساب بتو می فروشد
- ۱۷ پس با یکدیگر دغا بازی مکند اما از خدای خود بترس که منم خداوند خدای شما
- ۱۸ لهذا قوانین مرا بجا آرید و فرائض مرا مرعي دارید و عمل نمائید تا بر زمین به امن و امان باشید
- ۱۹ و زمین بار خود را بر آرد و شما بقدر اشتها بخورید و در آنجا به امن و امان باشید
- ۲۰ و اگر بگوئید که بسال هفتم چه بخوریم که اینک نه تخم پاشیدن جائز است و نه جمع کردن محصولات
- ۲۱ پس در سال ششم برکت خود را بر شما نازل میگردانم بنوعی که زمین برای سه سال بار آورد
- ۲۲ و در سال هشتم تخم بپاشید و نا سال نهم از انبار پیشین بخورید تا وقتی که محصولاتش نرسد از پیشین بخورید
- ۲۳ اما زمین تا ابد آباد فروخته نشود زیرا که زمین از ان منست بسبب آنکه شما نزد من غریب و مهمان هستید
- ۲۴ و در تمامی زمینی که بتصرف شما درآید اختیار باز خریدن زمین بلید داد

- ۲۵ هرگاه برادر تو تهی دست شده قطعهٔ ملک خود را فروخته باشد و اگر کسی از خویشان وی بپاید تا آنرا باز خرد پس آنچه برادرش فروخته بود جائز است که باز بخرد
- ۲۶ و اگر کسی باز خریده نباشد و خودش را باز خریدن میسر شود پس مدت بیعش بشمارد و هر چه زیاده باشد تسلیم کسی که بدست او فروخته شد بکند تا ملک خود باز آید
- ۲۸ و اگر تسلیم آن میسر نشود پس زمین فروخته تا سال یوبیل در تصرف خریدار باشد و در یوبیل رها شود و ملک بمالك خود باز گردد
- ۲۹ و اگر کسی خانه را در شهری با حصار بفروشد پس در مدت یکسال بعد از فروختن جائز است که باز خرد تا یکسال تمام نشود باز خریدنش جائز است
- ۳۰ و اگر در مدت یکسال باز خریده نشود پس آن خانه که در شهر با حصار است تا ابد الابد طبقه بعد طبقه مال خریدار باشد در یوبیل نیز رها نشود
- ۳۱ فاما خانهای دهاتی که حصارها ندارد مانند زمین صحرا شمرده شود باز خریدن آنها جائز است و در یوبیل رها شود
- ۳۲ ولیکن شهرهای بني لیوی یعنی خانهای که در شهرهای مملوک ایشان باشد جائز است که بني لیوی بهر وقت بازخرند
- ۳۳ و هر کسی از بني لیوی که باز خرد خانه فروخته و شهر مملوک او در یوبیل رها شود بنابر آنکه خانهای که در شهرهای بني لیوی باشد ملک ایشان است در میان بني اسرائیل
- ۳۴ اما مزرعه که در حوالی شهرهای ایشان است نباید فروخت زیرا که ملک ابدی ایشان است

۳۵ و هرگاه برادرت نزد تو تهی دست و بی نوا گردد اورا چون غریب و مهمان دستگیری کن تا با تو زنده ماند

۳۶ سود و ربا از وی بگیر و از خدای خود بترس تا برادرت با تو زنده ماند

۳۷ زر خود را برای سود بوی مده و خوراک برای ربا مده

۳۸ منم خداوند خدای شما که شما را از ملک مصر بیرون آوردم تا خطه کنعان را ببخشم و خدای شما باشم

۳۹ و هرگاه برادرت نزد تو تهی دست گردیده زر خریده تو شود با او جبر مکن که بکار غلامان مشغول شود

۴۰ چون مزدور یا چون مهمان با تو باشد و تا سال یوبیل نوکرتو باشد

۴۱ آنگاه از نزد تو رخصت یابد و فرزندان خود را همراه گرفته بخاندان خود مراجعت نماید و بملک آبا و اجداد باز برود

۴۲ از آنرو که بندگان من هستند که ایشان را از ملک مصر بیرون آوردم پس نباید که چون غلامان فروخته شوند

۴۳ با وی بسختی حکمرانی مکن اما از خدای خود بترس

۴۴ و غلامان و کنیزان مملوک تو از قبائل اطراف شما باشند از آنها غلامان و کنیزان بخرید

۴۵ و از اولاد غریبانی که در میان شما مقیم باشند از ایشان نیز و از اهل بیت ایشان که با شما استقامت ورزند اشخاصی که در ملک شما متولد شدند بخرید تا که ایشان مملوک شما باشند

۴۶ و ایشان را برای میراث اولاد و احفاد خود بگیرد تا ملک موروث باشند و تا ابد الابد حلقه بگوش شما باشند اما با برادران خویش بنی اسرائیل نمی باید که بسختی حکمرانی کنید

۴۷ و اگر غریبی یا مهمانی نزد تو توانگر گردد و برادر تو نزد وی تهنی دست شود و خود را بگریبی که مهمان تست یا باهل بیتش بفروشد

۴۸ بعد از فروخته شدن باز خریدن وی جائز است کسی از برادرانش وی را باز خرد

۴۹ یا عم یا پسر عم وی باز خرد یا هر کس از اهل بیت که با وی قرابت دارد ویرا باز خرد یا اگر دست رس یابد خود را باز خرد
۵۰ و با خریدار از سالی که بوی فروخته شد تا سال یوبیل حساب کند و نرخ بیعش موافق عدد سالها مقرر باشد موافق ایام مزدوری با وی شمرده شود

۵۱ اگر بسیار سالها باقی مانده است بعد از آنها از زر فروخت زر باز خرید خود را بدهد

۵۲ و اگر سالهای قلیل تا سال یوبیل باقی مانده است با وی حساب کند و بعد از سالها زر باز خرید خود را بدهد

۵۳ موافق مزدوری که سالیانه می یابد نزد وی باشد و در نظر تو نمی باید که با وی بسختی حکم رانی کند

۵۴ و اگر درین مدت باز خریده نشود پس در سال یوبیل با فرزندان خود رها شود

۵۵ بسبب آنکه بنی اسرائیل بندگان هستند یعنی بندگان مانند که ایشانرا از مملکت مصر بیرون آوردم منم خداوند خدای شما

باب بیست و ششم

۱ بتان برای خود مسازید و شکل تراشیده و ستون برپا مکنید و تصویر

سنگی در دیار خود بقصد عبادت درست مکنید از آنرو که منم
خداوند خدای شما -

۲ روزهای سبت مرا عزیز دارید و مقدس مرا احترام نمائید منم خداوند

۳ اگر موافق قوانین من رفتار نمائید و احکام مرا مرعی دارید و عمل کنید

۴ پس باران بوقت معهود بشما خواهم بخشید و زمین حاصلات

خود را خواهد برآورد و درختان باغ ثمرات خود را خواهند داد

۵ هنگام کوفتن خرمن تا بچیدن انگور خواهد کشید و چیدن انگور تا

بوقت زراعت و خوراک بقدر اشتها خورده در ملک خود به امن

و امان سکونت خواهید ورزید

۶ و صلح در زمین خواهم داد تا بخوابید و هیچ کس شمارا نترساند

و سباع را از آن سرحد معدوم خواهم ساخت و شمشیر در ملک

شما گذر نخواهد کرد

۷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد تا در پیش شما بشمشیر

کشته گردند

۸ و پنج کس از شما صد نفر را تعاقب نمایند و صد کس از شما ده

هزار نفر را منهنم سازند و دشمنان به پیش روی شما کشته گردند

۹ که من بشما التفات خواهم نمود و شمارا کثیر الذرّة و موفور خواهم

گردانید و عهد خود را با شما قرار خواهم داد

۱۰ و انبار پارینه را خواهید خورد و پارینه را بسبب نو بیرون خواهید آورد

۱۱ و مسکن خود را در میان شما جای میدهم و دل من از شما متنفر

نخواهد شد

۱۲ و در میان شما آمد و شد خواهم نمود تا خدای شما باشم و شه

نیز قوم من باشید

- ۱۳ منم خداوند خدای شما که شما را از ملکت مصر از حال بندگی
بیرون آوردم و چوپهای جوغ شما را شکستم و راست قد گردانیدم
- ۱۴ لیکن اگر قول مرا نشنوبید و این همه احکام را بجا نیارید
- ۱۵ و اگر قوانین مرا ابا نمائید یا آنکه دل شما از فرائض من متنفر
شود بحدیکه بهیچ یگ از احکام من عمل ننمائید و عهد مرا
باطل سازید
- ۱۶ من نیز با شما چنین سلوک خواهم نمود که خوف و سیل و تب
محرقه را بر شما مستولی خواهم گردانید تا چشمهارا نابینا گردانند
و دلرا دردناک کنند و تخم را بی فایده خواهید پاشید زیرا که دشمنان
شما آنرا خواهند خورد
- ۱۷ و روی عتاب بسوی شما خواهم گردانید تا پیش روی دشمنان
کشته شوید و اعداء شما بر شما تسلط یابند و باوجود آنکه هیچکس
تعاقب ننماید بگریزید
- ۱۸ و اگر با وجود این همه واقعات بقول من گوش نکنید پس هفت
چندان بعوض گناهان شما تنبیه خواهم کرد
- ۱۹ و تکبر عزت شما را منهدم خواهم ساخت و برای شما آسمان را
مثل آهن و زمین را مانند برنج خواهم گردانید
- ۲۰ و قوت شما بی فایده صرف خواهد شد بحدیکه زمین حاصلات
خود را بر نیارد و درختان زمین ثمرات خود را ندهند
- ۲۱ و هرگاه بخلاف رای من رفتار کنید و از قول من ابا نمائید هفت
چند مطابق گناهان مصیبتهای شما را افزود
- ۲۲ و سیاح را نیز در میان شما خواهم فرستاد تا شما را بی اولاد کنند
و بهائمر هلاک نمایند و شما را قلیل گردانند بحدیکه راهها ویران شوند

- ۲۳ و اگر ازین همه پیش من متنبه نشوید و بخلاف رای من رفتار نمائید
- ۲۴ من نیز بخلاف رای شما رفتار خواهم نمود و هفت چندان دیگر بعرض گناهان سزا خواهم داد
- ۲۵ و شمشیری بر شما خواهم کشید تا انتقام عهد خود را بگیرم و چون در شهرهای خود جمع شوید و بار در میان شما نازل خواهم کرد و در قبضه دشمنان تسلیم خواهید شد
- ۲۶ و چونکه عصای نان شمارا شکسته باشم ده زن نان شمارا دریغ تنور خواهند پخت و نان را وزن کرده باز خواهند داد و از خوردن سیر نخواهید شد
- ۲۷ و اگر باوجود این همه قول مرا نشنوید و بخلاف رای من رفتار نمائید
- ۲۸ من نیز بخلاف رای شما از روی غضب رفتار خواهم نمود و من خود هفت چندان بعرض گناهان تنبیه خواهم کرد
- ۲۹ تا گوشت پسران و دختران خود را بخورید
- ۳۰ و معابد کوهی شمارا خراب خواهم کرد و شمسات شمارا قطع خواهم نمود و لاشهای شمارا بر لاشهای بتان خواهم افکند و دل من از شما متنفر خواهد شد
- ۳۱ و شهرهای شمارا منهدم خواهم گردانید و مقدس شمارا ویران خواهم کرد و بوی خشنودی شمارا استنشام نخواهم کرد
- ۳۲ و سرزمین را ویران خواهم ساخت و اعدای شما که در آن ساکن باشند از این حال متحیر خواهند شد
- ۳۳ و شمارا در میان قبائل پراکنده خواهم کرد و شمشیر کشیده تعاقب شما خواهم کرد تا زمین شما ویران باشد و شهرهای شما خراب
- ۳۴ آنگاه زمین از سبتهای خود استراحت خواهد ورزید تا مدتی که

- ویران ماند و شما در ملک دشمنان باشید در آن مدت زمین آرام گیرد و از سبتهای خود استراحت ورزند
- ۳۵ تا مدتی که ویران ماند آرام خواهد گرفت بمکافات آنکه از سبتهای شما بهنگامی که در آنجا ساکن بودید آرام نیافت
- ۳۶ کسانی که از شما باقی ماندند در ملک دشمنان بضعف دل مبتلا خواهم کرد بحدی که آواز جنبش برگ ایشانشانرا منہزم سازد و چون از ضرب شمشیر فرار نمایند و باوجود آنکه کسی تعاقب ننماید بهلاک خواهند رسید
- ۳۷ و بر روی یکدیگر چون از ضرب شمشیر خواهند غلطید اگرچه کسی تعاقب نکند و شمارا جرأت مقابله دشمن نخواهد بود
- ۳۸ و در میان قبائل هلاک خواهید شد و زمین دشمنان شمارا فرو خواهد برد
- ۳۹ و کسانی که از شما باقی ماندند در ملک دشمنان بسبب خیانت خود متعفن خواهند شد و بسبب خیانت آبا و اجداد در تعفن ایشان نیز شریک خواهند گشت
- ۴۰ هر گاه بخت خود و بخت آبا و اجداد اعتراف نمایند که از راه من اجتناب وریدند و بخلاف رای من رفتار نمودند
- ۴۱ و آنکه من نیز بخلاف ایشان رفتار نمودم و ایشانرا بملک دشمنان رسانیدم اگر در آن وقت دلهای نامختون ایشان متواضع شوند و بسزای خبت خود راضی باشند
- ۴۲ پس از عهد خود که با یعقوب و نیز از عهدی که با اسماعیل و نیز از عهدی که با ابراهام قرار گرفت یاد خواهم آورد و از آن زمین نیز یاد خواهم کرد

۱۳۳ اما زمین از ایشان تهی خواهد گشت و تا مدتی که بی ایشان
ویران ماند از سبتهای خود استراحت خواهد یافت و ایشان
بسزای خبثت خود راضی خواهند بود بسبب همین که فرائض
مرا حقیر داشتند و آنکه دل ایشان از قوانین من متنفر بود

۱۳۴ لیکن باوجود این همه چون در ملک دشمنان باشند ایشانرا محروم
نخواهم کرد و مملو نخواهم داشت بحدیکه معدوم سازم و عهد
خود را که با ایشان قرار گرفت باطل گردانم از آنرو که منم خداوند
خدای ایشان

۱۳۵ اما در حق ایشان از عهد بزرگان که ایشان را از ملک مصر در نظر
قبائل بیرون آوردم یاد خواهم آورد تا خدای ایشان باشم منم
خداوند

۱۳۶ اینست قوانین و فرائض و شریعتها که خداوند در میان خود و بنی
اسرائیل در جبل سینای بواسطت موسی مقرر کرد

باب بیست و هفتم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بنی اسرائیل را چنین بفرمای که هرگاه کسی نیت نذر خاص
نماید اشخاص بلرخی که تر معین کفی از آن خداوند باشند
- ۳ و نرخ تو چنین باشد برای مذکر از بیست سالگی تا شصت
سالگی پنجاه مثقال سیم موافق مثقال مقدس نرخش مقرر کن
- ۴ و اگر مؤنث باشد سی مثقال نرخش مقرر کن
- ۵ و از پنج سالگی تا بیست سالگی برای مذکر بیست مثقال
و برای مؤنث ده مثقال نرخش مقرر کن

- ۶ از یکماه تا پنج ساله برای مذکر پنج مثقال سیم و برای مؤنث
مثقال سیم نرخش مقرر کن
- ۷ و اگر از شصت سال زیاده باشد برای مذکر پانزده مثقال و برای
مؤنث ده مثقال نرخش مقرر کن
- ۸ و اگر از ادای نرخ تو عاجز ماند پیش کاهن حاضر شود تا کاهن
نرخ او را مقتر کند و بقدر حوصله نذر دهنده کاهن نرخش را
مقرر نماید
- ۹ و اگر از بهائمی باشد که بقربانیها پیش خداوند میگذرانند هرچه
ازین قسم بدهد برای خداوند مقدس باشد
- ۱۰ بدل نکند و معاوضه ننماید نه خوبی بعضی بدی و نه بدی بعضی
خوبی و اگر بهیمه ببیمه دیگر بدل کرده شد پس آن و عوض
آن هر دو مقدس باشند
- ۱۱ و اگر از بهائم ناپاکست که بقربانیها پیش خداوند نمیگذرانند آن
بهیمه را پیش کاهن برسانند
- ۱۲ و کاهن در خوبی و بدی آن اندیشه کرده نرخ آنرا مقرر کند هرچه
کاهن نرخش را مقرر کند همان باشد
- ۱۳ و اگر خواهد که باز خرد علاوه نرخ تو پنج يك بدهد
- ۱۴ و هرگاه کسی خانه خود را تقدیس نماید تا برای خداوند مقدس
باشد پس کاهن در نیکی و بدی آن اندیشه کرده نرخش را مقرر
کند و هرچه کاهن نرخش را مقرر کند همان باشد
- ۱۵ و اگر تقدیس کننده بخواید که خانه خود را باز خرد پس علاوه
قیمت تو پنج يك بدهد تا ازان وی شود
- ۱۶ و هرگاه کسی قطعه زمین را از ملک خود برای خداوند تقدیس

نماید پس بحساب تخمی که در آن پاشیده می شود نرخ آنرا
مقرر کن هر يك حومر تخم جو با پنجاه مثقال سیم برابر باشد
۱۷ اگر از سال یوبیل قطعه خود را تقدیس نماید بحساب نرخ تو
قرار گیرد

۱۸ اما اگر قطعه خود را بعد از یوبیل تقدیس نماید پس کاهن بعد از
سالها که تا سال یوبیل باقی مانده است حساب مبلغ ویرا نماید
تا از نرخ تو تخفیف یابد

۱۹ و اگر تقدیس کننده قطعه بخواهد که باز خرد علاوه قیمت معین
تو پنج يك بدهد تا بقبضه وی درآید
۲۰ و اگر قطعه را نخواهد که باز خرد یا اگر قطعه کسی دیگر فروخته
باشد من بعد باز خریده نشود

۲۱ و آن قطعه چون در یوبیل رها شود برای خداوند چون قطعه حرم
مقدس باشد وبملکیت کاهن درآید

۲۲ هرگاه کسی قطعه زر خریده که از زمین مملوک خود تباشد برای
خداوند تقدیس نماید

۲۳ پس کاهن جمله نرخ معین را تا سال یوبیل بجهت وی حساب
کند و نرخ معین را مانند چیزیکه برای خداوند مقدس است در
همان روز تسلیم نماید

۲۴ در سال یوبیل قطعه زمین بشخصی که از او خریده شد باز گردد
یعنی کسی که مالک زمین بود

۲۵ و همه نرخهای تو موافق مثقال مقدس باشد اما بیست گیره
يك مثقال است

۲۶ صرف نخست زاده بهائیم که بشرط نخست زادگی از ان خداوند

است آنرا گسی تقدیس ننماید چه گاو و چه گوسفند ازان
خداوند است

۲۷ و اگر از بهائم نا پاکست پس بحساب نرخ مغین تو باز خرد
و علاوه آن پنج یلک بدهد و اگر باز خریده نشود بحساب نرخ
مغین تو فروخته شود

۲۸ فاما چیزهای حرم کرده شده که کسی در راه خداوند حرم سازد
و از هر چه دارد چه انسان و چه بهائم و چه زمین مملوک و بی نه
فروخته و نه باز خریده شود هر چیزی که حرم کرده شد برای
خداوند اقدس است

۲۹ هر یک از بی آدم که حرم کرده شود باز خریدن او جائز نیست
لا محاله مقتول شود

۳۰ و تمامی عشر زمین چه غله زمین و چه میوه درخت ازان
خداوند است برای خداوند مقدس است

۳۱ و هرگاه کسی بخواد که از اعشار خود چیزی با خرد علاوه آن
پنج یلک بدهد

۳۲ و عشر گاو و گوسفند هر چه بعصای چوپان شمرده می شود هر دهمی
برای خداوند مقدس باشد

۳۳ در خوبی و بدی آن تفتحص ننماید و بدل نکند و هرگاه بدل کند
پس آن و عوض آن نیز هر دو مقدس باشند باز خریدن آن جائز
نیست

۳۴ اینست احکامی که خداوند در حق بنی اسرائیل در جبل
سیلانی بموسی فرمود

رسالهٔ چهارم

از رسائل موسی مستعمل به اعداد

باب اول

- ۱ و در غرة ماه دوم سال دوم بعد خروج از ملک مصر خداوند در دشت سینای در خیمهٔ مجمع موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که تمامی جماعت بنی اسرائیل را بدو دهانه بختهای آبا و اجداد اسم هر مذکر جدا جدا شمردهٔ جمعی حساب را جمع کن
- ۳ از بیست ساله و زیاده بر آن هر کسی از بنی اسرائیل که قابلیت جنگ دارد تو و اھرون ایشان را فوج بفوج بشمارید
- ۴ و از هر قریه یک نفر که او سرور خاندان آبا و اجداد خود است با شما همراه باشد
- ۵ اسمای کسانی که با شما باشند اینست از رابن آلیصور بن سدیئور
- ۶ از سمعون سلومئیل بن صورئسداي
- ۷ از یهودا نحشون بن عمیناداب
- ۸ از یساکار نئیئیل بن صوعار
- ۹ از زبولن آلیاب بن جیلون
- ۱۰ از اولاد یوسف از افرائیم آلیسماع بن عویهود از منشی جملئیل بن فدا اھصور

- ۱۱ از بنیامین آپیدان بن جدعوثی
 ۱۲ از دان آجیر بن عمیدای
 ۱۳ از آسیر فجعل بن عاکران
 ۱۴ از جاد آلیاساف بن کغوثیل
 ۱۵ از نفتالی آجیر بن عینان
 ۱۶ این همه ناموران مجلس وامیران فرقه‌های آبا واجداد خود
 و سرداران هزاره در اسرائیل بودند
 ۱۷ پس موسی و اهرن کسان مذکور را همراه گرفتند
 ۱۸ و تمامی مجلس را در غزهٔ ماه دوم جمع کردند و هر یک بدودمان
 خود بخاندان آبا واجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن
 هر یک جدا جدا نسب خود را بیان نمود
 ۱۹ چنانچه خداوند موسی را فرمود بهمان وجه در بیابان سینای
 ایشان را بشمرد
 ۲۰ و اولاد راوین نخست زادهٔ اسرائیل موافق نسب نامهٔ ایشان
 هر یک بدودمان خود بخاندان آبا واجداد بعدد اسمها هر یک
 جدا جدا هر مذکر از بیست ساله و زیاده بر آن هر کسیکه قابلیت
 جنگ میداشت
 ۲۱ اشخاصی که بشمار در آمدند از فرقهٔ راوین چهل و شش هزار
 و پانصد کس بودند
 ۲۲ از اولاد سمعون بنسب نامهٔ ایشان هر یک بدودمان خود بخاندان
 آبا واجداد اشخاصی که از ایشان بشمار در آمدند بعدد اسمها
 هر یک نفر جدا جدا هر مذکر از بیست ساله و زیاده بر آن هر
 کسیکه قابلیت جنگ میداشت

- ۲۳ اشخاصی که از فرقه^۲ سمعون بشمار در آمدند پنجاه و نه هزار و سه صد بودند
- ۲۴ از اولاد جاد موافق نسب نامه^۲ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن هر کسیکه قابلیت جنگ میداشت
- ۲۵ اشخاصی که از فرقه^۲ جاد بشمار در آمدند چهل و پنج هزار و ششصد و پنجا بودند
- ۲۶ از اولاد یهودا موافق نسب نامه^۲ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن هر کسیکه قابلیت جنگ میداشت
- ۲۷ اشخاصی که از فرقه^۲ یهودا بشمار در آمدند هفتاد و چهار هزار و ششصد بودند
- ۲۸ از اولاد یساکار موافق نسب نامه^۲ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن هر کسیکه قابلیت جنگ میداشت
- ۲۹ اشخاصی که از فرقه^۲ یساکار بشمار در آمدند پنجاه و چهار هزار و چهار صد بودند
- ۳۰ از اولاد زبولن موافق نسب نامه^۲ ایشان هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن هر کسی که قابلیت جنگ میداشت
- ۳۱ اشخاصی که از فرقه^۲ زبولن بشمار در آمدند پنجاه و هفت هزار و چهار صد بودند
- ۳۲ از اولاد یوسف یعنی از اولاد افرائیم موافق نسب نامه^۲ ایشان

هریک بدو دمان خود بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست

ساله و زیاده بر آن هرکسی که قابلیت جنگ میداشت

۳۳ اشخاصی که از فرقه افراتیم بشمار درآمدند چهل هزار و پانصد بودند

۳۴ از اولاد منسی موافق نسب نامه ایشان هریک بدو دمان خود

بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن

هرکسی که قابلیت جنگ میداشت

۳۵ اشخاصی که از فرقه منسی بشمار درآمدند سی و دو هزار و دو

صد بودند

۳۶ از اولاد بنیامین موافق نسب نامه ایشان هریک بدو دمان خود

بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن

هرکسی که قابلیت جنگ میداشت

۳۷ اشخاصی که از فرقه بنیامین بشمار درآمدند سی و پنج هزار و چهار

صد بودند

۳۸ از اولاد دان موافق نسب نامه ایشان هریک بدو دمان خود

بخاندان آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن

هرکسی که قابلیت جنگ میداشت

۳۹ اشخاصی که از فرقه دان بشمار درآمدند شصت و دو هزار

و هفتصد بودند

۴۰ از اولاد آسیر موافق نسب نامه ایشان هریک بدو دمان خود بخاندان

آبا و اجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده بر آن هرکسی که

قابلیت جنگ میداشت

۴۱ اشخاصی که از فرقه آسیر بشمار درآمدند چهل و یک هزار

و پانصد بودند

۴۲ از اولاد نفتالی موافق نسب نامه^۲ ایشان هریک بذودمان خود
 بخاندان آبا واجداد بعدد اسمها از بیست ساله و زیاده برآن
 هرکسی که قابلیت جنگ میداشت
 ۴۳ اشخاصی که از فرقه^۳ نفتالی بشمار درآمدند پنجاه و نُه هزار و چهار
 صد بودند

۴۴ اینند اشخاصی که بشمار درآمدند که ایشان را موسی و اهورن با
 امیران اسرائیل یعنی آن دوازده کس که هریک بزرگ خاندان
 آبا واجداد خود می بود بشمار درآوردند
 ۴۵ فی الجمله تمامی کسانی که از بني اسرائیل بشمار درآمدند بخاندان
 آبا واجداد خود از بیست ساله و زیاده برآن هرکسی که در
 اسرائیل قابلیت جنگ میداشت

۴۶ جملي کسانی که بشمار درآمدند ششصد و سه هزار و پانجاه
 بودند

۴۷ ولیکن بني لیوی بفرقه^۴ آبا واجداد خود در میان ایشان بشمار نیامدند
 زیرا که خداوند موسی را چنین فرموده بود

۴۸ که صرف آنکه فرقه^۵ بني لیوی را بشمار میار و جملي ایشانرا در میان
 بني اسرائیل حساب مکن

۵۰ اما بني لیوی را بکار مسکن شهادت و بتمامی اسباب و همه
 متعلقات وي تعیین کن که ایشان مسکن را مع تمامی اسبابش
 بردارند و خدمت آنرا بجا آرند و در اطراف مسکن خیمه زنند

۵۱ و چون وقت روانگی مسکن رسد بني لیوی آنرا از هم بکشایند
 و چون وقت برپا کردن مسکن رسد بني لیوی آنرا استاده کنند
 و غیری که نزدیک آید مقتل شود

۵۲ و بني اسرائيل هريك بلشكرگاه خود و هريك بزير علم خود فوج

بفوج خيمههاي خود را بزنند

۵۳ و بني ليوي گرداگرد مسكن شهادت خيمه بزنند مبادا كه بر

جماعت بني اسرائيل غضب نازل شود و بني ليوي خدمت مامور

مسكن شهادت را بجا آرند

۵۴ و بني اسرائيل موافق هر آنچه خداوند موسي را فرمود بهمان طور

عمل نمودند

باب دوم

۱ و خداوند موسي و اهلون را مخاطب ساخت و گفت

۲ كه هر كس از بني اسرائيل نزديك علم خود زير نشان خاندان آبا

و اجداد خود در اطراف و جوانب خيمه مجمع خيمههاي خود را

بزنند

۳ و بطرف مشرق بجانب طلوع آفتاب علم لشكر يهودا باشد فوج

۴ بفوج ونحسون بن عميناداب امير بني يهودا باشد

۵ و فوج وي كه بشمار در آمدند هفتاد و چهار هزار و ششصد كس بودند

و نزديك وي فرقه يتساكار خيمه بزنند و امير بني يتساكار نتنئيل

بن صوعار باشد

۶ و فوج وي كه بشمار در آمدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد كس

بودند

۷ بعد از آن فرقه زيلون و امير بني زيلون اليباب بن حيلون باشد

۸ و فوج وي كه بشمار در آمدند پنجاه و هفت هزار و چهارصد

كس بودند

۹ جمله كسانيكه در لشكرگاه يهودا بشمار در آمدند يگصد و هشتاد

- و شش هزار و چهار صد کس فوج بفوج بودند که ایشان پیش
آهنگ لشکر باشند
- ۱۰ بطرف جنوب علم لشکر راؤبن باشد فوج بفوج و امیر بني راؤبن
البصور بن سدیثور باشد
- ۱۱ و فوج وي که بشمار در آمدند چهل و شش هزار و پانصد
کس بودند
- ۱۲ و نزدیک وي فرقه سمعون خیمه بزنند و امیر بني سمعون سلومئیل
بن صور بسدای باشد
- ۱۳ و فوج وي که بشمار در آمدند پنجاه و نه هزار و سه صد کس بودند
- ۱۴ بعد از آن فرقه جاد و امیر بني جاد الیاساف بن رغوثیل باشد
- ۱۵ و فوج وي که بشمار در آمدند چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه
کس بودند
- ۱۶ جمله کسانی که در لشکرگاه راؤبن بشمار در آمدند یکصد و پنجاه و یک
هزار و چهار صد و پنجاه کس بودند فوج بفوج و کوچ ایشان نوبت
دویم باشد
- ۱۷ و خیمه مجمع با لشکر بني لیری در قلب لشکرها کوچ کند
چنانکه خیمه زنند همچنان کوچ نمایند هر کس بجای خود بزیور
علم خود باشد
- ۱۸ بطرف مغرب علم لشکر افرائیم فوج بفوج و امیر بني افرائیم الیسماع
بن عمیهون باشد
- ۱۹ و فوج وي که بشمار در آمدند چهل هزار و پانصد کس بودند
- ۲۰ و نزدیک وي فرقه منسی و امیر بني منسی جملیل بن فداهور
باشد

۲۱ و فوج وي که بشمار درآمدند سي و دو هزار و دو صد کس بودند
۲۲ بعد از آن فرقه بنيامين و امير بني بنيامين ابيدان بن جدعوني باشد
۲۳ و فوج وي که بشمار درآمدند سي و پنج هزار و چهار صد
کس بودند

۲۴ جمله کسانیکه در لشکرگاه افرائيم بشمار درآمدند یکصد و هشت
هزار و یکصد کس بودند فوج بفوج و کوچ ایشان نوبت سيوم باشد
۲۵ علم لشکریان دان بطرف شمال فوج بفوج باشد و امير بني دان
احيعزر بن عميصاي باشد

۲۶ و فوج وي که بشمار درآمدند شست و دو هزار و هفصد کس بودند
۲۷ و نزدیک وي فرقه آسير خيمه زنند و امير بني آسير فجعئيل بن
عاقران باشد

۲۸ و فوج وي که بشمار درآمدند چهل و يك هزار و پانصد کس بودند
۲۹ و بعد از آن فرقه نفتالي و امير بني نفتالي احيرع بن عينان باشد
۳۰ و فوج وي که بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد کس
بودند

۳۱ جمله کسانیکه در لشکرگاه دان بشمار درآمدند یکصد و پنجاه و هفت
هزار ششصد کس بودند و ایشان بنوبت اخير هريك با علم خود
کوچ نمايد

۳۲ اينند کسانیکه از بني اسرائيل بخاندان آبا و اجداد خود بشمار
درآمدند جملگي لشکریان فوج بفوج که بشمار درآمدند ششصد و سه
هزار و پانصد و پنجاه کس بودند

۳۳ اما بني ليوي درميان بني اسرائيل بشمار نيامدند چنانچه خداوند
موسي را فرموده بود

۳۴ و بنی اسرائیل موافق هر آنچه خداوند فرموده بود بعمل آوردند
بهمان منوال هریک برپای علم خود خیمه زد و همان منوال کوچ
نمود هریک بدوستان خود موافق خاندان آبا و اجداد

باب سیوم

- ۱ و اینست ذکر اولاد اهرن و موسی در روزیکه خداوند موسی را در
جبل سینای مخاطب ساخت
- ۲ اینست اسمای پسران اهرن نخست زاده ناداب و دیگر ابیهو
و العازار و ایثامار
- ۳ اینست اسمای پسران اهرن کاهنان مسموح که ایشان متعین
نمود تا کاهن باشند
- ۴ اما ناداب و ابیهو پیش خداوند هلاک شدند در هنگامیکه آتش
اجنبی بحضور خداوند در بیابان سینای گذرانیدند و ایشان بی اولاد
بودند و العازار و ایثامار پیش اهرن پدر خود کار کهنات کردند
- ۵ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۶ که فرقه لیوی را نزدیک آورده پیش اهرن کاهن ایستاده کن تا
وی را خدمت کنند
- ۷ و کار مفوضه وی و کار مفوضه تمامی جماعت را در پیش خیمه
مجمع بانجام رسانند تا خدمت مسکن را بجا آرند
- ۸ و تمامی اسباب خیمه مجمع را نگاه دارند و کار مفوضه بنی اسرائیل را
بانجام رسانند تا خدمت مسکن را بجا آرند
- ۹ و بنی لیوی را باهرن و اولادش بده و ایشان از میان بنی اسرائیل
بالکل داده شده اند

۱۰ و اهرن و اولادش را مخصوص کن تا لوازم کهنانت خود را نگاه دارند
و هر غیری که نزدیک آید مقتول شود

۱۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۱۲ که اینک من بنی لیوی را از میان بنی اسرائیل بعرض هر نخست
زاده کشایند و رحم درمیان بنی اسرائیل گرفته ام بنابراین بنی لیوی
ازان من باشد

۱۳ زیرا که همه نخست زادگان ازان من هستند در روزیکه جمیع
نخست زادگان اهل مصر را هلاک کردم جمیع نخست زادگان بنی
اسرائیل را چه انسان و چه بهائم برای خود تقدیس نمودم ازان من
خواهند بود منم خداوند

۱۴ و خداوند موسی را در بیابان سینای مخاطب ساخت و گفت

۱۵ که بنی لیوی را بخاندان آبا و اجداد هریک را بدو مانش بشمار هر
مذکرا از یکماهه و زیاده بران بشمار

۱۶ و موسی حسب الحکم خداوند چنانچه فرمان باو رسید ایشان را
بشمر

۱۷ و اینست اسمای پسران لیوی جرسون و قهاث و مراری

۱۸ و اینست اسمای پسران جرسون هریک بدو مانش لبنی و سمعی

۱۹ و پسران قهاث هریک بدو دومان خود عفرام و یضهار و جبرون
و عزریل

۲۰ و پسران مراری هریک بدو دومان خود محلی و موسی اینند
دو دمانهای بنی لیوی بخاندان آبا و اجداد

۲۱ و جرسون دومان لبنی و دومان سمعی بر آمدند اینند دو دمانهای
بنی جرسون

- ۲۲ کسانی که از ایشان بشمار در آمدند بعدد هر مذکر از یکماهه و زیاده بر آن هفت هزار و پانصد بودند
- ۲۳ دودمانهای بنی جرسون در پس مسکن بطرف مغرب خیمه زدند
- ۲۴ و امیر دودمان بنی جرسون الیاساف بن لائیل
- ۲۵ اشیای مفقوض بنی جرسون در خیمهٔ مجمع مسکن و خیمه و پوشش آن و پردهٔ دروازهٔ خیمهٔ مجمع
- ۲۶ و پرده های صحن و پردهٔ دروازهٔ صحن که نزدیک مسکن و نزدیک مذبح از هر طرف باشد و طنابهای که بهمورئی آن بکار آید
- ۲۷ و از قهاث دودمان بنی عمرام و دودمان بنی یصهار و دودمان بنی حبرون و دودمان بنی عوزئیل برآمدند، اینند دودمانهای بنی قهاث
- ۲۸ همهٔ مذکران یکماهه و زیاده بر آن هشت هزار و ششصد کس شمرده شدند که ایشان بکار مقدس می پرداختند
- ۲۹ و دودمانهای بنی قهاث هر یک بیکجانب مسکن بطرف جنوب خیمه زدند
- ۳۰ و امیر کلیر خاندان بنی قهاث الیصافان بن عوزئیل
- ۳۱ و اشیای مفقوض ایشان صندوق و خوان و شمعدان و مذبحها و اسباب مقدس که برای خدمت بکار آید و پرده و هر چیزی که از لوازم آنست
- ۳۲ و اعزاز بن اهرن کاهن امیر الامرای بنی لیبی باشد فرمان فرمای نگهبانان مقدس
- ۳۳ از مراری دودمان محلی و دودمان موسی برآمدند اینند دودمانهای مراری

- ۳۴ وکسانیکه از ایشان بشمار درآمدند عدد مذکران یکماهه و زیاده بر آن شش هزار و دو صد کس بودند
- ۳۵ و امیر کبیر خاندانهایی مراری صورئیل بن ابی حایل که اینها بیت طرف مسکن بجانب شمال خیمه زدند
- ۳۶ و اشیایی مقوضه بنی مراری تختهای مسکن و پشتیبانها و ستونها و خانها و تمامی اسباب وی و هرچه از لوازم آنست
- ۳۷ و ستونهای اطراف صحن و خانها و میخها و طنابهای آنها
- ۳۸ اما موسی و اهرن با اولادش که برای بنی اسرائیل کارگذار مقدس اند پیش مسکن بطرف مشرق خیمه بزدند و هر غیری که نزدیک آید مقتول شود
- ۳۹ جمله کسانیکه از بنی لیبی بشمار درآمدند که موسی و اهرن حسب الحکم خداوند هر یک را بدودمان خود بشمرند یعنی همه مذکران یکماهه زیاده بر آن بیست و دو هزار کس بودند
- ۴۰ و خداوند موسی را فرمود که جمیع نخست زادگان مذکر از بنی اسرائیل یکماهه و زیاده بر آن بشمار و اسمهای ایشانرا جمع کن
- ۴۱ و بنی لیبی را از برای من بعوض نخست زادگان بنی اسرائیل بگیر زیرا که منم خداوند و بهاتم بنی لیبی را بعوض تمامی نخست زادگان بهاتم بنی اسرائیل بگیر
- ۴۲ پس موسی چنانچه خداوند ویرا فرمود تمامی نخست زادگان بنی اسرائیل را بشمرد
- ۴۳ و جمله نخست زادگان مذکر یکماهه و زیاده بر آن که بشمار درآمدند بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه کس بودند
- ۴۴ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۴۵ که بنی لیوی را بعوض جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل و بهائیم
بنی لیوی را بعوض بهائیم ایشان بگیر تا بنی لیوی از آن من باشند
منم خداوند

۴۶ کسانی که باز خریدن ایشان لازم است آن دو بیست و هفتاد و سه
کس از نخست زادگان بنی اسرائیل که بر عدد بنی لیوی زیاده
بودند

۴۷ برای هر نفر پنج مثقال بگیر موافق مثقال مقدس معین کن که
یک مثقال عبارتست از بیست گیره

۴۸ و کسانی که از ایشان زائد اند فدای ایشانرا باهرون و اولادش بده
۴۹ پس موسی فدای کسانی که از باز خریدگان بنی لیوی زائد آمدند
بگرفت

۵۰ آن مبلغ را از نخست زادگان بنی اسرائیل بگرفت یک هزار و سیصد
و شصت و پنج مثقال بحساب مثقال مقدس

۵۱ و مرسپی مبلغ باز خریدگان را حسب حکم خداوند چنانچه خداوند
موسی را فرموده بود تسلیم اهرن و اولادش کرد

باب چهارم

۱ و خداوند موسی و اهرن را مخاطب ساخت و گفت
۲ که حلمگی بنی قهاث را از میان بنی لیوی هریک را بدو دمان خود
بخانندان آبا و اجداد حساب کن

۳ از سی ساله و زیاده بر آن تا به پنجاه ساله همه کسانی که داخل فوج
شوند تا خدمت مامور را در خیمه مجمع بجا آرند

۴ اینست کار بنی قهاث در خیمه مجمع در اشیای اقدس

۵. پوشش کوچ کردن لشکر اهرن با اولاد خرد بپاید و حجاب ساترا
- پائین آورده صندوق عهد نامه را بپوشانند
۶. و بر آن پوشش پوستهای نیلگونرا بگذارند و جامه تمام کبودی از
- بالا بگسترانند و چوبهارا ترتیب دهند
۷. و بر خوان نان تقدیمه جامه کبودی بگسترانند و بر آن طشتها
- و کفگیرها و قدحها و بادیهها برای باده ریختن بگذار و نان دائمی
- بر آن باشد
۸. و جامه قرمز بر آنها بگسترانند و آنرا از پوشش پوستهای نیلگون
- بپوشانند و چوبهارا ترتیب دهند
۹. و جامه کبودی گرفته شمعدان روشنائی را با چراغها و گلگیرها
- و ظروف و ساتراوانی روغن که از لوازم آنست بپوشانند
۱۰. و آنرا با تمامی اسبابش در زیر پوشش پوستهای نیلگون بگذارند
- و بر چوبی ببندند
۱۱. و بر مذبح زرین جامه کبودی را بگسترانند و از پوشش پوستهای
- نیلگون بپوشانند و چوبهارا ترتیب دهند
۱۲. و تمامی اسباب خدمت را که برای خدمت مقدس بکار آید
- برداشتند در جامه کبودی بگذارند و از پوشش پوستهای نیلگون
- بپوشانند و بر چوبی ببندند
۱۳. و مذبح را از خاکستر خالی کرده جامه ارغوانی بر آن بگسترانند
۱۴. و تمامی اسبابی که از لوازم آنست یعنی مجمرها و ساقچها
- و خاکی اندازها و لگنها جمله اسباب مذبح را بر آن بگذارند و پوششی
- از پوستهای نیلگون بگسترانند و چوبهارا ترتیب دهند
۱۵. و چون اهرن و اولادش از پوشانیدن مقدس و تمامی اسباب

مقدس بوقت کوچ کردن لشکر فراغت یابند پس بني قهاث
براي برداشتنش حاضر شوند اما هيچيك از اشيائي مقدس مس
نكنند مبدا كه بميرند اينست بار بني قهاث در خيمه مجمع

۱۶ و روغن براي روشنائي و بخور معطر و قرباني خوردني دائمي و روغن
مسح و كار فرمائي تمامي مسكن و هرچه در آن باشد چه مقدس
و چه اسبابش بالعازار بن اهرن كاهن محول باشد

۱۷ و خداوند موسي و اهرن را مخاطب ساخت و گفت

۱۸ كه فرقه دودمانهاي بني قهاث را از ميان بني ليوي منقطع
مكريد

۱۹ اما با ايشان چنان سلوك نمائيد تا زنده مانند و هلاك نشوند
چون باشيائي اقدس نزديك آيند اهرن و اولادش داخل شوند
و هريك را بكار و بار خود نامزد نمايند

۲۰ و ايشان بتماشاي مقدسات تا يك طرفه العين داخل نشوند مبدا
كه بميرند

۲۱ و خداوند موسي را مخاطب ساخت و گفت

۲۲ جمله بني جرسون را نيز بخاندان آبا و اجداد هريك را بدودمان
خود خساب كن

۲۳ از سي ساله و زياده بر آن تا بد پنجاه ساله همه كسانيكه داخل فوج
شوند تا خدمت مامور را در خيمه مجمع بجا آرند

۲۴ خدمت دودمانهاي بني جرسون و كار بار ايشان اينست

۲۵ كه پركهاي مسكن را و خيمه مجمع با پوشش و پوشش پرستهاي
نيلگون كه بر بالاي آنست و پرده دروازه خيمه مجمع را بردارند

۲۶ و پركهاي صحن و پرده دروازه صحن كه نزديك مسكن و مذبح از

هرطرف با طنابها و تملی اسبابی که برای آنها بکار آید و هرچه
بآنها تعلق دارد عهده^۲ ایشان همین است

۲۷ عهده^۲ بئی جرسون هراری که بر دارند و هرکاری که بکنند
حسب حکم اهرور و اولادش باشد و شما هراری را برای ایشان
معین و مقرر نمائید

۲۸ اینست عهده^۲ بدودمانهای بئی جرسون در خیمه^۲ مجمع و محکوم
حکم ایثامار بن اهرور کاهن باشند

۲۹ بئی مراری را هریک بدودمان خود بخاندان آبا و اجداد بشمار
۳۰ از سی ساله و زیاده بر آن تا به پنججاه ساله همه کسانیکه داخل فوج
شوند تا خدمت مامور را در خیمه^۲ مجمع بجا آرند

۳۱ و بارهای محول ایشان عهده^۲ که در خیمه^۲ مجمع دارند اینست
که تختهای مسکن مع پشتیبانها و ستونها خانها

۳۲ و ستونهای اطراف صحن مع خانها و میخها و طنابها با همه اسباب
آنها و همه لوازم آن هرچیزی که بار مامور ایشان است بتفصیل
بسیارید

۳۳ اینست عهده^۲ بدودمانهای بئی مراری موافق عهده^۲ که در خیمه^۲
مجمع حسب الحکم ایثامار بن اهرور کاهن برایشان لازم است

۳۴ پس موسی و اهرور امرای جماعت بئی قهاش را هریک بدودمان
خود بخاندان آبا و اجداد شمرند

۳۵ از سی ساله و زیاده بر آن تا به پنججاه ساله همه کسانیکه داخل فوج
شوند تا خدمت مامور را بجا آرند

۳۶ و کسانیکه از ایشان بشمار در آمدند هریک بدودمان خود دو هزار
و هفصد و پنججاه کس بودند

۳۷ اینند کسانی که از دودمانهای بنی قهات بشمار درآمدند
هر کسی که لائق کار خیمهٔ مجمع بود که ایشان را موسی
و اھرون بشمرند حسب الحکم خداوند که بواسطت موسی
نفاذ یافت

۳۸ و کسانی که از بنی جرسون هریک بدودمان خود و بخاندان آبا
واجداد شمرده شدند

۳۹ از سی ساله و زیاده بر آن تا به پنجاه ساله همه کسانی که داخل فوج
شوند تا خدمت مامور را در خیمهٔ مجمع بجا آرند

۴۰ کسانی که از ایشان بشمار درآمدند هریک بدودمان خود بخاندان
آبا واجداد دو هزار و ششصد و سی کس بودند

۴۱ اینند کسانی که از دودمانهای بنی جرسون بشمار درآمدند هر کسی که
لائق کار خیمهٔ مجمع بود که ایشان را موسی و اھرون حسب
الحکم خداوند بشمرند

۴۲ و کسانی که از دودمانهای بنی مراری بشمار درآمدند هریک بدودمان
خود بخاندان آبا واجداد

۴۳ از سی ساله و زیاده بر آن تا به پنجاه ساله همه کسانی که داخل فوج
شوند تا خدمت مامور را در خیمهٔ مجمع بجا آرند

۴۴ کسانی که از ایشان بشمار درآمدند هریک بدودمان خود سه هزار
و دویست کس بودند

۴۵ اینند کسانی که از دودمانهای بنی مراری بشمار درآمدند که ایشان را
موسی و اھرون بشمرند حسب الحکم خداوند که بواسطت موسی
نفاذ یافت

۴۶ جمله کسانی که از بنی لیوی بشمار درآمدند که ایشان را موسی

وا هرون با امرای اسرائیل هر يك را بدوئمان خود بخاندان آبا
واجداد بشمرند

۴۷ از سي ساله و زياده برآن تا به پنجاه ساله همه كسانيكه براي تقديم

خدمت مامور و براي كار و بار خيمه مجمع حاضر گردیدند

۴۸ كسانيكه از ايشان بشمار درآمدند هشت هزار و پانصد و هشتاد

كس بودند

۴۹ حسب الحکم خداوند بواسطت موسی بشمار درآمدند هر يك

موافق عهده که داشت و باری که بر میداشت چنانچه خداوند

موسی را فرمود شمرده شدند

باب پنجم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بني اسرائیل را بفرمائي تا هر يك ابرص و علیل چريان و هرکسي

که از مردار ناپاک شده از لشکرگاه بیرون کنند

۳ چه مرد و چه زن بیرون باید کرد بخارج لشکرگاه برآیند مبادا که

لشکرگاههاي خود را که من در آن میان سکونت میدارم پلید سازند

۴ و بني اسرائیل چنین عمل نمودند و آن کسان را بخارج لشکرگاه

راندند چنانچه خداوند موسی را فرموده بود بهمان وجه بني اسرائیل

عمل نمودند

۵ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۶ که بني اسرائیل را بفرمائي که هرگاه کسی چه مرد و چه زن يکي از

جرائم انساني را ارتکاب نماید بنوعي که گنهگار خداوند گردد

و مجرم شود

- ۷ پس بجرمي که ارتکاب نمودند معترف شوند و مجرم بمکانات جرم اصل را باز دهد و حصه پنجم را نیز اضافه نموده بمظلوم باز دهد
- ۸ و اگر از قربابت وي کسی نباشد که عرض را بار بدهند پس باید که عوض گناه بخداوند يعني بکاهن داده شود علاوه قبیح کفاره که در حق وي کفاره داده میشود
- ۹ و از همه مقدسات بني اسرائيل که پیش کاهن برسانند هر قربانی برداشتنی از آن وي باشد
- ۱۰ و مقدسات هر کس از آن وي باشد هر کس هر چه بکاهن بدهد از آن وي باشد
- ۱۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۲ که با بني اسرائيل چنین بفرمای که هرگاه زنی از مرد خود باغي شود و با وي خیانتی روا دارد
- ۱۳ و با مرد دیگر همبستر شود و این حال از شوهرش پوشیده و پنهان ماند و با وجود آنکه دامن وي ملوث شد گواهی نباشد و در عین کار گرفتار نشود
- ۱۴ و خیال غیرت بخاطر مرد راه یافته نسبت بزنی خود غیور شود در حالی که دامن وي ملوث شد یا آنکه خیال غیرت بخاطرش راه یافته نسبت بزنی خود غیور شود در حالی که دامن وي ملوث نگردد
- ۱۵ پس آن مرد زن خود را پیش کاهن رسانیده قربانی برای وي ده یکت ایفای آرد جو بگذرانند و روغن بر آن نریزد و لبان بر آن ننهد از آن رو که هدیه غیرتست هدیه یادگاری است تا از فسق یادگاری باشد

- ۱۶ و کاهن آن زنرا نزدیك آرَد و بحضور خداوند ایستاده کند
- ۱۷ و کاهن آب مقدّس را در ظرف سفالین بکند و از گردی که بر زمین مسکن باشد قدری گرفته بر آب بپاشد
- ۱۸ و کاهن زنرا بحضور خداوند ایستاده کند و سر زنرا برهنه کند و هدیه^۲ تذکرة یعنی هدیه^۳ غیرت بدست وی سپارد و کاهن آن آب تلخ را که موجب لعنت است در دست خوذ بدارد
- ۱۹ و کاهن زنرا سوگندی بدهد بدین مضمون که اگر کسی با تو همبستر نشده و از طریق وفاداری با شوهر خود انحراف نموده^۴ ازین آب تلخ که موجب لعنت است آزاد باش
- ۲۰ اما اگر از طریق وفاداری با شوهر خود انحراف نموده^۵ و ملوث شده^۶ و غیر شوهرت با تو همبستر شده
- ۲۱ پس کاهن او را بدین مضمون سوگند لعنت بدهد که خداوند ترا مورد لعن و سوگند در میان قوم خود بگرداند بنوعی که خداوند را ترا متعقّن کند و شکم ترا منتفخ سازد
- ۲۲ و این آب که موجب لعنت است در رودهای تو رفته شکم منتفخ سازد و رانرا متعقّن کند و زن در جواب گوید آمین آمین
- ۲۳ پس کاهن این لعنتها را در طومار تحریر نموده از آب تلخ محو کند
- ۲۴ و آن آب تلخ که موجب لعنت است زنرا بخوراند که آن آب که موجب لعنت است در بطن او رفته تلخ خواهد گردید
- ۲۵ پس کاهن هدیه^۷ غیرت را از دست زن بگیرد و آن هدیه را بحضور خداوند جنبانیده بر مذبح بگذراند
- ۲۶ و کاهن از هدیه یکمشت گرفته برای یادگاری آن بر مذبح بسوزاند و بعد از آن آب را بخورد زن دهد

- ۲۷ و چون آبر را بوی خورانیده باشد چنین واقع خواهد شد که اگر دامن وی ملوث شده است و با شوهر خود خیانت کرده پس آب که موجب لعنت است در بطن او رفته تلخ گردد و شکم وی منتفخ شود و رانش متعفن گردد و زن در میان قوم خود مورد لعن باشد
- ۲۸ و اگر دامن زن ملوث نشده و پاک باشد پس آزاد خواهد بود و آبهسته خواهد شد
- ۲۹ اینست قانون دربارهٔ غیرت چون زن با شوهر خود بیوفای نموده دامن خود را ملوث کند
- ۳۰ یا چون خیال غیرت بخاطر مرد راه یافته و بر زن خود غیور شود و زنی را بحضور خداوند ایستاده کند تا کاهن این قانون را بعینه با وی بعمل آرد
- ۳۱ پس مرد از گنهگاری مبتلا شود و زن زیر بار گناه خود بماند

باب ششم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بئی اسرائیل را چنین بفرمای که هرگاه کسی چه مرد و چه زن نذر پرهیزگاری کند تا در راه خداوند پرهیزگار باشد
- ۳ پس باید که از می و مسکر بپرهیزد و سرکه خواه از می خواه از مسکر نخورد و آب انگور ننوشد و انگور و مویز نخورد
- ۴ در همه ایام پرهیزگاری هرچه از درخت انگور بر می آید از هسته تا ببوست چیزی نخورد
- ۵ در همه ایام نذر پرهیزگاری استره بر سرش نگذرد تا ایام پرهیزگاری

- که در راه خدایوند اختیال نموده است سپری نشود اما مقدس
باشد و موی سر خود را دراز و پریشان دارد
- ۶ در همه ایامی که برای خدایوند پرهیزگاری نماید نزدیک مردار نرود
- ۷ هرگاه پدر یا مادر یا برادر یا خواهر او بمیرد خود را برای ایشان •
ناپاک نسازد زیرا که نشان پرهیزگاری خدای خود بر سر دارد
- ۸ در همه ایام پرهیزگاری برای خدایوند مقدس باشد
- ۹ و هرگاه کسی نزدیک وی بناگهائی بمیرد و سر پرهیزگاری خود را
ناپاک سازد باید که در روز تطهیر سر خود را بسترده یعنی در روز
هفتم آنرا باید ستود
- ۱۰ و در روز هشتم دو فاخته یا دو کبوترچه نزد کاهن بدروازه خیمه •
مجمع بیارد
- ۱۱ که کاهن یکی از آنها را بعوض خطا و دیگری قربانی سوختنی بگذراند
و در حق وی در باره خطایی که نسبت بمردار واقع شد کفاره
دهد و در همان روز سرش را تقدیس کند
- ۱۲ و ایام پرهیزگاری خود را برای خدایوند از سر نو خاص کند و بزه •
یکساله برای قربانی عوض جرم بیارد اما روزهای گذشته در حساب
نیاید بنا بر آنکه پرهیزگاری وی ضائع شد
- ۱۳ و اینست رسم پرهیزگار چون پرهیزگاری وی منقضی شود خود را
بدروازه خیمه • مجمع برساند
- ۱۴ و قربانی خود را پیش خدایوند بگذراند یک گوسفند یک ساله •
بی عیب برای قربانی سوختنی و یک میش ماده یک ساله •
بی عیب بعوض خطا و یک قوچ بی عیب برای قربانیهای سلامتی
- ۱۵ و یک سبد پر از نان فطیری و گردهای روغن از آرد سفید

و کلیچه‌های فطیری با روغن چرب کرده مع قربانی خوردنی و بختی
 ۱۶ و کاهن بحضور خداوند رسانیده قربانی عوض خطا و قربانی سرخنی را
 بگذراند

۱۷ و قوچ را برای ذبیحهٔ سلامتی با سبب نان فطیری پیش خداوند
 بگذراند و کاهن قربانی خوردنی و بختی ویرا نیز بگذراند

۱۸ و پرهیزگار موی پرهیزگاری خود را بدروازهٔ خیمهٔ مجمع بستر و موی
 پرهیزگاری خود را گرفته در آتشی که زیر ذبیحهٔ سلامتی است
 بیندازد

۱۹ و کاهن دوش پختهٔ قوچ را با یک گردهٔ فطیری در سبب و کلیچهٔ
 فطیری گرفته بدست پرهیزگار بگذارد بعد از آنکه موی پرهیزگاری
 خود را سترده باشد

۲۰ و کاهن همچو قربانی جنبانیدنی آنها را بحضور خداوند بجنباند این
 قدر برای کاهن مقدّس است با سینهٔ جنبانیدنی و دوش
 برداشتنی و بعد از آن پرهیزگارا خوردن می جائز است

۲۱ اینست رسم پرهیزگاری که نذر قربانی پیش خداوند برای پرهیزگاری
 خود کرده باشد علاوهٔ آنچه میسر شود موافق ندی که کرده است
 رسم پرهیزگاری همچنین بجا آرد

۲۲ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲۳ که اهورن و اولادش را چنین بفرومای که بدین مضمون بر بنی
 اسرائیل دعای خیر بخوانید و بگوئید

۲۴ که خداوند ترا برکت دهد و محفوظ دارا

۲۵ خداوند نور و جوهٔ خود را بر تو افروزا و با تو تطفّ کنا

۲۶ خداوند بر تو توجه نماید و سلامت بر تو نفل کنا

۲۷ همچنین اسم مرا بر بني اسرائيل بخوانند و من ايشانرا برکت خواهم داد

باب هفتم

۱ و چنين واقع شد که در روزيکه موسی از پريا کردن مسکن فراغت يافت و آنرا مسح نموده و تقدیس کرده بود مع تمامی اسبابش و منج مع تمامی اسباب آن چونکه اين همه را مسح و تقدیس نموده بود

۲ که اميران اسرائيل يعني سرداران خاندان آبا و اجداد که ايشان اميران فرقه ها بوده بحکومت شمرگان نامزد گشتند هديه ها گذرانيدند

۳ و هديه خود را بحضور خداوند رسانيدند شش ارابه پرده دار و دوازده گاو از هر دو امير يك ارابه و از هريك امير يك گاو و آنها را پيش مسکن آوردند

۴ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۵ که از ايشان بگير تا براي لوازم خيمه مجمع باشد و آنها را موافق عهده هر کس بني ليوي بسپار

۶ و موسی ارايه ها و گاوهارا گرفته بني ليوي سپرد

۷ دو ارابه و چهار گاو بني جرسون موافق عهده ايشان داد

۸ و چهار ارابه و هشت گاو بني مراري موافق عهده ايشان داد محکوم حکم ايثامار بن اھرون کاهن

۹ اما بني قهاث هيچ نداد بسبب آنکه عهده که ايشانرا در مقدس مقرر بود باري بود که بر دوش بردارند

- ۱۰ و امیران برای تقدیس مذبح در روزی که ممسوح شد هدیه‌های خود را پیش مذبح گذرانیدند
- ۱۱ و خداوند بموسی گفت که هر روز يك امیر هدیه خود را برای تقدیس مذبح بگذراند
- ۱۲ و کسی که روز اول هدیه خود را گذرانید نحسون بن عمیناداب از فرقه یهودا بود
- ۱۳ و هدیه وي يك لگن سیمین که وزن آن یکصد و سي مثقال بود يك بادیه سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هريك از آنها پراز آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
- ۱۴ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۱۵ يك گوساله يك قوچ يك بره يكساله برای قربانی سوختنی
- ۱۶ يك بزغاله برای قربانی عوض خطا
- ۱۷ و برای ذبیحه سلامتی دو گاو پنج قوچ پنج بز و پنج بره يكساله اینست هدیه نحسون بن عمیناداب
- ۱۸ روز دوم نثنئیل بن صوعار امیر بني یساکار هدیه خود را گذرانید
- ۱۹ و هدیه وي يك لگن سیمین که وزن آن یکصد و سي مثقال بود و يك بادیه سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هريك پراز آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردنی
- ۲۰ و يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۲۱ يك گوساله يك قوچ يك بره يكساله برای قربانی سوختنی
- ۲۲ يك بزغاله برای قربانی عوض خطا
- ۲۳ و برای ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره يكساله اینست هدیه نثنئیل بن صوعار

۲۴ و روز سیوم الیاب بن حیلون امیر بني زبلون هدیه خود را گذرانید
 ۲۵ و هدیه وي يك لکن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال و يك بادیه
 سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پراز آرد
 سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردني

۲۶ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور

۲۷ يك گوساله يك قوچ يك بره يكساله برای قربانی سوختني

۲۸ يك بزغاله برای قربانی عوض خطا

۲۹ و برای ذبیحه سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره يكساله
 اینست هدیه الیاب بن حیلون

۳۰ و روز چهارم الیصور بن سدیئور امیر بني راوبن هدیه خود را گذرانید

۳۱ و هدیه وي يك لکن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال يك بادیه
 سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هريك پراز

آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردني

۳۲ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور

۳۳ يك گوساله يك قوچ يك بره يكساله برای قربانی سوختني

۳۴ يك بزغاله برای قربانی عوض خطا

۳۵ و برای ذبیحه سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره يكساله
 اینست هدیه الیصور بن سدیئور

۳۶ و روز پنجم سلومئیل بن صوریسداي امیر بني سمعون هدیه خود را
 گذرانید

۳۷ و هدیه وي يك لکن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال يك بادیه

سیمین بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس که هريك پراز
 آرد سفید بروغن آمیخته برای قربانی خوردني

- ۳۸ يك چمچہ زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۳۹ يك گوساله يك قوچ يك بڑہ يكسالہ برای قربانی سوختنی
- ۴۰ يك بزغاله برای قربانی عوض خطا
- ۴۱ و برای ذبیحہ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بڑہ يكسالہ اینست ہدیہ سلومئیل بن صوریسداي
- ۴۲ و روز ششم الیاساف بن دغوثیل امیر بني جاد ہدیہ خود را گذرانید
- ۴۳ و ہدیہ وي يك لگن سیمین بوزن يك صد و سي مثقال يك ہادیہ سیمین بوزن ہفتاد مثقال موافق مثقال مقدس کہ ہریک پراز آرد سفید بروغن آمیختہ برای قربانی خوردنی
- ۴۴ يك چمچہ زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۴۵ يك گوساله يك قوچ يك بڑہ يكسالہ برای قربانی سوختنی
- ۴۶ يك بزغاله برای قربانی عوض خطا
- ۴۷ و برای ذبیحہ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بڑہ يكسالہ اینست ہدیہ الیاساف بن دغوثیل
- ۴۸ و روز ہفتم الیسماع بن عمیہود امیر بني افرائیم ہدیہ خود را گذرانید
- ۴۹ و ہدیہ وي يك لگن سیمین بوزن یکصد و سي مثقال يك ہادیہ سیمین بوزن ہفتاد مثقال موافق مثقال مقدس کہ ہریک پراز آرد سفید بروغن آمیختہ برای قربانی خوردنی
- ۵۰ يك چمچہ زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۵۱ يك گوسالہ و يك قوچ و يك بڑہ يكسالہ برای قربانی سوختنی
- ۵۲ يك بزغاله برای قربانی عوض خطا
- ۵۳ و برای ذبیحہ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بڑہ يكسالہ اینست ہدیہ الیسماع بن عمیہود

۵۴ و روز هشتم جملئیل بن فداهور امیر بني منشي هديه خود را گذرانید

۵۵ و هديه وي يك لکن سيمين بوزن يكصد وسي مثقال ويك باديه سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني

۵۶ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور

۵۷ يك گوساله ويك قوچ ويك برة يكساله براي قرباني سوختني

۵۸ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا

۵۹ و براي ذبيحه سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برة يكساله اينست هديه جملئیل بن فداهور

۶۰ و روز نهم ابیدان بن جدعوني امير بني بنيامين هديه خود را گذرانید

۶۱ و هديه وي يك لکن سيمين بوزن يكصد وسي مثقال ويك باديه سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني

۶۲ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور

۶۳ يك گوساله ويك قوچ ويك برة يكساله براي قرباني سوختني

۶۴ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا

۶۵ و براي ذبيحه سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برة يكساله اينست هديه ابیدان بن جدعوني

۶۶ و روز دهم احيعزر بن عميسداي امير بني دان هديه خود را گذرانید

۶۷ و هديه وي يك لکن سيمين بوزن يكصد وسي مثقال ويك باديه سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك پر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني

- ۶۸ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۶۹ يك گوساله ويك قوچ ويك بره يكساله براي قرباني سوختني
- ۷۰ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا
- ۷۱ و براي ذبيحه سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره يكساله اينست هديه احيير بن عميسداي
- ۷۲ و روز يازدهم فجعئيل بن عاکران امير بني آسير هديه خود را گذرانيد
- ۷۳ و هديه وي يك لکن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال ويك باديه سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك بر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني
- ۷۴ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۷۵ يك گوساله ويك قوچ ويك بره يكساله براي قرباني سوختني
- ۷۶ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا
- ۷۷ و براي ذبيحه سلامتي دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره يكساله اينست هديه فجعئيل بن عاکران
- ۷۸ و روز دوازدهم احيير بن عینان امير بني نفتالي هديه خود را گذرانيد
- ۷۹ و هديه وي يك لکن سيمين بوزن يكصد و سي مثقال ويك باديه سيمين بوزن هفتاد مثقال موافق مثقال مقدس هريك بر از آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني
- ۸۰ يك چمچه زرین بوزن ده مثقال پراز بخور
- ۸۱ يك گوساله ويك قوچ ويك بره يكساله براي قرباني سوختني
- ۸۲ يك بزغاله براي قرباني عوض خطا

۸۳ و برای ذبیحهٔ سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ یسکاله اینست هدیهٔ احیرع بن عینان

۸۴ چنین بود تقدیس مذبح در روز مسح نمودنش از طرف امیران

اسرائیل دوازده لکن سیمین و دوازده بادیهٔ سیمین و دوازده چمچهٔ زرین

۸۵ هریک لکن سیمین بوزن یک صد و سی مثقال و هر بادیهٔ بوزن

هفتاد مثقال بود جمعلی ظروف سیمین دو هزار و چهار صد مثقال

موافق مثقال مقدس وزن داشت

۸۶ چمچه‌های زرین دوازده بود پر از بخور هریک بوزن ده مثقال موافق

مثقال مقدس تمامی زر چمچه‌ها یک صد و بیست مثقال بود

۸۷ جمعلی گاوها برای قربانی سوختنی دوازده گوساله و قوچه‌ها دوازده

و بره‌های یکساله دوازده هریک مع قربانی خوردنی و بزغاله‌ها برای

قربانی عوض خطا دوازده بود

۸۸ و جمعلی گاوها برای ذبیحهٔ سلامتی بیست و چهار گوساله و شست

قوچ و شست بز نر و شست برهٔ یکساله چنین بود تقدیس مذبح

بعد از آنکه مسح نموده شد

۸۹ و چون موسی بخیمهٔ مجمع برای مخاطبه داخل شد پس آواز

تکلم کننده از بالای تخت مرحمت که بر صندوق عهد نامه می بود

از میان دو کروی بشنید و با وی تکلم نمود

باب هشتم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲ که اهرون را بفرومای که چون چراغ‌ها را ترتیب دهی باید که آن

هفت چراغ رو بروی شمع‌دان روشنائی دهد

- ۳ واهرون چنین عمل نمود که چراغهارا رو بروی شمعدان ترتیب داد چنانچه خداوند موسی را فرموده بود
- ۴ اما صنعت شمعدان چنین بود که از زر کوفته درست شد پایه و گلهای آن از کار کوفته بود موافق نمونه که خداوند بموسی نشان داده بود بهمان طور شمعدان را ساخت
- ۵ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۶ که بنی لیوی را از میان بنی اسرائیل جدا کرده ایشانرا تطهیر نمای و بدین طور بتطهیر ایشان بپرداز آب رفع خطا برایشان بهاش و موی بدن خود را بسترند و جامه های خود را بشویند و خود را پاك کنند
- ۸ و گوساله مع قربانی خوردنی یعنی آرد سفید بروغن آمیخته بگیرند و تو گوساله دیگر نیز برای قربانی عوض خطا بگیر
- ۹ و بنی لیوی را در پیش خیمه مجمع برسان و از تمامی بنی اسرائیل مجلسی بیارای
- ۱۰ و بنی لیوی را بحضور خداوند برسان و بنی اسرائیل دستهای خود را بر بنی لیوی بگذارند
- ۱۱ واهرون بنی لیوی را بطریق هدیه از جانب بنی اسرائیل بحضور خداوند بگذارند تا خدمت خداوند را بجا آرند
- ۱۲ و بنی لیوی دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند و یکی را برای قربانی عوض خطا و دیگری برای قربانی سوختنی پیش خداوند بگذاران تا در حق بنی لیوی کفاره دهی
- ۱۳ و بنی لیوی را پیش اهورن و اولادش ایستاده کرده ایشانرا بطریق هدیه برای خداوند بگذاران

- ۱۴ بدین قسم بنی لیوی را از میان بنی اسرائیل جدا کن تا بنی لیوی از آن من باشند
- ۱۵ و بعد از آن بنی لیوی پادای خدمت درخیمه^۱ مجمع داخل شوند اما باید که ایشان را تطهیر نموده بطریق هدیه بگذرانی
- ۱۶ از آنرو که ایشان از میان بنی اسرائیل بالکل بمن داده شده اند بعرض هر کشاینده^۲ رحم یعنی بعرض نخست زادگان همگی بنی اسرائیل ایشان را برای خود گرفته ام
- ۱۷ زیرا که همه نخست زادگان بنی اسرائیل چه انسان و چه بهائم از آن من هستند در روزیکه هر نخست زاده^۳ ملک مصر را مقتول کردم ایشانرا برای خود تقدیس نمودم
- ۱۸ و بنی لیوی را بعرض جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل گرفته ام
- ۱۹ و از میان بنی اسرائیل بنی لیوی را باهرون و اولادش عطا کرده ام تا بکار و بار بنی اسرائیل درخیمه^۴ مجمع بپردازند و برای بنی اسرائیل کفاره دهند مبادا که چون بنی اسرائیل نزدیک بمقدس آیند قهر الهی بر بنی اسرائیل نازل شود
- ۲۰ پس موسی و اهرون و تمامی جماعت بنی اسرائیل با بنی لیوی عمل نمودند موافق هر آنچه خداوند در حق بنی لیوی موسی را فرمود بهمان طور بنی اسرائیل با ایشان رفتار نمودند
- ۲۱ و بنی لیوی تطهیر یافتند و جامه های خود را شستند و اهرون ایشانرا بطریق هدیه بحضور خداوند گذرانید و اهرون برای تطهیر ایشان کفاره داد
- ۲۲ و بعد از آن بنی لیوی داخل شدند تا پیش اهرون و اولادش در

- خیمهٔ مجمع بکار خود بپردازند چنانچه خداوند در حق بنی لوی
موسی را فرموده بود بهمان طور با ایشان عمل نمودند
و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت ۲۳
- که اینست کار بنی لوی از بیست و پنج ساله و زیاده بر آن هر کس
که داخل فوج شود تا بکار خیمهٔ مجمع بپردازد
و چون به پنجاه سالگی رسد از کار سخت فارغ شود و بار دیگر
آنگار نکند ۲۴
- اما بپدران خود در خدمت خیمهٔ مجمع شریک باشد تا
هرچه محول ایشان شود نگاه دارند و بکار سخت نپردازند همچنین
با بنی لوی نسبت بعدهٔ ایشان سلوک نماید ۲۵

باب نهم

- ۱ و در ماهٔ اول سال دوم بعد از خروج ایشان از ملک مصر خداوند
موسی را در بیابان سینائی مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بنی اسرائیل عید فصح را بوقت موعود عزیز دارند
- ۳ روز چهاردهم آنماه بوقت عصر بهنگام موعود موافق همهٔ قوانین
و تلمیعی فرائضی که واجب است عزیز دارید
- ۴ بس موسی بنی اسرائیل را فرمود تا عید فصح بکنند
- ۵ و در روز چهارم ماهٔ اول بوقت عصر در بیابان سینائی عید فصح
کردند موافق هر آنچه خداوند موسی را فرمود بهمان طور بنی اسرائیل
عمل نمودند
- ۶ و قضا را تین چند از میت ناپاک شده نتوانستند که در آن روز عید
فصح نمایند و پیش موسی و اهلون بهمان روز حاضر شدند

- ۷ و خود عرض کردند که ما از میت ناپاک شده ایم سبب چیست
که ما در میان بني اسرائيل از گذراندن هدیه خداوند بوقت موعود
محروم شویم
- ۸ و موسی ایشان را فرمود که شما باشید تا بشنوم که خداوند در حق
شما چه حکم میفرماید
- ۹ پس خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۰ که بني اسرائيل را چنین بفرماید که هرگاه کسی از شما یا از اولاد
شما بسبب میت ناپاک شود یا آنکه در سفر دور باشد اما لازم
است که عید فصحر را برای خداوند عزیز دارد
- ۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم بوقت عصر عید نمایند و با نان فطیری
و سبزیهای تلخ بخورند
- ۱۲ تا صبح هیچ بائي نگذارند و استخواني نشکنند موافق تمامی قوانین
فصح عید نمایند
- ۱۳ ولیکن کسی که پاک باشد و در سفر نباشد و از عید فصیح باز ماند
آنکس از قوم خود منقطع شود بنابر آنکه قربانی خداوند را بوقت
موعود نگذرانید آن شخص زیر بار گناه خود باشد
- ۱۴ و اگر غریبی در میان شما مقام گرفته بخواد که عید فصحر را برای
خداوند عزیز دارد باید که موافق قانون فصیح و رسمش عمل نماید
برای غریب و متوطن یک قانون باشد
- ۱۵ و در روزی که مسکن را برپا کردند آن ابر مسکن خیمه مجمع را پوشانید
و از شام تا صبح نمودار چیزی مانند آتش بالای مسکن می بود
- ۱۶ دائم الاقام چنین بود که در روز ابر و در شب نمودار آتش آنرا
می پوشانید

۱۷ و چونکه ابر از بالای مسکن برمیخواست بعد از آن بني اسرائيل کوچ میکردند و بهر موضع که ابر از حرکت باز ماند در آنجا بني اسرائيل خیمه زدند

۱۸ حسب الحکم خداوند بني اسرائيل کوچ میکردند و حسب الحکم خداوند خیمه میزدند و تا مدتي که ابر بالای مسکن میبود اقامت میداشتند

۱۹ و چون ابر بالای مسکن تا مدت مدید میماند بني اسرائيل بخدمت مامور خداوند مشغول بوده کوچ نمیکردند

۲۰ و چون ابر تا روز چند بالای مسکن میبود حسب الحکم خداوند اقامت میداشتند و حسب الحکم خداوند کوچ میکردند

۲۱ و چون ابر از شام تا صبح میبود و صبح برمیخواست کوچ میکردند . چه روز و چه شب هرگاه ابر برمیخواست کوچ می نمودند

۲۲ چه دو روز و چه يك ماه چه مدتي متمادی که ابر بالای مسکن میماند و بر آن ساکن میبود بني اسرائيل اقامت می ورزیدند و کوچ نمی کردند اما چون برمیخواست کوچ می نمودند

۲۳ حسب الحکم خداوند اقامت می ورزیدند و حسب الحکم خداوند کوچ میکردند حسب الحکم خداوند بوساطت موسی خدمت مامور خداوند را بجا آوردند

باب دهم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ دو نفر سیمین بجهت خود بساز از کار گرفته درست کن تا ترا برای ندای جماعت و کوچ لشکر بکار آید

- ۳ و چون آنها را بنوازند تمامی جمعیت پیش تو بدروازهٔ خیمهٔ
مجمع اجتماع نمایند
- ۴ و اگر یکی را بنوازند امرای که سرداران هزارهٔ بني اسرائيل هستند
پیش تو مجتمع شوند
- ۵ چون پست و بلند بنوازید افواجی که بطرف مشرق جادارند کوچ
کنند
- ۶ چون باز دویم پست و بلند بنوازید افواجی که بطرف جنوب
جادارند کوچ کنند بوقت کوچ کردن پست و بلند بنوازند
- ۷ اما برای فراهم آوردن مجلس بنوازید نه باواز پست و بلند
- ۸ و اولاد اهرن که گاهنانشان نفیر بنوازند این رسم برای شما آئینی
ابدی طبقه بعد طبقه مقرر باشد
- ۹ و چون در ملک خود بر دشمنانی که با شما تعدی میکنند
عزم جنگ کنید نفیرها باواز پست و بلند بنوازید و خداوند
خدای شما از شما یاد خواهد کرد و از دشمنان نجات خواهید
یافت
- ۱۰ و در روز خوشحالی و در عیدها و در آوازل ماهها بوقت گذراندن
قربانیهای سوختنی و ذبائح سلامتی نفیرها بنوازید تا برای شما
یادگاری بحضور خدای شما باشد منم خداوند خدای شما
- ۱۱ و چنین واقع شد که روز بیستم ماه دویم سال دویم ابر از بالای
مسکن عهد نامه برخاست
- ۱۲ و بني اسرائيل از بیابان سینایی نهضت نمودند و ابر در بیابان فاران
جا گرفت
- ۱۳ و همچنین حسب الحکم خداوند بواسطت موسی کوچ کردند

۱۴ اول علم لشکر بنی یهودا فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ایشان
نحسون بن عمیناداب

۱۵ و سپه سالار فرقهٔ بنی یساکار ننتئیل بن صوعار

۱۶ و سپه سالار فرقهٔ بنی زیلون الیاب بن حیلون

۱۷ و مسکن را از هم کشادند و بنی جرمون و بنی مراری مسکن را برداشته
روانه شدند

۱۸ پس علم لشکر را بن فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ایشان الیصور
بن سدیئور

۱۹ و سپه سالار فرقهٔ بنی سمعون سلومتیل بن صوریسداي

۲۰ و سپه سالار فرقهٔ بنی جاد الیاساف بن دغوثیل

۲۱ و بنی قهاث مقدس را برداشته روانه شدند تا بوقت رسیدن ایشان
مسکن برپا شد

۲۲ پس علم لشکر بنی افرائیم فوج بفوج روانه شد و سپه سالار ایشان
الیساماع بن عمیهود

۲۳ و سپه سالار فرقهٔ بنی منشیه جملتیل بن فداهصور

۲۴ و سپه سالار فرقهٔ بنی بنیامین ابیدان بن جدعونی

۲۵ پس علم لشکر بنی دان در عقب تمامی لشکرها فوج بفوج روانه
شد و سپه سالار ایشان اخیعزر بن عمیسداي

۲۶ و سپه سالار فرقهٔ بنی آسیر فجعتیل بن عاکران

۲۷ و سپه سالار فرقهٔ بنی نفتالی اخیعز بن عینان

۲۸ و بنی اسرائیل هرگاه کوچ می نمودند برین قاعده فوج بفوج روانه
میشدند

۲۹ و موسی بحباب پسر رغوثیل مدیانی پدر زن خود گفت که ما

- بموضعي روانه ميشويم كه خداوند وعده کرده است كه بشما
 ميدهم ^{۳۰} تو همراه ما شو كه با تو نيكي خواهيم كرد زيرا كه خداوند
 در باره بني اسرائيل وعدههاي نيكو فرموده است
^{۳۱} او گفت كه نخواهم رفت بلكه بوطن و نزد خويشان خود مراجعت
 خواهم كرد
^{۳۲} گفت القماس آنكه از ما جدا نشوي از آنرو كه خود ميچاني كه د،
 پايان خيمه مي زنيم و تو بجاي چشمان ما بهستي
^{۳۳} و اگر همراه ما بيايي هر نيكي كه خداوند با ما كند ما نيز همان
 با تو خواهيم كرد
^{۳۴} پس از جبل خداوند سه روز راه رفتند و صندوق عهد نامه
 خداوند در آن سه روز راه پيش ايشان ميرفت تا منزلي براي ايشان
 تفحص كند
^{۳۵} و در روز چون از لشكرگاه كوچ مي نمودند ابر خداوند بالاي سر
 ايشان مي بود
^{۳۶} و چون صندوق روانه مي شد موسي ميگفت كه اي خداوند
 برخيز تا دشمنان تو پراكنده شوند و اعداي تو از پيش روي تو
 بگريزند
^{۳۷} و چون فرود مي آمد ميگفت كه اي خداوند بطرف هزاران هزار
 بني اسرائيل رجوع نماي

باب يازدهم

- ۱ اما آن قوم راويلا کرده خداوند را ناپسند آمد و خداوند استماع
 اين حال نموده غضب وي مشتعل گرديد و آتش خداوند

درمیان ایشان افروخته شده کسانی را که در اطراف لشکرگاه بودند تلف نمود

۲ پس قوم نزد موسی فریاد بر آوردند و موسی پیش خداوند استدعا نمود تا آتش فرو نشست

۳ و آن موضع را تعبیره نام نهاد بسبب آنکه آتش خداوند در میان ایشان افروخته شد

۴ و گروه^۲ مختلفی که در آن میان بودند حریص شدند و بی اسرائیل نیز باز بگریه در آمده گفتند که آیا کیست که مارا گوشت بخوراند

۵ از ماهی که در مصر مفت میخوریم و از خیارها و خربزها و گندنها و پیازها و سیرها مارا یاد آمده است

۶ و حال آنکه جان ما خشک شده و جز این مان در نظر ما چیزی نیست

۷ اما آن مان چون تخم کشنیز و رنگش بعیینه رنگت مروارید بود
۸ و مردمان بهر طرف رفته جمع میکردند و در دست آس میساختند یا در جوغن میکوبیدند و در دیگ جوش داده کلیچها میپختند و مزه آن چون روغن تازه بود

۹ و چون شبهم در لشکرگاه بوقت شب می افتاد من نیز بالای آن می ریختم

۱۰ پس موسی استماع نمود که قوم خانه بخانه هر کس بدروازه^۳ خیمه^۴ خود میگریند و خشم خداوند بی نهایت التهاب یافت و موسی را نیز ناپسند آمد

۱۱ و موسی خداوند را گفت سبب چیست که بنده^۵ خود را آزاده^۶ اعداد

و برای چه در نظر تو مقبول نشده‌ام که بار این همه قوم بر من گذاری.

۱۲ آیا من باین همه قوم حاصله شده‌ام آیا من پدر ایشان هستم که بمن بگوئی که ایشان را بکنار گیر چون لاا طفل شیر خواره را بکنار می گیرد تا بزمینی که به آبا و اجداد ایشان بسوگندی وعده کرده گوشت از کجا بهم رسانم که تمامی این قوم را بدهم که نزد من می گیرند که گوشت بما بدهد تا بخوریم

۱۳ من ببندهائی طاقت برداشتن همگی این قوم ندارم بلکه برای من سنگین است

۱۴ و اگر چنین با من سلوک نمائی التماس آنکه اگر در نظر تو مقبول شده‌ام فی الفور مرا هلاک ساری تا این رحمت را نبینم

۱۵ و خداوند موسی را فرمود که از مشائخ بنی اسرائیل هفتاد نفر پیش من جمع کن که بدانی مشائخ و منصب داران ایشانند و ایشانرا بخیمه مجمع برسان تا آنجا با تو حاضر باشند

۱۶ که من فرود آمده با تو در آنجا تکلم مینمایم و از آن روح که در تست ایشانرا بهره‌مند میسازم تا ایشان با تو بار این قوم را بردارند تا خود ببندهائی بر نداری

۱۷ و قوم را بفرمائی که خود را تا فردا تقدیس نمائید که گوشت خواهید خورد که زاری شما بسمع خداوند رسید که کیست مارا گوشت بخوراند که در مصر حال ما خوش بود لهذا خداوند گوشت بشما میدهد تا بخورید

۱۸ نه یک روز نه دو روز نه پنج روز نه ده روز نه بیست روز خواهید خورد

۲۰ بلکه تمامی ماه تا بحدیکه از بینی شما بیرون آید و از آن متنفّر شوید بنابراین که خداوند که در میان شماست حقیر دانسته آید و پیش وی زاری نموده آید که چرا از مصر بیرون آمدیم

۲۱ و موسی گفت که این قوم که من در میان ایشانم شش صد هزار پیاده هستند و گفتی که ایشانرا گوشت میدهم تا یک ماه تمام بخورند

۲۲ آیا گاو یا گوسفندان برای ایشان کشته شود تا کفایت کند یا آنکه تمامی ماهی دریا برای ایشان جمع شود تا کفایت کند

۲۳ و خداوند بموسی گفت که آیا دست خداوند کوتاه گردید الحال خواهی دید که گفته من بوقوع می پیوندد یا نه

۲۴ پس موسی بیرون رفته کلمات خداوندرا بقوم باز نمود و هفتاد کس از مشائخ قوم جمع کرده در اطراف خیمه حاضر گردانید

۲۵ و خداوند در ابر نزل فرموده با وی تکلم نمود و از روحی که در او می بود هفتاد شیخرا بهره مند ساخت و چنین واقع شد که چون روح

در ایشان جا گرفت از روحی نبوت سخنها گفتند و خاموش نماندند

۲۶ اما دو نفر که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد در لشکرگاه باز مانده بودند و روح نیز در ایشان جا گرفت و این دو کس از آنانند که در دفاتر مندرج شدند اما در خیمه نرفتند در لشکرگاه بالهام سخنها گفتند

۲۷ و جوانی دریده موسی را خبر داد و گفت الداد و میداد در لشکرگاه بالهام سخنها میگویند

۲۸ و یهوشوع بن نون خادم موسی که یکی از مختصان وی بود گفت ای مخدوم من موسی ایشانرا منع کن

۲۹ موسیٰ باو گفت که آیا بسبب من حسد می‌بری کاش که همگی قوم خدا. نبی شوند و خداوند روح خود را بر ایشان نازل گرداند

۳۰ و موسیٰ با مشائخ بنی اسرائیل بلشکرگاه مراجعت نمود

۳۱ و بادی از حضور خداوند وزیدن گرفت و سمانیات را از دریا بیآورد و در حوالی لشکرگاه تخمیناً یک روز راه این طرف و یک روز راه آن طرف در اطراف لشکرگاه تخمیناً برابر دو ذراع بر سطح زمین بینداخت

۳۲ و قوم برخاسته تمامی آن روز و تمامی شب و تمامی روز دیگر سمانیات را جمع کردند و کسی که کم جمع کرد ده حومر بود و باطراف لشکرگاه بجهت خود پهن کردند

۳۳ و هنوز گوشت در زیر دندان ایشان نرفته بود و نه خائیده بودند که غضب خداوند بر ایشان التهاب یافت و خداوند قوم را بمصیبتی عظیم مبتلا ساخت

۳۴ و آن موضع را قبروت حثاوه نام نهاد زیرا که در آنجا حریصانرا دفن کردند

۳۵ و قوم از قبروت حثاوه تا بحصیروت طی منازل نمودند و در حصیروت مقام کردند

باب دوازدهم

۱ پس مریم و اهلون بر موسیٰ در باره زن حبشی که بنگاح درآورده بود اعتراض کردند زیرا که زن حبشی را گرفته بود

۲ و گفتند آیا خداوند فقط بوساطت موسیٰ فرموده است بوساطت ما نیز نفرموده است و خداوند این حال را استماع نمود

۳ اما موسی بیشتر از همه بنی آدم که بر روی زمین می بودند
حلیم بود

۴ پس خداوند بناگاهانی موسی و اهرن و مریم را مخاطب ساخت
که شما هر سه بخیمه^۱ مجمع بیائید و آن سه نفر رفتند

۵ و خداوند در ستون ابر فرود آمده بدروازه^۲ خیمه ایستاد و اهرن
و مریم را طلب داشت و هر دو بیرون آمدند

۶ و گفت که سخنان مرا بشنوید اگر کسی از شما نبی باشد من که
خداوندم خود را در عالم رؤیا بر روی آشکارا مینمایم و ویرا در خواب
مخاطب میسازم

۷ بنده^۳ من موسی چنین کسی نیست او در تمامی خاندان من
امین است

۸ با وی بالمشافه^۴ صراحت^۵ تکلم مینمایم نه با اشاره و تجلی خداوند را
مشاهده میکند پس چرا از اعتراض بر بنده^۶ من موسی نترسیدید

۹ و خشم خداوند بر ایشان مشتعل گردید و مراجعت نمود

۱۰ و ابر از بالای خیمه برخاست و اینک مریم بعلت برص چون
برف سفید گردید و چون اهرن بمریم نگریست اینک ابرص
شده است

۱۱ پس اهرن بمری گفت که ای مالک من ملتمس آنکه بار این
گناه بر ما ننهی که از روی نادانی مرتکب آن شده ایم

۱۲ مانند مرداری نباشد و چون افگانه^۷ که از رحم مادر می افتد و نصف
بدنش تلف شده باشد

۱۳ و موسی پیش خداوند فریاد برآورد و گفت که یا بار الله ویرا از
روی لطف شفا به بخش

- ۱۴ و خداوند بموسی گفت که اگر پدر روی آب دهن بر رویش می انداخت آیا تا هفت روز شرمندۀ نمی بود تا هفت روز از لشکرگاه خارج شود و بعد از آن داخل آید
- ۱۵ و مریم تا هفت روز بخارج لشکرگاه ماند و قوم تا آنکه مریم داخل نشد کوچ ننمودند

باب سیزدهم

- ۱ و بعد از آن قوم از حصیروت کوچ کرده در بیابان فاران خیمه زدند
- ۲ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۳ که تنی چند را بفرست تا زمین کنعان را که بنی اسرائیل می بخشم تجسس نمایند و از هر فرقه آبا و اجداد یک نفر که امیر ایشان باشد بفرستید
- ۴ و موسی حسب الحکم خداوند ایشانرا از دشت فاران روانه کرد و آنجمله سرداران بنی اسرائیل بودند
- ۵ و اینست اسمهای ایشان از فرقه رؤین سموع بن زکور
- ۶ از فرقه سمعون سافاط بن حوری
- ۷ از فرقه یهودا کالیب بن یفئی
- ۸ از فرقه یثاکار بجال بن یوسف
- ۹ از فرقه افرائیم هوشیبع بن نون
- ۱۰ از فرقه بنیامین فلطي بن رافو
- ۱۱ از فرقه زبولن جدئیل بن سودی
- ۱۲ از فرقه یوسف یعنی از فرقه منشی جدی بن موسی
- ۱۳ از فرقه دان عمئیل بن جملی
- ۱۴ از فرقه آسیر سنور بن میکائیل

- ۱۵ از فرقهٔ نفثالی تَحِی بن وَاْفِیسی
- ۱۶ از فرقهٔ جاد جُوثیل بن ماکي
- ۱۷ اینست نامهای کسانی که موسی برای تجسس زمین فرستاد و موسی هوشیع بن نون را یهوشوع نام نهاد
- ۱۸ و موسی ایشانرا بتجسس زمین کنعان ارسال داشت و فرمود که بدین سمت متوجهٔ جنوب شوید و بکوهستان بروید
- ۱۹ و آن زمین را ملاحظهٔ نمائید که چه قسم است و قومی که در آن سکونت دارد قوی اند یا ضعیف قلیل اند یا کثیر
- ۲۰ و زمینی که در آن اقامت دارند نیک است یا بد و شهرهای که در آن میباشند چه قسم است در لشکرگاه می مانند یا در حصار
- ۲۱ چه نوع زمین است چریست یا شوره و درختها دارد یا نه و شما دلیر باشید و از ثمر زمین قدری بیارید اما در آنوقت موسم نوباهٔ انگور بود
- ۲۲ پس ایشان روانهٔ شده زمین را از دشت سین تا به رحوب در راه حمانت تجسس کردند
- ۲۳ و متوجهٔ جنوب شده بجهرون رسیدند جائیکه اخیمان و سپسای و تلمای اولاد عناق می بودند اما جهرون هفت سال قبل از صعان که در مصر است بنا کرده شد
- ۲۴ و بوادی اسکول رسیدند و از آنجا یک شاخ با خوشهٔ انگور بریده بر چوبی بدوش دو کس بردند و انارها و انجیرها نیز گرفتند
- ۲۵ آن موضع را وادی اسکول خواندند بسبب خوشهٔ که بنی اسرائیل از آنجا بردند
- ۲۶ و از تجسس زمین بعد از چهل روز مراجعت نمودند

- ۲۷ و طی منازل نموده پیش موسی و اهلون و تمامی جماعت بني اسرائيل در دشت فاران بقادیس رسیدند و ایشان را و تمامی جماعت را خبر دادند و ثمر زمین را بایشان نمودند
- ۲۸ و کیفیت حال باو باز گفتند زمینی که ما را فرستادی رسیدیم و یقین که فیضان شیر و شهد در آنست و ثمرش اینست
- ۲۹ فلما سکنه آن زمین قومی قوی است و شهرهای محصور و بسیار بزرگ و اولاد عناق را نیز در آنجا دیدیم
- ۳۰ بني عمالیق ساکن خطه جنوب اند و حثیان و یبوسیان و اموریان بکوهستان سکونت میدارند و کنعانیان بکنار دریا و بر ساحل یردین و کالیب قوم را از مشاجره موسی باز داشت و گفت که بیکبارگی حمله نمائیم و آنها بتصرف درآریم زیرا که قدرت تسخیرش میداریم
- ۳۲ اما کسانی که همراه وی بودند گفتند که بمقاومت آن قوم قادر نیستیم زیرا که از ما قویترند
- ۳۳ همچنین زمینی را که تجتس نمودند خبر بد از آن بني اسرائيل رسانیدند که زمینی که برای تجتس آن گذر کردیم زمینی است که ساکنانرا تلف میکنند و هر قومی را که در آنجا دیدیم بلند بالا بودند
- ۳۴ و در آنجا قدآوران دیدیم یعنی بني عناق را از اولاد قدآوران پبشین و ما در نظر خود مانند ملخ می نمودیم و همچنین در نظر ایشان نیز

باب چهاردهم

- ۱ انگاه تمامی جماعت باواز بلند فریاد برآوردند و قوم در آن شب نالان بود

۲ و همگی بني اسرائيل بر موسی و اھرون گله کردند و تمامی جماعت
بایشان گفتند کاش که در ملک مصر مرده بودیم یا کاش که درین
دشت می مردیم

۳ و خداوند ما را از بهر چه درین مرزبوم رسانیده است تا بشمشیر
کشته شویم زنان و اطفال ما به اسیری خواهند رفت آیا صلاح ما
در آن نیست که بمصر مراجعت نماییم

۴ و بایدیکر گفتند که سرداري را نامزد کرده باز بمصر روانه شویم

۵ پس موسی و اھرون پیش تمامی جماعت بني اسرائيل بر رو
افتادند

۶ و یهوشوع بن نون و کالیب بن یفثی که از جمله جاسوسان زمین
بودند جامه های خود را چاک زدند

۷ و تمامی جماعت بني اسرائيل را گفتند زمینی که به تجسس آن
گذر کردیم بی نهایت خوب زمینست

۸ اگر خداوند از ما راضی شود ما را در آن زمین می رساند و آنرا بما
می بخشد زمینی که در آن فیضان شیر و شهد است

۹ زبهار از خداوند تمرد مکنید و از اهالی زمین مترسید که خوراک
ما هستند سلامت از ایشان برخاست و خداوند با ماست از ایشان
خوفناك مشوید

۱۰ اما تمامی جماعت بر آن بودند که ایشان را سنگسار نمایند پس
جلال خداوند در خیمه مجمع بر همگی بني اسرائيل متجلي شد

۱۱ و خداوند بموسی گفت که این قوم تا کی غضب مرا مشتعل
خواهند کرد باوجود این همه آیات که در میان ایشان ظاهر کردم
اعتقاد نمی آرند

- ۱۲ ایشانرا بویا مبتلا خواهم ساخت و محروم خواهم کرد و ترا قومی
بزرگتر و قوی‌تر از ایشان خواهم گردانید
- ۱۳ و موسی بخداوند گفت که اهل مصر این ماجرا را خواهند شنید
زیرا که این قوم را باقتدار خود از میان ایشان بیرون آوردی
- ۱۴ و بسکنهٔ این دیار باز خواهند نمود و حال آنکه شنیده‌اند که تو
ای خداوند در میان این قوم هستی و آنکه تو ای خداوند معائن
و مشاهد شدهٔ و ابرئو بر ایشان سایه افکن است و آنکه
تو پیش ایشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش رفتار
می‌نمائی
- ۱۵ اکنون اگر این قوم را چون یلک نفر هلاک سازی پس قبائلی که
آوازهٔ ترا شنیده‌اند چنین گفت و گو خواهند کرد
- ۱۶ که بسبب آنکه خداوند برسانیدن این قوم در زمینی که بسوگندی
و عده کرده بود قادر نبود لهذا ایشانرا در بیابان کشته است
- ۱۷ اکنون التماس آنکه عظمت خداوند من متجلی شود مطابق
آنچه فرمودی
- ۱۸ که خداوند دیرخشم و کثیر الاحسان است و بخشندهٔ خبث
و بزه‌کاری اما مگر ما را بهیچ وجه بیگناه نخواهد شمرد و بخبث
پدران سزا دهندهٔ پسران تا سیوم و چهارم طبقه است
- ۱۹ التماس آنکه خبث این قوم را ببخشی موافق کثرت احسان خود
چنانچه این قوم را از حدود مصر تا اینجا بخشیدهٔ
- ۲۰ و خداوند گفت بشفاعت تو عفو نمودم
- ۲۱ اما بخیالت خود که تمامی زمین از جلال خداوند پر خواهد گردید
- ۲۲ بنابر آنکه این همه کسان که جلال مرا بآبائی که در مصر و در بیابان

ظاهر کردم مشاهده نمودند و ده بار امتحان من کردند و قول مرا نشنیدند

۲۳ یقیناً زمینی را که به آبا و اجداد ایشان بسوگندی وعده کردم نخواهند دید هر کس که خشم مرا مشتعل گردانید آنرا نخواهد دید

۲۴ اما بنده من کالیب بمکافات آنکه روح دیگر با وی بود و بحمد کمال اطاعت من نمود اورا بزیمینی که داخل شده است خواهم رسانید و آنرا نسل وی بمیراث خواهند گرفت

۲۵ (اما باید دانست که بنی عمالیتی و کنعانیان در وادی سکونت داشتند) فردا روی گردانیده بسوی بیابان از راه بحر قلزم روانه شوید و خداوند موسی و اهرورن را مخاطب ساخت و گفت

۲۶ با این جماعت شیر که از من گله میکنند تا کی شکیبائی ورزم گله‌هایی که بنی اسرائیل از من میکنند استماع نموده‌ام

۲۸ ایشانرا بگوئی که خداوند چنین میفرماید سوگند بحیات خود موافق گفتار شما که بسمع من رسید بهمان طور با شما خواهم کرد
۲۹ لاشهای شما درین بیابان خواهد افتاد و چهلگي شما کسانیکه بشمار در آمدند از بیست ساله و زیاده بر آن که از من گله‌مند شده‌اند

۳۰ بدرستی که در زمینی که برای اقامت شما بسوگندی مقرر کردم بجز کالیب بن یفنی و یهوشوع بن نون کسی دیگر از شما داخل نخواهد شد

۳۱ لیکن اطفال شمارا که از اسیری ایشان میترسیدید داخل خواهم گردانید تا بزیمینی که شما حقیر دانستید رسیده الفت گیرند

۳۲ اما لاشهای شما درین بیابان خواهد افتاد

۳۳ و فرزندان شما در بیابان تا چهل سال سرگردان بوده بار زناکاری

- شمارا خواهند کشید تا آنکه لاشهای شما در بیابان منهدم گردد
- ۳۴ بعدد روزهای که تجسس زمین میکردید چهل روز یعنی هریک روز را یکسال یعنی تا چهل سال بارگناهانرا خواهید کشید و نقص عهد مرا دریافت خواهید کرد
- ۳۵ منکه خداوند هستم چنین گفته‌ام که با این همه جماعت شریر که بمخالفت من اجتماع نموده‌اند فی الحقیقت این امر را ظاهر میکنم درین بیابان برپا خواهند شد و بهمین جا خواهند مرد
- ۳۶ و کسانیکه موسی به تجسس زمین فرستاده بود و مراجعت نموده تمامی جماعت را بکله^۱ مندی برانگیختند و خبر بد در باره^۲ زمین شهرت دادند
- ۳۷ همان کسانیکه زمین را ببندنامی شهرت دادند در حضور خداوند بقره الهی مردند
- ۳۸ اما یهوشوع بن نون و کالیب بن یفّی از آنانی که برای تجسس زمین رفتند جان بر شدند
- ۳۹ و موسی کیفیت این حال با بنی اسرائیل باز نمود و آن قوم بی‌نهایت غمگین شدند
- ۴۰ و اول دم صبح برخاسته بر سر کوه رفتند و گفتند اینک حاضریم تا بموضعی که خداوند فرموده است روانه شویم زیرا که گناهکار شده‌ایم
- ۴۱ و موسی گفت برای چه از حکم خداوند عدول می‌نمائید که بخیریت نخواهد انجامید
- ۴۲ روانه مشوید زیرا که خداوند در میان شما نیست مبادا که پیش دشمنان منهنز گردید
- ۴۳ که بنی عمالیتی و کنعانیان در آنجا مقابل شما هستند و بشمشیر

کشته خواهید شد بنابراین که از اطاعت خداوند انحراف نموده اید
 لهذا خداوند با شما نخواهد بود
 ۴۴ لیکن از روی تکبر بر سر کوه رفتند اما صندوق عهد خداوند و موسی
 از قلب لشکرگاه بیرون رفتند
 ۴۵ پس بنی عمالیق و کنعانیان که دران کوه سکونت داشتند هجوم
 آورده آنها را مغلوب نمودند و تا حارمه منہزم ساختند

باب پانزدهم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بنی اسرائیل را چنین بفرمای که چون بزمین نشیمن خود که
 من بشما میبخشم داخل شوید
- ۳ و هدیه آتشین برای خداوند بگذارانید چه قربانی سوختنی و چه
 ذبیحه بادای نذر خواه از روی تطوع خواه هر عیدها تا بوی
 خشنودی برای خداوند باشد چه گاو و چه گوسفند
- ۴ هر کسی که قربانی را برای خداوند بگذراند باید که قربانی
 خوردنی ده یک آرد سفید با چهار یک هین روغن آمیخته
 بیاورد
- ۵ و برای قربانی ریختنی چهار یک هین شراب بر قربانی سوختنی
 یا ذبیحه اگر بره باشد بریزان
- ۶ و اگر قوچ باشد برای قربانی خوردنی ده دو آرد را با سه یک هین
 روغن آمیخته برسان
- ۷ و برای قربانی ریختنی سه یک هین شراب بگذران تا بوی خشنودی
 برای خداوند باشد

- ۸ و هرگاه گوساله^۱ برای قربانی سوختنی یا ذبیحه^۲ بادای نذر یا هدیه^۳ سلامتی برای خداوند بگذرانی
- ۹ باید که قربانی خوردنی ده سه آر در با نصف هین روغن آمیخته همراه^۴ گوساله پیارد
- ۱۰ و برای قربانی ریختنی نصف هین شراب پیار^۵ تا هدیه^۶ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند باشد
- ۱۱ بدین قسم برای یک گوساله یا برای یک قوچ یا بره^۷ یا بزغاله^۸ عمل نمائید
- ۱۲ بعدد قربانیهای که گذرانیده شود بدین قسم برای هر یک عمل نمائید
- ۱۳ هر متوطنی که هدیه^۹ آتشین ببوی خشنودی برای خداوند بگذراند این اوامرا بجا آرد
- ۱۴ هر غریبی که در میان شما اقامت دارد و هر کسی که در میان شما بتعاقب ادوار مقیم باشد هرگاه هدیه^{۱۰} آتشین را ببوی خشنودی برای خداوند بگذراند چنانچه شما عمل مینمائید او نیز بعمل آرد
- ۱۵ یک آیین برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی نیز که با شما اقامت ورزد بآیینی ابدی بتعاقب ادوار باشد حال شما با حال غریب بحضور خداوند یکسان باشد
- ۱۶ از برای شما و غریبی که با شما اقامت دارد یک شرع و یک رسم باشد
- ۱۷ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۸ که بنی اسرائیل را چنین بفرمای که چون بزیمینی که من شمارا در آنجا میرسانم داخل شوید

۱۹ چون که نان آن زمین را بخورید هدیهٔ برداشتنی برای خداوند بگذرانید

۲۰ و از آرد سرشتهٔ اولین یک کلیچه بطریق قربانی برداشتنی بگذرانید برسم قربانی برداشتنی که از خرمن میشود این را نیز بهمان طور بردارید

۲۱ از آرد سرشتهٔ اولین خود قربانی برداشتنی را بتعاقب ادوار برای خداوند ادا نمائید

۲۲ اگر از روی نادانی تمامی احکامی که خداوند به موسی فرموده است عمل ننمائید

۲۳ یعنی هرچه خداوند شمارا بوساطت موسی فرموده است از رویی که خداوند حکم داد و فی ما بعد بتعاقب ادوار

۲۴ اگر از روی نادانی بی خبر جماعت خطائی سرزند می باید که تمامی جماعت یک گوساله را بطریق قربانی سوختنی ببوی خشنودی برای خداوند مع قربانی خوردنی و ریختنی برسم مامور و یک بزغاله را بعوض خطا بگذرانند

۲۵ و کاهن در حق تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره دهد تا عفو شود بذا بر آنکه از نادانی بود و ایشان قربانی خود را هدیهٔ آتشین برای خداوند و قربانی عوض خطا پیش خداوند در باب نادانی خود بگذرانند

۲۶ و تمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان مقیم باشد آموزیده خواهند شد زیرا که همگی از روی نادانی خطا نمودند

۲۷ و هرگاه کسی از روی نادانی خطائی نماید یک بز مادهٔ یکساله را بعوض خطا بگذراند

۲۸ و کاهن در حق شخص نادان کفاره دهد هرگاه پیش خداوند از روی نادانی خطائی نماید تا کفاره در حق وی داده شود و آمرزیده گردد
۲۹ شرع خطاکار بدانانی برای بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان مقیم است یکی باشد

۳۰ اما شخصی که عمداً گناهی کند خواه متوطن خواه غریب او هتک حرمت خداوند نموده است آن شخص از میان قوم منقطع گردد

۳۱ بسبب آنکه گفته خداوند را حقیر شمرده از حکم وی سرپیچید آن شخص لاشعنه مقتول شود بار خبثت وی برگردنش باشد
۳۲ اما در ایامی که بنی اسرائیل در بیابان می بودند کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع میکرد

۳۳ و کسانی که او را در جمع کردن هیزم یافتند او را پیش موسی و اهلون و تمامی جماعت رسانیدند

۳۴ و او را محبوس کردند زیرا که در باره وی حکمی نمانده نیافته بود که چه باید کرد

۳۵ و خداوند موسی فرمود که این کس لاشعنه مقتول شود تمامی جماعت ویرا بخارج لشکرگاه سنگسار نمایند

۳۶ پس تمامی جماعت او را بخارج لشکرگاه برده سنگسار نمودند تا هلاک شد چنانچه خداوند موسی را فرموده بود

۳۷ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۳۸ که بنی اسرائیل را چنین بفرمای که هر کنار چاههای خود گلهای منقش سازند بتعاقب ادوار و فقیله کبودی بر گل منقش کنارها نصب کنند

۳۹ تا برای شما گل منقش باشد که آنرا دیده اری همه احکام خداوند یاد آرید و عمل نمائید و مقصود دل و دیده خود را که در آنها زناکاری میکنید تفحص نمائید

۴۰ تا همه احکام مرا یاد کرده بعمل آرید و برای خدای خود مقدس باشید

منم خداوند خدای شما که شما را از ملت مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم منم خداوند خدای شما

باب شانزدهم

۱ بعد از آن قورح بن یسکار بن قهاث بن لیوی و داان و ابیرام پسران الیاب و اون بن قَلَت بنی راوین تفي چند همراه گرفتند
۲ و با معدود چند از بنی اسرائیل دوپیست و پانجاه نفر امرای جماعت و بزرگان مجمع که نامدار بودند بمقابله موسی برخاستند

۳ و باعتراض موسی و اهرون مجتمع شده گفتند این مرتبه برای شما بسیار است زیرا که تمامی جماعت بالکل مقدس هستند و خداوند در میان ایشان است پس خود را بچه سبب بر مجلس خداوند سر بلند نمائید

۴ و موسی این سخن را شنیده بر رو افتاد

۵ و قورح و تمامی جماعت وی را مخاطب ساخت و گفت که فردا صبح خداوند اعلام خواهد داد که چه کسی ازان وی و چه کسی مقدس است و او را نزدیک خود خواهد رسانید و هر کس را که برگزیده است قربت خواهد بخشید

- ۶ چنین عمل نمائید ای قورح تو و تمامی جماعت تو مجمرها برای خود بگیرید
- ۷ و در آنها آتش کرده فردا صبح بحضور خداوند بخور بر آنها بریزید و چنین شود که هرکس که برگزیده^۱ خداوند است مقدس شود برای شما ای بنی لیوی این مرتبه بسیار است
- ۸ و موسی بقورح گفت بشنوید ای بنی لیوی
- ۹ آیا برای شما مقتصر است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز گردانیده است و شما را نزد خود قربت بخشیده تا عهده^۲ مسکن خداوند را ادا نمائید و آنکه پیش جماعت ایستاده برای ایشان خدمت نمائید
- ۱۰ و ترا مع تمامی خویشانت بنی لیوی قربت بخشیده است و دعوائی کهانت نیز میکنید
- ۱۱ بنابراین تو و این همه جماعت تو بمخالفت خداوند اجتماع نموده اید و اهورن چه نوع کس است که از گله وی نمائید
- ۱۲ پس موسی فرستاده دathan و ابیرام پسران الیابرا طلب داشت ایشان گفتند نخواهیم آمد
- ۱۳ و اینکه ما را از زمینی که فیضان شیر و شهد در آنست بیرون آوردی تا در بیابان بقتل رسائی آیا برای تو کافی نیست تا خود را بر ما مستقل گردانی
- ۱۴ و نیز زمینی که فیضان شیر و شهد در آنست نرسانیده^۳ و چمنها و تاکستانها بمیراث نداده^۴ آیا چشمهایی این کسان را خواهی کند نخواهیم آمد
- ۱۵ و موسی بغایت خشمناک شده خداوند را گفت که بهدیه^۵ ایشان

الثقات منمائي يك خررا از ايشان نگرفته ام ويكي از ايشان را
زباني نرسانيده ام

۱۶ و موسی بقورح گفت که تو با تمامي جماعت خود واهرون
بحضور خداوند فردا حاضر شو

۱۷ و هر کس مچمر خود را بگيرد و بخور در آنها بريزد و هر کس مچمر
خود را در پست و پنجاه مچمر و تو نیز واهرون هر يك مچمر خود را
بحضور خداوند بيارد

۱۸ و هر کس مچمر خود را گرفته و آتش در آنها کرده و بخور بر آنها
پاشيده بدروازه خيمه مچمع با موسی واهرون ايستادند

۱۹ و قورح تمامي جماعت را بدروازه خيمه مچمع مقابل آنها جمع
نمود و جلال خداوند بر تمامي جماعت متجلي گشت

۲۰ و خداوند موسی واهرون را مخاطب ساخت و گفت

۲۱ که خود را از میان اين جماعت دور نماييد تا ايشان را بيك لحظه
هلاک سازم

۲۲ پس ايشان بر رو افتاده گفتند که اي خدا خدای اوراح کافه
بشر آيا يك کس خطا کند و آتش خشم تو بر تمامي جماعت
مشتعل گردد

۲۳ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲۴ که جماعت را چنين بفرماي که از اطراف مسکن قورح و دائان
و ابيرام دور شويد ؟

۲۵ و موسی برخاسته ژرد دائان و ابيرام رفت و مشايخ اسرائيل در
عقب وي رفتند

۲۶ و آن جماعت را مخاطب ساخت و گفت که از خيمه هاي اين

بد گهران دور شوید و چیزی که ازان ایشان باشد نزدیک مرید
مبادا که در همه جرائم ایشان هلاک گردید

۲۷ و از مسکن قورح و داثان و ابیرام از هر طرف برخاستند و داثان
و ابیرام با زنان و پسران و اطفال خود بیرون آمده بدروازهٔ خیمه
ها ایستادند

۲۸ و موسی گفت که بدین حجت یقین خواهید دانست که خداوند
مرا ارسال داشته است تا این همه امور را ظاهر نمایم و آنکه از عقل
خود نکرده

۲۹ اگر این کسان چون جمیع بنی آدم بمیرند و اگر چیزی از قضا و قدر
بر ایشان نازل شود که بر عامهٔ ناس نیز می شود پس خداوند مرا
مبعوث نکرده است

۳۰ لیکن اگر خداوند امری بدیعا ابداع نماید که زمین دهن خود را
کشاده ایشان را و هر چه از ایشان باشد فروبرد تا زنده در گور شوند
پس یقین بدانید که این کسان خداوند را خشمناک گردانیده اند
۳۱ و چنین واقع شد که چون این همه سخنان را با تمام رسانید زمینی
که در زیر ایشان بود بشکافت

۳۲ و زمین دهن خود را کشاده ایشان را با خانها و جمله متعلقان قورح
و تمامی اموال ایشان را فروبرد

۳۳ ایشان و هر کسی که با ایشان تعلق داشت زنده در گور فرو رفتند
و زمین بر ایشان بهم بیبوست چنانچه از میان جماعت ناپدید
گشتند

۳۴ و مجمع بنی اسرائیل که در حوالی ایشان بودند از استماع نالهٔ
ایشان گریختند که میگفتند مبادا که زمین ما را نیز فرو برد

۳۵ و آتشی از پیش خداوند برآمده آن دوپست و پنجاه کس که بخور گذرانیده بودند هلاک کرد

۳۶ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۳۷ که العاذار بن اھرون کاهن را بفرمای تا مجمرها را از هیان شعله‌ها

بردارد و تو آتش را دور پایش زیرا که آنها مقدس شده‌اند

۳۸ از مجمرهای این ظالمان نفس خود تخت‌های پهن برای پوشش مذبح

بساز بنابر آنکه آنها را بحضور خداوند گذرانیدند و مقدس شده

بودند تا علامتی برای بني اسرائيل باشد

۳۹ پس العاذار کاهن مجمرهای برنجین که آن سوختگان گذرانیده

بودند برداشت و آنها را برای پوشش مذبح پهن کردند

۴۰ تا بني اسرائيل را یادگاري باشد براینکه هرغیري که از اولاد اھرون

نباشد برای گذرانیدن بخور بحضور خداوند نزدیک نباید مبدا که

چون قورح و جماعتش گردد چنانچه خداوند ویرا بوساطت موسی

گفته بود

۴۱ و روز دیگر تمامی جماعت بني اسرائيل از موسی و اھرون گله‌مند

شدند که شما قوم خداوند را کشته‌اید

۴۲ و چون جماعت بمقاومت موسی و اھرون اجتماع نمودند سري

خیمهٔ مجمع جماعت نگاه کردند که اینک ابرآنها فراگرفت

و جلال خداوند متجلی گشت

۴۳ و موسی و اھرون پیش خیمهٔ مجمع حاضر شدند

۴۴ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۴۵ که از میان این جماعت دور شويد تا ایشانرا بیکبارگی هلاک سازم

پس ایشان بر رو افتادند

۴۶ و موسی اهرورن را فرمود که «مجموعه را بگیر و آتشی از مذبح دآن کرده

بخور بریز و نزد جماعت بشتاب و در حق ایشان کفاره بده که

غضب از حضور خداوند برآمده است و قهر الهی شروع شد

۴۷ پس اهرورن چنانچه موسی فرمود برگشت و درمیان جماعت بدوید

و اینک قهر الهی درمیان قوم شروع شده بود و بخور ریخته در حق

قوم کفاره داد

۴۸ و درمیان مردگان و زندگان ایستاد تا قهر الهی رفع شد

۴۹ عدد کسانی که از قهر الهی مردند چهارده هزار و هفتصد بودند سواي

آنانی که در امر قورح هلاک شدند

پس اهرورن نزد موسی بدروازهٔ خیمهٔ مجمع باز آمد و قهر الهی

رفع شد

باب هفدهم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۲ که بنی اسرائیل را مخاطب ساز و از هر یک خاندان آبا و اجداد

عصای بگیر از جمیع امرای ایشان بهر یک خاندان آبا و اجداد یعنی

دوازده عصا و نام هر یک را بر عصای وی بنویس

۳ و نام اهرورن را بر عصای لیبوی بنویس زیرا که سردار خاندان آبا

و اجداد را عصای میباید

۴ و آنها را در خیمهٔ مجمع در پیس عهدنامه که در آنجا با شما ملاقات

میکنم بده

۵ و کسی که برگزیدهٔ من است عصایش تنجه خواهد زد و گله‌های

که بنی اسرائیل از شما میکنند از پیش خود رفع خواهم کرد

۶ و موسی بنی اسرائیل را فرمود تا هر یک از امرای ایشان عصای داد

- هر امپري يك عصا موافق خاندان آبا واجداد. يعني دوازده عصا
وعصاي اھرون درميان عصاهاي ايشان بود
- ۷ و موسی آن عصاھارا بحضور خداوند در خیمهٔ عہدنامہ بنھاد
- ۸ و روز ديگر موسی در خیمهٔ عہدنامہ داخل شدہ اينك عصاي
اھرون بنام دودمان ليوي شگفته کہ تنجہ رنہ و شكوفہ بر آورده
و بادام بار داده است
- ۹ و موسی همه عصاھارا از حضور خداوند نزد جمعيت بني اسرائيل
بيرون آورد و نگاه کردند و هريك عصاي خود را گرفت
- ۱۰ و خداوند موسی را فرمود کہ عصاي اھرون را باز درپيش عہدنامہ
بيار تا از عاصيان علامتي محفوظ باشد و گلههاي ايشان را از پيش
من بالكل دفع كن تا نميرند
- ۱۱ و موسی بفعل آورد چنانچہ خداوند اورا فرمودہ بود بہمان طور
عمل نمود
- ۱۲ و بني اسرائيل بموسی گفتند کہ اينك بجان آمده ايم هلاك ميشويم
ما همه هلاك ميشويم
- ۱۳ هر كسي کہ بمسكن خداوند نذرہ نذريك آيد مي ميرد آيا بالتمام
تلف شويم

باب هجدهم

- ۱ و خداوند اھرون را گفت کہ تو با اولاد و خاندان پدر خود بار گناه
مقدس را خواهيد برداشت بلکه تو با اولاد خود بار گنه گاري
كهانتر خواهيد برداشت
- ۲ و برادران خود نيز از فرقۂ ليوي يعني فرقۂ پدر خود را با خود
مقرب ساز تا با تو ملحق شدہ خدمت ترا بجا آرند اما تو با اولاد

- خود در پیش خیمه عهده نامه ادای خدمت نمایی
- ۳ امر ترا و جمیع امور خیمه را محفوظ دارند و صرف آنکه بطرف مقدس و مذبح نزدیک نیایند تا که ایشان و شما نیز هلاک نشوید
- ۴ و با تو متفق شوند تا امور خیمه مجمع و تمامی لوازم خیمه را محفوظ دارند و مرد غیری نزدیک بشما نرسد
- ۵ و پاسبانی مقدس و پاسبانی مذبح را نگاه دارید تا دیگر غضب بر بنی اسرائیل نازل نگردد
- ۶ و من اینک برادران شما بنی لوی را از میان بنی اسرائیل برگرفته ام بشما معطی برای خداوند شده اند تا لوازم خیمه مجمع را بجا آرند
- ۷ اما تو با اولاد خود عهده کهنات خود را نگاه دارید در هر کار مذبح و درون حجاب بکار خود بپردازید که شما را عهده کهنات معطی کرده ام و هر غیری که نزدیک آید مقتول شود
- ۸ و خداوند اهرور را فرمود من اینک قربانیهای برداشتی از همه مقدسات بنی اسرائیل محوّل بتو کرده ام ترا بواسطه مسیح و اولاد ترا بطریق آئینی ابدی بخشیده ام
- ۹ این قدر از چیزهای اقدس که از آتش باقی ماند ازان نباشد هر قربانی ایشان چه خوردنی و چه بعوض خطا و چه بعوض جرم که پیش من بگذرانند برای تو و اولاد تو اقدس است
- ۱۰ آنرا در جای قدس المقدس بخور هر مذکرا جائز است که آنرا بخورد برای تو مقدس است
- ۱۱ این هم تراست قربانی برداشتی از هدیه ایشان با تمامی قربانیهای جنبانیدنی بنی اسرائیل اینهارا بتو و پسران و دختران تو بآئینی

- ابدی بخشیده‌ام هرکسی که در خانه تو پاک باشد این را بخورد
 ۱۲ تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین می و گندم هر قربانی اولین
 که پیش خداوند بگذارند بتو بخشیده‌ام
 ۱۳ هر نوباوه زمین که نزد خداوند می آرد ازان تو باشد هرکسی
 که در خانه تو پاک باشد بخورد
 ۱۴ هر چیز حرم کرده در اسرائیل ازان تو باشد
 ۱۵ هر کشاینده رحم از هر قسم حیوانات که پیش خداوند می آوند
 چه انسان و چه بهائم ازان تو باشد فاما لازم است که نخست
 زاده انسان را بازخردی و نخست زاده بهائم ناپاک را باز باید خرید
 ۱۶ و شرع باز خریدنش اینست طفل یکماهه را بفرخ معین یعنی پنج
 مثقال بمثقال مقدس که عبارتست از بیست گیره باز باید خرید
 ۱۷ اما نخست زاده گاو و نخست زاده میش و نخست زاده بز را
 باز نباید خرید مقدس هستند خون اینهارا بر مذبح بپاش و پیه را
 بسوزان تا هدیه آتشین ببوی خوشی برای خداوند باشد
 ۱۸ و گوشت اینها ازان تو باشد مانند سینه جنبانیدی و دوش راست
 ازان تست
 ۱۹ جمله قربانیهای برداشته از مقدساتی که بنی اسرائیل پیش
 خداوند بر میدارند بتو و بیسران و دختران تو بانیفی ابدی
 بخشیده‌ام تا ابد الابد بحضور خداوند برای تو و برای اولاد تو
 پیمانی نمکی است
 ۲۰ و خداوند اهرورن را فرمود که در دیار ایشان میراثی نخواهی گرفت
 و بهره درمیان ایشان نخواهی یافت درمیان بنی اسرائیل بهره
 و میراث تو من هستم

۲۱. واینک ببنی لیوی تمامی عشور بنی اسرائیل را در عوض عهده^۱ ایشان یعنی عهده^۲ خیمه^۳ مجمع که بجا می آرند بطریق میراث بخشیده^۴ ام
۲۲. و بنی اسرائیل بار دیگر نزدیک^۵ بخیمه^۶ مجمع نیایند مبادا که زوربار گناه شده بمیرند
۲۳. اما بنی لیوی خود لوازم خیمه^۷ مجمع را بجا آرند و بار گناه را بردارند آئینی ابدی است بتعاقب ادوار تا در میان بنی اسرائیل میراثی نگهرد
۲۴. لیکن عشور بنی اسرائیل که بطریق قربانی برداشتنی برای خداوند بر میدارند بمیراث بنی لیوی بخشیده^۸ ام بدین سبب ایشان را گفتم که در میان بنی اسرائیل میراثی نباید گرفت
۲۵. و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
۲۶. که بنی لیوی را چنین بفرمای که چون عشور بنی اسرائیل که بمیراث شما از مال ایشان بخشیده^۹ ام بگیرید پس قربانی برداشتنی برای خداوند عشر عشیر از آن میان بردارید
۲۷. که این قربانی برداشتنی برای شما چون غله^{۱۰} خرمن و چون لبریزی حوض می محسوب خواهد شد
۲۸. همچنین شما نیز از جمله^{۱۱} عشوری که از بنی اسرائیل میگیرید قربانی برداشتنی برای خداوند بردارید و از آن میان قربانی برداشتنی خداوند باهرون کاهن بدهید
۲۹. از انواع هدیهها هرچه بهترین آن باشد یعنی هرچه در آن میان تقدیس یافته قربانی برداشتنی برای خداوند بردارید
۳۰. و ایشان را بفرمای که چون بهترین آنرا برداشته باشید پس برای

بني ليوي چون محصول خرمن و چون محصول حوض مي بحساب
خواهد آمد

۳۱ و آنرا در هر جا با اهل بيت بخوريد زيرا كه اجر شماست عوض
عهده كه در خيمه مجمع بجا آريد

۳۲ و بسبب اين منسوب بگناه نخواهيد شد چون بهترين آنرا از آن
ميان برداشتيد و مقدسات بني اسرائيل را خوار مسازيد مبادا
كه بميريد

باب نوزدهم

- ۱ و خداوند موسي و اهل بيته را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ كه اينست قانون شرعي كه خداوند فرموده است كه بني اسرائيل را
بگوي تا گوساله ماده سرخ بي عيب را نزد تو بيارند كه داغ دار
نباشد و برگردن او جوغ نرسيده
- ۳ آنرا تسليم العاذار كاهن بكنيد تا بخارج لشكرگاه ببرد و آنرا پيش
روي وي ذبح نمايند
- ۴ و العاذار كاهن قدري از خون وي بانگشت خود بگيرد و آن خون را
رو بروي خيمه مجمع هفت مرتبه بپاشد
- ۵ و گوساله را در نظر وي بسوزانند يعني پوست و گوشت و فضلات
آنرا بسوزانند
- ۶ و كاهن چوب سرو آراك و زوفا و قمرزي را گرفته درميان گوساله كه
مي سوزد بيندازد
- ۷ پس كاهن جامه هاي خود را بشويد و خريشتن را بآب غسل دهد
و بعد از آن بلسكرگاه درآيد و كاهن تا شام ناپاك باشد
- ۸ و سوزانده آن جامه هاي خود را بشويد و خريشتن را بآب غسل دهد
و تا شام ناپاك باشد

- ۹ و شخصی که پاك باشد خاکستر گوساله را جمع کرده بخارج لشکرگاه در جاي پاکیزه نخیزه نهد تا جماعت بني اسرائيل براي آب تنزيه محفوظ دارند که موجب رفع خطاست
- ۱۰ و جمع کننده^۱ خاکستر گوساله جامه هاي خود را بشوید و تا شام ناپاك باشد و براي بني اسرائيل و هر غریبي که درمیان ایشان مقیم باشد بآئيني ابدی قرار گیرند
- ۱۱ هر کسی که مردار انسان را مس کند تا هفت روز ناپاك باشد
- ۱۲ در روز سیوم^۲ از آن آب تنزيه رفع خطاي خود نماید و در روز هفتم پاك شود لیکن اگر در روز سیوم رفع خطا نکرده باشد روز هفتم پاك نشود
- ۱۳ هر کسی که مردار مس کند و خطاي خود را رفع ننماید او مسکن خداوند را پلید می سازد و آن شخص از بني اسرائيل منقطع گردد بنابراین آنکه آب تنزيه براو پاشیده نشد ناپاك باشد و ناپاکی وي تا حال براو ثابت است
- ۱۴ اینست حکم شرع هرگاه کسی در خیمه^۳ بمیرد هر وارد خیمه و هر چه در خیمه باشد تا هفت روز ناپاك باشد
- ۱۵ و هر ظرفي سرواز که پارچه^۴ بر آن نبسته ناپاكست
- ۱۶ و هر کسی که کشته^۵ شمشیر در صحرا یا مردار یا استخوان آدمي یا قبر را مس کند تا هفت روز ناپاك باشد
- ۱۷ و براي شخص ناپاك قدری از خاکستر گوساله^۶ که بعرض خطا سوخته شد بگیرند و آب زنده در ظرفي بر آن بریزند
- ۱۸ و شخصي پاك زوفا گرفته در آب بزند و بر خیمه و بر همه ظروف و بر کسانی که در آنجا بودند و بر شخصي که استخوان یا کشته یا مردار یا قبر را مس کرده بود بپاشد

- ۱۹ و شخص پاک بر شخص ناپاک در روز سیوم و در روز هفتم آب
بپاشد و در روز هفتم رفع خطا نموده و جامه‌های خود را شسته
و خویشتن را غسل داده بوقت شام پاک گردد
- ۲۰ و کسی که ناپاک شده رفع خطای خود ننماید آن شخص
از میان جماعت منقطع گردد بسبب آنکه مقدس خداوند را
پلید ساخته است و آب تنزیه بر او باشیده نشد لهذا ناپاک
است
- ۲۱ آئین ابدی برای ایشان باشد که پاشنده آب تنزیه جامه‌های خود را
بشوید و مس کننده آب تنزیه تا شام ناپاک باشد
- ۲۲ هر چیزی را که شخص ناپاک مس کند ناپاک باشد و هر کسی که
آنها مس کند تا شام ناپاک ماند

باب بیستم

- ۱ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل در بیابان سین در ماه اول
رسیدند و آن قوم در قادیس مقام گرفتند و مریم در آنجا وفات
یافت و در آنجا مدفون شد
- ۲ و بسبب آنکه برای جماعت آب نبود بر موسی و اهورن اجتماع
نمودند
- ۳ و قوم با موسی منازعت کردند و گفتند کاشکه چون برادران ما
بحضور خداوند هلاک شدند ما نیز هلاک میشدیم
- ۴ و تمامی مجلس خداوند را چرا درین بیابان رسانیدید تا ما با بهائم
خود در اینجا بمیریم
- ۵ و ما را از مصر چرا بیرون آوردید تا درین جلی ناخوش داخل کنید

- ۶ که جای زراعت و انجیر و تالک و انار نیست و آب نیز نیست که بخوریم
- ۷ پس موسی و اهرون از پیش مجلس بدروازهٔ خیمهٔ مجمع رفته بر رو افتادند و جلال خداوند بر ایشان متجلی شد و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۸ که عصارا بگیر و تو با برادر خود اهرون جماعت را جمع کن و در نظر ایشان این سنگ را خطاب نمائید که آن سنگ آب خود را خواهد بخشید همچنین بجهت ایشان آب از آن سنگ بیرون می آری تا جماعت را مع بهائم ایشان سیراب کنی
- ۹ پس موسی عصارا از حضور خداوند چنانچه فرمود گرفت
- ۱۰ و موسی و اهرون جماعت را رو بروی آن سنگ جمع کرده موسی ایشان را گفت که ای متمردان بشنوید آیا آب بجهت شما ازین سنگ برآید
- ۱۱ و موسی دست خود را بلند کرده عصارا بر آن سنگ دو مرتبه زد که آب فراوان برآمد و جماعت مع بهائم سیراب شدند
- ۱۲ و خداوند موسی و اهرون را مخاطب ساخت و گفت که بسبب آنکه بر من اعتقاد ن نمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل مقدس دارید لهذا این جماعت را بزمینی که ایشانرا بخشیدم نخواهید رسانید اینست آب مریه که در آنجا بنی اسرائیل با خداوند منازعت نمودند که او در ایشان خود را مقدس نمود
- ۱۳ پس موسی از قادیس نزد ملک ایدوم ایلچیان فرستاد که برادر تو اسرائیل چنین میگوید که هرچه از انواع مشقت بما راه یافته است خود میدانی

- ۱۵ که بزرگان ما در مصر رفتند و مدت مدید ما در مصر اقامت داشتیم و اهل مصر ما را و بزرگان ما را آزار دند
- ۱۶ و چون بخداوند فریاد نمودیم آواز ما را بشنید و فرشته را فرستاده از مصر بیرون آورد اینک در قادیس شهری باقصای حدود تو هستیم
- ۱۷ اجازت بده تا میان ملک تو بگذریم و در مزارع و تاکستانها نخواهیم گذشت و آب چاهها نخواهیم خورد از شاهراه خواهیم رفت بسوی راست و چپ انحراف نخواهیم کرد تا آنکه از حدود تو نگذریم
- ۱۸ و ایدوم در جواب او گفت در حدود من گذر نباید کرد و الا تیغ در دست بر تو خورج کنم
- ۱۹ و بنی اسرائیل باو گفتند که از شارع خواهیم رفت و هرگاه آبهای ترا بخوریم چه من و چه بهائم من قیمت آن خواهیم داد فقط پیاده میگذرم دگر هیچ
- ۲۰ او گفت که نخواهی گذشت و ایدوم با گروهی انبوه و نیروی بازو بر او خورج نمود
- ۲۱ همچنین ایدوم اجازت نداد که میان حدودش اسرائیل بگذرد لاجرم بنی اسرائیل از طرف وی انحراف نمودند
- ۲۲ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادیس کوچ کرده بجبل هور رسیدند
- ۲۳ و خداوند در جبل هور بر سرحد خطه ایدوم موسی و اهورنرا مخاطب ساخت و گفت
- ۲۴ که اهورن بخویشان خود خواهد پیوست از آنرو بمنین که بنی اسرائیل را بخشیده ام داخل نخواهد شد بقابر آنکه بر آب مریبه از حکم من طغیان نمودید

- ۲۵ واهرون والعاذار پسرش را گرفته بر جبل هور فرار آر
 ۲۶ ولباسهارا از اهرون بیرون آورده بر العاذار پسرش بپوشان واهرون
 در آنجا وفات یافته بخویشان خود خواهد پیوست
 ۲۷ وموسی چنانچه خداوند فرمود بعمل آورد که هر دو در نظر تمامی
 جماعت بجبل هور فرار رفتند
 ۲۸ وموسی لباسهارا از بر اهرون بیرون آورده العاذار پسرش را پوشانید
 واهرون در آنجا بر سر جبل وفات یافت وموسی والعاذار از جبل
 بنشیب آمدند
 ۲۹ وتامی جماعت چون دیدند که اهرون جان تسلیم کرده است
 مجموع خاندان بني اسرائيل در باره اهرون مدت سي روز ماتم
 داشتند

باب بیست و یکم

- ۱ اما عراد ملک کنعانی که بطرف جنوب سکونت میداشت چون
 اطلاع یافت که بني اسرائيل از راه جاسوسان رسیده اند با اسرائيل
 جنگ کرد ومعدودی چند باسیری گرفت
 ۲ پس بني اسرائيل با خداوند نذر کردند که اگر این قوم را بدست
 من بسپاری پس بلاد آنها را حرم خواهم گردانید
 ۳ پس خداوند دعای بني اسرائيل را اجابت نمود واهل کنعانرا
 بایشان سپرد و آنها و بلاد آنها را حرم نمودند و آن موضع را حارمه
 نام نهاد
 ۴ پس از جبل هور کوچ کرده بسمت بحر قلزم روانه شدند تا گرد
 ملک ایدوم بگردند و آن قوم را در انانی راه دل تنگی روی نمود
 ۵ وقوم بر خداوند وموسی زبان گشادند که چرا مارا از ملک مصر

- بیرون آوردید تا در بیابان بمیریم زیرا که نان نیست و آب هم نیست و طبع ما ازین نان غیر مقوی ناخوش است
- ۶ آنگاه خداوند ماهی آتش آسا در میان قوم پدید آورد که قوم از گزیدند و بسیاری از بنی اسرائیل هلاک شدند
- ۷ پس قوم نزد موسی آمده گفتند که گناه کردیم درین که بر خداوند و بر تو زبان کشادیم پیش خداوند استدعا نمی تا ما را از ما دفع کند و موسی در حق قوم استدعا نمود
- ۸ و خداوند موسی را فرمود که یک مار آتش رنگ بساز و بر سر نیزه نصب کن و چنین واقع خواهد شد که هر کسی مار گریده که بر آن نظر افکند زنده ماند
- ۹ و موسی ماری از برنج ساخته بر سر نیزه نصب کرد و چنین اتفاق افتاد که هر کسی را که مار گریده بود بمجرد نگاه کردن بر آن مار برنجی جان بر شد
- ۱۰ و بنی اسرائیل کوچ کرده در اوبوت خیمه زدند
- ۱۱ و از اوبوت روانه شده بر پشتهای عباریم در بیابانی که روبروی مواپست بطرف مشرق خیمه زدند
- ۱۲ و از آنجا کوچ نموده در وادی زارد خیمه زدند
- ۱۳ و از آنجا کوچ کرده بر آن ظرف ارنون در بیابانی که از حدود اموریان منشعب است خیمه زدند چه ارنون سرحد مواپ است در میان مواپ و اموریان
- ۱۴ ازین سبب در کتاب حروب خداوند ذکر می شود چنانچه واقع شد در بحر قلزم و در رودهای ارنون
- ۱۵ و بمجموع رودها که مائل است بمساکن عارو متصل بسرحد مواپ اعداد

۱۶. و از آنجا به بر رفتند این است چاهی که در بارهٔ آن خداوند
موسی را فرمود که قوم را جمع کن تا ایشانرا آب بدهم
۱۷. انگاه بنی اسرائیل این شعرا سرانیدند که
ای چشمه بجوش شما جوابش بگوئید
۱۸. این چاه را امرا کردند آنرا شرفای قوم کردند
حسب الحکم شارع بعضاهای خود
- بعده از آن بیابان بمثانه رفتند
۱۹. و از مثانه بنخلیل و از نخلیل بماموت
۲۰. و از ماموت که دره در اطراف موابست بسر فسیح رفتند که
بجانب یسیمون مشرف است
۲۱. و بنی اسرائیل نزد سیحون ملک اموریان ایلچیان فرستادند
و درخواست کردند
۲۲. که میان ملک تو بگذریم بسوی مزرع و تاکستان انحراف نخواهیم
ورزید و از آب چاه نخواهیم نوشید اما از شاهراه خواهیم رفت تا
آنکه از سرحد تو بگذریم
۲۳. و سیحون بنی اسرائیل را اجازت نداد تا در حدود او بگذرند اما
سیحون تمامی متابعان خود را جمع نموده در بیابان بمقاومت بنی
اسرائیل بیرون رفت و به یاهص رسیده با بنی اسرائیل چنگ نمود
۲۴. و بنی اسرائیل او را بدم شمشیر منهنم ساختند و زمین ویرا از ارنون
تا به یبوق و تا ببنی عمون بتصرف در آوردند چه سرحد بنی عمون
مستحکم بود
۲۵. و بنی اسرائیل این همه بلاد را بگرفتند تا بنی اسرائیل در تمامی بلاد
اموریان در حسبون و در همه تعلقانش اقامت نمودند

۲۶ زیرا که حسبرون دار السلطنت سیکورن ملک اموریان بود که او بر
ملک پیشین مواجب جنگ کرده* و تمامی سرزمینش تا به ارنون
از دستش گرفته بود

۲۷ بنابراین بضرب المثل میگویند که

۲۸ بحسبرون داخل شوید تا آباد گردد و معمور شود دار السلطنت سیکورن
که آتشی از حسبرون برآمده است شعله از حصن سیکورن

۲۹ عاری موایی را سوزانید و کدخدایان مواضع رفیع ارنون را
وای بر تو ای مواجب ای پرستندگان کموس هلاک شدید
پسران خود را که جان بر شدند و دختران را ببندهی سیکورن ملک
اموریان داد

۳۰ چراغ ایشان از حسبرون تا به دیبون خاموش شد

و تا به نوح که متصل به میدباست ویران ساختیم

۳۱ همچنین بی اسرائیل در زمین اموریان ساکن شدند

۳۲ و موسی تلی چند برای تجسس یعدیر فرستاد و متعلقاتش را
بتصرف درآوردند و اموریان را که در آنجا بودند بدر کردند

۳۳ و رو گردانیده متوجه باسان شدند و عوج ملک باسان با همه
متابعان خود بمقاومت ایشان برزمگاه ادعوی بیرون آمد

۳۴ و خداوند موسی را گفت که از او مترس که او را با تمامی متابعان
و سرزمین وی بتو تسلیم کرده ام و چنانچه با سیکورن ملک اموریان
که ساکن حسبرون بود رفتار نمودی با این نیز خواهی نمود

۳۵ پس او را با اولاد و همگی متابعانش مقتول ساختند بحدیکه کسی
از او باقی نماند و ملک وی را بتصرف درآوردند

باب بیست و دوم

- ۱ و بني اسرائيل کوچ کرده در میدان موآب بدین طرف یردین در حوالی یریحو خیمه زدند
- ۲ و بالاق بن صفور هرچه بني اسرائيل با اموریان کردند مشاهده نمود
- ۳ و بني موآب از آن قوم بسبب کثرت ایشان بغایت خوفناک شدند و بني موآب را در باره بني اسرائيل دل تنگی روی داد
- ۴ و بني موآب بمشائخ مدیان گفتند که این جمعیت اطراف و جوانب ما را خواهند نیسید چنانکه گاو سبزه چمن را اما بالاق بن صفور در آن زمان ملک بني موآب بود
- ۵ لاجرم رسولان چند پیش بلعام بن بعور به ذئور موضعی که بر کنار رود ولایت قوم وي است فرستاد تا او را طلب دارند که اینک قومی از مصر بیرون آمده است اینک سطح زمین را فرا گرفته اند و رو بروی من مقام دارند
- ۶ اکنون التماس آنکه بیایي و برای من این قوم را لعن کنی زیرا که از من توانا تر هستند شاید که غالب آیم تا آنکه ایشانرا منہزم ساخته از مملکت بدر کنم که یقین میدانم که در حق هر کسی که تو برکت بخوای متبرکست و بر هر که لعن کنی ملعونست
- ۷ و مشائخ بني موآب و مشائخ مدیان حلوان در دست گرفته روانه شدند و بلعام رسیده اقوال بالاق را با وي بیان نمودند
- ۸ ایشانرا گفت که شب در اینجا مقام بگیرد تا هرچه خداوند بمن حکم فرماید با شما در میان آرم و امرای بني موآب نزد بلعام مقام گرفتند

- ۹ و خدا نزد بلعام آمده گفت که ایشان کیستند که با تو میباشند
- ۱۰ و بلعام خدا را گفت که بالاق بن صفور ملک بني مواب پیش من پیغام فرستاده است
- ۱۱ که اینک قومی از مصر بیرون آمده سطح زمین را فرا گرفته اند اکنون بیای برای من بر ایشان لعن کن شاید که در محاربه غالب آمده ایشانرا بدر کنم
- ۱۲ و خدا بلعام را فرمود که همراه ایشان مرو این قوم را لعن مکن زیرا که متبرک هستند
- ۱۳ و بلعام صبح برخاسته امیران بالاق را گفت که راه ملک خود بگیرد زیرا که خداوند مرا اجازت نمیدهد تا با شما همراه شوم
- ۱۴ و امرای بني مواب برخاسته نزد بالاق مراجعت نمودند و گفتند که از همراهی ما انکار نمود
- ۱۵ و بالاق امیران دیگر زیاده و شریفتر از ایشان ارسال داشت
- ۱۶ که ببلعام رسیده گفتند که بالاق بن صفور چنین میفرماید که از آمدن نزد من بهیچ ممانع مشو
- ۱۷ که ترا بمرتبه بلند سرفراز خواهم گردانید و هر چه از من درخواست نمائی خواهم کرد اکنون بیای این قوم را لعن کن
- ۱۸ و بلعام ملازمان بالاق را در جواب گفت که اگر بالاق خانه خود را پر از سیم و زر بمن بخشد نمیتوانم که از حکم خداوند خدای خود بسوی کمی یا بیشی تجاوز کنم
- ۱۹ پس التماس آنکه امشب نیز در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند بمن زیاده ازین چه حکم خواهد فرمود
- ۲۰ و خدا بوقت شب نزد بلعام آمده گفت که هرگاه این کسان

بطلب تو بیایند برخیز و با ایشان برو ولیکن بجز سخنی که با تو
در میان آرم هیچ مکن

۲۱ و بلعام صبح برخاسته پالان بر ماده خری نهاده با امرای موآب
همراه شد

۲۲ و بسبب روانه شدن او غضب خدا مشتعل گشت و فرشته^۱
خداوند بمقاومتش بر سر راه ایستاد که او بر خر خود سوار می بود
و دو جوان همراه داشت

۲۳ و خر فرشته^۲ خداوند را دید که بر سر راه ایستاده تیغ برهنه در
دست دارد و خر از راه انحراف نموده بمزرع رفت و بلعام خر را
رد تا در راه باز آرد

۲۴ و فرشته^۳ خداوند در راه^۴ تاکستانها ایستاد که از هر دو طرف
دیواری بود

۲۵ و چون نظر خر بر فرشته^۵ خداوند افتاد خود را بدیوار چسبانیده پای
بلعام را بدیوار تنگ افشرد چنانچه بار دیگر او را زد

۲۶ و فرشته^۶ خداوند پیش رفته در جای تنگ ایستاد که جای میل
بچپ و راست نبود

۲۷ و خر فرشته^۷ خداوند را دیده در زیر بلعام افتاد و خشم بلعام بحرکت
آمده خر را از چوب بزد

۲۸ پس خداوند زبان خر را بکشد که او ببلعام گفت که با تو چه
کرده ام که اینک سه مرتبه مرا زده^۸

۲۹ بلعام خر را گفت از آنرو که با من شوخی میکنی کاش در دست
من شمشیری می بود که الحال ترا میکشتم

۳۰ خر بلعام را گفت آیا من خر تو نیستم که از طفولیت تا امروز بر

من سوار بوده‌ام آیا از من نسبت بتو گاهی چنین عادت سر زد
گفت که خیر

۳۱ پس خداوند پرده از چشم بلعام برداشت تا فرشته خداوند را دید
که بر سر راه ایستاده تیغ برهنه در دست دارد و مسجده بجا آورده
بر رو افتاد

۳۲ و فرشته خداوند ویرا گفت که تو خر خود را برای چه سه بار زده‌ام
اینک من بمقاومت تو بیرون آمدم زیرا که رفتار تو در نظر من
کج مینماید

۳۳ و خر چون مرا دید سه مرتبه رو بگردانید اگر از من رو نمیگردانید
یقین که ترا میکشتم و او را زنده میداشتم

۳۴ و بلعام فرشته خداوند را گفت که گناهی کردم از آنرو که واقف
نبودم که تو بر سر راه بمخالفت من ایستادی اکنون اگر بنظر تو
ناپسند است مراجعت خواهم نمود

۳۵ و فرشته خداوند بلعام را گفت همراه ایشان برو صرف آنچه با تو
میگویم تو همان بگویی پس بلعام با امرای بالاق شد

۳۶ و بالاق از رسیدن بلعام آگاهی یافته تابیکی از شهرهای بنی مواب
که بر سرحد اربون در اقصای حدود است باستقبال وی بیرون رفت

۳۷ و بالاق بلعام را گفت آیا باشتیاق تمام ترا نطلبیدم چرا نزد من
نیامدی آیا فی الحقیقت بسر فراری تو قادر نیستم

۳۸ و بلعام بالاق را گفت اینک نزد تو رسیده‌ام آیا در اقتدار من است
که چیزی بگویم هر امری که خدا بزران من ودیعت کند
همان را میگویم

۳۹ و بلعام همراه بالاق شده هر دو بقریة حصوت رسیدند

۱۰ و بالاقی گاوای و گوسفندان ذبح نموده نزد بلعام و امرای که با وی بودند فرستاد

۱۱ و روز دیگر بالاقی بلعام را همراه گرفته بمعابد کوهی بعل برد تا در آنجا اقصای قوم را مشاهده کند

باب بیست و سیوم

۱ و بلعام بالاقی را گفت که برای من در اینجا هفت مذبح بنا کن و هفت گوساله و هفت قوچ آماده دار

۲ و بالاقی چنانچه بلعام گفت بعمل آورد و بالاقی و بلعام بر هر یک مذبح گوساله و قوچی گذرانیدند

۳ و بلعام بالاقی را گفت که تو بر سر قربانی سوختنی خود باش تا من روانه شوم شاید که خداوند با من ملاقات کند و از هر چه مرا اعلام دهد با تو در میان می آرم پس بسوی بلندی روانه شد

۴ و خدا با بلعام ملاقات کرد او گفت که هفت مذبح ترتیب داده ام و بر هر مذبحی گوساله و قوچی گذرانیده

۵ و خداوند بزبان بلعام کلمات چند و دیعت کرد و گفت بسوی بالاقی باز برو و این معنی را بیان نمای

۶ پس بنزد وی باز آمد که اینک بر سر قربانی سوختنی خود با تمامی امرای بنی موآب ایستاده است

۷ پس زبان را بتمثیل کشاد و گفت که بالاقی ملک موآب مرا از آرام از کوستان مشرق آورده است که بیای برای من یعقوب را لعن بکن و بیای بنی اسرائیل را مذمت کن

۸ کسانی را که خداوند ملعون نکرده است من چگونه لعن کنم

- و آنانی را که خداوند مذمت نکرده من چگونه مذمت کنم
 ۹ که او را از بالای سنگها می بینم و از کوهها معانته مینمایم اینست
 آن قوم بتنهایی سکونت خواهند داشت و در میان قبائل محسوب
 نخواهند شد
- ۱۰ گرد یعقوب و چهار یك بني اسرائيل را که شمارد من نیز چون
 نیکوکاران جان سپارم و عاقبت من مثل آنها باشد
- ۱۱ پس بالاق بلعام را گفت با من چه کار کرده^۱ ترا برای لعن کردن^۲ دشمنان
 خود طلبیدم و اینست تو ایشانرا ببرکت متوافریاد کرده^۳
- ۱۲ او در جواب گفت: آیا هر آنچه خداوند بزیان من ودیعت کرد
 گفتنش را بر خود لازم نکنم
- ۱۳ پس بالاق ویرا گفت که بموضع دیگر با من بیای تا از آنجا بر
 ایشان نظر اندازی فقط اقصای ایشانرا خواهی دید و تمامی بنظر
 تو نخواهند آمد باری از آنجا ایشانرا لعن کن
- ۱۴ و او را در صحرائ صوفیم تا بسرفسجه همراه برده هفت مذهب
 ساخت و بر هر مذهبی گوساله^۴ و قوچی گذرانید
- ۱۵ او بالاق را گفت که تو اینجا بر سر قربانی سوختنی خود ایستاده باش
 که من برای ملاقات پیشتر میروم
- ۱۶ و خداوند با بلعام ملاقات کرد و کلمه^۵ بزیانش ودیعت کرد و فرمود
 که نزد بالاق باز رفته چنین بگویی
- ۱۷ و نزد وی آمده دید که بر سر قربانی خود با امرای بني مواب
 ایستاده است و بالاق از او پرسید که خداوند چه گفته است
- ۱۸ پس زبان را بتمثیل کشاد و گفت که ای بالاق برخیز و بشنو ای
 بن صفور گفته^۶ مرا گوش کن

- ۱۹ خدا انسان نیست که دروغ گوید و نه از بی آدم که عهد شکن باشد
آنچه گفته است آیا بفعل نخواهد آورد و آنچه فرموده است
بکمال خواهد رسانید
- ۲۰ اینک بمتبرک خواندن ایشان حکم بمن رسید که او متبرک
ساخته است و من قادر بطلانش نیستم
- ۲۱ در یعقوب خبیث ندیده است و در اسرائیل صیالی مشاهده نکرده
خداوند خدای وی با وی است و بدیده پادشاهی در آن میان است
- ۲۲ خدا ایشانرا از مصر بیرون آورد تو گفتی که نیروی کرگدن دارد
- ۲۳ یقین که افسون بر بی یعقوب کارگر نخواهد شد و جادوگری در بی
اسرائیل اثر نخواهد کرد نسبت بدین ایام در باره یعقوب و اسرائیل
خواهند گفت که حق تعالی چه طور کاری کرده است
- ۲۴ اینک آن قوم چو شیر بر می خیزد مانند هژیر خود را می انگیزد
تا صید را نخورد و خون کشته را نیشامد نمی خسید
- ۲۵ و بالاق بلعام را گفت که مطلقاً در حق وی نه لعن بکن نه برکت بخواه
- ۲۶ بلعام در جواب بالاق گفت آیا ترا نگفتم که هر آنچه خداوند بفرماید
لازم است که همانرا بفعل آرم
- ۲۷ و بالاق بلعام را گفت که اکنون بیای ترا بجای دیگر میبرم شاید که
بنظر خداوند پسندیده آید که از آنجا ایشانرا لعن بکنی
- ۲۸ و بالاق بلعام را بر سر فخور که مشرف به یسیون است همراه برد
- ۲۹ و بلعام بالاق را گفت که در اینجا هفت مذبح برای من بساز و هفت
گوساله و هفت قوچ در اینجا آماده کن
- ۳۰ و بالاق چنانچه بلعام فرمود بجا آورد و گوساله و قوچی بر هر مذبحی
گذرانید

باب بیست و چهارم

- ۱ و بلعام چون دید که متبرک کردن اسرائیل منظور نظر خداوند است بطور پیشین بطلب افسونها نرفت لیکن بسوی بیابان روی نهاد
- ۲ و بلعام نگاه کرده بقی اسرائیل را دید که فرقه بفرقه مقام گرفته اند و روح خدا بر او نازل شد
- ۳ و زبان را بتمثیل کشاد و گفت اینست مقال بلعام بن بعور اینست مقال مرد پوشیده چشم
- ۴ اینست مقال کسی که سخنان خدا را شنید که بیخود افتاده و چشم باز کرده رویی قادر مطلق را مشاهده نمود
- ۵ چه ریباست خیمه های تو ای یعقوب و مساکن تو ای اسرائیل
- ۶ چون وادیه ها و صعدۀ دارد مانند باغها بر لب انهار مثل درختان عود که خداوند نشانیده بمثال سروها که بر کنار جو پیارست
- ۷ آب از دلوهایی وی جاری میشود و تخم او در آبهای فراوان خواهد بود و پادشاه وی از آجاج رفیع الشان خواهد بود و سلطنتش متعالی
- ۸ خدا از مصرش بیرون آورد تو گفتی که نیروی گردن دار قبائل دشمنان خود را خواهد خورک و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و بتیروهای خود آنها را سوراخ خواهد کرد
- ۹ مانند هژیرو چون شیر سر بر دو دست گذاشت و خسپید کیست که او را برانگیزد متبرکست که بر تو برکت بخواند و ملعونست که بر تو لعن کند
- ۱۰ و خشم بالاق بر بلعام مشتعل گشته دست بر هم زد و بالاق بلعام را

- گفت که ترا برای لعن کردن دشمنان خود طلبیدم و اینک سه مرتبه ایشان را ببرکت متوافریاد کرده*
- ۱۱ اکنون بمکان خود بگریز باعزاز و اکرام تو وعده کرده بودم و اینک خداوند ترا از عزة باز داشته است
- ۱۲ و بلعام بالاق را گفت آیا برسولان تو نیز که نزد من فرستادی نگفتم که اگر بالاق خانه خود را پر از سیم و زر بمن بخشد نمیتوانم که از حکم خداوند خدای خود تجاوز کرده باراده خویش نیک و بد بعمل آرم هر چه خداوند بفرماید همان را خواهم گفت
- ۱۳ و حال اینک بنزد خویشان خود میروم بپای که ترا آگاه میسازم که این قوم با قوم تو در ایام آخرین چه خواهند کرد
- ۱۴ پس زبان بتمثیل کشاد و گفت که اینست مقال بلعام بن بعور و اینست مقال مرد پوشیده چشم
- ۱۵ اینست مقال کسی که سخنان خدا را شنید و از معرفه حق تعالی آگاه بود که بخود افتاده و چشم باز کرده رویای قادر مطلق را دید
- ۱۶ او را خواهم دید اما نه الحال او را معائنه خواهم کرد اما نه عنقریب ستاره اریعقوب طلوع خواهد کرد و جرید شاهی از اسرائیل پیدا خواهد شد که نواحی بنی مواب را منهدم خواهد ساخت و جمیع بنی سیت را مستاصل خواهد کرد
- ۱۷ و ادوم مملوک خواهد شد و سعیر نیز مملوک دشمنان خواهد شد و اسرائیل دلآوری خواهد نمود
- ۱۸ و یکی از اولاد یعقوب سلطنت خواهد کرد و باقی ماندگان شهر را هلاک خواهد کرد
- ۱۹ و بنی عمالیت را نگاه کرده زبان بتمثیل کشاد و گفت که عمالیت
- ۲۰

- اولین اقوام است اما عاقبتش منجر بهلاک خواهد گشت
 ۲۱ و بر قینیان نگاه کرده زبان را بتمثیل کشاد و گفت که ماوای تو
 مستحکم است و آشیانه^۲ خود را در شکاف سنگی نهاده^۳
 ۲۲ فاما قینیان تلف خواهند شد تا وقتی که آسور ترا گرفتار کند
 ۲۳ و زبان را بتمثیل کشاد و گفت افسوس در ایامی که باری تعالی این
 امر را بوقوع رساند چه کس زنده خواهد بود
 ۲۴ و جهازها از جانب کتیم رسیده آسور را زبان خواهند رسانید
 و عبر را نیز زبان خواهند رسانید و او نیز منجر بهلاک خواهد شد
 ۲۵ پس بلعام برخاسته روانه شد و بمکان خود مراجعت نمود و بالا
 نیز راه^۴ خود پیش گرفت

باب بیست و پنجم

- ۱ و بنی اسرائیل در سطیم ساکن شدند و آن قوم با دختران موآب
 شروع بزناکاری نمودند
 ۲ که ایشان آن قوم را بسوی ذبائح معبودان خود دعوت نمودند پس
 آن قوم طعام خورده معبودان ایشان را سجده کردند
 ۳ چنانچه بنی اسرائیل بعل فغور ملحق گردیدند و خشم خداوند بر
 بنی اسرائیل شعله گرفت
 ۴ و خداوند موسی را فرمود که همه سرداران قوم را بحضور خداوند
 روبروی آفتاب بردار بکش تا حراره غضب خداوند از بنی اسرائیل
 مندفع گردد
 ۵ و موسی حاکمان بنی اسرائیل را فرمود که هر کس متابعان خود را
 آنانی که به بعل فغور ملحق شدند بکشد

- ۶ و اینک یکی از بنی اسرائیل درآمده در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل که بدروازهٔ خیمهٔ مجمع گریه میکردند زنی مدیانی را نزد برادران خود رسانید
- ۷ و فینحاس بن العازار بن اھرون کاهن مشاهدهٔ این حال کرده از میان جماعت برخاست و نیزهٔ در دست گرفت
- ۸ و در عقب مرد اسرائیلی داخل خلوتگاه شده نیزه را بر هر دو از پشت مرد اسرائیلی تا بشکم زن فرو کرد پس قهرالهی از بنی اسرائیل رفع گردید
- ۹ اما کسانی که از بن قهرالهی مردند بیست و چهار هزار نفر بودند
- ۱۰ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۱ که فینحاس بن العازار بن اھرون کاهن غضب مرا از بنی اسرائیل مدافع ساخته است که در آن میان غیرت من در خاطرش بجوش آمده بود تا من از روی غیرت بنی اسرائیل را مستأصل نساختم
- ۱۲ بنابراین ویرا بگویی که اینک پیمان صلحی که می بدم تسلیم وی میکنم
- ۱۳ و پیمان کهنانت ابدی از آن وی و بعد از وی از آن اولادش خواهد بود در مکافات آنکه برای خدای خود غیور شده در حق بنی اسرائیل کفاره داد
- ۱۴ اما نام مرد اسرائیلی که کشته شد یعنی که با زن مدیانی بقتل رسید زوری بن سالو که در بنی سمعون امیر کبیر بود
- ۱۵ و نام زن مدیانی که مقتول شد کازی دختر صور بود که او در بنی مدیان سردار قبیله و امیر کبیر بود
- ۱۶ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

- ۱۷ که بني مديان را بيازويد و بزويد
 ۱۸ زیرا که ایشان شمارا آزرده اند که در امر فغور و در امر کازي دختر
 امير مدياني خواهر ایشان که در روز نزول قهر الهي بسبب فغور
 کشته گرديد شمارا به نيرنگهاي خود فريب دادند

باب بيست و ششم

- ۱ و بعد از قهر الهي خداوند موسی و العازار بن اهرن کاهن را
 مخاطب ساخت و گفت
 ۲ که تمامی جماعت بني اسرائيل از بيست ساله و زياده بر آن
 بخاندان آبا و اجداد هر کس از بني اسرائيل که قابليت جنگ
 دارد جملگي حساب را جمع کنيد
 ۳ پس موسی و العازار کاهن در ميدان مواب بر کنار يردين نردنيک
 يريحو ایشان را فرمان دادند
 ۴ که از بيست ساله و زياده بر آن بشمار آييد چنانچه خداوند موسی
 و بني اسرائيل را که از ملکت مصر بيرون آمدند حکم فرمود
 ۵ راوين پسر نخست زاده اسرائيل اينند پسران راوين حنوک که از
 او دودمان بني حنوک صادر شد و از فلؤ دودمان بني نلؤ
 ۶ از حصرون دودمان بني حصرون از گرهي دودمان بني گرهي
 ۷ اينند دودمانهاي بني راوين و کسانیکه از ایشان بشمار در آمدند
 چهل و سه هزار و هفصد و سي نفر بودند
 ۸ و پسر فلؤ الياب
 ۹ و پسران الياب نموتيل و داثان و ابيرام که اين داثان و ابيرام همان
 کسان بودند که در جماعت نامدار شده با جمعيت قورح در

مشاجرة موسی و اهرن شریک بودند بهنگامی که بر خداوند
مشاجرة کردند

۱۰ که زمین دهان خود را باز کرده ایشان را با قورح مغرور برد بوقت
هلاک شدن آن گروه که آتش دو صد و پنجاه کس را سوزانید تا
موجب عبرت گردیدند

۱۱ فلما فرزندان قورح هلاک نشدند

۱۲ پسران سمعون هر يك بدودمان خود از نموئیل دودمان بني نموئیل
از یامین دودمان بني یامین از یاکین دودمان بني یاکین

۱۳ از زرح دودمان بني زرح از ساؤل دودمان بني ساؤل

۱۴ اینند دودمانهای بني سمعون بیست و دو هزار و دو صد نفر

۱۵ پسران جاد هر يك بدودمان خود از صفون دودمان بني صفون از
حجی دودمان بني حجی از سوئی دودمان بني سوئی

۱۶ از آزی دودمان بني آزی از عیری دودمان بني عیری

۱۷ از ارود دودمان بني ارود از ارئیلی دودمان بني ارئیلی

۱۸ اینند دودمانهای بني جاد کسانی که از ایشان بشمار درآمدند چهل
هزار و پانصد نفر بودند

۱۹ پسران یهودا عیرواوان که عیرواوان در ملک کنعان مردند

۲۰ و اینند پسران یهودا هر يك بدودمان خود از سیله دودمان بني

سیله از قرص دودمان بني قرص از زرح دودمان بني زرح

۲۱ و اینند پسران قرص از حصرون دودمان بني حصرون از حامل

دودمان بني حامل

۲۲ اینند دودمانهای بني یهودا کسانی که بشمار درآمدند هفتاد و شش

هزار و پانصد نفر بودند

۲۳ و پسران یساکار هر يك بدودمان خود از تولع دودمان بني تولع از
فرواه دودمان بني فرواه

۲۴ از یاسوب دودمان بني یاسوب از سمرون دودمان بني سمرون

۲۵ اینند دودمانهاي یساکار و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند
شست و چهار هزار و سیصد نفر بودند

۲۶ پسران زبول هر يك بدودمان خود از سرك دودمان بني سرد از

ایلون دودمان بني ایلون از یکلئیل دودمان بني یکلئیل

۲۷ اینند دودمانهاي بني زبول و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند
شست هزار و پانصد نفر بودند

۲۸ پسران یوسف هر يك بدودمان خود منسی و افرائیم

۲۹ اینند پسران منسی از ماگیر دودمان بني ماگیر و ماگیر پدر جلعاد
بود و از جلعاد دودمان بني جلعاد

۳۰ اینند پسران جلعاد از ایعزر دودمان بني ایعزر و از حیلق دودمان
بني حیلق

۳۱ و از اسرئیل دودمان بني اسرئیل و از سکم دودمان بني سکم

۳۲ و از سمیداع دودمان بني سمیداع از حیفر دودمان بني حیفر

۳۳ و صلافکاد بن حیفر پسری نداشت بلکه دختران و نامهاي دختران
صلافکاد مهله و نوعه و حاجله و ملکه و ثرصه بودند

۳۴ اینند دودمانهاي منسی و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند پنجاه
و دو هزار و هفصد نفر بودند

۳۵ اینند پسران افرائیم هر يك بدودمان خود از سوتلح دودمان بني
سوتلح از بکر دودمان بني بکر از تحن دودمان بني تحن

۳۶ و اینند پسران سوتلح از عیران دودمان بني عیرای

۳۷ آیندند دودمانهاي بني افرائيم کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند سي و دو هزار و پانصد نفر بودند آیندند اولاد يوسف هریک بدودمان خود

۳۸ پسران بنیامین از بلح دودمان بني بلح از اسبیل دودمان بني اسبیل از احیرام دودمان بني احیرام

۳۹ از سوفام دودمان بني سوفام از حوفام دودمان بني حوفام
۴۰ و اولاد بلح ارد و نهمان ~~که~~ از ارد دودمان بني ارد و از نعمان دودمان بني نعمان

۴۱ آیندند بني بنیامین هریک بدودمان خود و کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و شش صد نفر بودند

۴۲ آیندند پسران دان هریک بدودمان خود از سوحام دودمان بني سوحام آیندند دودمانهاي دان هریک بدودمان خود

۴۳ جملگی دودمانهاي بني سوحام کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند شست و چهار هزار و چهار صد نفر بودند

۴۴ پسران آسیر هریک بدودمان خود از یمنه دودمان بني یمنه از یسوی دودمان بني یسوی از بریعه دودمان بني بریعه

۴۵ اولاد بریعه حیبر از حیبر دودمان بني حیبر از ملکئیل دودمان بني ملکئیل

۴۶ و نام دختر آسیر سارج بود

۴۷ آیندند دودمانهاي بني آسیر کسانیکه از ایشان بشمار درآمدند پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر بودند

۴۸ پسران نفتالی هریک بدودمان خود از یحصئیل دودمان بني یحصئیل از جونی دودمان بني جونی

- ۴۹ از یَصْر دودمان بنی یصر از سلیم دودمان بنی سلیم
۵۰ آیندند دودمانهای نفتالی هریک بدودمان خود و کسانیکه از ایشان
بشمار درآمدند چهل و پنج هزار و چهار صد نفر بودند
۵۱ آیندند جملگی بنی اسرائیل که بشمار درآمدند ششصد و یک هزار
و هفصد و سی نفر
۵۲ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
۵۳ که این زمین را برای ایشان بطریق میراث بعدد نامها قسمت
باید کرد
۵۴ گروهی کثیر را زیاده میراثی بده و قلیل را میراثی کم بده میراث
هر کس موافق شمردگان داده شود
۵۵ و اما سر زمین بقعره تقسیم شود بنامهای فرقه‌های پدران خود
میراث بگیرند
۵۶ بحکم قرعه در میان کثیر و قلیل تقسیم شود
۵۷ و آیندند کسانیکه از بنی لیبی بشمار درآمدند هریک بدودمان خود
از جرسون دودمان بنی جرسون از قهاث دودمان بنی قهاث از
مراری دودمان بنی مراری
۵۸ آیندند دودمانهای بنی لیبی دودمان بنی لیبی دودمان بنی حبرون
دودمان بنی محلی دودمان بنی موسی دودمان بنی کارحی و قهاث
پدر عمام بود
۵۹ و نام زن عمام یوکبد دختر لیوی که او برای لیوی در مصر تولد
یافت که او برای عمام اهرن و موسی و مریم خواهر ایشان را زائید
۶۰ و اهرن پدر ناداب و ابیهو و العازار و ایثامار بود
۶۱ و ناداب و ابیهو بوقت گذرانیدن آتش بیگانه بحضور خداوند مردند

۶۲ و کسانی که از ایشان بشمار در آمدند هر مذکر از یکماهه و زباده بر آن بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند بنابر آنکه در میان بنی اسرائیل میراث نیافتند
 ۶۳ اینست عدد کسانی که بواسطت موسی و العازار کاهن بشمار در آمدند که بنی اسرائیل را در میدان مواب بر کنار پردین نزدیک
 . به یروشلم شمرند

۶۴ اما در آن میان کسی نبود که موسی و اهرن کاهن بشمار در آورند بوقتی که بنی اسرائیل را در بیابان سینای شمرند
 ۶۵ از آنرو که خداوند در حق ایشان فرموده بود که لامحاله در بیابان خواهند مرد چنانچه کسی از ایشان زنده نماند بجز کالیب بن یفثی و یهوشوع بن نون

باب بیست و هفتم

۱ آنگاه دختران صلافاح بن حیفر بن جلعاد بن ماکیر بن منشی از دودمانهای منشی بن یوسف حاضر شدند اما اسمای دخترانش اینست مَحَلَّة و نُرْعَه و حَاجَلَه و مِلْکَه و تَرَصَه
 ۲ و پیش موسی و پیش العازار کاهن و پیش امرا و تمامی جماعت بدروازهٔ خیمهٔ مجمع ایستاده گفتند
 ۳ که پدر ما در بیابان وفات یافت اما در حلقهٔ ایشان نبود که با جماعت قورح بمخالفت خداوند اجتماع نمودند لیکن بواسطهٔ گناهٔ خود مرد و پسری نداشت
 ۴ نام پدر ما بسبب آنکه پسری نداشت چرا در میان دودمان خود ضایع گردید ما را در میان برادران پدر ملکی بده

- ۵ و موسی دعوای ایشانرا بحضور خداوند معروض داشت
- ۶ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۷ که دختران صلافحاح راست میگویند لازم است که ایشانرا در میان برادران پدر خود میراثی بدهی و میراث پدررا بایشان مفروض کن
- ۸ و بنی اسرائیلرا چنین بفرمای که هرگاه کسی بمیرد و پسرش ندارد پس میراث وی بدخترش مفروض کنید
- ۹ و اگر دختری ندارد پس میراث ویرا ببرادرانش بدهید
- ۱۰ و اگر برادری ندارد پس میراث ویرا ببرادران پدرش مفروض کنید
- ۱۱ و اگر پدرموی برادری ندارد پس میراث ویرا ببنزدیکترین عصبه بدهید تا او مالک آن گردد و این برای بنی اسرائیل آئین فرائض باشد چنانچه خداوند موسی را فرمود
- ۱۲ و خداوند موسی را فرمود که بالای این کوه عباریم برو و سرزمینی که ببنی اسرائیل بخشیده‌ام ملاحظه کن
- ۱۳ و بعد از ملاحظه تو نیز بخویشان خود خواهی پیوست چنانچه اهرن برادر تو پیوست
- ۱۴ زیرا که در بیابان سین بمنازعت جماعت تمرد حکم من نمودید چنانچه بنظر ایشان برکنار آب تقدیس یافتم که همانست آب مریبه در قادیس در بیابان سین
- ۱۵ و موسی بخداوند عرض نمود و گفت
- ۱۶ که خداوند خدای ارواح همه مخلوقات کسی را بحکومت این جماعت نامزد نفرماید
- ۱۷ که او به آمد و رفت پیشوای ایشان باشد و ایشانرا بخروج و دخول رهنمای کند تا جماعت خداوند چون گله بی چوپان نباشند

- ۱۸ و خداوند موسی را فرمود که یهوشوع بن نون را مردی که در او روح
میباشد بگیر و دست خود را بر او بگذارد
- ۱۹ و او را پیش العاذار کاهن و تمامی جماعت حاضر کن و در نظر
ایشان او را وصیت کن
- ۲۰ و او را از عزت خود بهره‌ور گردان تا تمامی جماعت بنی اسرائیل
اطاعت او را بجا آرند
- ۲۱ و پیش العاذار کاهن بایستد که او در حق وی بحکم آوریم بحضور
خداوند استشارة نماید و خودش با تمامی بنی اسرائیل و همگی
جماعت حسب الحکمش خروج و دخول نمایند
- ۲۲ و موسی چنانچه خداوند ویرا فرمود بعمل آورد و یهوشوع را گرفته
پیش العاذار کاهن و پیش تمامی جماعت حاضر ساخت
- ۲۳ و دستهای خود را بر وی گذاشته وصیت نمود چنانچه خداوند
بوساطت موسی فرموده بود

باب بیست و هشتم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بنی اسرائیل را چنین امر کن که قربانی مرا و نان مرا برای
هدیه‌های آتشین ببوی خوشنودی من احتیاط کنید تا بوقت
موعود بگذرانید
- ۳ و ایشانرا بگویی که اینست هدیه آتشین که برای خداوند
باید گذرانید دو بره یکساله بی عیب روز بروز برای قربانی
سوختنی دائمی
- ۴ بره بوقت صبح و بره دیگر بوقت عصر ذبح کن

- ۵ وده يک از ايفاي آرد سفيد براي قرباني خوردني آميخته به چهار يک از هين روغن خالص
- ۶ اينست قرباني سوختني دائمي که در جبل سيناي ببيوي خشنودي هديه^۱ آتشين براي خداوند معين شد
- ۷ و قرباني ريختني متعلق آن چهار يک از هين با يک بره باشد که آن مسکرا در جاي مقدس براي خداوند بر سبيل قرباني ريختني بريزان
- ۸ و بره^۲ ديگرا بوقت عصر ذبح نماي برسم قرباني خوردني صبحگاهي و برسم قرباني ريختني متعلق آن بايد گذرانيد هديه^۳ آتشين ببيوي خشنودي براي خداوند است
- ۹ و در روز سبت دو بره^۴ يکساله^۵ بي عيب و ده دو آرد سفيد براي قرباني خوردني بروغن آميخته و قرباني ريختني متعلق آن
- ۱۰ اينست قرباني سوختني هر روز سبت سواي قرباني سوختني دائمي و قرباني ريختني متعلق آن
- ۱۱ و در اوائل ماهها بايد که قرباني خوردني براي خداوند بگذرانيد دو گوساله و يک قوچ و هفت بره^۶ يکساله^۷ بي عيب
- ۱۲ و ده سه آرد سفيد براي قرباني خوردني بروغن آميخته با هريک گوساله و ده دو آرد سفيد براي قرباني خوردني بروغن آميخته با هريک قوچ
- ۱۳ و ده يک آرد سفيد بروغن آميخته براي قرباني خوردني با هريک بره تا قرباني سوختني ببيوي خشنودي هديه^۸ آتشين براي خداوند باشد
- ۱۴ و قربانيهاي ريختني متعلق آن نصف هين مي با يک گوساله

- و سه يك از هين با يك قوچ و چهار يك هين با يك بَرّه اينست
 قرباني سوختني ماهيانه در نمامي ماههاي سال
- ۱۵ و سوي قرباني سوختني دائمي يك بزغاله براي قرباني عوض خطا
 با قرباني ريختني متعلق آن براي خداوند بگذرانند
- ۱۶ و در روز چهاردهم ماه اول فصیح خداوند است
- ۱۷ و در روز يازدهم آن ماه عيد است. تا هفت روز نان فطيري
 بايد خُورد
- ۱۸ روز اول مجلسي مقدس باشد و بهيج صنعت شاته اشتغال منماييد
 ليكن هديه آتشين بطريق قرباني سوختني براي خداوند بگذرانيد
- ۱۹ دو گوساله و يك قوچ و هفت بَرّه يكسانه و بز شما لازم است كه
 بي عيب باشند
- ۲۰ و قرباني خوردني متعلق آن از آرد سفيد برون آميخته باشد با
 هريك گوساله ده سه و با هريك قوچ ده دو بگذرانيد
- ۲۱ با هريك از آن هفت بَرّه يك بگذران
- ۲۲ و يك قوچ براي عوض خطا تا در حق شما كفاره داده شود
- ۲۳ اينهارا علاوه قرباني سوختني صبحگاهي كه آن قرباني سوختني دائمي
 است بگذرانيد
- ۲۴ بدین طور روزانه تا هفت روز خوراك هديه آتشين ببوي خشكشوي
 براي خداوند بگذرانيد علاوه قرباني سوختني دائمي با قرباني
 ريختني متعلق آن بايد گذرانيد
- ۲۵ و در روز هفتم مجلسي مقدس بداريد بهيج صنعت شاته اشتغال
 منماييد
- ۲۶ و در روز نواوه چون در انقضاي هفته هاي موعود قرباني خوردني تازه

برای خداوند بگذرانید مجلسی مقدس بدارید و بهیچ صنعت شاقه
اشتغال ننمائید

۲۷ اما قربانی سوختنی را ببوی خشنودی برای خداوند بگذرانید یعنی
دو گوساله و یک قوچ و هفت بزّه یکساله

۲۸ و قربانی خوردنی متعلق آنها از آرند سفید بروغن آمیخته ده سه با
هر گوساله و ده دو با هر قوچی

۲۹ ده یک با هریک از آن هفت بزّه

۳۰ و یک بزغاله نیز تا برای شما کفاره داده شود

۳۱ و علاوه قربانی سوختنی دائمی و قربانی خوردنی متعلق آن اینهارا
با قربانی ریختنی متعلق هریک بگذرانید و بر شما لازم است که
بی عیب باشند

باب بیست و نهم

۱ و ذرغره ماه هفتم مجلسی مقدس بدارید بهیچ صنعت شاقه
اشتغال ننمائید روز کرناکشی است برای شما

۲ و قربانی سوختنی ببوی خشنودی برای خداوند یک گوساله و یک
قوچ و هفت بزّه یکساله بی عیب بگذرانید

۳ و قربانی خوردنی متعلق آنها از آرند سفید بروغن آمیخته با هر
گوساله ده سه و با هر قوچی ده دو

۴ و با هریک از آن هفت بزّه ده یک

۵ و یک بزغاله بقربانی عوض خطا تا در حق شما کفاره داده شود

۶ علاوه قربانی سوختنی ماهیانه و قربانی خوردنی متعلق آن و قربانی
سوختنی دائمی و قربانی خوردنی متعلق آن و قربانیهای ریختنی

متعلق آنها هریک برسم خود بهوی خشنودی هدیه^۲ آتشین برای
خداوند است

۷ و در روز دهم همان ماه^۳ هفتم مجلسی مقدس باشد و خود را منعموم
دارید بهیج کار مپردازید

۸ اما قربانی سوختنی برای خداوند بهوی خشنودی یک گوساله
و یک قوچ و هفت بز^۴ یکساله بگذرانید بر شما لازم است که
بی عیب باشند

۹ و قربانی خوردنی متعلق آنها از آرد سفید بروغن آمیخته با هر
گوساله^۵ ده سه و با هر قوچی ده دو

۱۰ و با هریک از آن هفت بز^۶ ده یک

۱۱ یک بزغاله بقربانی عوض خطا علاوه^۷ قربانی عوض خطا که برای
کفاره می آید و قربانی سوختنی دائمی و قربانی خوردنی و قربانیهای
ریختنی متعلق آنها

۱۲ و در روز یازدهم ماه^۸ هفتم مجلسی مقدس بدارید و بهیج صنعت
شاقه اشتغال منمائید و عیدی تا هفت^۹ روز برای خداوند عزیز
دارید

۱۳ و قربانی سوختنی هدیه^{۱۰} آتشین بهوی خشنودی برای خداوند سیزده
گوساله و دو قوچ و چهارده بز^{۱۱} یکساله بگذرانید بی عیب باشند
۱۴ و قربانی خوردنی متعلق آنها از آرد سفید بروغن آمیخته با هریک
از آن سیزده گوساله ده سه و با هریک از آن دو قوچ ده دو

۱۵ و با هریک از آن چهارده بز^{۱۲} ده یک

۱۶ و یک بزغاله بقربانی عوض خطا علاوه^{۱۳} قربانی سوختنی دائمی با
قربانی خوردنی و ریختنی متعلق آن

- ۱۷ و روز دویم دوازده گوساله و دو قوچ و چهارده بره یکساله بی عیب
- ۱۸ و قربانی خورده و ریختنی متعلق آن با گوسالها و قوچها و برهها
مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
- ۱۹ و یک بزغاله بقربانی عوض خطا علاوه قربانی سوختنی دائمی با
قربانی خورده و ریختنیهای متعلق آن
- ۲۰ و روز سیوم یازده گوساله و دو قوچ و چهارده بره یکساله بی عیب
- ۲۱ و قربانی خورده و ریختنیهای متعلق آنها با گوسالها و قوچها و برهها
مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
- ۲۲ و یک بز بقربانی عوض خطا علاوه قربانی سوختنی دائمی با قربانی
خورده و ریختنی متعلق آن
- ۲۳ و روز چهارم ده گوساله و دو قوچ و چهارده بره یکساله بی عیب
- ۲۴ و قربانی خورده و ریختنیهای متعلق آنها با گوسالها و قوچها و برهها
مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
- ۲۵ و یک بزغاله بقربانی عوض خطا علاوه قربانی سوختنی دائمی با
قربانی خورده و ریختنی متعلق آن
- ۲۶ و روز پنجم نه گوساله و دو قوچ و چهارده بره یکساله بی عیب
- ۲۷ و قربانی خورده و ریختنیهای متعلق آنها با گوسالها و قوچها و برهها
مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
- ۲۸ و یک بز بقربانی عوض خطا علاوه قربانی سوختنی دائمی با قربانی
خورده و ریختنی متعلق آن
- ۲۹ و روز ششم هشت گوساله و دو قوچ و چهارده بره یکساله بی عیب
- ۳۰ و قربانی خورده و ریختنیهای متعلق آنها با گوسالها و قوچها و برهها
مطابق عدد آنها باشد برسم معمول

- ۳۱ ویک بز قربانی عوض خطا علاوه قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلق آن
- ۳۲ و روز هفتم هفت گوساله و دو قوچ و چهارده بزّه یکساله بی عیب
- ۳۳ و قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلق آنها با گوسالها و قوچها و بزّهها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
- ۳۴ ویک بز قربانی عوض خطا علاوه قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلق آن
- ۳۵ روز هشتم اجتماع اذین بدارید بهیچ صنعت شاقه اشتغال منماید
- ۳۶ اما قربانی سوختنی هدیه آتشین بسوی خشنودی برای خداوند
- یک گوساله و یک قوچ و هفت بزّه یکساله بی عیب بگذرانید
- ۳۷ قربانی خوردنی و ریختنیهای متعلق آن با گوساله و قوچ و بزّهها مطابق عدد آنها باشد برسم معمول
- ۳۸ ویک بز قربانی عوض خطا علاوه قربانی سوختنی دائمی با قربانی خوردنی و ریختنی متعلق آن
- ۳۹ این همه را علاوه نذرها و تطوعات بر سبیل قربانیهای سوختنی و خوردنی و ریختنی و سلامتی در اعیاد معهود برای خداوند بگذرانید

باب سیم

- ۱ پس هرآنچه خداوند بموسی فرموده بود موسی با بنی اسرائیل بیان نمود
- ۲ و موسی سرداران فرقه‌های بنی اسرائیل را گفت امری که خداوند فرمود اینست
- ۳ که هرگاه مردی نذری بنام خداوند نماید یا سوگندی یاد کرده

- ۱ خود را مقید سازد پس نسخ عهد خود نکند موافق هر آنچه بر زبان آورد عمل نماید
- ۲ و هرگاه زنی در خانه پدر خود در ایام خردسالگی نذری برای خداوند کرده خود را مقید آن سازد
- ۳ اگر پدر وی نذری و عهدي که خود را بدان مقید ساخته است بشنود و خاموش ماند پس تمامی نذرهایش قائم باشد و بهر عهدي که خود را مقید ساخت ثابت باشد
- ۴ لیکن اگر پدر بوقت شنیدن ویرا مانع آید پس هر نذری که کرده و بهر عهدي که خود را مقید ساخته است ثابت نباشد و خداوند او را خواهد بخشید بسبب آنکه پدرش ویرا مانع آمد
- ۵ و اگر شوهر دار باشد و قتی که نذر کند و شرطی بر زبان آورده خود را بدان مقید سازد
- ۶ اگر شوهرش بشنود و در وقت شنیدن خاموش ماند پس نذرهایش ثابت باشد و بهر عهدي که خود را مقید ساخت ثابت باشد
- ۷ لیکن اگر شوهرش در وقت شنیدن او را مانع آید نذری که از او صادر شد و آنچه بر زبانش گذشت که خود را بدان مقید ساخت باطل گرداند و خداوند او را خواهد بخشید
- ۸ اما زن بیوه یا مطلقه بهر نذری که خود را مقید سازد ثابت باشد
- ۹ و اگر در خانه شوهر خود نذر نموده یا خود را بسوگندی مقید ساخت
- ۱۰ و شوهرش شنیده خاموش ماند و او را مانع نیاید پس تمامی نذرهایش ثابت باشد و بهر عهدي که خود را مقید ساخت ثابت باشد

۱۳ لیکن اگر شوهرش در وقت شلیدن آنها را باطل گردانید پس هرچه از نذر و عهد بر زبانش گذشت ثابت نباشد شوهرش آنها را باطل گردانیده است و خداوند او را خواهد بخشید

۱۴ هر نذری و هر عهدي که بتکلیف ذات خود بسوگندی موقت سازد پس شوهرش به ابطال و اثبات آن مختار است

۱۵ لیکن اگر شوهرش روز بروز با وی هیچ نگوید فی الواقع تمامی نذرها و تمامی عهدها که او بر خود قرار داده ثابت نموده است بسبب آنکه در وقت شنیدن خاموش ماند آنها را ثابت گردانیده است

۱۶ و هرگاه بعد شنیدن بنوعی باطل گرداند بارگناه ویرا بردارد
۱۷ اینست قوانینی که خداوند موسی را فرمود در میان مرد و زن و در میان پدر و دختری که در ایام خرد سائگی در خانه پدر خود باشد

باب سی و یکم

۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
۲ که انتقام بني اسرائيل از بني مدیان بگیر بعد از آن بخویشان خود خواهی پیوست
۳ و موسی آن قوم را فرمود که از میان خود معدودی چند مستعد جنگ نمایند تا بر بني مدیان حمله کنند تا انتقام خداوند از مدیان بگیرند

۴ از هر يك فرقه بني اسرائيل هزار نفر فرقه بفرقه برزم بفرستید
۵ پس از هر فرقه هزار نفر يعني دوازده هزار کس مستعد جنگ از هزاران بني اسرائيل معین شدند

- ۶ و موسی ایشان را با فینحاس بن العاذار کاهن بجنگ فرستاد از هر فرقه هزار نفر و اسباب مقدس و کزنها برای نواختن بدستش سپرده متوجه جنگ ساخت
- ۷ و با بنی مدیان چنانچه خداوند موسی را فرمود جنگ کردند هر مذکرا بقتل رسانیدند
- ۸ و سواي قتل عام ملوک مدیان را یعنی اوی و رقم و صور و حور و ربع پنج ملک مدیان را کشتند و بلعام بن بعور را نیز بضر ب شمشیر مقتول ساختند
- ۹ و بنی اسرائیل زنان و اطفال بنی مدیان را اسیر کردند و تمامی بهائم و غنائم و تمامی اسباب ایشانرا بغارت بردند
- ۱۰ و همه شهرهارا هرجا که سکونت داشتند و همه ارگهای ایشانرا باتش سوزانیدند
- ۱۱ و همگی غنائم و همگی پروه چه انسان و چه بهائم همراه گرفتند
- ۱۲ و اسیران و پروه و غنیمت را پیش موسی و العاذار کاهن و پیش جماعت بنی اسرائیل بلشکرگاه در میدان مواب بر کنار یردین در حوالی یریحو رسانیدند
- ۱۳ و موسی و العاذار کاهن با همگی امیران جماعت بخارج لشکرگاه باستقبال ایشان بیرون رفتند
- ۱۴ و موسی بر امیران فوج سرداران هزاره و سرداران صده که از کارزار باز آمدند خشمناک گردید
- ۱۵ و موسی بایشان گفت که آیا همگی زنانرا زنده گذاشتید
- ۱۶ اینک ایشان بقول بلعام باعث طغیان بنی اسرائیل بر خداوند در امر فغور شدند چنانچه قهر الهی بر جماعت خداوند نازل شد

- ۱۷ اکنون هر طفلي نرينه را بکشيد و هر زني که با مرد همبستر شده باشد بقتل رسانيد
- ۱۸ فاما هر دختري خورد که با مرد همبستر نشده براي خود زنده داريد
- ۱۹ و شما خود بخارج لشکرگاه تا هفت روز مقام نماييد هر کسي که شخصي را مقتول ساخته و هر کسي که کشته را مس نموده در روز سيوم و در روز هفتم خويشتن را با اسيران خود پاك نمايد
- ۲۰ و همه لباسها و همه اسباب چرمي و هر چه از بيشم بزر درست شده باشد و همه اسباب چوبي را پاك نمايد
- ۲۱ و العاذر کاهن مردان جنگي که بر زم رفته بودند گفت که ايدست حکم شرعي که خداوند بموسی فرمود
- ۲۲ فاما زروسيم و برنج و آهن و ازيرو سرب
- ۲۳ هر چيزي که در آتش توان انداخت از آتش بگذرانيد تا پاك شود فاما از آب تنزيه طاهر گردد و هر چه در آتش نتوان انداخت از آب بگذرانيد
- ۲۴ و جامه هاي خود را در روز هفتم بشوئيد تا پاك گرديد بعده در لشکرگاه داخل شويد
- ۲۵ و خداوند موسی را امر نمود و گفت
- ۲۶ که تو با العاذر کاهن و بزرگان جماعت جملگي پروه که بدست افتاد چه انسان و چه بهائم حساب کنيد
- ۲۷ و پروه را درميان کسانیکه بقصد جنگ رفتند و تمامي جماعت دو حصه نمايد
- ۲۸ و از مردان جنگي که بمعرکه رفتند غرامتي براي خداوند از

هر پانصد يکي بگيريد چه انسان و چه گاو و چه خر و چه
گوسفند

۲۹ از حصه^۱ ایشان گرفته بطريق قرباني برداشتنی برای خداوند تسليم
العاذار کاهن نماييد

۳۰ و از حصه^۲ بني اسرائيل از هر پانجاه يکي بگير چه انسان و چه
گاو و چه خر و چه گوسفند و هر قسم بهائم ببني ليوي که بخدمت
مامور مسکن خداوند مي پردازند تسليم نماييد

۳۱ و موسی و العاذار کاهن چنانچه خداوند موسی را فرمود عمل نمودند
۳۲ و باقي غنيمت که مردان جنگي بتاراج گرفته بودند ششصد
و هفتاد و پنج هزار گوسفند

۳۳ و هفتاد و دو هزار گاو

۳۴ و شست و يك هزار خر

۳۵ و از انسان جمله ي زنان که با مرد همبستر نشده بودند سي و دو
هزار کس بودند

۳۶ و نصفی که قسمت جنگيان شد سيصد و سي و هفت هزار
و پانصد گوسفند بود

۳۷ و غرامتي برای خداوند از گوسفندان ششصد و هفتاد و پنج بود

۳۸ و گاو سي و شش هزار که از آن جمله غرامتي برای خداوند هفتاد
و دو بود

۳۹ و خر سي هزار و پانصد که از آن جمله غرامتي برای خداوند شست
و يك بود

۴۰ و انسان شانزده هزار که از آن جمله غرامتي برای خداوند سي
و دو نفر بود

- ۴۱ و آن غرامتی که قربانی برداشتنی خداوند بود موسی بالعازار کاهن تسلیم کرد چنانچه خداوند موسی را فرمود
- ۴۲ و حصهٔ نصفی بنی اسرائیل را که موسی از غازیان گرفت
- ۴۳ (فاما حصهٔ نصفی جماعت این قدر بود سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند
- ۴۴ و سی و شش هزار گاو
- ۴۵ و سی هزار و پانصد خر
- ۴۶ و انسان شانزده هزار کس)
- ۴۷ و موسی از این حصهٔ نصفی بنی اسرائیل از هر پنجاه یکی چه انسان و چه بهائم گرفته ببنی لیوی که بخدمت مامور مسکن خداوند می پرداختند تسلیم کرد چنانچه خداوند موسی را فرمود
- ۴۸ و امیران افواج لشکر یعنی سرداران هزاره و صده پیش موسی حاضر شدند
- ۴۹ و موسی را گفتند که بندگان لشکریانرا که در اطاعت ما هستند سان دیده هیچیک از ما غائب نیست
- ۵۰ لاجرم هدیهٔ برای خداوند از زیورهای زرین آنچه هر کس را بدست آمد زنجیرها و دست برنجنها و وانگشترها و گوشواره و تمیمها آورده ایم تا بحضور خداوند برای جان خود کفاره دهیم
- ۵۱ و موسی و العازار کاهن زر آن زیورهای منقشه را گرفتند
- ۵۲ و زر آن هدیه که سرداران هزاره و صده بر سیل قربانی برداشتنی برای خداوند گذرانیدند بشانزده هزار و هفصد و پنجاه مثقال رسید
- ۵۳ زیرا که هر یک از غازیان چیزی برای خود یغما آورده بود

۵۴ موسی و العاذار کاهن زررا از سرداران هزاره و صده گرفته در خیمه^۲
مجمع برای یاد گاری بني اسرائيل بحضور خداوند رسانیدند

باب سی و دوم

- ۱ اما بني راوین و بني جادرا مواشي متوافر و متکثر بود و سرزمین یعزیر و سرزمین جلعاد را مشاهده کردند که این موضع لائق مواشي است
- ۲ و بني جاد و بني راوین پیش موسی و العاذار کاهن و امیران جماعت آمده معروض داشتند
- ۳ که عطاروت و دیبون و یعزیر و نمره و حسبون و العالی و سبام و نبو و بعون
- ۴ سرزمینی که خداوند به تسخیر جماعت بني اسرائيل در آورد زمینیست لائق مواشي و بندگان را مواشي هست
- ۵ و گفتند اگر در نظر تو مقبول شدیم این زمین بملکیت بندگان در آید و ما را بانطرف یردین روانه مکن
- ۶ موسی بني جاد و بني راوین را گفت که آخر برادران شما توجه^۲ جدگ نمایند و شما در اینجا نشینید
- ۷ چرا بني اسرائيل را دلگیر مینمائید تا بزمنی که خداوند ایشانرا بخشیده است عبور نکنند
- ۸ برین منوال پدران شما عمل نمودند در حینی که ایشان را برای دیدن زمین از قادیس برنیع فرستادم
- ۹ و تا بوداي اسکول طی کرده زمین را ملاحظه نموده بني اسرائيل را دلگیر ساختند بحدی که از رفتن زمینی که خداوند ایشانرا بخشیده بود ابا نمودند
- ۱۰ و بهمان روز خشم خداوند مشتعل گشته سوگندی بدین مضمون یاد کرد

- ۱۱ که اشخاصی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و زیاده بر آن زمینی را که بابراهم واسحاق و یعقوب بسوگندی وعده کردم نخواهند دید بنابراین آنکه در اطاعت من کامل نبودند
- ۱۲ سوای کالیب بن یفنی مرد قیزی ویهوشوع بن نون که ایشان در اطاعت خداوند کامل بودند
- ۱۳ و غضب خداوند بر بنی اسرائیل مشتعل گشته ایشانرا تا چهل سال در بیابان سرگردان نمود تا وقتی که آن طبقه که در نظر خداوند عمل ناشایسته نمودند تلف شدند
- ۱۴ و اینست شما در عوض پدران خود بوجود آمده اید تا عدد عاصیان را بپزائید و حرارت غضب خداوند را بر اسرائیل زیاده کنید
- ۱۵ که اگر از اطاعتش رو بگردانید ایشانرا نوبت دیگر در بیابان خواهد گذاشت و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید کرد
- ۱۶ پس تردید و آمده گفتند که در اینجا گله دانهایی برای غنایم و شهرها برای اطفال بنا میکنیم
- ۱۷ و ما خود مستعد شده پیش روی بنی اسرائیل خواهیم شتافت تا آنکه ایشانرا بمقصد برسائیم و اطفال ما در شهرهای محصور بسبب ساکنان زمین بمانند
- ۱۸ تا هر یک از بنی اسرائیل میراث خود را نگیرند ما بخانههای خود مراجعت نخواهیم کرد
- ۱۹ زیرا که میراثی با ایشان در آنطرف یردین و ماورای آن نخواهیم گرفت که میراث ما درین طرف یردین بسمت مشرق بما رسید
- ۲۰ و موسی بایشان گفت اگر چنین عمل نمائید که خود را پیش روی خداوند مستعد جنگ سازید

- ۲۱ وهریکي از شما مستعد جنگ شده پیش روی خداوند عبور نماید تا آنکه دشمنانرا از پیش خود اخراج کند
- ۲۲ و سرزمین پیش خداوند مسخر گردد پس بعد از آن مراجعت نموده بحضور خداوند و پیش بني اسرائيل بيگناه خواهید بود و این زمین مملوک شما بحضور خداوند خواهد بود
- ۲۳ لیکن اگر چنین عمل ننمائید اینک گناه کار خداوند هستید و یقین بدانید که گناه شما بشما رجوع خواهد نمود
- ۲۴ شهرها برای اطفال خود و گله‌دانا برای گوسفندان بنا کنید و آنچه بر زبان شما گذشت بعمل آرید
- ۲۵ و بني جاد و بني راوین بموسی گفتند که بندگان حسب الحکم جناب عمل خواهیم نمود
- ۲۶ اطفال و زنان و گله‌ها و تمامی مواشي ما همین جا در شهرهاي جلعاد بمانند
- ۲۷ و بندگان همه مستعد جنگ شده پیش خداوند حسب حکم جناب بقصد کارزار عبور خواهیم نمود
- ۲۸ پس موسی در باب ایشان العاذر کاهن و یهوشوع بن نون و امرای کبیر فرقهای بني اسرائيل را حکم فرمود
- ۲۹ و موسی ایشانرا گفت که اگر بني جاد و بني راوین هر یکی مستعد رزم شده باشما بحضور خداوند از یردین عبور نمایند تا آن دیار بتصرف شما درآید باید که زمین جلعاد را مملوک ایشان بگردانید
- ۳۰ و اگر با شما مستعد جنگ شده عبور نمایند پس در خطه کنعان با شما اهلاک بگیرند

- ۳۱ و بنی جاد و بنی راوین درجوانب گفتند که چنانچه خداوند بندگان را فرموده است بهمان طریق رفتار خواهیم نمود
- ۳۲ پیش خداوند بدیار کنعان مستعد جنگ شده عبور خواهیم نمود و میراث ما باین طرف یردین بملکیت ما درآید
- ۳۳ و موسی مملکت سیحون ملک اموریان و مملکت عوج ملک باسان سرزمین را با شهرهایی که در آن حدود موضوع بود یعنی شهرهای اطراف و جوانب بنی جاد و بنی راوین و بنصف فرقه منسی بن یوسف بخشید
- ۳۴ و بنی جاد دیبرون و عطاروت و عروعر
- ۳۵ و عطاروت و سوفان و یعزیر و یاجبهه
- ۳۶ بیت نمره و بیت هاران را شهرهای محصون و کله داتها برای گوسفند بنا کردند
- ۳۷ و بنی راوین حبون و العالی و قریائیم
- ۳۸ و نبو و بعل معون نامهارا تبدیل کرده و سبمه را بنا کردند و هر شهر را که بنا کردند بنام دیگر موسوم نمودند
- ۳۹ و بنی ماکیر بن منسی متوجه جلعاد شده آنرا بتصرف در آوردند و اموریان را که در آنجا بودند اخراج کردند
- ۴۰ و موسی جلعاد را بماکیر بن منسی داد تا در آنجا ساکن شد
- ۴۱ و یائیر بن منسی قصد دهات آنها کرده بتصرف در آورد و آنها را حووت یائیر نام نهاد
- ۴۲ و نوح متوجه قنث و متعلقات آن شده بتصرف در آورد و بنام خود نوح موسوم گردانید

باب سی و سیم

- ۱ ایست ذکر منازل بذی اسرائیل که از ملک مصر فوج بفوج بهدایهٔ موسی و اھرون خروج نمودند
- ۲ که موسی حسب الحکم خداوند سفر ایشان چنین مذکور می شود
- ۳ در ماه اول یعنی روز پانزدهم ماه اول از رمسیس کوچ کردند
- بفرای روز فسخ بنی اسرائیل ببلند دستی در نظر تمامی اهل مصر خروج نمودند
- ۴ که اهل مصر همگی نخست زادگان را که خداوند آنها را کشته بود مدفون می کردند و خداوند از معبودان ایشان نیز انتقام گرفت
- ۵ و بنی اسرائیل از رمسیس کوچ کرده در سکوت خیمه زدند
- ۶ و از سکوت کوچ کرده در ایثام که در اقصای بیابان است خیمه زدند
- ۷ و از ایثام کوچ کرده بسوی فمیحیروت که روبروی بعل صفور است معاودة نموده در پیش مجدول خیمه زدند
- ۸ و از پیش فمیحیروت کوچ کرده در میان دریا بسوی بیابان عبور نمودند و سه روز راه در بیابان ایثام رفته در ماره خیمه زدند
- ۹ و از ماره کوچ کرده بایلیم رسیدند که در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد نخل بود و در آنجا خیمه زدند
- ۱۰ و از ایلیم کوچ کرده بر کنار بحر قلزم خیمه زدند
- ۱۱ و از بحر قلزم کوچ کرده در بیابان سین خیمه زدند
- ۱۲ و از بیابان سین کوچ کرده در دافقه خیمه زدند
- ۱۳ و از دافقه کوچ کرده در آلوس خیمه زدند

۱۴۶ و از آلوس کوچ کرده در رفیدیم خیمه زدند که در آنجا قوم را آب خوردن نبود

۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده در بیابان سینای خیمه زدند

۱۶ و از بیابان سینای کوچ کرده در قبروت حثاوه خیمه زدند

۱۷ و از قبروت حثاوه کوچ کرده در حصیروت خیمه زدند

۱۸ و از حصیروت کوچ کرده در رثمه خیمه زدند

۱۹ و از رثمه کوچ کرده در رمون فارص خیمه زدند

۲۰ و از رمون فارص کوچ کرده در لبنه خیمه زدند

۲۱ و از لبنه کوچ کرده در رسته خیمه زدند

۲۲ و از رسته کوچ کرده در قهیلانه خیمه زدند

۲۳ و از قهیلانه کوچ کرده در کوه سافر خیمه زدند

۲۴ و از کوه سافر کوچ کرده در حرانه خیمه زدند

۲۵ و از حرانه کوچ کرده در مقهیلوت خیمه زدند

۲۶ و از مقهیلوت کوچ کرده در تاحت خیمه زدند

۲۷ و از تاحت کوچ کرده در تارج خیمه زدند

۲۸ و از تارج کوچ کرده در مئثقه خیمه زدند

۲۹ و از مئثقه کوچ کرده در حسمونه خیمه زدند

۳۰ و از حسمونه کوچ کرده در موسیروت خیمه زدند

۳۱ و از موسیروت کوچ کرده در بنی یعقان خیمه زدند

۳۲ و از بنی یعقان کوچ کرده در حور جدجاک خیمه زدند

۳۳ و از حور جدجاک کوچ کرده در یاطبانه خیمه زدند

۳۴ و از یاطبانه کوچ کرده در عبرونه خیمه زدند

۳۵ و از عبرونه کوچ کرده در عصیون جابر خیمه زدند

۳۶ و از عصیون جابر کوچ کرده در بیابان صِن که عبارت از قادیس است خیمه زدند

۳۷ و از قادیس کوچ کرده در کوه هور بر سرحد ملک ادم خیمه زدند

۳۸ و اهرن کاهن حسب الحکم خداوند به فراز کوه هور رفته در سال

چهارم بعد از خروج بنی اسرائیل از ملک مصر در غزه مابۀ پنجم

در آنجا وفات یافت

۳۹ اما اهرن یکصد و بیست و سه ساله بود که در کوه هور وفات نمود

۴۰ و ملک عراد کنعانی که بطرف جنوب در دیار کنعان سکونت

داشت از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت

۴۱ و از کوه هور کوچ کرده در صلمونه خیمه زدند

۴۲ و از صلمونه کوچ کرده در فونون خیمه زدند

۴۳ و از فونون کوچ کرده در اُیوت خیمه زدند

۴۴ و از اُیوت کوچ کرده در عیثی عباریم بر حدود مواب خیمه زدند

۴۵ و از عیثیم کوچ کرده در دیبون جاد خیمه زدند

۴۶ و از دیبون جاد کوچ کرده در علمون دبلانیم خیمه زدند

۴۷ و از علمون دبلانیم کوچ کرده در کوهستان عباریم روبروی نَبو

خیمه زدند

۴۸ و از کوهستان عباریم کوچ کرده در میدان مواب بر لب یردین

نزدیک یریکو خیمه زدند

۴۹ و بر لب یردین از بیت یَسْموت تا به آبیل سَطیم در میدان مواب

خیمه زدند

۵۰ و خداوند در میدان مواب بر لب یردین نزدیک یریکو موسی را

مخاطب ساخت و گفت

- ۵۱ ، که بني اسرائيل را چنين بفرماي که شما چون از يردين عبور کرده داخل زمين کنعان شويد
- ۵۲ پس همه ساکنان زمين را از پيش خود اخراج کنيد و تمامي دميده هاي ايشان را خراب کنيد و همه انصاب رخته را بشکنيد و همه معابد کوهي ايشان را مستاصل نمايد
- ۵۳ و زمين را از ساکنان خالي کرده در آنجا سکونت ورزید که آن زمين را بشما بخشیده ام تا بميراث بگيريد
- ۵۴ و زمين را بحکم قرعه درميان دولهانهاي خود بميراث تقسيم نمايد جمع کثير را زياده ميراث بدهيد و قليل را کم قرعه هر جا بنام کسي بر آيد ميراث وي همان باشد موافق فرقه اي آبا و اجداد ميراث بگيريد
- ۵۵ ليکن اگر ساکنان زمين را پيش خود اخراج ننمائيد چنين اتفاق خواهد افتاد که هر کرا از ايشان زنده داريد شمارا چون ميخبا در چشم و خارها در پهلوي خواهند بود و شمارا در زميني که سکونت داريد خواهند رنجانيد
- ۵۶ و ديگر آنکه چنانچه با ايشان اراده کردم با شما بعمل خواهم آورد

باب سي و چهارم

- ۱ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت
- ۲ که بني اسرائيل را چنين بفرماي که چون در زمين کنعان داخل شريد (که آن ديار کنعان با حدود معين زميني است که بطريق ميراث بشما خواهد رسيد)
- ۳ خطه شما بطرف جنوب از يبابان من متصل بملک ادم باشد

- سرحد جنوب شما از انتهای دریای شور بطرف مشرق باشد
 ۱۵ و سرحد شما از جنوب بفراگاه عقریم مائل شده تا به من کشیده
 شود و سمت آن از جنوب تا بقادیس برنیع میل کرده و از حصر
 ادار گذشته بعصمون برسد
- ۵ و خط سرحد از عصمون تا به نهر مصر بگردد و انتهایش
 دریا باشد
- ۶ و بطرف مغرب دریای عظیم سرحد شما باشد سرحد مغرب
 همین است
- ۷ و سرحد شمال شما چنین می باید از دریای عظیم کوه هور را
 بجهت خود معین کنید
- ۸ از کوه هور تا بمدخل حماث معین کنید و سمت سرحد مائل
 بصدان باشد
- ۹ و خط سرحد از زفرون گذشته انتهایش بحصرعینان باشد سرحد
 شمال شما همین است
- ۱۰ و سرحد مشرق را از حصرعینان تا بسفام معین کنید
- ۱۱ و خط سرحد از سفام تا ربله بجانب مشرق عاین میل دارد و سرحد
 منحرف شده تا بکنار دریای کلرث بطرف مشرق برسد
- ۱۲ و سرحد بیردین ممتد و انتهایش بدریای شور باشد سرزمین شما
 با حدود معین از اطراف و جوانب همین است
- ۱۳ پس موسی بنی اسرائیل را فرمود که اینست زمینی که بحکم قرعه
 بمیراث خواهید گرفت که خداوند حکم فرموده است تا آنرا به
 نه و نیم فرقه تسلیم نمائیم
- ۱۴ از آنرو که فرقه بنی راوین بدودمان آبا و اجداد و فرقه بنی جاد

بدونمان آبا و اجداد حصه خود را گرفته اند و نصف فرقه منشی نیز میراث خود را یافته اند

۱۵ آن دو و نیم فرقه درین طرف یردین در حوالی یریحو بطرف مشرق بجانب طلوع آفتاب میراث خود را گرفته اند

۱۶ و خداوند موسی را مخاطب ساخت و گفت

۱۷ که اینست اسمای کسانی که زمین را برای شما تقسیم نمایند العاذر کاهن و پیهوشوع بن نون

۱۸ و از هر یک فرقه یک امیر بگیرد تا زمین را بمیراث تقسیم نمایند

۱۹ و اینست اسمای ایشان از فرقه پهودا کالیب بن یفئی

۲۰ و از فرقه بنی سمعون سمونیل بن عمیهود

۲۱ و از فرقه بنیامین الیداد بن کسلون

۲۲ و امیر فرقه بنی دان بقی بن یاجلی

۲۳ و امیر بنی یوسف برای فرقه بنی منشی حنئیل بن ایفود

۲۴ و امیر فرقه بنی افرائیم قموئیل بن سفظان

۲۵ و امیر فرقه بنی زبولن الیصافان بن فرنات

۲۶ و امیر فرقه بنی یساکار فلطئیل بن عزرا

۲۷ و امیر فرقه بنی آسیر احیهود بن سلومی

۲۸ و امیر فرقه بنی نفتالی فدهئیل بن عمیهود

۲۹ اینند کسانی که خداوند حکم فرموده تا میراث بنی اسرائیل را در ملک

کنعان تقسیم نمایند

باب سی و پنجم

۱ و خداوند در میدان مواب بر لب یردین نزدیک یریحو موسی را

مخاطب ساخت و گفت

- ۲ که بني اسرائيل را بفرمائي تا از ميراث مملوك خود شهري چند
براي سكونت ببني ليوي بدهند و نواحي آن شهرها را نيز از هر
طرف ببني ليوي بپخشند
- ۳ و آن شهرها ايشان را جاي سكونت باشد و نواحي آنها براي بهائم
واموال و سائر حيوانات ايشان
- ۴ و نواحي شهرها كه ببني ليوي بايد داد بيرون از حصار شهر يک هزار
ذراع بهر طرف باشد
- ۵ و بيرون شهر بطرف مشرق دو هزار ذراع و بطرف جنوب دو هزار
ذراع و بطرف مغرب دو هزار ذراع و بطرف شمال دو هزار ذراع
بپيماييد كه شهر درميان باشد نواحي شهرها اين قدر از آن ايشان باشد
- ۶ و از شهرهاي كه ببني ليوي ميدهيد شش شهر مختص به ملجاء
باشد براي خوني تا در آنجا بگريزد و علاوه آنها چهل و دو شهر بدهيد
- ۷ چنانچه عدد شهرهاي كه ببني ليوي بايد داد چهل و هشت
باشد هريك را مع نواحي بدهيد
- ۸ و شهرهاي كه ميدهيد از املاك بني اسرائيل باشد و از جماعتي
كثير زياده بگيريد و از قليل كم بگيريد هر كس از شهرهاي خود
بمقدار ميراثي كه گرفته است ببني ليوي بدهد
- ۹ و خداوند موسي را مخاطب ساخت و گفت
- ۱۰ كه بني اسرائيل را چنين بفرمائي كه چون از يردين عبور نموده
داخل ملك كنعان شويد
- ۱۱ شهري چند براي خود مختص بشهرهاي ملجاء مقرر كنيد تا خوني
كه شخصي را خطا كشته باشد در آنجا بگريزد
- ۱۲ كه اين شهرها براي شما از ولي مقتول ملجاء باشد تا خوني

۱. قبل از آنکه برای انصاف پيش جماعت حاضر شود كشته نگردد
۱۳. و از آن شهرهاي كه ميدهيد شش شهر ملجاي شما باشد
۱۴. سه شهر درين طرف يردين مقرر كنيد و سه شهر در ملك كنعان كه اين شهرها ملجاء باشند
۱۵. آن شش شهر براي بني اسرائيل و براي غريب و كسي كه در ميان ايشان اقامت و رزد ملجاء باشد تا هر كسي كه خطأ خون كرده باشد در آنجا بگريزد
۱۶. و اگر او را به آلت آهنين بزند بنوعي كه بميرد قاتل متعمد است و قاتل متعمد لامحاله مقتول شود
۱۷. و اگر بسنگي كه موجب قتل باشد بزند بنوعي كه بميرد قاتل متعمد است و قاتل متعمد لامحاله مقتول شود
۱۸. و اگر او را بچوب دستي كه موجب قتل باشد بزند بنوعي كه بميرد قاتل متعمد است قاتل متعمد لامحاله مقتول شود
۱۹. ولي مقتول قاتل متعمد را بكشد و هرگاه با وي دو چار شود بكشد
۲۰. و اگر از روي عداوت بر او حمله كند يا از كمين گاه چيزي بروي بيفگند بنوعي كه بميرد
۲۱. يا آنكه از روي كينه بدست خود بزند بنوعي كه بميرد پس زننده لامحاله مقتول شود زيرا كه قاتل متعمد است ولي مقتول هرگاه با قاتل متعمد دو چار شود بكشد
۲۲. ليكن اگر بناگاهاني بي عداوت بر او حمله كند يا در كمين نا نشسته چيزي بروي افگند
۲۳. يا او را نا ديده سنگي كه موجب قتل باشد بطرف او بيندازد بنوعي كه بميرد و با وي دشمني نداشت و بدخواه نبود

۲۴ پس جماعت در میان خوفي وولي مقتول موافق این قوانین
فیصله کنند

۲۵ و جماعت خوفي را از دست ولي مقتول رهاي بدهند و جماعت
ویرا بشهري که در آنجا گریخته بود باز فرستند و در آنجا تا
وفات کاهني بزرگ که بروغن مقدس مسموح شده است
اقامت ورزد

۲۶ اما اگر خوفي گاهي از حدود شهر ملجاء که در آنجا گریخته بود
بیرون آید

۲۷ و اگر ولي مقتول در بیرون حدود شهر ملجاء ویرا بیابد و ولي مقتول
خوفي را بکشد خون او هدر است

۲۸ بسبب آنکه مي بایست که در شهر ملجاء تا وفات کاهن بزرگ
بماند اما بعد از وفات کاهن بزرگ خوفي بزمین مملوک خود
مراجعت کند

۲۹ و این کلمات را بقانون فتوی طبقه بعد طبقه هرجا که سکونت
ورزید مرعیدارید

۳۰ هر گاه کسی خون کند بگواهي شاهدان مقتول شود فاما شهادة
یك نفر بقتل کسی درست نیست

۳۱ و برای جان قاتل متعمد خون بها نباید گرفت چرا که لائق قصاص
است لامحاله مقتول گردد

۳۲ و برای کسی که در شهري که ملجاي وي بود گریخته است خون
بها نباید گرفت تا بوطن مالوف مراجعت نماید تا وقتی که کاهن
وفات یابد

۳۳ بدین طور زمینی که در آن سکونت دارید پلید مسازید زیرا که

خون زمین را پلید میسازد و زمین از خونی که بر آن ریخته شد
تکفیر نپذیرد الا بخون خونریز
۳۴ پس آن زمین را که در آنجا اقامت نمائید و من نیز در آن
سکونت ورزم ناپاک نمائید زیرا که منم خداوند که در میان بنی
اسرائیل سکونت میدارم

باب سی و ششم

- ۱ و امیران کبیر بنی جلعاد بن ماکیر بن منشی از دودمانهای بنی
یوسف نزدیک آمده پیش موسی و اعیان یعنی امیران
کبیر بنی اسرائیل معروض داشتند
- ۲ که خداوند جناب را فرمود تا سرزمین را بحکم قرعه بنی اسرائیل
بدهد و امر خداوند بجناب رسید تا میراث صلاحداد برادر مارا
بدخترانش بدهد
- ۳ و اگر با یکی از اولاد فرقه‌های دیگر بنی اسرائیل بنکاح درآیند باید که
میراث ایشان از میراث پدران ما منقطع شده بمیراث آن فرقه^۱
که ملحق گشتند مضاف گردد بدین طور از حصه^۲ میراث ما
منقطع خواهد شد
- ۴ و چون بنی اسرائیل را یوبیل برسد میراث ایشان بمیراث فرقه^۳ که
ملحق شدند مضاف خواهد شد بدین وجه میراث ایشان از میراث
پدران ما منقطع خواهد شد
- ۵ پس موسی بنی اسرائیل را حسب الحکم خداوند فرمود که فرقه^۴
بنی یوسف راست میگویند
- ۶ اینست امر خداوند درباره^۵ دختران صلاحداد هر که در نظر ایشان

پسندیده آید بنگاح او درآیند فقط با دودمان فرقه پدر خود ازدواج نمایند

۷ بدین طور میراث بی اسرائیل فرقه بفرقه منتقل خواهد شد که هرکس از بی اسرائیل بمیراث فرقه آبا واجداد خود ملحق خواهد شد

۸ و هر دختری که در فرقه از فرقه‌های بی اسرائیل میراثی دارد زوجه کسی گردد که از دودمان فرقه پدر خود باشد غرض آنکه هرکس از بی اسرائیل میراث آبا واجداد خود را قابض باشد

۹ و میراث از فرقه دیگر نگردد لیکن هرکس از فرقه‌های بی اسرائیل بمیراث خود ملحق باشد

۱۰ چنانچه خداوند موسی را فرمود بهمان طور دختران صلافاح عمل نمودند

۱۱ که محله و ترصه و حاجله و ملکه و نوحه دختران صلافاح با بی عماد خود بنگاح در آمدند

۱۲ با اولاد دودمانهای بی منشی بن یوسف ازدواج نموده میراث ایشان در تعلق فرقه دودمان پدر خود ماند

۱۳ اینست احکام و فرائض که خداوند در میدان مواب بر لب یردین نزدیک یریکو بی اسرائیل را بواسطت موسی فرمود

رساله پنجم

از رسائل موسی مستعمل به استئنا

باب اول

- ۱ اینست کلماتی که موسی بدین طرف یردین در بیابان بمیدانی که مقابل سوف است در میان فاران و توفل و لابان و حصیروت و دیزاهاب با تمامی بنی اسرائیل بر زبان آورد
- ۲ اما از حوریب از راه کوه سعیر تا بقادیس برنیع یازده روز راه است
- ۳ و چنین اتفاق افتاد که در غره ماه یازدهم سال چهلیم موسی هر آنچه خداوند در باره ایشان فرموده بود با بنی اسرائیل بیان نمود
- ۴ بعد از کشتن سیحرون ملک اموریان که ساکن حسبون بود و عوج ملک بامان را که در عستاروت در ادعی سکونت داشت
- ۵ بدین طرف یردین در زمین مواب موسی بیان کردن این شریعت را پیش نهاد همت ساخته چنین فرمود
- ۶ خداوند خدای ما در حوریب ما را مخاطب ساخت و گفت مدتی که درین کوه اقامت ورزیده اید کافیست
- ۷ باز گشت نمائید و طی منازل کرده بکوه اموریان و بهر موضعی که نزدیک آن باشد در صحرا در کوه و هامون بطرف جنوب و بکنار

دریا بسرزمین کنعانیان و به لبنان تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات
توجه نمائید

۸ اینک سرزمین را پیش شما گذاشته ام داخل شوید و زمین را که
خداوند پدران شما ابراهام اسحاق و یعقوب بسوگندی وعده نمود
که بایشان و بعد ایشان به نسل ایشان بدهد الحال بتصرف خود
در آرید

۹ و در آن هنگام بشما گفتم که بقیه‌های طاعت برداشتن بار شما ندارم
۱۰ خداوند خدای شما شمارا افزونی داده است که اینک امروز
چون ستارگان آسمان کثرت یافته اید

۱۱ خداوند خدای پدران شما عدد شمارا هزارچندان برگردانده و چنانچه
فرموده است شمارا برکت بخشد

۱۲ این محنت و بار و منازعت شما را من بقیه‌های چگونه تحتل نمایم
۱۳ کسی چند که صاحب خرد و فراست و در میان فرقه‌ها نامور باشند
ممتاز نمائید تا ایشان را بسروزی شما نامزد کنم

۱۴ و شما مرا بجواب گفتید که سخنی که تو گفتی واجب العمل است
۱۵ پس از بزرگان فرقه‌های شما مردان خردمند و نامور امتیاز کرده
بسروزی شما نامزد نمودم تا امیران هزاره و امیران صده و امیران
پنجاهه و امیران دهه و منصب داران فرقه‌ها باشند

۱۶ و منصبان شما بهمان وقت تاکید کردم که دعوی برادران خود را
بشنوید و دعوی هر کس را با برادر خود و با غریبی که با وی باشد
از روی عدل فیصل کنید

۱۷ در انصاف ظاهر بینی مکنید ماجرای اعلی و ادنی را بیک طریق
بشنوید و از انسان مترسید زیرا که انصاف از طرف خداست و هر

امریکه بر شما متعسر شود نزد من مراغه نمایند که من خواهم شنید

- ۱۸ و بهمان وقت هر عملی که بر شما لازم بود شمارا حکم دادم
- ۱۹ و از حوریب کوچ کرده آن بیابان عظیم و هولناک را که بسمت کوه^۱ اموریان شمارا بنظر آمد چنانچه خداوند خدای ما حکم فرمود بالتمام طی کردیم تا آنکه بقادیس برنیع رسیدیم
- ۲۰ و شمارا گفتیم که کوه^۲ اموریان که خداوند خدای ما بما ارزانی میدارد رسیده‌اید
- ۲۱ اینک خداوند خدای تو سر زمین را در پیش تو گذاشته است چنانچه خداوند خدای آبا و اجداد تو ترا فرموده است برو بتصرف در آرزوفاک و مضطرب مشو
- ۲۲ و جملگی شما نزدیک من آمده گفتید که ثقی چند پیش روی خود بفرستیم تا برای ما تفحص زمین کرده خبر بیاورد که از کدام راه برویم و بکدامین شهرها داخل شویم
- ۲۳ و آن سخن مرا پسند آمد و دوازده نفر از شما از هر فرقه^۳ یک کس ممتاز نمودم
- ۲۴ که ایشان روی بکوهستان نهاده روانه شدند و بواسطی اسکول رسیده استخبار نمودند
- ۲۵ و از ثمر آن دیار چیزی بدست خود گرفته نزد ما آوردند و خبر رسانیدند که زمینی که خداوند خدای ما بما ارزانی میدارد نیک است
- ۲۶ فلما از رفیقان ابا نمودید و تمرّد حکم خداوند خدای خود کردید
- ۲۷ و در خیمه‌های خود نشسته بدین مضمون زمزمه نمودید که از آنرو

که خداوند مارا مبعوض داشت از ملک مصر بیرون آورده است

تا بدست اموریان سپرده بهلاکت رساند

۲۸ ما کجا برویم که اخوان ما بدین نوع سخنان دل مارا گداختند که

آن قوم از ما بزرگتر و بلندبالا تر هستند شهرهاست عظیم و تا به

آسمان محصور و نیز بنی عناقیان را در آنجا دیدیم

۲۹ و من بشما گفتم که هراسان مشوید و از ایشان مترسید

۳۰ خداوند خدای شما که پیش شما می‌رود و از طرف شما جنگ

خواهد کرد موافق هر آنچه در مصر بنظر شما در باره شما

بعمل آورد

۳۱ و در پایان نیز خود مشاهده این حال کرده که خداوند خدای

تو بنوعی که آدمی طفل خود را بر میدارد در تمامی راهی که تا

رسیدن اینجا طی نمودید شما را برداشت

۳۲ اما درین امر بر خداوند خدای خود ایمان نیاوردید

۳۳ که او پیش شما راه نورد بود تا جای خیمه زن برای شما تفحص

کند شب در آتش و روز در ابر تا راهی که می‌بایست رفت

بشما بنماید

۳۴ و خداوند گفته‌های شما را استماع نموده غضبناک گردید و سوگندی

یاد کرد

۳۵ که از مردم این طبقه بعد آن زمین نیکورا که بیدران شما بسوگندی

وعده کردم کسی نخواهد دید

۳۶ بجز کالیب بن یفئی که او خواهد دید و در زمینی که قدم نهاد

بوی و بفرزندان وی ارزانی میدارم در مکافات آنکه در اطاعت

خداوند کامل بود

۳۷ و بر من نیز خداوند در بارهٔ شما خشمناک گردید و گفت که تو نیز در آنجا داخل نخواهی شد

۳۸ یهوشوع بن نون که در پیش تو حاضر است او در آنجا داخل خواهد شد و او را دل قوی دار که او بنی اسرائیل را بمیراث خواهد رسانید

۳۹ لیکن اطفال شما که از اسیری ایشان می ترسیدید و فرزندان شما که در آنروز از خیروشر واقف نبودند ایشان در آنجا داخل خواهند شد که آنرا بایشان ارزانی میدارم تا بمیراث بگیرند

۴۰ و شما بازگشت کرده در بیابان بطرف بحر قلزم طی منازل نمائید

۴۱ پس در جواب من گفتید گنهگار خداوند هستیم متوجهٔ جنگ

خواهیم شد موافق هر آنچه خداوند خدای ما حکم فرمود و هر کس

آلات جنگ بر خود راست کرده بفراز رفتن کوه مستعد شدید

۴۲ و خداوند مرا فرمود که ایشان را بگوی که بالا مروید و جنگ منمائید

زیرا که من در میان شما نیستم مبدا که پیش دشمنان خود

مقتول شوید

۴۳ و من با شما تکلم نمودم اما مستمع نشدید و تمرّد حکم خداوند

نموده و مغرور شده بالای کوه رفتید

۴۴ و اموریان که ساکن آن کوه بودند بر شما هجوم آورده مانند زنبوران

شمارا تعاقب کردند و در سعیر تا به حارمه بهلاکت رسانیدند

۴۵ و بازگشت نموده بحضور خداوند بگریه در آمدید اما خداوند فریاد

شمارا استماع ننمود و بسوی شما گوش نکرد

۴۶ لهذا در قادیس تا مدتی مدید سکونت ورزیدید بشمار روزهای که

در آنجا ماندید

باب نهم

۱ وروي گردانيديم وراهٔ بحر قلزم گرفتيم چنانچه خداوند مرا فرمود
و متوجهٔ بيابان شديد و گرداگرد جبل سعير تا مدتي چند
ميگشتيم

۲ و خداوند مرا فرمود

۳ که اين مدتي که گرداگرد اين جبل ميگرديد کافيست بطرف
شمال توجه نماييد

۴ و تو اين قوم را چنين حکم ده که سرحد برادران خود بني عيساو
که در سعير سکونت دارند گذرگاهٔ شماسٔ و ايشان از شما
خوفناک خواهند شد لهذا نيك احتياط نماييد

۵ با ايشان لجاج موزيد زيراکه از ملڪ ايشان بشما جاي يک قدم
نخواهم داد بسبب آنکه جبل سعير را بطريق ميراث بعيساو ارزائي
داشته‌ام

۶ و ماکولات از ايشان بقيمت بگيريد تا تناول نماييد و آب نيز از
ايشان بقيمت بگيريد تا بنوشيد

۷ زيراکه خداوند خدای تو در هر کاري که از دست تو برآيد برکت
بخشیده است و از سفر تو درين دشت عظيم واقف است که
مدت چهل سال خداوند خدای تو با تو بوده است بچيزي
محتاج نشدي

۸ و چونکه از حد برادران خود بني عيساو که ساکن سعير ميبودند
براهٔ ميدان از ايلت و عصيون جابر گذشتيم وروي تافتهٔ براهٔ دشت
مواب گذر کرديم

۹ و خداوند مرا فرمود که بني مواب را ايذا مرسا و با ايشان محاربه

مکن زیرا که از ملک ایشان میراثی بگو نخواهم داد بسبب آنکه
عاررا بنی لوط بطریق میراث بخشیده ام

۱۰ در ایام قدیم ایمان در آنجا سکونت داشتند قومی عظیم و کثیر
و بلند قامت مثل بنی عناق

۱۱ آنها نیز چون بنی عناق بعد از آن محسوب گشتند فاتما بنی موآب
ایشانرا ایمان میخواند

۱۲ و در عهد سابق حوریان در سعیر سکونت داشتند و بنی عیسو ایشانرا
اخراج نمودند و از پیش خود ناپدید ساخته بجای ایشان مقام
گرفتند بنوعی که بنی اسرائیل بسرمهین موروث خود که خداوند
بایشان بخشید

۱۳ اکنون برخیزید و از رود زارد عبور نمائید پس از رود زارد عبور نمودیم
۱۴ و مدت رفتن ما از قادیس برنیع تا عبور نمودن از رود زارد سی
و هشت سال بود تا آنکه طبقه مردان جنگی از میان لشکر بالکل
ناپدید شدند چنانچه خداوند با ایشان بسوگندی وعید کرده بود
۱۵ و یقین که دست خداوند مخالف ایشان بود تا ایشانرا از میان
لشکر بالتمام هلاک سازد

۱۶ و چنین واقع شد که چون تمامی مردان جنگی وفات یافته از
میان قوم ناپدید شدند

۱۷ پس خداوند مرا مخاطب ساخت و گفت

۱۸ که تو امروز از عار که سرحد موآب است میگذری

۱۹ و چون رو بروی بنی عمون رسیده باشی با ایشان بدسلوکی منمائی

و ستیزه مکن زیرا که از ملک بنی عمون میراثی بگو نخواهم داد

بسبب آنکه بنی لوط بطریق میراث بخشیده ام

- ۲۰ آن نیز بزمین قدآوران مشهور است در زمان سابق قدآوران در
آنجا بودند که بنی عمون زمرّتیان میجویند
- ۲۱ قومی عظیم و کثیر و بلند قامت مثل بنی عناق لیکن خداوند آنها را
پیش روی ایشان بهلاکت رسانید تا آنکه اخراج نموده خود بجای
ایشان اقامت نمودند
- ۲۲ بهمان طور که با بنی عیساو که ساکن سعیر بودند رفتار نمود چون
که حورپانرا پیش ایشان مستهلک گردانید تا آنکه اخراج نموده
بجای ایشان تا حال اقامت دارند
- ۲۳ و گفتوریان از گفتور بیرون آمده عزیانرا که در حصیریم تا به غزه
سکونت داشتند هلاک ساخته بجای ایشان اقامت نمودند
- ۲۴ برخیزید و براه درآمده از رود ارنون عبور نمائید اینک سیکون
امروی ملک حسبون و سرزمینش را بدست تو سپرده ام بتصرفش
شروع نموده با وی بجنگ درآی
- ۲۵ از امروز خوف و دهشت ترا در دل اقوامی که در زیر آسمان
میباشند خواهم انداخت که آوازه ترا شنیده در باره تو مضطر
و مضطرب خواهند شد
- ۲۶ پیش ایلچیان را از دشت قدیموت نزد سیکون ملک حسبون با
کلمات صلح آمیز فرستادم
- ۲۷ که میان ملک تو بگذرم بر شاهراه خواهم رفت بچپ و راست
انحراف نخواهم ورزید
- ۲۸ و ماکولات بقیمت بمن بفروش تا بخورم و آب نیز بقیمت بمن
بده تا بنوشم پیاده میگذرم و بس
- ۲۹ بندهیکه بنی عیساو ساکن سعیر و بنی موآب ساکن عار با من رفتار

نمودند تا آنکه از یردین عبور نموده بزیمینی که خداوند خدای ما
 بما ارزانی میدارد برسم

۳۰. لیکن سیحون ملک حبشون اجازت گذاشتن از سرحد خود نداد

زیرا که خداوند خدای تو دلش را سخت گردانید و طبعیتش را قوی
 تا او را بدست تو باز دهد چنانچه امروز بوقوع پیوست

۳۱. و خداوند مرا فرمود که اینک سیحون و سرزمینش را تسلیم تو کردن

گرفتم بتصرفش شروع نمایی تا زمینش را بمیراث بگیری

۳۲. پس سیحون با تمامی قوم خود در یاهص بمخالفت ما برای

جنگت بیرون آمد

۳۳. و خداوند خدای ما او را تسلیم ما نمود ما او را با اولاد و تمامی

قومش را مقتول ساختیم

۳۴. و در آن ایام تمامی شهرهای ویرا گرفتیم و مردان و زنان و اطفال هر

شهر را حرم کردیم هیچیک را زنده نگذاشتیم

۳۵. صرف بهائمر را برای خود غارت کردیم و غنائم شهرهای که بتصرف

در آوردیم

۳۶. از عروعر که بربارود ارنون است و از شهری که برکنار رود

است تا بجلعاد شهری نمائد که بمخالفت ما مغرور بود خداوند

خدای ما همگی را بما سپرد

۳۷. صرف در زمین بنی عمون داخل نشدی و نه باطراف رود یبوق

و نه بشهرهای کوهستان و نه هر جا که خداوند خدای ما منع

کرده بود

باب سیوم

- ۱ پس روی گردانیده راه باسان گرفتیم و عوج ملک باسان با تمامی قوم خود در ادرعی بقصد جنگ بمقابله ما بیرون آمد
- ۲ و خداوند مرا فرمود که از او مترس زیرا که او را با تمامی قوم و سرزمینش در قبضه تو خواهم سپرد تا بنوعی که با سیکون ملک اموریان که ساکن حسبون بود رفتار نمودی باوی نیز رفتار نمائی
- ۳ بدین طور خداوند خدای ما عوج ملک باسان را نیز با تمامی قومش در قبضه ما سپرد و ما او را منهنز کردیم بحدیکه یکی از برای او باقی نماند
- ۴ و در آن ایام همه مدائن ویرا متصرف شدیم شهری نبود که از ایشان نگرفتیم تا شست شهر یعنی تمامی سرحد ارجوب مملکت عوج که در باسان بود
- ۵ این همه شهرها بدیوارهای مرتفع و درها و کلونها محصور بودند سوای شهرهای موفور که حصاری نداشتند
- ۶ آنها را استیصال نمودیم چنانچه با سیکون ملک حسبون سلوک نمودیم که مردان و زنان و اطفال هر شهر را استیصال کردیم
- ۷ و تمامی بهائم و غنائم شهرها را برای خود غارت کردیم
- ۸ در آن هنگام سرزمینی که بدین طرف یردین است از رود ارنون تا بکوه حرمون از قبضه دو ملک اموریان گرفتیم
- ۹ اما صیدونیان حرمون را سرین می نامند و اموریان سنیر
- ۱۰ جملگی شهرهای میدان تمامی جلعاد و تمامی باسان تا به سلکه و ادرعی که شهرهای مملکت عوج در باسان است بگرفتیم
- ۱۱ چه از قدآوران عوج ملک باسان باقی ماند و بس اینک بستروی

که بستر آهنین است آیا در ریث شهر بني عمون نیست طولش

نه ذراع و عرضش چهار ذراع به پیمایش ذراع مرد

۱۲ و این سر زمین را که در آن وقت بمیراث گرفتیم از عروعر که بر

کنار رود ارنون است و نصف کوه جلعاد با شهرهای وي بني

راوین و بني جاد دادم

۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باسان که مملکت عریج است بنصف

فرقه بني منسی دادم یعنی تمامی سرحد ارجوب با تمامی باسان

که بر زمین قدآوران مشهور است

۱۴ یائیر بن منسی تمامی سرحد ارجوب را تا به حدود جسوری

و معکاتی گرفته بنام خود باسان حرورت یائیر تا امروز آنها را

نام نهاد

۱۵ و جلعاد را بماکیر دادم

۱۶ و از جلعاد تا برود ارنون نصف وادی و سرحد تا برود یبون که حد

بني عمون است بني راوین و بني جاد دادم

۱۷ و میدان ویردین و سرحدش را از کنرت تا بدریای میدان یعنی

دریای شور به نشیب اسدوت فسیحه بطرف مشرق

۱۸ و شمارا در آن هنگام فرمودم که خداوند خدای شما این زمین را

بشما داده است تا بمیراث بگیرید پس پیش برادران خود بني

اسرائیل همه مردان کاری مستعد جنگ بگذرید

۱۹ اما زنان و اطفال و بهائم شما در شهرهای که بشما داده ام بمانند

زیرا که میدانم که شمارا بهائم بسیار فراهم آمده است

۲۰ تا وقتی که خداوند برادران شما آرام دهد چنانچه شمارا داده

است و ایشان نیز سر زمیني را که خداوند خدای شما بان طرف

۴ یردین بایشان ارزانی داشته است بمیراث بگیرند بعده هر کس بمیراث خود که من بشما بخشیده‌ام مراجعت نمائید

۲۱ و یهوشوع را در آن ایام فرمودم که هر چه خداوند خدای تو با این دو ملک بعمل آورده خود معاینه کرده همان طور خداوند با تمامی ممالک که در آنجا بگذری خواهد کرد

۲۲ از آنها خوفناک مشوید زیرا که خداوند خدای شما خود برای شما جنگ می‌کند

۲۳ در همان وقت پیش خداوند تضرع نمودم و گفتم

۲۴ که ای پروردگار خداوند اینقدر جلال و زور بازوی خود را ببلده نموده زیرا که در آسمان و زمین معبودی دیگر کیست که موافق افعال و توانائی تو فعلی بعمل آرد

۲۵ اجازت بده تا عبور نموده آن زمین نیکو را که بآن طرف یردین است آن کوه خوشنما یعنی لبانون را مشاهده کنم

۲۶ لیکن خداوند در باره شما بر من غضبناک شده اجابت ننمود و خداوند مرا گفت که قانع باش و درین امر دیگریا من حرف مزین

۲۷ بغراز فسجه برو و بطرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق نظر انداز و برای العین ببین زیرا که ازین یردین عبور نخواهی کرد

۲۸ فاما یهوشوع را وصیت کن و خاطر جمع و دل قوی دار زیرا که او پیش این قوم عبور نموده زمینی را که تو مشاهده میکنی او ایشان را بمیراث خواهد داد

۲۹ پس در وادی رودروی بیت فغور اقامت ورزیدیم

باب چهارم

- ۱ الحال ای بنی اسرائیل قوانین و فرائضی را که من بشما تعلیم میدهم استماع نموده بعمل آرید تا زنده مانید و در زمینی که خداوند خدای پدران شما بشما ارزانی میدارد داخل شده بمیراث بگیریید
- ۲ در کلامی که من شما را میفرمایم کم و بیش نکنید تا احکام خداوند خدای خود را که من بشما میفرمایم مرعیه دارید
- ۳ آنچه خداوند در امر بعمل فغور بعمل آورد بنظر خود معاینه کردید و هر کسی که پیروی بعمل فغور نمود خداوند خدای تو او را از میان تو معدوم ساخت
- ۴ و شما که بخداوند خدای خود معتصم بودید امروز همه زنده هستید
- ۵ اینک آیینها و فرائض را بشما تعلیم نمودم بنوعی که خداوند خدای من مرا حکم فرمود تا بر آن منوال در زمینی که بمیراث گرفتن آن روانه میشوید بعمل آرید
- ۶ پس آنها را نگاهداشته بفعل آرید که حکمت و دانشمندی شما در نظر قبائل همین خواهد بود که این همه فرائض را شایسته بگویند بدرستی که این قبیله عظیم الشان قومی دانا و خردمند است
- ۷ زیرا که کدامین قوم اینقدر عظیم است که معبود ایشان چون خداوند خدای ما بهر آنچه استدعا میمائیم قریب است
- ۸ و کدامین قوم اینقدر عظیم است که قوانین و فرائض ایشان چون همگی این شریعت که بشما امروز بیان میکنم معدلت آیات است

- ۹ پس خود را نگاهدار و دل خود را نیک محافظت نمایی مبادا
و قاتعی که معاینه کردی فراموش کنی و تا در تمامی عمر از
خاطر تو محو نشود بلکه بفرزندان و نبیرگان خود تعلیم نمایی
- ۱۰ علی الخصوص روزیکه در حوریب بحضور خداوند خدای خود
حاضر بودی که خداوند مرا فرمود که این قوم را پیش من جمع
نمایی تا کلمات خود را بسمع ایشان برسانم تا آنکه در تمامی اقامی
که بر روی زمین زنده ماندی خوف من در خاطر ایشان راه یابد
و خاطرنشین فرزندان خود نیز بکنند
- ۱۱ و شما نزدیک آمده بر دامن کوه ایستادید و کوه تا باوج فلک به
آتش می سوخت با ظلمت و غمام دجیت
- ۱۲ و خداوند از میان آتش با شما تکلم نمود صدای کلمات را شنیدید
و شبیهی را ندیدید بلکه صدای بود و بس
- ۱۳ پس عهد خود را که بعملش امر فرمود یعنی ده کلمه با شما در
میان آورد و بر دو لوح سنگین تحریر نمود
- ۱۴ و خداوند در همان وقت مرا فرمود تا که قوانین و فرائض را بشما
تعلیم دهم تا در زمینی که بتصرف آن گذر میکنائید آنها را بعمل آرید
- ۱۵ پس خود را نیک محافظت نمائید زیرا که در روزی که خداوند در
حوریب از میان آتش با شما تکلم فرمود هیچ نوع شبهه مشاهده
نمودید
- ۱۶ مبادا که خود را خراب نمائید و شکلی برای خود بتراشید شبهه
هر صنمی مثال مذکر یا مثال مؤنث
- ۱۷ مثال هر چارپائی که بر زمین باشد مثال هر پرنده که در هوا
می پرد

۱۸ مثال هر نوع حشرات الارض مثال هر ماهي كه زیر زمین در آب باشد

۱۹ و مبادا كه بسوي آسمان نگران شده آفتاب و ماه و ستارگان يعني تمامی افواج آسمانرا ملاحظه نمائي و بسجده و عبادت کردن آنها برغلانیده شوي كه خداوند خدای تو آنها را برای تمامی اقوام تحت السماء موضوع ساخته است

۲۰ فاما خداوند شمارا برگزیده از کوره آهنین يعني از مصر بیرون آورد تا قومي بر سبیل میراث برای وي باشید چنانچه امروز واقع شد

۲۱ و خداوند نیز بر من در باب شما خشمناک شده سوگندي یاد کرد كه از یردین عبور ننمایم و به آن زمین نیکو كه خداوند خدای تو ترا بمیراث مي بخشد داخل نشوم

۲۲ كه من درین ملك مي میرم و از یردین عبور نمی كنم لیكن شما عبور نموده آن زمین نیکورا متصرف خواهید شد

۲۳ خودرا نگاهدارید مبادا كه عهد خداوند خدای خود را كه با شما قرار داد فراموش کرده شكلي بتراشید شبه چیزی كه خداوند خدای تو ترا نمی فرمود

۲۴ زیراكه خداوند خدای تو آتشبست سوزنده و خدائي غیور

۲۵ چونكه فرزندان و نبیرگان از تو بوجود آیند و مدتی در زمین اقامت نموده خود را خراب كني بحدی كه شكلي بمشابه چیزی بتراشي و عملی كه در نظر خداوند خدای تو نا پسند آید و موجب غضب وي باشد بفعل آری

۲۶ آسمان و زمین را امروز بر شما گواه میگردانم كه از زمینی كه بتصرف

- آن از یردین عبور مینمائید زود هلاک خواهید شد طویل العمر در
 آن نخواهید ماند بلکه بالکل بهلاکت خواهید رسید
- ۲۷ و خداوند شمارا در میان اقوام پراکنده خواهد کرد و در قبائلی که
 خداوند شمارا در آنجا میبرد قلیل العدد خواهید ماند
- ۲۸ و در آنجا معبودان ساخته^۲ بپی آدم چوبی و سنگی که نمی شنوند
 و نمی بینند و نمیخورند و نمی بویند آنها را عبادت خواهید کرد
- ۲۹ لیکن هرگاه در آنجا خداوند خدای خود را جست و جو نمائی
 بشرطیکه در جستن وی بالکل دل و جانرا صرف کنی خواهی یافت
- ۳۰ در ایام واپسین چون ترا عسره^۳ روی دهد و این همه حوادث بر تو
 نازل شود اگر باز بخداوند خدای خود رجوع کنی و کلماتش را
 اصغا نمائی
- ۳۱ (چه خداوند خدای تو خدای رحیم است) ترا باز نخواهد
 گذاشت و هلاک نخواهد کرد و عهدهی که با پدران تو بسوگندی
 موکد کرده است فراموش نخواهد کرد
- ۳۲ که از عهد گذشته و ایام سابق از روزی که خدا آدم را بر روی زمین
 آفرید استفسار نمائی از یک افق آسمان تا به افق دیگر آیا بدین
 نوع امری عظیم واقع شده یا بدین قسم مسموع گردیده
- ۳۳ آیا آواز خدا را که از میان آتش تکلم نمود بغویی که تو شنیدی
 قومی دیگر بشنید و زنده ماند
- ۳۴ یا اینکه خدا گاهی عزیمت چنین امر نمود که قومی از میان
 قومی دیگر بگیرد بواسطه^۴ امتحانها و آیات و معجزات و جنگ
 و دست قوی و بازوی افراشته و اعجوبهای مهیب موافق هر آنچه
 خداوند خدای شما از برای شما در مصر بظهور آورد

۳۵ بر تو ظاهر شد تا بدانی که خداوند همان خداست و بجز او دیگری نیست

۳۶ از آسمان آواز خود را بگوش تو رسانید تا ترا هدایت کند و بر زمین آتش عظیم خود را بر تو ظاهر کرد و سخنهای ویرا از میان آتش شنیدی

۳۷ و بسبب آنکه پدران ترا دوست میداشت نسل ایشان را بعد از ایشان برگزید و ترا منظور نظر خود داشته بقوت عظیم از مصر بیرون آورد

۳۸ تا اقوامی را که توانا تر و قوی تر از تو باشند بیرون کرده ترا داخل گرداند تا زمین ایشان را بطریق میراث بتو بخشد چنانچه امروز می شود

۳۹ پس امروز بدان و در دل اندیشه کن که خداوند همان خداست چه در آسمان علیا و چه بر زمین سفلی و دیگری نیست

۴۰ لهذا قوانین و احکام ویرا که من امروز بشما تاکید میکنم نگهدارید تا تو و فرزندان تو بعد از تو کامیاب شوید و تا آنکه در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میداد تا ابد الابد طویل العمر باشی

۴۱ پس موسی سه شهر بدان طرف یردین بسوی مشرق جدا کرد

۴۲ غرض آنکه خوفی که خطا^۱ همسایه^۲ خود را گشته باشد و در ایام سابق با او عداوتی نداشته در آنجا بگریزد و در یکی از آن شهرها گریخته جان بر شود

۴۳ بصر در بیابان در دشت هموار برای بنی رازین و راموت در جلعاد برای بنی جاد و جولان در باسان برای بنی منسی

- ۱۴۵ و اینست شریعتی که موسی پیش بني اسرائيل بیان نمود
- ۱۴۶ اینست شواهد و قوانین و فرائضی که موسی با بني اسرائيل در هنگامیکه از مصر خروج نمودند در میان آورد
- ۱۴۷ بدین طرف یردین در وادی که روبروي بیت فخور است در زمین سیحون ملک اموریان که در حسیبون سکونت داشت که او را موسی و بني اسرائيل در هنگامیکه از مصر خروج کردند مغلوب ساختند
- ۱۴۸ و ملک ویرا و ملک عوج ملک باسان را که این دو ملک اموریان بدین طرف یردین بسمت مشرق بودند بتصرف در آوردند
- ۱۴۹ از عروعر که بر لب رود ارنون است تا به جبل سیئون که مراد از حرمون است
- ۱۵۰ و تمامی دشت را بدین طرف یردین بسمت مشرق تا بدریای دشت به نشیب چشمهای فسیجه

باب پنجم

- ۱ پیش موسی مجموع بني اسرائيل را طلب داشته ایشان را گفت که اي بني اسرائيل قوانین و فرائضی را که امروز بسم شما می‌رسانم بشنوید و بیاموزید و محفوظ دارید تا عمل نمائید
- ۲ خداوند خدای ما در حوریب عهدهی با ما بست
- ۳ خداوند این عهد را با پدران ما نه بست بلکه با ما خود که همگی امروز در حیات هستیم
- ۴ خداوند در جبل از میان آتش با شما روبروي مکالمه کرد
- ۵ من در آن هنگام میان خداوند و شما ایستاده بودم تا کلام خداوند را

بشما ظاهر کنم زیرا که از هیبت آتش خوفناک شدید و بفراز جبل
نرفتید و مضمون کلام اینست

۶ منم خداوند خدای تو که ترا از ملک مصر از دار الحبس
بیرون آوردم

۷ بغیر از من ترا معبودان دیگر نباشند

۸ و نه شکلی تراشیده و نه از هر آنچه در آسمان علیا و در زمین
سفلی و نه در آبی که زیر زمین است هیچ شبیهی برای خود
درست کن

۹ پیش آنها سجده مکن و آنها را عبادت منمائی از آنرو که من
خداوند خدای تو خدائی غیور هستم انتقام گیرنده گناهان پدران
از اولاد تا سیوم و چهارم طبقه کسانیکه مرا دشمن دارند

۱۰ و رحمت بکننده بر هزاران از کسانی که مرا دوست دارند و احکام
مرا ادا نمایند

۱۱ اسم خداوند خدای خود را باطلاً بر زبان میار از آنرو که هر کس که
اسمش را باطلاً بر زبان آورد خداوند ویرا بیگناه نخواهد دانست

۱۲ روز سبت را مرعیدار تا آنرا مقدس نمائی چنانچه خداوند خدای
تو ترا فرموده است

۱۳ شش روز جد و جهد کن و بتمامی کار خود مشغول باش

۱۴ فاما روز هفتم سبت خداوند خدای تست هیچ کاری نباید کرد
نه تو و نه پسر تو و نه دختر تو و نه غلام تو و نه کنیز تو و نه گاو
تو و نه خرتو و نه هیچیک از بهائم تو و نه غریب الوطی که
داخل دروازه تو باشد تا غلام و کنیز تو همچو تو آرام یابند

۱۵ یاک آرا آنکه در ملک مصر غلام بودی و خداوند خدای تو از آنجا

بوسیلهٔ دست قوی و بازوی افراشته ترا بیرون آورد بنابرین

خداوند خدای تو ترا فرمود که روز سبت را مرعیدار

۱۶ پدر و مادر خود را احترام نمای چنانچه خداوند خدای تو ترا

فرموده تا در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی می دارد طویل

العمر گردی و کامیاب باشی

۱۷ قتل مکن

۱۸ و زنا مکن

۱۹ و دزدی مکن

۲۰ و بر همسایهٔ خود گواهی دروغ مده

۲۱ و بر زن همسایهٔ خود طمع مدار و بر خانهٔ همسایهٔ خود و مزرع

و غلام و کنیز و گاو و خرو و هر چه از آن همسایهٔ تو باشد حریص

مباش

۲۲ این کلمات را خداوند پیش تمامی مجلس شما در جبل از میان

آتش و ابر و دجیبت به آواز بلند بر زبان آورد و دیگر هیچ و آنها را

بر دو لوح سنگی تحریر نموده بمن سپرد

۲۳ و شما چون آن آوازا از میان ظلمت استماع نمودید (چه جبل

از آتش می سوخت) سرداران فرقا و مشائخ شما نزدیک من

آمدند

۲۴ و گفتید اینست خداوند خدای ما جلال و بزرگواری خود را بر ما

ظاهر کرده است و آوازش را از میان آتش شنیده ایم امروز بر ما

ظاهر شد که خدا با انسان تکلم نماید و او زنده ماند

۲۵ اکنون چرا بمیریم که آتش شدید ما را هلاک خواهد کرد اگر آواز

خداوند خدای خود را دیگر بشنویم خواهیم مرد

۲۶ زیرا که کیست از نوع بشر که آواز خدای حی را از میان آتش
چون ما استماع نماید و زنده ماند

۲۷ تو نزدیک برو و هرچه خداوند خدای ما بگوید بشنو و هرچه
خداوند خدای ما بتو فرماید با ما بیان کن و ما استماع نموده
بعمل خواهیم آورد

۲۸ پس خداوند آواز سخنانی که شما بمن گفتید استماع نمود و خداوند
مرا گفت که آواز سحلهای که این قوم بتو گفتند شنیده‌ام هرچه
گفتند نیکوست

۲۹ کاش در دل ایشان چنین اراده می بود که از من بترسند و تمامی
احکام مرا در همه اوقات مرعیدارند تا ایشان و اولاد ایشان تا ابد
الابد کامیاب باشند

۳۰ برو و ایشان را بفرمای که بخیمه‌های خود بازگردید

۳۱ و تو اینجا پیش من ایستاده باش تا از همه احکام و قوانین
و فرائضی که ایشان را تعلیم باید داد ترا آگاه سازم بقصد آنکه در
زمینی که من بطریق میراث بایشان می بخشم بعمل آرند

۳۲ لهذا احتیاط نمائید تا مطابق حکم خداوند خدای خود عمل
نمائید و نه بطرف چپ و نه بطرف راست انحراف ورزید

۳۳ در هر راهی که خداوند خدای شما هدایت فرموده است مسلوك
دارید تا زنده مانید و بختیار شوید و در زمینی که بمیراث خواهید
گرفت طویل العمر گردید

باب ششم

۱ و اینست احکام و قوانین و فرائضی که خداوند خدای شما مرا به

تعلیم دادن شما حکم فرمود تا در زمینی که بتصرف آن روانه می
شوید بعمل آرید

۲ غرض آنکه از خداوند خدای خود بررسی تا همه قوانین و احکامش را
که من بتو میفرمایم خود با فرزند و نبیره خود در تمامی عمر
مرعبداری و آنکه طویل العمر گردی

۳ پس بشنو ای اسرائیل و محافظت نموده بعمل آر تا کامیاب
شوی و در زمینی که فیضان شیر و شهد است چنانچه خداوند
خدای پدران تو بتو وعده نموده است بسیار متواضع گردی

۴ بشنو ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوندیست واحد
۵ و بهمگی دل و بهمگی جان و بهمگی قوت خداوند خدای خود را
دوست دار

۶ و این کلماتی که من امروز بتو میفرمایم در دل تو باشد
۷ و آنها را خاطر نشین فرزندان خود بکن خواه در خانه نشسته خواه
سالت راه شده چه خسپیده و چه برخاسته از آنها گفت و گو نمای
۸ و آنها را برای نشان بر دست خود ببند و مانند تپتها ما بین
چشمان تو باشد

۹ و آنها را بر باهوهای در و بر دروازه خانه خود بنویس
۱۰ و بعد از آنکه خداوند خدای تو زمینی که پدران تو ابراهام و اسحاق
و یعقوب بسوگندی وعده فرمود ترا رسانیده باشد و شهرهای بزرگ
و نیکو که تو خود بنا نساخته بتو به بخشد

۱۱ و خانها پر از انواع نعمتها که تو خود پر نکردی و چاههای کنده
که تو خود نکردی تاکستانها و درختهای زیتون که تو خود نه نشاندی
چون از آنها بر خوردن سیر شوی

- ۱۲ با خداوندی را که ترا از ملک مصر بارالجبس بیرون آورد فراموش نکنی
- ۱۳ از خداوند خدای خود بترس و او را عبادت نمایی و باسم وی سوگند یاد کن
- ۱۴ پیروی معبودان دیگر نباید کرد از معبودان اقوامی که در اطراف شما باشند
- ۱۵ بسبب آنکه خداوند خدای تو در میان شما خدای غیور است مبادا که خشم خداوند خدای تو بر تو مشتعل شده از روی زمین ترا مستاصل سازد
- ۱۶ خداوند خدای خود را امتحان مکنید چنانچه در مسمه امتحان کردید
- ۱۷ احکام خداوند خدای خود را و شواهد و قوانینی که بنو فرموده است نیک محافظت کنید
- ۱۸ و هر عملی که بنظر خداوند راست نماید و پسندیده باشد بجا آرید تا کامیاب شوید و تا به آن زمین نیکو که خداوند با پدران تو بسوگندی وعده فرمود داخل شده بمیراث بگیری
- ۱۹ تا همه دشمنان ترا از پیش تو بدر کند چنانکه خداوند فرمود
- ۲۰ چون فرزند تو در ایام مستقبل از تو استفسار نماید که از شواهد و قوانین و فرائضی که خداوند خدای ما بشما فرموده است مراد چیست
- ۲۱ پس فرزند خود را بگویی که ما در ملک مصر پندگان فرعون می بودیم و خداوند ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد
- ۲۲ و خداوند آیات و اعجوبه های شدید و هولناک در مصر بر فرعون و تمامی اهل بیتش بنظر ما ظاهر کرد

- ۲۳ و ما را از آنجا بیرون آورد تا بزمینی که با پدران ما بسوگندی وعده
فرموده بود داخل گردانیده بما ارزانی دارد
- ۲۴ و خداوند ما را فرمود تا مطابق این همه قوانین عمل کنیم و از
خداوند خدای خود بترسیم تا در همه اوقات موجب خیریت ما
باشد و تا ما را زنده دارد چنانکه امروز واقع است
- ۲۵ و صلاح ما در این است که این همه احکام را پیش خداوند خدای
خود چنانکه حکم فرمود نگاهداشته بعمل آریم

باب هفتم

- ۱ چون خداوند خدای تو ترا بزمینی که بتصرف آن روانه می شوی
رسانیده باشد و از روی تو بسیاری قبائل یعنی حثیان و جرجاسیان
و اموریان و کنعانیان و فریزیان و حویان و یبوسیای هفت قبیله که
اکثر و اقوی از تو باشند بیرون کرده
- ۲ و چونکه خداوند خدای تو ایشانرا بدست تو بسپارد ایشانرا منهنم
ساخته بالکل مستاصل کن با ایشان عهدهی مبند و رحمت موزر
- ۳ و با ایشان مناکحه مکن دختر خود را به پسرش مده و دخترش را
برای پسر خود مگیر
- ۴ زیرا که اولاد ترا بعبادت معبودان دیگر از پیروی من گمراه
خواهند کرد و خشم خداوند بر شما مشتعل شده ترا بزودی هلاک
خواهد ساخت
- ۵ اما با ایشان چنین رفتار نمائید مذبحها را خراب کنید و انصاب را
بشکنید و غلبهها را بپرید و اشکال تراشیده را به آتش بسوزانید
- ۶ از آنرو که تو برای خداوند خدای خود قومی مقدس هستی

- خداوند خدای تو ترا برگزیده است تا از همه اقوامی که بر روی زمین اند قومی مخصوص وی باشید
- ۷ نه بسبب آنکه از همه اقوام افزون بودید خداوند شما را بکمال اتحاد برگزید (چه از همه اقوام کمتر بودید)
- ۸ بلکه بسبب آنکه خداوند شما را دوست می داشت و آنکه سوگندپرا که با پدران شما یاد کرده بود محفوظ داشت خداوند شما را بدست قوی بیرون آورد و از دار الحبس از قبضه فرعون پادشاه مصر باز خرید
- ۹ پس بدان که خداوند خدای تو همین است خدا خدای نیک عهد با کسانی که ویرا دوست داشته احکامش را بجا آرند تا هزاران طبقه پیمان و رحمت را مرعی میدارد
- ۱۰ و کسانی که او را دشمن دارند ایشان را دست بدست سزا میدهد تا هلاک سازد با کسی که او را دشمن دارد تاخیر نخواهد کرد بلکه او را دست بدست سزا میدهد
- ۱۱ بنابراین احکام و قوانین و فرائض را که من امروز بشما میفرمایم نگاهدارید تا بعمل آرید
- ۱۲ و هرگاه این فرائض را استماع نموده مرعیدارید و عمل کنید خداوند خدای تو بجای این پیمان و رحمت را که با پدران تو بسوگندی موکد فرمود رعایت خواهد داشت
- ۱۳ و ترا دوست داشته و برکت فرموده افزونی خواهد بخشید و از برای تو ثمر رحم و ثمر زمین و غله و می و روغن و زیتون و نسل گاوها و گلهای گوسفندان در زمینی که بدان آن با پدران تو سرگندی یاد کرده بود برکت خواهد بخشید

- ۱۴ زیاده از همه اقوام مبارک خواهی شد و هیچیک از شما وار بهائم
شما خواه نر خواه ماده عقیم نخواهد بود
- ۱۵ و خداوند هر نوع بیماری را از تو دور خواهد کرد از امراض هولناک
مصر که تو واقف هستی هیچ یکی را بر تو نازل نخواهد کرد بلکه بر
همه دشمنان تو عارض میگردد
- ۱۶ و همگی اقوام را که خداوند خدای تو بتو بسپارد معدوم ساز چشم
تو بر ایشان رحمت نورزد و معبودان ایشانرا عبادت مکن که این
امر نامیست برای تو
- ۱۷ اگر با خود بگویی که این اقوام از من افزون تر اند چگونه ایشانرا
اخراج کنم
- ۱۸ از ایشان نباید ترسید نیلک یاد دار از آنچه خداوند خدای تو با
فرعون و تمامی اهل مصر بعمل آورد
- ۱۹ تجربه های عظیم را که خود معاینه کردی و آیات و معجزات و دست
قوی و بازوی افراشته که بوسیله آنها خداوند خدای تو ترا بیرون
آورد بهمین طور خداوند خدای تو با همه اقوامی که از آنها می
ترسی رفتار خواهد نمود
- ۲۰ و خداوند خدای تو خرگرا نیز در میان ایشان خواهد فرستاد تا
سابقی آنها که از روی تو پنهان شدند هلاک شوند
- ۲۱ از ایشان خوفناک مگردید زیرا که خداوند خدای تو در میان
شماست خدای قادر ذوالجلال
- ۲۲ و خداوند خدای تو آن اقوام را بتدریج از پیش تو قلع و قمع خواهد
کرد جائز نیست که بیک بارگی کار ایشان را باتمام رسائی مبدا
که دواب دشتی بر شما کثرت یابند

- ۲۳ لیکن خداوند خدای تو ایشانرا بتو خواهد سپرد و ایشانرا بصدمة^۱ شدید پاره پاره خواهد ساخت تا آنکه معدوم شوند
- ۲۴ و ملوک ایشانرا بدست تو خواهد سپرد و اسم ایشانرا از تحت آسمان محو خواهی کرد هیچکس را با شما طاقت مقاومت نخواهد بود بکدی که آنها را مله^۲دم سازی
- ۲۵ شکلهای تراشیده^۳ معبودان ایشانرا به آتش بسوزان به سیم و زر که بر آنها باشد حرص مکن و برای خود مگیر مبدا که گرفتار دام شوی از آنرو که نزد خداوند خدای تو مکروه است
- ۲۶ و در خانه^۴ خود چیزی که مکروه باشد داخل مکن مبدا که تو نیز مانند آن حرم شوی باید که آنرا بدل و جان منقور و مبخوض داری زیرا که حرم است

باب هشتم

- ۱ همه احکامی که من امروز بتو میفرمایم نگاه داشته بعمل آرید تا زنده مانید و کثرت یابید و زمینی را که خداوند با پدران شما بسوگندی و عده فرمود داخل شده بتصرف در آرید
- ۲ و یاد دار تمامی طریقی را که خداوند خدای تو ترا درین چهل سال در بیابان رهبری نمود غرض آنکه ترا فروتن گرداند و امثالان نماید و مافی الضمیر تو دریافت کند که احکامش را مرعی می داری یا نه
- ۳ و ترا فروتن گردانید و گرسنه کرد و بعده مان خورائید که از آن نه تو و نه پدران تو واقف بودید تا بر تو ظاهر کند که انسان نه بخوردن نان زنده ماند و بس بلکه بهر کلمه که از زبان خداوند صادر گردد انسان زنده می ماند

۴ لباس در بر تو کهنه نگردید و پای تو درین چهل سال نه
آماسید

۵ و در خاطر خود اندیشه کن که چون انسان فرزند خود را تادیب
می کند بهمین طور خداوند خدای تو ترا تادیب می نماید

۶ پس احکام خداوند خدای خود را مرعیدار تا بطریقهای وی رفتار
نمائی و از او بترسی

۷ که خداوند خدای تو ترا بزمینی نیکو میرساند زمینی که در آن
چوبهای آب و چشمها و انهار که از رادیها و از کوهها بر می آید

۸ زمینی که در آن گندم و جو و تاکها و درختهای انجیر و انار زمینی
بر از روغن زیتون و شهد

۹ زمینی که در آن بفقیر وفاته نان نخوری و بچیزی محتاج نشوی
زمینی که سنگهایش آهنست و از کوههایش مس خواهی کند

۱۰ چونکه بر خورده سیر شوی خداوند خدای خود را بجهت زمین
نیکو که بتو بخشیده است ستایش کن

۱۱ زینهار خداوند خدای خود را فراموش مکن بحدی که احکام
و قوانین و فرائض را که من امروز بتو میفرمایم مرعی نداری

۱۲ مبادا که چون بر خورده سیر شوی و خانههای پاکیزه بنا ساخته
ساکن گردی

۱۳ و چون رسها و کلهای تو افزونی یابد و سیم و زر تو بسیار شود و هرچه
ازان تو باشد موفور گرد

۱۴ پس دل تو مغرور شود و خداوند خدای خود را فراموش کنی که
ترا از مملکت مصر از دار الحبس بیرون آورد

۱۵ که ترا در آن بیابان وسیع و هولناک رهبری نمود که در آنجا مارهای

- آتش آسا و عقارب و خشک سالی که آب یافت نمی شد و آب
از برای تو از سنگت خارا بیرون آورد
- ۱۶ که ترا در بیابان مان خورانی که پدران شما از آن واقف نبودند
غرض آنکه ترا فروتن گرداند و امتحان نماید تا در ایام واپسین ترا
کامیاب کند
- ۱۷ و مبادا که در دل خود اندیشه کنی که توانی و قدرت دست
من این اموال را برای من فراهم آورده است
- ۱۸ اما از خداوند خدای خود یاد دار که او توانائی آن می بخشد
که اموال را فراهم آری بقصد آنکه عهد خود را که با پدران شما
بسوگندی قرار داد چون امروز واقع شده است محکم کند
- ۱۹ و چنین خواهد شد که هرگاه خداوند خدای خود را بالتمام
فراموش کنی و معبودان دیگر را پیروی کرده آنها را عبادت و سجده
نمائی من امروز بر شما گواهی میدهم که بی محابا هلاک
خواهید شد .
- ۲۰ بمثال اقوامی که خداوند در پیش شما بپلاکت میسراند بهمین
طور هلاک خواهید شد بسزای آنکه قول خداوند خدای خود را
استماع نکردید

باب نهم

- ۱ بشنو ای اسرائیل تو امروز از یردین عبور می نمائی تا داخل شده
اقوامی را که زیاده از تو قدرت و توانای دارند و شهرهای بزرگ که
حصار آنها تا بفلک رسیده بتصرف در آری
- ۲ قومی عظیم و طویل القامت بی عنایان که تو از ایشان آگاه

هستی و شنیده باشی که چه کس با بنی عناق مساومت
خواهد کرد

۳ پس امروز اندیشه کن که خداوند خدای تو خود چون آتش
سوزانده پیش تو میگذرد او ایشانرا پیش شما منهدم خواهد
ساخت و او به پستی خواهد افکند بنوعی که اخراج نموده رود
هلاک سازد چنانچه خداوند بتو فرموده است

۴ چون خداوند خدای تو ایشانرا از پیش تو اخراج نماید در دل
خود مگوی که بجزای نیکوکاری من مرا داخل گردانیده است تا
این سرزمینرا بمیراث بگیرم بلکه بسزای شرارت این اقوام خداوند
ایشانرا از پیش تو اخراج میکند

۵ نه بسبب نیکوکاری و صدق دل خود روانه می شوی تا سرزمین
ایشانرا بمیراث بگیری اما بسبب شرارت این اقوام خداوند
خدای تو ایشانرا از پیش تو بدر میکند و بغرض آنکه خداوند وعده
که با پدران شما ابراهام و اسحاق و یعقوب بسوگندی قرار داد
وفا کند

۶ پس بدان که خداوند خدای تو نه بسبب نیکوکاری تو ترا
وارث این سرزمین نیکو میگرداند چراکه تو قومی گردنکش
هستی

۷ یاد دار فراموش مکن که خداوند خدای خود را چه طور در بیابان
غضبناک کردی از روزی که از ملک مصر بیرون آمدی تا رسیدن
شما درینجا از خداوند متمدن بودید

۸ و در حوریب خداوند را غضبناک کردید بحدیکه خداوند از روی
خشم اراده استیصال شما کرد

- ۹ بهنگامي که بفراز جبل رفته بودم براي گرفتن لوحهاي سنگي يعني لوحهاي عهدنامه^۲ که خداوند با شما قرار داد تا چهل روز و چهل شب در جبل ساکن بودم نه نان خوردم و نه آب نوشيدم
- ۱۰ و خداوند دو لوح سنگي که به انگشت خدا مکتوب شده بمن سپرد و تمامي کلماتي که خداوند با شما در جبل از ميان آتش در روز مجلس بر زبان آورد بر آنها تحرير يافت
- ۱۱ و چون چهل روز و چهل شب منقضي شد خداوند دو لوح سنگي يعني لوحهاي عهدنامه را بمن داد
- ۱۲ و خداوند مرا فرمود که برخيز و زود از اينجا نشيب برو زیرا که آن قوم تو که از مصر بيرون آوردي مفسد شدند و از طريقي که ايشانرا فرمودم بزودي انحراف ورزيده بتي براي خود ريخته اند
- ۱۳ و نيز خداوند مرا گفت که اين قوم را ملاحظه نموده ام و اينک قومي گردن کش است
- ۱۴ دست از من بدار تا ايشانرا مستاصل کنم و نام ايشانرا از زير آسمان محو نمايم و ترا قومي عظيم و بزرگتر از ايشان خواهم گردانيد
- ۱۵ پس رو برتافته از جبل فرود آمدم و جبل از آتش مي سوخت و دو لوح عهدنامه در دو دست من بود
- ۱۶ و نگاه کرده ديدم که بر خداوند خدای خود گناهگار شده گوساله^۳ براي خود ريخته بوديد از طريقي که خداوند شما را فرموده بود بزودي انحراف ورزيديد
- ۱۷ پس دو لوح را گرفته و از دو دست خود افکنده در نظر شما شکستم
- ۱۸ و باز بحضور خداوند چون در ابتدا^۴ بر رو افتاده تا چهل روز و چهل شب نه نان خوردم و نه آب نوشيدم بسبب آن همه گناهاني که استندنا

شما ارتکاب نمودید که کارهای ناشایسته پیش خداوند عمل نموده
 اورا غضبناک کردید

۱۹ زیرا که از غضب و حرارت خشم خداوند که اراده استیصال شما

میکرد ترسیدم فلذا خداوند آن مرتبه نیز دعای مرا مستجاب نمود

۲۰ و بر اهرن نیز خداوند بسیار خشمناک گردیده خواست که اورا

بهلاک رساند و در آن هنگام در باره اهرن نیز شفاعت کردم

۲۱ و خطای شمارا یعنی گوساله که ساخته بودید گرفته به آتش

سوزانیدم و کوفته و صلیبه کرده و باریک کرده چون غبار آن غباررا

در آبی که از جبل جاری می بود ریختم

۲۲ در تبعیره و در مسه و در قبروت حتاوه خداوند را غضبناک

گردانیدید

۲۳ و چون خداوند شمارا از قادیس برنج روانه ساخت و فرمود که رو

براه آورده زمینی را که بشما بخشیدم بتصرف درآید آنگاه نیز تهره

حکم خداوند خدای خود کرده نه بر او ایمان آوردید و نه کلماتش را

استماع نمودید

۲۴ از روزی که شمارا شدلختم بر خداوند متمرّد هستید

۲۵ پس تا چهل روز و چهل شب بطور سابق بحضور خداوند خدا بر

روی افتادم بسبب آنکه خداوند بهلاک شما تهدید فرموده بود

۲۶ لهذا پیش خداوند بدین مضمون شفیع شدم که ای خداوند خدا

قوم خود را یعنی میرائی که بعزت خود باز خریدی که بدست قوی

از مصر بیرون آوردی مستاصل مکن

۲۷ بندگان خود ابراهام و اسحاق و یعقوب را بخاطر آریعناد و شرارت

و گناه این قوم التفات مکن

- ۲۸ مبادا که اهل آنزمین که مارا از آنجا بیرون آوردي چنین بگویند
بسبب آنکه خداوند نتوانست که ایشانرا بزمیفي که وعده فرمود
داخل گرداند و بجهت آنکه با ایشان عداوت داشت بیرون برد.
تا در بیابان بکشد
- ۲۹ فاما ایشان قوم تو و میراث تو هستند که بقدرت عظیم و باروي
افراشته بیرون آوردي

باب دهم

- ۱ در آن هنگام خداوند مرا فرمود که دو لوح سنگي موافق اولین برای
خود تراشیده بفراز جبل نزد من بیار و صندوقي چوبی برای
خود بساز
- ۲ و کلماتي که بر لوحهاي اولین که تو شکستی تحریر یافته بود بار برین
لوحها خواهم نوشت و آنها را در آن صندوق بگذار
- ۳ پس صندوقي از چوب سطیم درست کرده و دو لوح سنگي موافق
اولین تراشیده بفراز جبل رفتم و آن دو لوح در دست من بود
- ۴ و موافق کتابت اولین ده کلمه که خداوند در جبل از میان آتش
بروز مجلس با شما بر زبان آورد بر آن دو لوح نوشت و خداوند
آنها را بمن سپرد
- ۵ و بازگشته از جبل نشیب آمدم و لوحها را در صندوقي که درست
کرده بودم بگذاشتم و در آنجا حسب الحکم خداوند موجود است
- ۶ پس بني اسرائیل از بئروت که مقام بني یعقان است کوچ کرده
بموسیرة رسیدند که اهرن در آنجا وفات یافت و همانجا مدفون
شد و العاذر پسرش بمنصب کهنات جانشین وي شد

- ۷ از آنجا روانه شده بحدود جدّه رسیدند و از جدّه به یاطبات
زمینی که در آن نهرها موفور است
- ۸ در آن ایام خداوند فرقهٔ لیوی را ممتاز نمود تا صندوق عهدنامهٔ
خداوند را بردارند و بحضور خداوند ایستاده و برا خدمت نمایند
و بنام وی دعای خیر بخوانند چنانچه تا امروز مروج است
- ۹ لهذا لیوی را با برادران خود نه حصه ایست نه میراثی میراث وی
خداوند است چنانچه خداوند خدای تو با وی وعده فرمود
- ۱۰ و در جبل مطابق ایام اولین تا چهل روز و چهل شب ایستاده
بودم و خداوند در آنوقت نیز دعای مرا اجابت نمود و خداوند
از سر استهلاک تو بگذشت
- ۱۱ و خداوند مرا فرمود که برخیز و پیش این قوم روانه شو تا زبیدی را
که بدادن آن با پدران ایشان بسوگندی وعده کردم داخل گردیده
بتصرف درآرند
- ۱۲ اکنون ای اسرائیل چیست که خداوند خدا از تو مطالبه میکند
بجز اینکه از خداوند خدای خود بترسی و در تمامی طریقهای وی
سلوک نمائی و او را دوست داری و خداوند خدای خود را بهمگی
دل و بهمگی جان عبادت کنی
- ۱۳ و احکام و قوانین خداوند را که من امروز برای کامیابی تو میفرمایم
مرعیداری
- ۱۴ اینک آسمان بلکه فلک الافلاک و کرهٔ زمین و هرچه در آن باشد
ازان خداوند خدای تست
- ۱۵ اما خداوند پدران ترا بکمال اتحاد دوست میداشت و بعد از ایشان
نسل ایشان یعنی شما را از همه اقوام برگزید چون امروز واقع است

- ۱۶ پس قلفت دل خود را محنتون نمائید و دیگر گردن کشی مکنید
- ۱۷ زیرا که خداوند خدای شما خدای معبودانست و رب الاربابست
خدای عظیم و قادر و ذوالجلال که طرف گیری نمیکند و رشوت را
مقبول نمیدارد
- ۱۸ داد یتیم و بیوه را میدهد غریب را دوست داشته خوراک و لباس
می بخشد
- ۱۹ پس شما نیز غریب را دوست دارید از آنرو که خود در ملک مصر
غریب بودید
- ۲۰ ار خداوند خدای خود بترس و او را اطاعت کن و با وی ملحق
باش و باسم وی سوگندی یاد کن
- ۲۱ همین است محمود و معبود تو که این همه اعمال عظیم و مهیب
که خود معاینه کرده برای تو ظاهر نمود
- ۲۲ پدران تو با هفتاد نفر روانه مصر شدند و اکنون خداوند خدای
تو مانند ستارگان آسمان ترا کثرت بخشیده است

باب یازدهم

- ۱ پس خداوند خدای خود را دوست دار و اوامر و قوانین و فرائض
و احکامش را در همه اوقات رعایت کن
- ۲ و امروز بیندیشید زیرا که فرزندان شما را مخاطب نمی سازم که
واقف نیستند و معاینه نکردند تلبیه خداوند خدای شما را و نه
عظمتش و نه دست قوی و نه بازوی افراشته
- ۳ و نه معجزات و نه اعمالی که در میان مصر با فرعون پادشاه مصر
و با تمامی اهل ملکش بظهور آورد

۴ و آنچه با لشکر مصر با اسپها و ارابه‌های ایشان عمل نمود که چون شما را تعاقب میکردند آب بحر قلزم را بغرق ایشان سیلان گردانید و خداوند ایشان را تا امروز نا پدید ساخته است

۵ و آنچه با شما در بیابان تا رسیدن در اینجا بعمل آورد
۶ و آنچه با داثان و ابیرام پسران الیاب بن راوین عمل نمود که زمین دهان خود را باز کرده ایشانرا با اهل بیت و خیمها و همه اسبابی که فراهم آورده بودند در میان مجموع بنی اسرائیل بلع نمود
۷ لیکن شما همگی اعمال عظیم که خداوند ظاهر کرد بنظر خود معاینه کردید

۸ لهذا تمامی احکامی که من امروز بشما میفرمایم مرعیدارید تا دلاور شده زمین را که بتصرف آن روانه می شوید داخل گردیده بتصرف در آرید

۹ و تا در زمینی که خداوند با پدران شما بسوگندی وعده فرمود که بشما و بنسل شما خواهم داد زمینی که فیضان شیر و شهد در آنست طویل العمر باشید

۱۰ چرا که زمینی که بتصرف آن روانه می شوی چون زمین مصر نیست که از آن خروج نمودید که در آنجا تخم پاشیدی و چون سبزی زار را بپای خود آب دادی

۱۱ اما زمینی که بتصرف آن روانه می شوید زمین نیست مشتمل بر کوهها و وادیها و از بارش آسمان سیراب می شود

۱۲ زمینی که خداوند خدای تو بر آن التفات می نماید چشمه‌های خداوند خدای تو علی الدوام از ابتدا تا انتهای سال بر آن نگران است

۱۳ و چنین خواهد شد که هرگاه احکامی را که من امروز بشما میفرمایم بسمع قبول بشنوید تا خداوند خدای خود را دوست دارید و بهمگی دل و بهمگی جان عبادت کنید

۱۴ پس بارانی که لائق زمین شما باشد بفضل معتاد خواهم بخشید یعنی بارش اولین و آخرین تا غلته و می و روغن زیتون خود را جمع نمائی

۱۵ و در مزرعها علف برای ستوران خواهم رویانید تا برخورد سیر شوی

۱۶ خود را نگاهدارید تا دل شما فریفته نشود بنوعی که انحراف ورزیده معبودان دیگر را عبادت کنید و سجده بجا آرید

۱۷ و آنگاه خشم خداوند بر شما مشتعل شده ابواب آسمان را مسدود سازد تا باران نبارد و زمین حاصلات خود را ندهد و شما از زمین نیکو که خداوند بشما ارزانی میدارد بزودی ناپدید شوید

۱۸ پس این کلمات مرا در دل و جان خود جای دهید و آنها را برای نشان بر دست خود به بندید تا چون تبتها مابین چشمهای شما باشد

۱۹ و آنها را بفرزندان خود تعلیم دهید و از آنها چون در خانه باشی یا سالت راه شوی چه خسییده و چه برخاسته گفتگو نمایی

۲۰ و آنها را بر بالهوهایی در خانه و بر دروازه خود بپریس

۲۱ تا ایام عمر تو و عمر اولاد تو در زمینی که خداوند بدان آن با پدران شما بسوگندی وعده فرمود چون ایام آسمان بر زمین طویل گردد

۲۲ که هرگاه این همه احکامی که من بشما میفرمایم بجد و جهد مرعیدارید تا عمل کنید و خداوند خدای خود را دوست دارید

- ۲۳ و در همه طریقهای وی سلوک نمائید و بوی معتصم باشید
پس خداوند این همه اقوام را از پیش شما اخراج خواهد نمود تا
اقوامی را که از شما عظیمتر و تواناتر هستند وارث گردید
- ۲۴ بر هر موضعی که کف پای شما برسد از آن شما خواهد بود از بیابان
و لبنان از نهر یعنی نهر فرات تا بدریای غربی حدود شما خواهد بود
- ۲۵ هیچکس طاقت مقاومت شما نخواهد داشت خداوند شما
خوف و دهشت شمارا بر تمامی زمینی که در آن قدم نهید نازل
میگرداند چنانچه با شما وعده کرد
- ۲۶ ایدک برکت و لعنت را امروز پیش شما میگذارم
- ۲۷ برکت بشرطیکه احکام خداوند خدای خود را که من امروز بشما
میفرمایم اطاعت نمائید
- ۲۸ و لعنت بشرطیکه احکام خداوند خدای خود را اطاعت نکنید
و از راهی که امروز بشما می نمایم انحراف ورزید تا معبودان
دیگرا که تا حال از ایشان مطلع نیستید پیروی نمائید
- ۲۹ و چون خداوند خدای تو ترا بزمنی که بتصرف آن روانه می شوید
داخل گردانیده باشد این برکت را بر کوه جرزیم و آن لعنت را
بر کوه عیبال جای ده
- ۳۰ آیا این هر دو بان طرف یردین نیست بسمت غروب آفتاب
در ملک کنعانیان که در میدان روبروی جلجال در حوالی میدان
موره سکونت میدارند
- ۳۱ زیرا که شما از یردین عبور می نمائید تا زمینی که خداوند خدای
شما بشما می بخشد داخل شده بتصرف در آرید و حال آنکه
متصرف آن شده سکونت خواهید داشت

۳۲ تمامی قوانین و فرائضی که امروز با شما درمیان می آرم
نگاهداشته بعمل آرید

باب دوازدهم

- ۱ اینست قوانین و فرائضی که در زمینی که خداوند خدای پدران
تو آنرا بطریق میراث بتو می بخشد تا تمامی ایامی که بر روی
زمین زنده باشید بر شما لازم است که بعمل آرید
- ۲ این اقوامی که شما وارث ایشان می شوید در هر جایی که معبودان
خود را عبادت می کردند بر جبلت های مرتفع و کوه ها و زیر هر درخت
شاداب آن موضع را منهدم سازید
- ۳ و مذبح های ایشانرا خراب کنید و انصاب را بشکنید و غلبه را به
آتش بسوزانید و شکلهای تراشیده معبودان ایشانرا منقطع گردانیده
نام آنها را از آن مکان ناپدید سازید
- ۴ بدین طور با خداوند خدای خود رفتار نمائید
- ۵ اما موضعی را که خداوند خدای شما از جمیع فرقه های شما ممتاز
نماید تا در آنجا نام خود را جای دهد متوجه مسکن وی بشوید
و در آنجا بروید
- ۶ و قربانی های سوختنی و ذبائح و عشور و قربانی های برداشتنی که
میگذرانید و نذر ها و تطوعات و نخست زادگان گاو و گوسفندان
در آنجا بگذرانید
- ۷ و در آنجا بحضور خداوند خدای خود تناول نمائید و بهر کاری که
رجوع نمائید با اهل و عیال که خداوند خدای شما عنایت فرموده
است شادمان باشید

۸ موافق کرداری که امروز در اینجا رسم ماست که هر کس آنچه بنظر
خود پسند آید عمل میکند بدین قسم رفتار نمائید
۹ که تا حال بان آرام و میرائی که خداوند خدای شما بشما ارزائی
میدارد نرسیده اید

۱۰ اما چون از یردین عبور نموده در زمینی که خداوند خدای شما
بطریق میراث بشما میدهد ساکن گردید و چون شمارا از جمیع
دشمنان در اطراف و جوانب آرام بخشد تا در امن و آمان باشید
۱۱ انگاه موضعی خواهد بود که خداوند خدای شما امتیاز نماید تا
محل اسم خود گرداند هر آنچه من بشما میفرمایم در آنجا حاضر
کنید قربانیهای سوختنی و ذبائح و عشور و قربانیهای برداشتنی که
می گذرانید و همه نفاثتی که برای خداوند نذر میکنید

۱۲ و بحضور خداوند خدای خود شادمان باشید با فرزندان و دختران
و غلامان و کنیزان و بی لیبی که ساکن بلد تو باشند چه ایشان در
میان شما نه حصه و نه میرائی دارند

۱۳ قربانیهای سوختنی خود را در هر جای که منظور نظر تو باشد
بپنهار بگذران

۱۴ لیکن در موضعی که خداوند در یکی از فرقهای شما ممتاز نماید
در همانجا قربانیهای سوختنی را بگذران و همانجا هر آنچه بتو
میفرمایم بجا آر

۱۵ فاما جائز است که در هر بلدی از بلاد خود هر آنچه دل تو
خواهش ندارد ذبح نمائی و گوشت بخوری موافق برکتی که خداوند
بتو عنایت کرده است پاک و ناپاک از آن بخورند چون آهو
و گوزن

- ۱۶ اما خون مخورید بلکه مثل آب بر زمین بریزید
- ۱۷ عشر غله و می و روغن زیتون و نخست زادگان گاوها و گوسپندان و هر چیز را که نذر کرده باشی و تطوعات و قربانی برداشته‌ی که بگذرانی جائز نیست که در بلاد خود بخوری
- ۱۸ بلکه آنها را بحضور خداوند خدای خود در مکانی که خداوند خدای تو ممتاز نماید لازمست که با پسر و دختر و کنیز و غلام خود و با بی بی و پسر که ساکن بلد تو باشند تناول نمایی و بحضور خداوند خدای خود بهر کاری که رجوع نمایی شادمان باش
- ۱۹ با حذر باش که تا همه آیاهی که ساکن زمین خود باشی بی لبی را فرو نگذاری
- ۲۰ چون خداوند خدای تو حدود ترا وسعت دهد چنانچه بتو وعده فرموده است و بگوئی که گوشت خواهم خورد از آنرو که نفس تو بگوشت خوردن راغب است جائز است که گوشت بخوری بهر چه نفس تو رغبت کند
- ۲۱ اگر موضعی که خداوند خدای تو ممتاز نماید تا نام خود را در آنجا جای دهد از تو دور باشد پس از گاو و گوسپند خود که خداوند بتو عنایت کرده چنانچه ترا فرموده‌ام ذبح نمایی و بهر چه نفس تو رغبت کند در بلد خود بخور
- ۲۲ چون آهو و گوزن خورده می شود بهمان قسم نیز آنها را بخور پاک و ناپاک بر یک منوال تناول نمایند
- ۲۳ اما نیک بپرهیز که خون بخوری سبب آنکه خون جان است و جائز نیست که جان را با گوشت بخوری
- ۲۴ آنرا نباید خورد مانند آب بر زمین بریز

- ۲۵ آنرا نباید خورد تا تو و اولاد تو بعد از تو کلمیاب شوید چون کارهای پسندیده^۱ خداوند را بجا آوری
- ۲۶ فقط آنکه چیزهای مقدس که ترا باشد و نذرهای خود را گرفته بمکافی که خداوند ممتاز کند روانه شو
- ۲۷ و ثریانیهایی سوختنی یعنی گوشت و خون را بر مذبح خداوند خدای خود بگذاران که خورن ذبائح تو بر مذبح خداوند خدای تو ریخته شود و تو خود گوشت را بخور
- ۲۸ این همه کلمات را که من بتو می فرمایم نگاه دار و اطاعت کن تا تو و اولاد تو بعد از تو تا ابد الابد کلمیاب شوید بشرط آنکه کاری که بنظر خداوند نیکو و صالح نماید بعمل آری
- ۲۹ چون خداوند خدای تو اقوامی را که بمیراث گرفتن آنها روانه میشوی پیش تو قطع کند و تو جانشین ایشان شده ساکن زمین گردی
- ۳۰ چون پیش تو منهدم شوند با حذر باش تا از پیروی آنها بدام نافتی مبدا که در باره^۲ معبودان ایشان استفسار نمائی که این اقوام بچه منوال معبودان خود را عبادت کردند که من نیز بدین قسم خواهم کرد
- ۳۱ با خداوند خدای خود بدین طور رفتار نمائید زیرا که هرچه خداوند منغرض و منفور دارد ایشان با معبودان خود عمل نموده اند که پسران و دختران خود را نیز در راه^۳ معبودان خود به آتش سوزانیده اند
- ۳۲ هر کلمه^۴ که من بشما می فرمایم بعمل آر و چیزی بر آن کم و بیش مکن

باب سیزدهم

- ۱ و اگر کسی متنبی یا خواب‌بین در میان شما پدید آید و آیتی یا خارق‌العاده‌ای با تو در میان آرد
- ۲ و آن آیتی یا خارق‌العاده‌ای که بتو گفته بود بوقوع پیوندد و بگوید که معبودان دیگر (که تو از آنها اطلاع نداری) پیروی کنیم و عبادت آنها بجا آریم
- ۳ سخنان آن متنبی یا آن خواب‌بین را گوش مکن از آنرو که خداوند خدای شما شمارا امتحان می نماید تا دریانت کند که آیا خداوند خدای خود را با تمامی دل و جان دوست دارد یا نه
- ۴ خداوند خدای خود را اتباع نمائید و از او بترسید و احکام و پیرامریدارید و قول و پرا بشنوید و او را عبادت کنید و باو معتصم باشید
- ۵ و آن متنبی یا خواب‌بین مقتول شود بجزای آنکه سخنی گفته است که باعث انحراف شما باشد از خداوند خدای خود که شما را از ملک مصر بیرون آورده و از دار الحبس باز خرید غرض آنکه ترا از طریق که خداوند خدای تو ترا هدایت فرمود گمراه گرداند بدین طور شر را از میان خود دور کن
- ۶ هرگاه برادر تو که از فرزندان مادر تو باشد یا پسر یا دختر تو یا زن هم آغوش یا دوستی که با جان برابر است ترا در خلا اغوا کند که بیکی تا معبودان دیگر را عبادت کنیم که از آنها نه ترا نه پدران ترا اطلاع بود
- ۷ یعنی از معبودان اقوامی که در اطراف تو باشند چه نزدیک و چه دور از ابتدا تا بانتهای زمین

۸. اورا قبول مکن و استماع منمائی و چشم تو بروی رحم ننماید و بروی
شفقت منمائی و اورا پنهان مدار
۹. لیکن اورا پی محابا بقتل برسان نخستین دست تو بقتلش دراز
شود و بعده دست تمامی قوم
۱۰. و اورا سنگسار نمائی تا هلاک شود بسبب آنکه اراده داشت که
ترا از خداوند خدای تو که از ملک مصر از دارالحبس بیرون آورد
دور کند
۱۱. و تمامی بنی اسرائیل از استماع این حال هراسان خواهند شد تا
دیگر چنین امر قبیح را در میان شما ارتکاب نکنند
۱۲. هرگاه دریکی از شهرهای که خداوند خدای تو برای سکونت
ارزانی دارد بشنوی
۱۳. که تنی چند از بنی بلعیل از میان شما بیرون رفته ساکنان شهر
خود را چنین اغوا کرده اند که بیایید و معبودان دیگر را که تا حال
از آنها واقف نبودید عبادت کنید
۱۴. پس بتفحص و تجسس این حال پرداز و نیک استفسار نمائی
و اگر راست و یقینی باشد که چنین امر شنیع در میان شما سرزده
است.
۱۵. بر تو لازم است که ساکنان آن شهر را بدم شمشیر بکشی و آنرا با
هرچه در آن باشد مع بهائم بدم شمشیر بالکل منهدم سازی
۱۶. و تمامی غنائم آنرا در میان کوچه جمع کرده هم شهر را و هم تمامی
غنائم را بالکل در راه خداوند خدای خود به آتش بسوزان و تا
ابد الابد تل باشد از سر نو بنا نشود
۱۷. و اثری از آن چیز حرم کرده شده در دست تو نماند تا خداوند

از حرارت غضب خود در گذشته بر تو رحمت و شفقت فرماید
و ترا کثیر گرداند چنانچه با پدران تو بسوگندی وعده فرموده
است

۱۸ بشرطیکه قول خداوند خدای خود را استماع نموده همه احکامش را
که من امروز بشما میفرمایم مرعیداری و هرکاری که بنظر خداوند
خدای تو پسند آید بعمل آری

باب چهاردهم

۱ شما فرزندان خداوند خدای خود هستید برای اموات خود را
مخراشید و موی پیشانی خود را ترع میکنید

۲ زیرا که تو برای خداوند خدای خود قومی مقدسی و خداوند ترا
از همه اقوام که بر روی زمین هستند ممتاز گردانیده است تا
قومی مخصوص وی باشید

۳ چیزی که مکروه باشد مخور

۴ اینست جانورانی که خوردن آنها جائز است گاو و گوسفند و بز

۵ گوزن و آهو و یحمور و آهوبره و ریم و بقرالوحش و بز کوهی

۶ و از بهائم هر بهیمه که ذی ظلف یعنی شکافته سم بدونیم باشد
و نشخوار میکند خوردن آن جائز است

۷ فاتما از نشخوار کنندگان یا شکافته سمان اینها را نباید خورد مثل
شتر و خرگوش و نك که اینها نشخوار میکنند و شکافته سم نیستند
از برای شما نا پاکند

۸ و خوک با وجودیکه شکافته سم است لیکن نشخوار نمیکند برای شما
ناپاکست از گوشت آنها مخورید و دست بر مردار آنها مرسانید

۹ از جمله آنها که در آب میباشد خوردن اینها جائز است یعنی هرچه فلس و پر دارد بخورید

۱۰ اما هرچه فلس و پر ندارد جائز نیست که بخورید برای شما تا پاک است

۱۱ هر پرنده پاک را بخورید

۱۲ و ایدست که خوردن آنها جائز نیست عقاب و استخوان خوار و نسر بحر

۱۳ و غلیواز و باز و کرکس قسم بقسم

۱۴ هر نوع زاغ قسم بقسم

۱۵ و شتر مرغ و چغد و قاز و شاهین قسم بقسم

۱۶ و بوم و بوتیمار و مرغابی

۱۷ و ام جعران و رخم و اسفرو

۱۸ لقلق و کلنگ قسم بقسم و هدهد و شبیره

۱۹ و هر دپیپ پرنده برای شما ناپاک است آنها را نباید خورد

۲۰ لیکن از همه پرندگان پاک جائز است که بخورید

۲۱ میباید خورد بغریب الوطنی که ساکن بلده تو باشد بده تا

بخورد یا ببرد بیگانه بفروش از آنرو که تو برای خداوند خدای

خود قوم مقدسی بزغالها در شیر مادرش نباید جوشانید

۲۲ از محصولات زراعت خود که سال بسال از زمین حاصل می شود

پی شامل عشر بده

۲۳ و بحضور خداوند خدای خود در موضعی که ممتاز نماید تا محل

نام خود گرداند عشر غله و می و روغن و نخست زادگان گاو

و گوسپند را بخور تا خوف دائم خداوند خدای خود را بیاموزی

- ۲۴ هرگاه راه این قدر دراز باشد که طاقت برداشتن آن بر نداری که
آن مکالی که خداوند خدای تو برای محل نام خود ممتاز نماید
دور از تو باشد چون خداوند خدای تو بر تو برکت فرموده است
۲۵ پس باید که آنها را بزر معاوضه نموده و نقد را در دست خود
گرفته بمکالی که خداوند خدای تو ممتاز نماید روانه شوی
۲۶ و از آن نقد هرچه دل تو خواهش دارد از گاو و گوسفند و می
و مسکریا هر چیزی که دل تو بخواهد خریده در آنجا بحضور خداوند
خدای خود تغاول کن و با اهل بیت خود شادمان باش
۲۷ و کسی را از بنی لیوی که ساکن بلاد تو باشد فرو مگذار بظاہر آنکه
اورا حصه^۱ و میراثی با تو نیست
۲۸ بعد از انقضای سه سال تمامی عشر محصولات خود را همان سال
بیرون آورده در بلاد خود ذخیره بکن
۲۹ و بنی لیوی بجهت آنکه حصه^۲ و میراثی با تو ندارند و غریب
الوطن و یتیم و بدیه که ساکن بلاد تو باشند بیایند و بخورند و سیر
شوند تا خداوند خدای تو در هر کاری که از دست تو برآید ترا
برکت بخشد

باب پانزدهم

- ۱ بعد از انقضای هر هفت سال ابرا نمایی
۲ و مسئله^۳ ابرا اینست هر دائی که بهمسایه^۴ خود قرضی داده باشد
ابرا کند از همسایه و از برادر خود مطالبه نکند از آنروکه ابرا برای
خداوند خوانده می شود
۳ از مرد بیگانه مطالبه جائز است اما هرچه از مال تو نزد برادر تو
باشد ابرای آن بکن

۴ بقصد آنکه مسکینی در میان شما نباشد زیرا که در زمینی که خداوند
خداي تو بر سیل میراث در تصرف تو مي آرد خداوند ترا
برکت موفور خواهد بخشید

۵ اما بشرطیکه با احتیاط تمام قول خداوند خداي خود را گوش کنی
تا تمامی این احکام را که من امروز بتو میفرمایم بجا آری

۶ زیرا که خداوند خداي تو بروقت وعده خود ترا برکت می بخشد
و بسیاری قبائل قرض خواهی داد اما تو قرض دار نخواهی شد و تو
بر بسیاری تسلط خواهی داشت و ایشان بر تو متسلط نخواهند شد
۷ هرگاه در قوم تو کسی از بردران تو مسکین باشد در بلدی از بلاد
تو در زمینی که خداوند خداي تو بتو عنایت میکند از برادر
مسکین خود دل خود را سخت مگردان و دست بسته مدار

۸ اما باوي دست خود را بیدریغ کشاده دار و بقدر احتیاج هرچه
ضرور باشد بی تکلف قرض بده

۹ زپهار در دل بداندیش تو چنین اندیشه راه نیابد که سال هفتم
یعنی سال ابرا قریب است و چشم تو بر برادر مسکین خود بیرحم
شده چیزی باو ندهی و از تو بحضور خداوند فریاد برآورد و بزۀ این
بر تو نوشته شود

۱۰ اورا بی تکلف بده و از دادنش آزردۀ دل مباش زیرا که بسبب
این امر خداوند خداي تو ترا در هر کاری و صنعتی که رجوع نمایی
برکت می بخشد

۱۱ که مساکین گاهی از سرزمین ناپدید نخواهند شد بنابراین ترا
میفرمایم که دست خود را برای برادر محتاج و مسکین که در زمین
تو باشد نیلت کشاده دار

۱۲ اگر کسی از برادران تو چه مرد عبری و چه زن عبری بتو فروخته شود و تا شش سال غلام تو باشد پس در سال هفتم او را آزاد کرده از نزد خود رخصت بده

۱۳ و چون او را آزاد کرده از نزد خون رخصت دهی تهی دست روانه مکن
۱۴ او را از گله و انبار و حوض می خود عطاها ببخش از هر چه خداوند خدای تو ترا برکت فرموده است باو چیزی بده

۱۵ و یاد آر که تو نیز در ملک مصر غلام بودی و خداوند خدای تو ترا با خرید پناهرین من امروز بدین امر ترا تاکید می کلم

۱۶ و هرگاه ترا بگوید که از نزد تو نخواهم رفت (بسیب آنکه در خدمت تو بهره مند شده ترا و اهل بیت ترا دوست میدارد)

۱۷ پس در فشی گرفته در گوشش تا بدر فرو کن و تا تمامی عمر غلام تو باشد و با کنیز خود نیز چنین رفتار نمای

۱۸ چون او را آزاد کرده از نزد خود رخصت دهی رنجیده خاطر مشو از آنرو که دو چند خدمت مزدور از او حاصل کردی تا شش سال غلام تو می بود و خداوند خدای تو در هر کاری که رجوع نمائی برکت خواهد بخشید

۱۹ هر نر نخست زاده از گاو و گوسفند خود برای خداوند خدای خود مقدس دار گوساله نخست زاده را بعمل خود میار گوسفند نخست زاده را پشم مبر

۲۰ آنرا در موضعی که خداوند ممتاز نماید با اهل بیت خود سال بسال بحضور خداوند خود بخور

۲۱ و هرگاه در آن عیبی باشد مثلا اگر لنگ باشد یا کور یا هر قسم عیب ناخوش در راه خداوند خدای خود نیج مکن

۲۲ آنرا در بلد خود بخور پاك و ناپاك هر دو بخورند چون
گوزن و آهو

۲۳ فقط خونس را بخور مثل آب بر زمین بریز

باب شانزدهم

۱ ماهه آبیب را محترم دار و برای خداوند خدای خود عید فصیح بکن
بسبب آنکه خداوند خدای تو در ماهه آبیب ترا از مصر بوقت
شب بیرون آورد

۲ لهذا قربانیهای فصیح را برای خداوند خدای خود از گوسپند و گاو در
موضعی که خداوند بمحل نام خود ممتاز کند ذبح نمایی

۳ و نان خمیری با آن مخور تا هفت روز فطیری را که نان سوگوار است
بخور زیرا که بتعجیل از ملک مصر خروج نمودی غرض آنکه روز
خروج از ملک مصر را تا تمامی عمر یاد داری

۴ و مدت هفت روز در تمامی سرحد تو خمیر یافته نشود و آنچه
در روز اول بوقت شب ذبح نمائید چیزی از گوشت آن شب
مانده نشود

۵ قربانی فصیح را جائز نیست که در هر یک از بلاد خود که خداوند
خدای تو بتو ارزانی می دارد ذبح نمایی

۶ بلکه در موضعی که خداوند خدای تو بمحل نام خود ممتاز کند
در آنجا قربانی فصیح را بهنگام شام بوقت غروب آفتاب بحیثی که
از مصر بیرون آمیدی ذبح نمایی

۷ و در موضعی که خداوند خدای تو ممتاز نماید آنرا کباب کرده
بخور و علی الصباح روگردانیده بخیمه خود روانه شو

۸ تا شش روز نان فطيري را بخور و در روز هفتم انجمن تنزه براي خداوند خدای تو باشد و بهیچ کاری مشغول مشو

۹ هفت هفته براي خود بشمار و شمردن این هفت هفته از اوایل درو زراعت شروع باید کرد

۱۰ وعید هفتگان را براي خداوند خدای خود بگذرانیدن قربانی بر سیل تطوع بقدری که خداوند خدای تو برکت فرموده است محترم دار

۱۱ و بحضور خداوند خدای تو با پسر و دختر و غلام و کنیز خود و هرکسي از بني لیوی که ساکن بلد تو باشد و غریب الوطن و یتیم و بیوه که در میان تو باشند در موضعي که خداوند خدای تو بعمل نام خود ممتاز نماید شادمان باش

۱۲ و یاد آر که تو خود در مصر غلام بودی و این همه قوانین را رعایت کن و بعمل آر

۱۳ عید کوشک بندگان را بعد از جمع کردن خرمن و می تا هفت روز مرعیدار

۱۴ و خود با پسر و دختر و غلام و کنیز خود و بني لیوی و غریب الوطن و یتیم و بیوه که در بلد تو اقامت دارند عید کدان شادمان باش

۱۵ عیدی براي خداوند خدای خود در موضعي که خداوند ممتاز نماید تا هفت روز مرعیدار بسبب آنکه خداوند خدای تو در همه محصولات و در هر کاری که از دست تو بعمل آید برکت می بخشد لهذا بر تو واجب است که شادمان باشی

۱۶ در سالی سه دفعه هر مذکر از قوم تو بحضور خداوند خدای تو در

موضوعی که ممتاز نماید حاضر شود یعنی در عید فطیری و در عید هفتگان و در عید گوشک بندگان تهی دست بحضور خداوند حاضر نباید شد

۱۷ هرکس مطابق دسترس خود موافق برکتی که خداوند خدای تو ترا عنایت فرموده باشد هدیه بدارد

۱۸ در هر بلدی که خداوند خدای تو به هر یک فرقه ارزانی میدارد حاکمان و منصب داران تعیین نمایی تا عادلانه بانصاف قوم بپردازند

۱۹ در قضا حیف مکن ظاهر بینی مکن مرتشی مشو زیرا که رشوت اهل بصارت را ناپایا میکند و گفتهای عادلان را تغییر میدهد

۲۰ اتباع محض حق بکن تا زنده مانی و زمینی را که خداوند خدای تو بتو می بخشد بمیراث بگیری

۲۱ نزدیک بمذبح خداوند خدای خود که برای خود بنا کنی از هیچیک نوع درخت غلب نباید نشاند

۲۲ وانصاب برپا مکن چه خداوند خدای تو آنها را مبعوض دارد

باب هفدهم

۱ گاوی و گوسفندی که در آن عیبی یا هر نوع زشتی باشد برای

خداوند خدای خود ذبح مکن زیرا که مکروه خداوند خدای تست

۲ هرگاه در بلدی از بلادی که خداوند خدای تو ترا ارزانی دارد

کسی در میان شما باشد چه مرد و چه زن که در نظر خداوند

خدای تو کاری ناشایسته را ارتکاب نموده از عهد وی تجاوز کند

۳ و باطاعت و سجده معبودان دیگر یعنی آفتاب یا ماه یا هر یک از

افواج آسمانی که من عبادت آنها را منع نموده ام متوجه شود

- ۴ و اگر ازین خبر اطلاع یافته و نیک تفحص کرده در یافت کنی که راست است و ثابت گردد که این امر مکروه در اسرائیل واقع شد
- ۵ پس آن مرد یا زن که مرتکب این عمل شنیع شده بدروازهٔ بلد خود بیرون برده او را چه مرد و چه زن سنگسار نمایی تا بمیرد
- ۶ شخصی که لائق کشتن است از زبان دو سه گواه کشته شود اما بشهادت یک کس کشته نگردد
- ۷ نخستین دست گواهان بقتلش دراز شود و بعده دست تمامی قوم بدین قسم شررا از میان خود دور کن
- ۸ اگر امری از امور منازعت در بلاد تو در تمییز خون یا دعوی یا زخم واقع گردد که حل آن بر تو مشکل باشد پس برخاسته بموضعی که خداوند خدای تو ممتاز نماید متوجه شو
- ۹ و پیش کاهنان بنی لیوی و پیش حاکم آن زمان حاضر شده استغاثا بکن و ایشان از فتوای آن امر ترا آگاه خواهند ساخت
- ۱۰ و موافق آن فتوای که در موضع ممتاز شده خداوند ترا از آن آگاه سازند عمل نمایی و هر چه ترا تعلیم دهند با احتیاط تمام بجا آر
- ۱۱ موافق شریعتی که ایشان ترا تعلیم دهند و مطابق حکمی که بیان کنند عمل نمایی و از فتوای که ترا از آن آگاه سازند به یمین و یسار انحراف مکن
- ۱۲ هر کسی که مغرور شده حکم کاهنی که در آنجا بخدمت خداوند خدای تو مشغول است یا حکم حاکمرا اطاعت ننماید همان کس مقتول شود شررا از اسرائیل رفع کنی
- ۱۳ و تمامی قوم این خبر شنیده بترسند و بار دیگر مغرور نشوند
- ۱۴ چون برزمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد داخل شده

- بالتصرف در آری و ساکن آن گردی و بگوئی که مانند سایر اقوامی
 که در اطراف من هستند من نیز پادشاهی بر خود مقرر کنم .
- ۱۵ شخصی را که خداوند خدای تو امتیاز کند لازم است که وی را بر
 خود پادشاه گردانی یکی را از میان برادران خود پادشاه بکن مردی
 بیگانه که برادر تو نباشد جائز نیست که ویرا بر خود مسلط کنی
- ۱۶ لیکن نباید که اسپهائی بسیار برای خود بگیرد و نه رعیت را بطرف
 مصر برای فراهم آوردن اسپهائی روانه کند چه خداوند شما را فرموده
 است که من بعد از آن راه مراجعت مکنید
- ۱۷ و بسیاری زنان برای خود بگیرد تا دلش فریفته نشود و سیم و زر
 فراوان نیز برای خود جمع نکند
- ۱۸ و چون بر تخت سلطنت بنشیند این تورات را از نسخه که پیش
 کاهنان بنی لیوی باشد برای خود در کتابی تحریر نماید
- ۱۹ که آن نزد وی باشد تا در تمامی عمر هر روز مطالعه آن نماید
 بغرض آنکه ترس خداوند خدای خود را بیاموزد تا همگی مواد این
 تورات و این همه قوانین را محفوظ دارد و بعمل آرد
- ۲۰ تا دلش بر برادران خود مغرور نشود و از حکم به یمین و یسار
 انحراف نرزد تا او و اولادش تا مدت متمادی در میان اسرائیل
 سلطنت ورزند

باب هجدهم

- ۱ کاهنان بنی لیوی و تمامی فرقه بنی لیوی را حصه و میراثی با بنی
 اسرائیل نباشد هدیه‌های آنشین خداوند و میراث ویرا بخورند
- ۲ لهذا ایشان را در میان برادران خود میراثی نباشد میراث ایشان
 خداوند است چنانچه ایشان را فرمود

۳ و از اهل قوم کسانی که زیبایی چه گاو و چه گوسپند بگذرانند حق کاهنان اینست دوش و فکین و شکنجه را بکاهن بدهند

۴ و نو باره غله و می و روغن و اوایل پشم گوسپند خود را باو بده

۵ زیرا که خداوند خدای تو هم او را و هم اولادش را تا ابد الابد از تمامی فرقهای تو ممتاز کرده است تا بدام خداوند خدمتگذار باشند

۶ و چون کسی از بنی لیوی در بلدی از بلاد بنی اسرائیل که مقیم بود از آنجا باحسن اراده بموضع که خداوند ممتاز نماید برسد

۷ پس بدام خداوند خدای خود چون تمامی برادرانش بنی لیوی که در آنجا بحضور خداوند حاضر اند خدمت نماید

۸ طعام بقسمت متساوی بخورد علاوه آنچه از فروختن ترکه وی حاصل شود

۹ چون بزمنی که خداوند خدای تو بتو ارزانی دارد داخل شوی عمل نمودن مکروهات آن اقوام را میآموز

۱۰ درمیان شما کسی نباشد که پسریا دختر خود را در آتش بگذرانند و نه رمال و نه منجم و نه فالگیر و نه ساحر

۱۱ و نه افسونگر و نه آشنای جن و نه غیبگو و نه طلب کننده ارواح

۱۲ از آنرو که هر کس که این نوع کاری بکند مکروه خداوند است

بسبب این مکروهات خداوند خدای تو آنها را از پیش تو قلع می نماید

۱۳ با خداوند خدای خود کامل باش

۱۴ که این اقوام که سرزمین آنها را وارث میشوی بقول منجمان

و غیبگویان گوش میکردند اما خداوند خدای تو ترا بدین امر اجازت نداده است

۱۵ خداوند خدای تو پیغمبری را برای تو از میان تو از برادرانت مانند من مبعوث خواهد کرد بگفتار او گوش کنید

۱۶ موافق هر آنچه در حوریب بروز مجلس از خداوند خدای خود درخواست نمودی که آواز خداوند خدای خود را بار دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر مشاهده نکنم مبدا که بهمیرم

۱۷ و خداوند مرا فرمود که آنچه گفتند نیک است

۱۸ پیغمبر را بجهت ایشان از میان برادران ایشان مانند تو مبعوث خواهم کرد و کلمات خود را بزبانش و دیعت می نهم و هر چه او را بفرمایم او با ایشان در میان خواهد آورد

۱۹ و چنین خواهد شد که کلمات مرا که بنام من بگوید هر کسی که اطاعت نکند من از او محاسبه خواهم گرفت

۲۰ فاما هر پیغمبری که مغرور شده سخنی بنام من بگوید که به گفتن آن حکم ندادم یا آنکه بنام معبودان دیگر بگوید همان پیغمبر هلاک خواهد شد

۲۱ و هرگاه در دل خود اندیشه کنی که سخنی که خداوند نگفته است چگونه بشناسیم

۲۲ بدانکه چون پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آن امر برابر نیاید و بوقوع نیبوندد امریست که خداوند نفرموده است بلکه پیغمبر از روی مغروری گفته است از او مترس

باب نوزدهم

۱ چون خداوند خدای تو آن اقوامی که ملک آنها را خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد استیصال نموده باشد و تو وارث ایشان شده در شهرها و خانهای آنها ساکن گردی

۲ پس در زمینی که خداوند خدای تو ترا وارث آن گرداند سه شهر از برای خود جدا کن

۳ شاهراهی از برای خود درست کن و سرحد زمین خود را که خداوند خدای تو ترا بر سبیل ارث ارزانی می دارد سه قسمت نمای تا هر خونی در آنجا بگریزد

۴ و اینست مسئله خونی که در آنجا بگریزد و زنده ماند هر کسی که همسایه خود را خطا کشته باشد و در ایام سابق با او عداوتی نداشته

۵ احیاناً چون کسی بقصد شکستن چوب با همسایه خود در پیشه برود در حالی که دستش تبر را برای قطع درخت فروز آرد تبر از دسته برآمده بر سر همسایه بخورد بنوعی که هلاک شود پس در یکی ازین شهرها گریخته جانبر شود

۶ مبدا که ولی خون در عین حرارت دل تعاقب خونی کرده و بسبب مسافت راه بوی رسیده او را بکشد لیکن او لائق سیاست نیست بسبب آنکه در ایام سابق با وی عداوتی نداشت

۷ بنابراین من ترا حکم میفرمایم که سه شهر برای خود جدا کن

۸ و هرگاه خداوند خدای تو حدود ترا وسعت دهد چنانچه با پدران تو سوزندی یاد کرد و تمامی آن زمین را که دامن آنها با پدران تو وعده فرمود بتو عنایت کند

۹ «اگر این همه احکام را که من امروز بتو میفرمایم مرعیداری تا خداوند خدای خود را دوست داری و پیوسته در طریقهای وی رفتار نمائی پس علاوه^۲ این سه شهر سه شهر دیگر نیز برای خود باید گرفت.

۱۰ تا در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد خون بیگناه ریخته نشود مبادا که خون بر گردن تو بماند

۱۱ اما هرگاه کسی با همسایه^۳ خود عداوت ورزیده در کمین وی نشیند و بقصد جاننش برخیزد و او را رخم کاری بزند تا بمیرد و بیکي ازین شهرها بگریزد

۱۲ پس مشایخ شهر مالوفش تني چند فرستاده و برا از آنجا طلب دارند و تسلیم ولي خون نمایند تا مقتول شود

۱۳ چشم تو بر وی رحم نکند اما خون بیگناه را از اسرائیل رفع نمای تا کامیاب شوی

۱۴ در میراث تو زمینی که خداوند خدای تو ملکیت آنرا بتو ارزانی میدارد هر نشانه^۴ سرحد را که مردمان سلف گذاشته اند حرکت نباید داد

۱۵ جرمی یا خطایی و هر گناهی را که شخصی ارتکاب نموده باشد یك گواه مثبت آن نشود بلکه از زبان دو گواه یا از زبان سه گواه هر امر ثابت شود

۱۶ هرگاه بقصد کسی گواه کاذب برخیزد تا بمعصیت وی شهادت دهد

۱۷ پس هر دو کس که در میان ایشان دعوی واقع است در پیش خداوند و در پیش کاهنان و حاکمان آنزمان حاضر شوند

- ۱۸ و حاکمان نیک تجویز نمایند و اگر معلوم شود که آن گواه کاذب است و شهادت دروغ بر برادر خود داده
۱۹ پس رفتاری که با برادر خود اراده میداشت با وی نیز همان رفتار کنید و بدین طور شررا از میان خود دور کنید
۲۰ تا باقی مردمان شنیده خوفناک شوند و من بعد چنین عمل شنید را در میان شما مرتکب نشوند
۲۱ و چشم تو رحم نکند بلکه جان بعرض جان چشم بعرض چشم دندان بعرض دندان دست بعرض دست پا بعرض پا

باب بیستم

- ۱ هر گاه بجنگ دشمنان روانه شوی و اسبها و ارابهها و قومی که از تو کثیر باشد مشاهده کنی از ایشان مترس زیرا که خداوند خدای تو که ترا از ملک مصر بیرون آورد همراه تست
۲ و چون در صدد مبارزه رسیده باشید گاه نزدیک آمده قوم را مخاطب ساز
۳ و ایشان را بگوید که ای اسرائیل بشنو شما امروز در صدد مبارزه دشمنان هستید افسرده دل و خوفناک و هراسان مشوید و از ایشان خود را مضطرب مسازید
۴ از آنرو که خداوند خدای شما همراه شما است تا برای شما با دشمنان جنگ نماید و نجات بخشد
۵ و منصبداران قوم را ملایم کند که کدام کس است که خانه نور بنا ساخته است و وکیله بعمل نیاورده باز رفته بخانه خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگری توگیرش کند

- ۶ و کدام کس است که تاکستانی را نشانیده و از آن بر نخورده باز رفته بخانه خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگری ثمرش را بخورد
- ۷ و کدام کس است که دختری را نامزد کرده بنگاح در نیابورده باز رفته بخانه خود رجوع کند مبادا که در جنگ کشته گردد و دیگری او را بنگاح درآرد
- ۸ و منصبداران نیز قوم را منادی کنند که کدام کس هراسان و افسرده دل است باز رفته بخانه خود رجوع کند مبادا که دل برادرانش چون دل وی گداخته شود
- ۹ و چون منصبداران از ندای قوم فراغت یابند پس امیران افواج را بسر داری قوم مقرر کنند
- ۱۰ هرگاه بقصد جنگ نزدیک شهرتی رسیده باشید ندای صلح ننمائید
- ۱۱ و اگر ترا اجابت صلح کنند و دروازه را بکشایند پس تمامی مردمان که در آن باشند بادای جزیه نسی و مطیع تو شوند
- ۱۲ و اگر با تو صلح نکنند و اراده جنگ نمایند پس بمحاصره آن بپرداز
- ۱۳ و چون خداوند خدای تو آنرا بدست تو بسپارد هر مذکرا بدم شمشیر بکش
- ۱۴ اما زنان و اطفال و مواشی و هرچه در شهر باشد تمامی غنیمتش را برای خود بگیر تا غنیمت دشمنان خود که خداوند خدای تو بتو بخشیده است بخوری
- ۱۵ بدین طور با تمامی شهرهای که بسیار دور از تو و از شهرهای این اقوام نباشند رفتار نمای

- ۱۶ لیکن از شهرهای این اقوام که آنها را خداوند خدای تو برسیل
ارث بتو می بخشد هیچ جاندار را زنده نگذار
- ۱۷ بلکه آنها را یعنی حثیان و اموریان و کنعانیان و فریزیان و حویان
و یدوسیای را حسب الحکم خداوند خدای خود بالکل منهدم ساز
- ۱۸ غرض آنکه شمارا بهیچیک از مکروهات که با معبودان خود بفعل
آورده اند شمارا تعلیم ندهند تا گناهکار خداوند خدای خود نشوید
- ۱۹ چون شهر را مدت مدید محاصره کنی و بقصد تسخیرش جنگ
نمایی نمی باید که درختانش را بضرب تبر از پا در آری از آنرو
که ثمر آنها را خواهی خورد نمی باید برد چه آیا درخت چمن
چون انسان می ماند تا در محاصره ترا مقاومت کند
- ۲۰ فقط آن درختان را که بدانی که لائق خوردن نیست قطع و جمع
آن جائز است تا مقابل شهری که با تو جنگ نماید آلات محاصره
بسازی تا آنکه بتصرف در آید

باب بیست و یکم

- ۱ هرگاه در زمینی که خداوند خدای تو ملکیت آنرا بتو می بخشد
قتیلی در صحرا یافته شود و معلوم نشود که قاتل آن کیست
- ۲ پس مشایخ و حاکمان تو بیرون آمده مسافت شهرهایی که در
اطراف قتیل میباشد ببیمایند
- ۳ و آن شهری که بقتیل نزدیکتر است میباید که مشایخ آن شهر
یک گوساله ماده که بکار زراعت نرفته و جوغ برگردنش نرسیده
بگیرند
- ۴ و مشایخ آن شهر گوساله ماده را بواهی سنگلاخ که در آن زراعت

- ۵ و کشتکاری نباشد برده هماغجا در وادی گردن گوساله را قطع کنند
و کاهنان بني ليوي نزدیک آیند زیرا که خداوند خدای تو ایشانرا
برای خدمت خود برگزیده است و برای اینکه بنام خداوند دعای
خیر بخوانند و انفصال هر زخم و هر دعوی مطابق حکم ایشان باشد
۶ و همگی مشایخ آن شهر که بقتیل نزدیکتر است بر سر گوساله که
در وادی گردنش را قطع کردند دست خود را بشویند
۷ و زبان باین قول بکشایند که دستهای ما این خون نکردند و چشمان
ما ندیدند
۸ ای خداوند بندگان خود اسرائیل را که باز خریده به بخش و بندگان
خود اسرائیل را بخون ناحق منسوب مکن بدین قسم خون بر
ایشان بخشیده خواهد شد
۹ بدین وجه خون ناحق را از میان خود رفع کن و کاری پسندیده
خداوند بعمل آر
۱۰ هرگاه بجنگ دشمنان خود خروج نمائی و خداوند خدای تو
ایشان را بدست تو بسپارد و ایشان را اسیر کنی
۱۱ اگر در میان اسیران زنی خوب صورت را مشاهده کنی و بر او عاشق
شده بزنی خود بگیری
۱۲ پس او را بجای خود برسان تا سر خود را بترشد و ناخن را بگیرد
۱۳ و لباس اسیری را از بر خود بیرون آورده در خانه تو بماند و مدتی
یکماه بغم مفارقت پدر و مادر خود بپردازد و بعد از آن باوی
همبستر شده تو شوهر وی و او زن تو باشد
۱۴ و اگر دل بر او نه بنده ای او را آزاد نموده رها کن اما بنر مغروش
و از استخدام او ممتنع مشو بسبب آنکه وی را خوار کرده

- ۱۵ اگر شخصی را دو زن باشد یکی محبوبه و دیگری مبعوضه و هر دو فرزندان برای او بزنند و پسر زن مبعوضه نخست زاده باشد
- ۱۶ پس در روزی که مال خود را به پسران تقسیم کند جائز نیست که پسر محبوبه را پیش زن مبعوضه بمنزله "نخست زاده" شمارد که فی الحقیقت نخست زاده "اوست
- ۱۷ لیکن پسر مبعوضه را به نخست زاده اقرار کند و حصه "وی را از همه اموال دو چند بدهد زیرا که ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن اوست
- ۱۸ اگر شخصی را فرزندی عاصی و گردن کش باشد که سخنهاي پدر و مادر خود را نشنود و هر چند او را تلبیه نمایند مستمع نگردد
- ۱۹ پس باید که پدر و مادرش او را گرفته پیش مشائخ شهر مالوف و بدروازه و وطنش بیرون آرند
- ۲۰ و بمشائخ آن شهر بگویند که این پسر ما عاصی و گردن کش است مطیع فرمان ما نیست شکم پرور و نشاء باز است
- ۲۱ پس همه مردمان شهر او را سنگسار نمایند تا بمیرد بدین طور شررا از میان خود دور کن تا تمامی بني اسرائيل استماع اینکال کرده بترسند
- ۲۲ و اگر شخصی گناهي کرده باشد که لائق کشتن است و قتل بر او واجب است و او را بر درخت آویزانی
- ۲۳ نعلش او تمامی شب بر دار نماند لیکن همان روز لازم است که مدفون نمائی (بسبب آنکه شخصی که بر دار کشیده شود مورد لعنت خداست) تا زمینی که خداوند خدای تو ترا بر سییل میراث می بخشد آلوده نشود

باب بیست و دوم

- ۱ چون گاو یا گوسفند برادر خود را ضاله ببینی از آنها تغافل مکن بلکه لازم است که آنرا به برادر خود برسانی .
- ۲ و اگر برادرت در جوار تو نباشد و او را نشناسی آنرا بخانه خود ببر و با خود بدار تا آنکه برادرت طلب نماید پس آنرا باز ده
- ۳ در باب خروجی و در باب لباس وی چنین عمل نمایی و هر لحظه برادر تو که از نزد وی گم شده و تو بیای بهمین قسم رفتار نمایی از آنها تغافل نباید کرد
- ۴ چون خری یا گاو برادر خود را در راه افتاده ببینی از آنها تغافل مکن لازم است ببرخیزانیدن آن مدد کنی
- ۵ زن با سباب مختصه مرد خود را نیاراید و نه مرد لباس زن را بپوشد زیرا که هر کسی که چنین فعل را بعمل آرد نزد خداوند خدای تو مکروهست
- ۶ هرگاه آشیانه پرندۀ در راه خواه بر درخت خواه بر زمین ترا بنظر آید که بچکان یا بیضه در آن باشد و مادر بچکان یا بیضه را حضانت میکند گرفتن مادر با بچکان جائز نیست
- ۷ بلکه لازم است که مادر را رها کنی و بچکان را برای خود بگیر تا کامیاب شوی و طویل العمر گردی
- ۸ چون خانه نو بنا سازی بر بام کنگرها درست کن مبدا که بافتادن کسی از بالا خانه خود را بخون آلوده سازی
- ۹ در تاختن خود تخم گوناگون نباید کشت میداد که حاصلات تخمی که کشته و ثمر تاکستان نجس میشود
- ۱۰ گاوی را با خر جفت کرده شیار مکن

- ۱۱ پارچهٔ مختلط از پشم و کتان بافته می‌پوش
- ۱۲ بر چهار گوشهٔ جامهٔ که می پوشی فراویز برای خود بدوز
- ۱۳ اگر کسی زنی را بگیرد و با وی همبستر شده از او متنفر شود
- ۱۴ علت قذف مردمان بر او پیدا کند و بدنامی مشهور گرداند و بگوید که این زن را گرفته چون با وی نزدیکی کردم او را دوشیزه نیافتم
- ۱۵ پس پدر و مادر آن دختر علامت دوشیزگی دختر را گرفته پیش مشائخ آن شهر بدروازه بیازد
- ۱۶ و پدر دختر مشائخ را چنین بگوید که دختر خود را بنکاح این مرد آوردم و از وی متنفراست
- ۱۷ و اینک علت قذف مردمان بر او پیدا میکند که دختر ترا دوشیزه نیافتم لیکن علامت دوشیزگی دختر من ایست پس آن جامه را پیش مشائخ شهر بکشاید
- ۱۸ و مشائخ شهر آن مرد را گرفته تنبیه نمایند
- ۱۹ و یکصد مثقال سیم ویرا جرمانه کرده پدر آن دختر بدهند بسبب آنکه باعث بدنامی دوشیزه اسرائیلی شده است و او زن وی باشد جائز نیست که تا تمامی عمر ویرا طلاق دهد
- ۲۰ لیکن اگر این دعوی را راست باشد و علامت دوشیزگی برای شهادت آن دختر یافته نشود
- ۲۱ پس دختر را بدروازهٔ خانهٔ پدرش ببرند و مردمان شهر او را سنگسار نمایند تا بمیرد بسبب آنکه در اسرائیل بی حیاتی کرده در خانهٔ پدر خود مرتکب زناکاری شد بدین طور شررا از میان خود دور کن

- ۲۲ اگر مردی با زنی محصنه در عین کار گرفتار شود آن مرد که با زن همبستر شده و آن زن نیز هر دو مقتول شوند بدین طور شررا از اسرائیل دور کن
- ۲۳ اگر دختری دوشیزه بمردی منسوب باشد و دیگری او را در شهر یافته با وی نزدیکی کند
- ۲۴ پس هر دورا بدرآزۀ آن شهر بیرون آرید و سنگسار نمائید تا بمیرند یعنی دختر را بسبب آنکه در شهر بوده فریاد نکرد و مرد را بسبب آنکه زن همسایه خود را خوار ساخت بدین طور شررا از میان خود دور کن
- ۲۵ لیکن اگر مردی دختری منسوبه را در صحرا بیابد و مرد او را بظلم گرفته با او نزدیکی کند پس فقط مردی که با وی همبستر شد مقتول شود
- ۲۶ لیکن چیزی بدختر عائد نشود گناهی که لائق قتل باشد نکرده زیرا که این حال مانند حال کسی است که قصد همسایه خود کرده او را بکشد
- ۲۷ از آنرو که او را در صحرا یافت و دختر منسوبه فریاد بر آورد و فریاد رس نبود
- ۲۸ اگر مردی دختر دوشیزه نامنسوبه را بیابد و بر او دست اندازی نموده با وی همبستر شود و هر دو گرفتار گردند
- ۲۹ پس آن مردی که با وی همبستر شده پنجاه مثقال سیم بپدر دختر بدهد و او زن وی گردد بسبب آنکه ویرا خوار کرده است تا تمامی عمر طلاق دادن وی جائز نیست
- ۳۰ جائز نیست که شخصی زن پدر خود را بگیرد و حرمت پدر خود را بر باد دهد

باب بیست و سیوم

- ۱ شخصی که مدقوق النصیه یا مقطوع الذکر باشد داخل مجلس خداوند نشود
- ۲ و غیر صحیح النسب داخل مجلس خداوند نشود تا طبقه دهم نیز داخل مجلس خداوند نباید شد
- ۳ عموی یا موایی داخل مجلس خداوند نشود تا طبقه دهم بلکه تا ابد الابد داخل مجلس خداوند نشود
- ۴ بسبب آنکه چون از مصر بیرون آمدی بر سر راه نان و آب باستقبال شما نیاورند و آنکه بلعام بن بعور را از فیتور ملک آرام مابین نهرین بمزدوری طلبیدند تا بر تو لعن بگوید
- ۵ اما خداوند خدای تو نحواست که سخن بلعام را بشنود لیکن خداوند خدای تو لعنت را به برکت مبدل کرد زیرا که خداوند خدای تو ترا دوست میداشت
- ۶ بخیریت و سعادت ایشان در تمامی عمر تا ابد الابد مکوش
- ۷ با مرد ادومی نفرت مگیر زیرا که او برادر تست و با مرد مصری نیز نفرت مگیر چراکه در سرزمین او غریب بودی
- ۸ اولادی که از سیوم طبقه ایشان پیدا شوند داخل مجلس خداوند بشوند
- ۹ هرگاه لشکر تو بر دشمنان خروج کند خود را از هر امر قبیح محفوظ دار
- ۱۰ اگر شخصی در میان شما از ناپاکیهای شیینه جنب شود او بخارج خیمه گاه برود و داخل لشکرگاه نشود
- ۱۱ لکن قبیل شام از آب غسل نماید و چون آفتاب غروب کند باز بخیمه گاه در آید

- ۱۲ مکانی بیرون از لشکرگاه ترا می باید که در آنجا بروی
- ۱۳ و در میان اسباب تو پیل کوچکی باشد تا چون بقضای حاجت به نشیمنی خالت را بکنی و بار فضل را از آن بپوشانی
- ۱۴ بسبب آنکه خداوند خدای تو در لشکرگاه تو می خرامد تا ترا رهایی دهد و دشمنان ترا در قبضه^۱ تو در آرد پس باید که لشکرگاه تو پالت باشد مبادا که چیزی پلید در میان تو معایند کرده از تو رُگردان^۲ شود
- ۱۵ غلامی را که از آتانی خود گریخته نزد تو پناه آورد تسلیم آتانی او مکن
- ۱۶ در یکی از شهرهای تو هر جا که او را پسند آید و خوش شود با تو باشد و در میان شما بماند بر او تعدی مکن
- ۱۷ کسی از دختران بنی اسرائیل فاحشه نشود و از پسران اسرائیل کسی مقول نشود
- ۱۸ اجرت فاحشه یا قیمت سگ بخانه^۳ خداوند خدای خود باندای نذر میار زیرا که این هر دو نزد خداوند خدای تو مکروه است
- ۱۹ زر سودی و طعام سودی و هر چیزی که برای سود داده می شود تو برادر خود مده
- ۲۰ جائز است که تو مرد بیگانه را قرض سودی بدهی اما برادر خود را قرض سودی مده تا که خداوند خدای تو در آن سرزمینی که تو وارث آن خواهی شد بهر کاری که از دست تو برآید برکت بخشد
- ۲۱ هرگاه چیزی برای خداوند خدای خود نذر کنی در ادای آن تاخیر مکن زیرا که خداوند خدای تو البته از تو مطالبه^۴ آن خواهد کرد و گناه بر تو لاحق خواهد شد

- ۲۲ اما اگر از نذر کردن باز مانی گناه بر تو لاحق نخواهد شد
- ۲۳ هر وعده که از زبان تو برآمده باشد ایفاي آن لازم است و مطابق آنچه براي خداوند خدای خود نذر کرده^۱، یعنی هر نوع تطوع که بر زبان آورده^۲، بجا آر
- ۲۴ هرگاه بناکستان همسایه^۳ خود داخل شوی انگور بقدر اشتهای خود بخور تا سیر شوی لیکن در گیره^۴ خود هیچ مگذار
- ۲۵ هرگاه در مزرعه^۵ همسایه^۶ خود داخل شوی جائز است که خوشها بدست خود بچینی لیکن داس را بمزرعه^۷ همسایه^۸ خود مرسا

باب بیست و چهارم

- ۱ هرگاه شخصی زنی را بنکاح خود در آورده باشد و او بنظری مقبول نگردد بسبب عیبي که در او یافته است پس جائز است که طلاق نامه^۱ نوشته و بدست وی داده از خانه^۲ خود رخصت کند
- ۲ او از خانه^۳ او بیرون رفته جائز است که با مردی دیگر بنکاح درآید
- ۳ و اگر شوهر ثانی نیز از وی ناخوش شود و طلاق نامه^۴ نوشته بدست او بدهد و از خانه^۵ خود رخصت کند یا آنکه شوهر ثانی که او را بزنی گرفته بود فوت شود
- ۴ جائز نیست که شوهر اولین که او را رخصت نمود بعد از ناپاک شدن او باز بنکاح خود درآرد زیرا که چنین امر پیش خداوند مکروه است و زمینی را که خداوند خدای تو ترا بر سبیل میراث ارزانی میدارد بگناه گاری منسوب مکن

۵. هرگاه کسی نو عروسی کرده باشد همراه لشکر نرود و هیچ کار حواله وی نباشد بلکه تا یکسال در خانه خود بیکار باشد و بمعاشرت زن خود بپردازد
۶. جائز نیست که کسی سنگ بالا یا سنگ زیرین دست آس را برهن بگیرد زیرا که اسباب معیشت را برهن خواهد گرفت
۷. هرگاه شخصی کسی از برادران خود بی اسرائیل را دزدیده گرفتار شود که از استخدام او متمتع می شود یا می فروشد پس آن دزد کشته گردد و تو شررا از میان خود دفع کن .
۸. چون علت برص عارض شود نیت احتیاط نمایی تا هرچه کاهنان بی لبوی شمارا تعلیم دهند بحد کمال موعظه دارید و عمل نمائید
۹. یاد آر که خداوند خدای تو بعد از خروج از مصر بر سر پناه با مریم چه طور رفتار نمود
۱۰. هرگاه بهمسایه خود چیزی عاریت بدهی برای گرفتن مرهون در خانه او داخل مشو
۱۱. بلکه بیرون بایست تا شخصی که تو چیزی بوی عاریت داده خود مرهون خود را پیش تو بپارد
۱۲. و اگر آن شخص مفلس باشد تو مرهون او را شی با خود مدار
۱۳. بلکه بوقت غروب آفتاب تو مرهون او را بالضرورة مسترد کن او با لباس خود بخسپد و برای تو دعای خیر بخواند و چنین امر نزد خداوند خدای تو صواب کاری تو خواهد بود
۱۴. مزدور را که مفلس و محتاج باشد تعدی مکن خواه از برادران تو باشد خواه از بیگانگانی که در زمین تو و در شهرهای تو بمانند
۱۵. همان روز پیش از غروب آفتاب تو اجر وی را بده چرا که او

محتاجست دلش وابسته آنست مبادا که او نزد خداوند فریاد
کند و تو گنهگار شوی

۱۶ بعوض اولاد پدران مقتول نشوند و نه اولاد بعوض پدران مقتول
شوند هر يك بسبب گناه خود مقتول شود

۱۷ در انصاف غریب و یتیم دغل مکن و جامه بیوه را برهن مگیر

۱۸ و پاد آر که تو در مصر اسیر بودی و خداوند خدای تو ترا از آنجا
باز خرید لهذا بعمل کردن این امر ترا میفرمایم

۱۹ هرگاه در مزرعه حاصل خود را بدروی و یک دسته را سهواً در مزرعه
رها کرده باشی بقصد آوردن آن باز مرو از برای بیگانه و یتیم
و بیوه باشد تا در هر کاری که از دست تو بعمل آید خداوند
خدای تو ترا برکت بخشد

۲۰ چون تو درخت زیتون خود را بتکالی بعد از آن شاخه‌های آنرا مکار
برای غریب و یتیم و بیوه باشد

۲۱ انگور از تاکستان خود جمع کرده بار دیگر مچنین برای غریب
و یتیم و بیوه باشد

یاد دار که تو در سرزمین مصر غلام بودی لهذا این عمل را بتو
میفرمایم

باب بیست و پنجم

۱ چون خصومتی در میان مردم واقع شود و ایشان در عدالت حاضر
شوند تا که انصاف کرده آید پس نیکوکار را بنیکوکاری و بدکار را
ببدکاری قرار دهند

۲ و اگر بدکار لاتی تازیانه باشد پس حاکم حکم بدهد که او را بر رو
انگنده بحضور وی موافق گناهی که کرده است تازیانه چند بزنند

۳ ار چهل تاربانہ نیفزاید مبادا کہ اگر از این تجاوز کردہ بسیار بزند پس برادر تو بنظرنت خوار نماید

۴ بہنگام خرمن کوئی دهن گاورا نباید بست

۵ اگر تفي چند ار برادران یکجا ساکن باشند و یکی از آن میان لاولد

بمیرد پس زن متوفی بنکاح اجلہ پدر نیاید بلکہ برادر شوهرش با او همخلوت شود و اورا بزنی بگیرد و حق قرابت را مرعیدارد

۶ و پسر نخست زادہ او اسمی برادر متوفی شدہ قائم گردد تا کہ نام او از بفي اسرائیل محو نشود

۷ اگر آن مرد راضي نشود کہ زن برادر خود را بگیرد پس زن

بدروازہ شهر پیش مشائخ برود و بگوید کہ برادر شوهر من باحبای

نام برادر خود در بفي اسرائیل انکار میکند و برعایت حق قرابت

راضي نیست

۸ و مشائخ آن شهر آن مرد را طلب دارند و با او مکالمہ کنند و اگر

بحضور ایشان ایستادہ عرض کند کہ اورا نخواہم گرفت

۹ پس زن برادرش نزدیک آمدہ بحضور مشائخ کفش اورا از پا

کشیدہ آب دهن بر چہرہ اش بزند و در جواب بگوید کہ ہر کس

کہ بہ آباد کردن خانہ برادر خود راضي نیست سزای او

اینست

۱۰ و در بفي اسرائیل اورا چنین نام نهند کہ خانہ کشیدہ کفش

است

۱۱ اگر دو مرد مجادلہ کنند وزن یکی نزدیک آمدہ تا کہ شوهر

خود را از دست زنندہ رها کند دست خود را دراز کردہ عورتش را

بگیرد

- ۱۲ پس دست او را قطع کن چشم تو بر او رحم نکند
- ۱۳ ساقهای مختلف خرد و بزرگ در جوال مگذار
- ۱۴ پیمانه مختلف خرد و بزرگ در خانه تو نباشد
- ۱۵ وزن راست و درست ترا می باید و پیمانه راست و درست ترا می باید تا در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد طویل العمر گردی
- ۱۶ چه همه کسانی که چنین عمل میکنند بلکه همه بدکاران مسکروه خداوند خدای تو هستند
- ۱۷ یاد آر که بقی عمالیتی بعد از خروج شما از مصر در اثنای راه با تو چه کردند
- ۱۸ یعنی بر سر راه بر تو حمله نموده همه عاجزان را که پس رو لشکر بودند وقتی که وامانده و ناتوان بودی از لشکر تو منقطع ساختند و از خدا نترسیدند
- ۱۹ لهذا چون خداوند خدای تو در سرزمینی که خداوند خدای تو ترا وارث و مالک آن میگرداند از تمامی دشمنان اطراف و جوانب ترا ایمنی بخشد پس ذکر بقی عمالیت را از زیر آسمان محو کن این سخن را فراموش مکن

باب بیست و ششم

- ۱ چون تو در سرزمینی که خداوند خدای تو آنرا بطریق میراث بتو می بخشد داخل شوی و بتصرف در آورده در آن ساکن گردی
- ۲ پس همه محصولات زمین که آنها را از زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد جمع کنی نوباوه از آن گرفته در سبیدی بگذار

- و در جائي كه خداوند خدای تو ممتاز نماید كه در آنجا محل نام
خود گرداند برو
- ۳ و پیش کاهن آنزمان رفته بگوي كه من امروز در حضور خداوند
خدای تو اقرار میکنم كه من درین ملك كه خدا بدان آن بما
با پدران ما بسوگندي وعده فرمود داخل شده‌ام
- ۴ و کاهن آن سبدا را از دست تو بگیرد و پیش مذبح خداوند خدای
تو بگذارد
- ۵ پس در حضور خداوند خدای خود معروض دار كه ارمي قریب
الهلك پدر من بود كه روانه مصر شده در آنجا با چند نفر
سكونت داشته قومي عظیم و توانا و فراوان گردید
- ۶ و مصریان با ما بدسلوكي كردند و آزاردند و بارگران بندگی بر ما
نهادند
- ۷ و چون ما نزد خداوند خدای پدران خود فریاد كردیم خداوند آواز
مارا استماع نمود و محنت و مشقت و مظلومي مارا ملاحظه كرد
و خداوند بدست قوی و بازوي افراشته و به هیبت شدید و به
آیات و اعجوبهها مارا از سرزمین مصر بیرون آورد
- ۹ و مارا در اینجا رسانیده است و این زمین را زمینی كه فیضان شیر
و شهد در آنست بما بخشیده
- ۱۰ و حال اینك نوباوه زمینی كه تو اي خداوند بمن ارزانی داشته
آورده‌ام پس نزد خداوند خدای خود بگذار و در حضور خداوند
خدای خود سجده بجا آر
- ۱۱ بر هر يك نعمتي كه خداوند خدای تو بتو و بخاندان تو ارزانی
داشته است با بنی لیوی و غریبی كه همراه تو باشند شانمائی كن

- ۱۲ در سال سیوم که سال عشور است چون تمامی عشور محصولات خود را برآورده باشی بدست بنی لیوی و غربا و یتیمان و بیوگان تسلیم کن تا در شهرهای تو بخورند و سیر شوند
- ۱۳ پس در حضور خداوند خدای خود چنین بگویی که من از خانه خود چیزهای مقدس بیرون آورده‌ام و به بنی لیوی و غربا و یتیمان و بیوگان مطابق تمامی حکمهای که تو بمن فرمودی داده‌ام و من از حکم تو تجاوز نکرده و فراموش ندموده‌ام
- ۱۴ و من آنها را بحال غمیگنی نخوردم و برای کار ناپاک چیزی از آنها نگرفتم و چیزی از آن نذر اموات نکردم گفته خداوند خدای خود را استماع نمودم و هر آنچه مرا فرمودی بعمل آوردم
- ۱۵ از عرش مقدس خود از آسمان ملاحظه فرما و بر قوم خود اسرائیل و بنیامین که تو بما ارزانی داشته چنانچه با پدران ما بسوگند وعده فرمودی زمین که فیضان شیر و شهد در آنست برکت بخش
- ۱۶ امروز خداوند خدای تو ترا حکم فرموده که مطابق قوانین و فرائض عمل کنی و آنها را مرعیداشته بهمگی دل و بهمگی جان بفعل آری
- ۱۷ تو امروز اقرار کرده که خداوند خدای من است و در طریقها او رفتار میکنم و قوانین و احکام و فرائض او را مرعیداشته قول او را مستمع خواهم بود
- ۱۸ و خداوند نیز امروز مقرر کرده است که تو قوم خاص وی باشی چنانچه با تو وعده فرمود تا تمامی احکام او را محافظه نمائی
- ۱۹ تا ترا از همه اقوامی که بوجود آورده است سرفراز گرداند برای مدح و نام و کمال خود تا آنکه برای خداوند خدای خود قومی مقدس باشی چنانچه او خود فرمود

باب بیست و هفتم

- ۱ پس موسی بصحابت مشایخ بني اسرائيل قوم را قدغن نمود و گفت که احکامی که من امروز بشما میفرمایم محافظت کنید
- ۲ و در روزیکه از یردین عبور کرده پسرزمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد برسی باید که برای خود سنگهای بزرگ برپا کنی و بر آنها گچ همالی
- ۳ و تمامی کلمات این تورات را بر آنها تحریر نمایی چون عبور کرده باشی تا در سر زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد داخل شوی زمینی که فیضان شیر و شهد در آنست چنانچه خداوند خدای پدران تو در حق تو وعده فرموده است
- ۴ و چون از یردین عبور کرده باشید آن سنگهای که در باب آن امروز شمارا حکم میدهم در کوه عیبال برپا کنید و بر آنها گچ بمالید
- ۵ و در آنجا مذبحی برای خداوند خدای خود بنا کن یعنی مذبحی از سنگهای که بر آنها آلت آهنین بکار نبرده باشی
- ۶ تو مذبح خداوند خدای خود را از سنگهای سالم بساز و در آنجا برای خداوند خدای خود قربانیهای سوختنی بگذران
- ۷ و قربانیهای سلامتی گذرانیده در آنجا تناول نمایی و در حضور خداوند خدای خود شادمانی کن
- ۸ و بر آن سنگها تمامی کلمات این تورات را بحسن وضاحت تحریر نمایی
- ۹ پس موسی و کاهنان بني لوی تمامی بني اسرائيل را فرمودند که ای اسرائيل خاموش باش و بشنو که تو امروز قوم خداوند خدای خود شده^۱

- ۱۰ پس قول خداوند خدای خود را بشنو و احکام و قوانین او را که من امروز بتو میفرمایم بعمل آر
- ۱۱ و موسی همان روز قوم را امر نمود و گفت
- ۱۲ سمعون و لیوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه جریزیم ایستاده شوند تا بعد عبور از یردین هر قوم دعای خیر بخوانند
- ۱۳ راوین و جاد و آسیر و زبول و دان و نفتالی بر کوه عیبال برای خواندن دعای بد ایستاده شوند
- ۱۴ و بنی یوی تمامی بنی اسرائیل را به آواز بلند بگویند
- ۱۵ که لعنت بر کسی که شکلی تراشیده یا ریخته بقی که باعث نفرت خداوند باشد از صنعت کارگران درست کرده در مکانی پنهان بدارد پس تمامی قوم در جواب بگویند آمین
- ۱۶ لعنت بر کسی که اهانت پدر و مادر خود نماید پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۱۷ لعنت بر کسی که نشان سرحد همسایه خود را بردارد پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۱۸ لعنت بر کسی که نابینا را همراه کند پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۱۹ لعنت بر کسی که در قضای بیگانه یتیم و بیوه دغل کند پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۲۰ لعنت بر کسی که با زن پدر خود همبستر شود چرا که کشف ستر پدر خود کرده است پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۲۱ لعنت بر کسی که با هر قسم چهارپای نزدیکی کند پس تمامی قوم بگویند آمین

- ۲۲ لعنت بر کسی که با خواهر خود خواہ دختر پدر خواہ دختر مادر باشد همبستر شود پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۲۳ لعنت بر کسی که با خوشدامن خود همبستر شود پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۲۴ لعنت بر کسی که در پنهانی همسایه خود را بکشد پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۲۵ لعنت بر کسی که بکشتن بی‌جرمی رشوت بگیرد پس تمامی قوم بگویند آمین
- ۲۶ لعنت بر کسی که بر این کلمات شریعت قایم نماند و عمل نکند پس تمامی قوم بگویند آمین

باب بیست و هشتم

- ۱ و اگر قول خداوند خدای خود را با احتیاط تمام بشنوی تا تمامی احکام و پرا که من امروز بتو می‌فرمایم مرعیداشته بعمل آری پس خداوند خدای تو ترا از تمامی اقوام روی زمین سرفراز خواهد گردانید
- ۲ و تمامی این برکات بر تو نازل شده ترا فرا خواهد گزید بشرط آنکه قول خداوند خدای خود را بشنوی
- ۳ در شهر مبارک شوی و در مزرع مبارک شوی
- ۴ ثمر جسم تو و ثمر زمین تو و ثمر بهائم تو بچکان گاو تو و گلهای گوسفند تو مبارک شود
- ۵ سبذ و لگن تو مبارک شود
- ۶ بوقت در آمدن مبارک شوی و بوقت بیرون رفتن نیز مبارک شوی

- ۷ دشمنانی که بمقابله^۲ تو برخیزند خداوند ایشانرا پیش تو منهنزم خواهد گردانید از یک راه بر تو خروج کنند و از پیش تو بهفت راه خواهند گریخت *
- ۸ خداوند در انبارهای تو و بهر کاری که دست انداز شوی برکت خواهد فرمود و در زمینی که خداوند خدای تو بتو ارزانی میدارد ترا مبارک خواهد گردانید
- ۹ اگر احکام خداوند خدای خود را مرعیداری و طرقهای ویرانسلوک داری خداوند چنانچه با تو بسوگندی وعده فرموده است ترا برای خود قومی مقدس مقرر خواهد کرد
- ۱۰ و چون تمامی اقوام زمین ببینند که بنام خداوند مشهور شده^۳ از تو خواهند ترسید
- ۱۱ و خداوند ترا در اموال تو و در ثمر جسم تو و در ثمر بهائم تو و در ثمر مزرع تو در دیاری که خداوند با پدرانت بسوگندی یاب کرده بود که بتو بدهد فراخی خواهد بخشید *
- ۱۲ خداوند مخزن نیک خود یعنی آسمان را برای تو خواهد کشاد تا بر زمین تو بوقت معبود باران ارزانی دارد و تا تمامی مصنوعات دست ترا مبارک گرداند چنانکه تو به بسیاری از اقوام قرض دهی و تو خود نگیری
- ۱۳ و خداوند ترا راس خواهد گردانید نه ذنب بالکل بلند خواهی بود نه پست بجزای آنکه احکام خداوند خدای خود را که من امروز بتو می فرمایم مستمع شده رعایت کنی و بعمل آری
- ۱۴ که از هیچیک از این کلمات که امروز بتو میفرمایم بقصد پیروی و عبادت معبودان دیگر بسوی یمین یا یسار انحراف منمائی

- ۱۵ فاتما اگر قول خداوند خدای خود را استماع نمائی تا تمامی احکام
و توانیش را که من امروز بتو میفرمایم مرعی نداری و عمل نکنی
این همه عملتها بر تو نازل شده ترا فرا خواهد گرفت
- ۱۶ لعنت بر تو در شهر لعنت بر تو در مزرع
- ۱۷ لعنت بر سبد و لگن تو
- ۱۸ لعنت بر ثمر جسم تو و ثمر زمین تو و بچگان گاو و گلهای
گوسفند تو
- ۱۹ لعنت بر تو بوقت در آمدن و لعنت بر تو بوقت بیرون رفتن
بر هر کاری که بعملش دست اندازی خداوند لعن و اضطراب
و حرمان نازل خواهد کرد تا آنکه هلاک گردی و بزودی معدوم شوی
بسزای قبح اعمال تو که دوری از من اختیار کردی
- ۲۱ و خداوند و بار با تو ملصق خواهد گردانید تا آنکه از زمینی که
بتصرف آن روانه می شوی ترا نیست و نابود کند
- ۲۲ خداوند ترا به سب و ثب محرقه و حرقه و التهاب و خشکسالی
و صر و یرقان مبتلا خواهد ساخت که اینها ردیف تو خواهد بود تا
هلاک شوی
- ۲۳ و آسمانی که بالای سر تست مس خواهد بود و زمینی که زیر
تست آهن
- ۲۴ و خداوند باران دیار ترا بگرد و غبار مبتدل خواهد کرد از آسمان بر
تو نازل خواهد شد تا آنکه هلاک شوی
- ۲۵ خداوند ترا پیش دشمنان منہزم خواهد ساخت از یک راه بر
ایشان خروج کرده به هفت راه از پیش ایشان خواهی گریخت
و در همه ممالک زمین پراکنده خواهی شد

- ۲۶ و نعل تو خوراک پرندگان هوا و سبزه زمین خواهد گردید که آنها را هیچکس نخواهد راند
- ۲۷ و خداوند ترا بجمعه مصری و بواسیر و جرب و حكه بنوعی که شفا نیابی مبتلا خواهد گردانید
- ۲۸ خداوند ترا بدیوانگی و نایبانی و اضطراب مبتلا خواهد گردانید
- ۲۹ و بوقت ظهر برنج خواهی بود چنانچه لایق در ظلمت میکند و در راهی کامیاب خواهی شد و در تمامی امور مظلوم و محروم خواهی بود و رهاننده خواهی بود
- ۳۰ دختری را برای خود نامزد خواهی کرد اما دیگری با وی همبستر خواهد شد و خانه برای خود بنا خواهی ساخت و دیگری در آن ساکن خواهد گردید تا کستانی نشانیده از آن انگور خواهی چید
- ۳۱ کاو تو در نظرت کشته شده تو گوشتش را خواهی خورد و خر تو پیش روی تو غارت شده باز بدست تو نخواهد آمد و گوسفند تو تسلیم دشمنانت شده رهاننده برای تو نخواهد بود
- ۳۲ پسران و دختران تو بقوم دیگر تسلیم شده چشمهای تو تمامی روز در انتظار ایشان خیره خواهد شد و در دست تو قوی نخواهد ماند
- ۳۳ قومی که از ایشان واقف نیستی ثمر زمین ترا و هر چه مشقت کشیده خواهند خورد
- ۳۴ و در تمامی ایام فقط مظلوم و مقهور خواهی شد بحدیکه به آنچه منظور نظر تو باشد سراسیمه گردی
- ۳۵ خداوند زانوها و ساقهای ترا بجمعه دردناک که به نشود بلکه از کف پا تا تارک سر مبتلا خواهد ساخت
- ۳۶ خداوند ترا و پادشاهی را که تو بر خن ملط گردانی نزد قومی که نه

- تو و نه پدران تو از ایشان واقف بودند خواهد رسانید که در آنجا
معبودان اغیار را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد
- ۳۷ و در میان همه اقوامی که در آنجا خداوند ترا می‌رساند موجب
تعجب و ضرب المثل و ریشخند خواهی گردید
- ۳۸ در مزرع تخم بسیار افشاندۀ اندکی فراهم خواهی آورد زیرا که آنرا
ملخ خواهد خورد
- ۳۹ تا کستانهارا نشانیدۀ و تربیت داده نه شراب خواهی آشامید و نه
ذخیرۀ خواهی اندوخت زیرا که آنرا کرم تلف خواهد کرد
- ۴۰ درختان زیتون را در همه اطراف زمین داشته روغن بر خود نخواهی
مالید زیرا که زیتون تو ثمر خود را ضائع خواهد کرد
- ۴۱ پسران و دختران از تو پیدا شده ترا نخواهند بود زیرا که به اسیری
خواهند رفت
- ۴۲ همه درختان و اثمار زمین ترا ملخ بتصرف خواهد آورد
- ۴۳ غریب الوطنی که با تو ساکن است از تو به اوج بلندی خواهد
برآمد و تو به حقیض پستی خواهی افتاد
- ۴۴ او قرض بتو خواهد داد نه تو بوی او و اس خواهد شد و تو ذنب
القصة این همه لعنتها بر تو نازل خواهد شد و ردیف تو بوده ترا فرا
خواهد گرفت تا هلاک شوی بسزای آنکه قول خداوند خدای
خود را گوش نکرده احکام و قوانینش را که بتو فرمود مرعی نداشتی
- ۴۵ بر تو و بر اولاد تو تا ابد الابد بطریق آیتی و خارق العادتی خواهد بود
- ۴۶ در مکافات آنکه در خدمت خداوند خدای خود با شادمانی
و خوشی دل بشکرو و فور نعمای اطاعت نکردی
- ۴۷ لهذا دشمنان خود را که خداوند بر تو خداهد فرستاد با گرسنگی

و تشنگي و برهنگي و احتياج تمام اطاعت خواهي كرد و طوق
آهدين بر گردن تو خواهند نهاد تا كه ترا هلاك كرده باشد

۴۹ خداوند از دور بلكه از اقصاي زمين قومي را چون عقاب تيز پرواز
قومي كه زبان ايشانرا نفهمي بمقابله تو خواهد رسانيد

۵۰ قومي ترش روي كه پير را محترم ندارند و بر طفل رحم نکنند

۵۱ و نتايج بهائم و ثمر زمين ترا خواهند خورد تا هلاك شوي و براي تو

هيچ باقي نخواهند گذاشت نه غله و نه مي و نه روغن و نه

چنگال گاو و نه گلهاي گوسپند تا ترا هلاك نموده باشند

۵۲ و همه شهرهاي ترا محاصره خواهند كرد تا آنكه ديوارهاي رفيع

و محصون تو كه در آنها ملتجی بردي در تمامي مملكت سرنگون

شود بلكه تمامي شهرهاي ترا در تمامي زميني كه خداوند خدای

تو ارزاني داشته است محاصره خواهند كرد

۵۳ و در محاصره و به تنگاتنگي كه دشمنان تو ترا خواهند گرفت نتايج

جسم خود يعني گوشت پسران و دختران خود را كه خداوند خدای

تو بتو بخشیده است خواهي خورد

۵۴ بخديكه مردي متلذذ و بسيار متنعم بچشم بد بر برادر خود و بر زن

هم آغوش خود و بر فرزندان كه باقي بمانند نگاه كند

۵۵ بخدي كه گوشت فرزندان خود را كه ميخورد بهر يك از آنها هيچ

نخواهد داد بسبب آنكه در محاصره به تنگاتنگي كه دشمن تو

در تمامي شهرهاي تو ترا فراگيرد چيزي باقي ندارد

۵۶ زني كه درميان شما متلذذ و متنعم باشد كه از روي تنعم و تلذذ

ياراي نهادن كف پاي خود بر زمين ندارد او نيز بچشم بد بر شوهر

هم آغوش خود و بر پسر و دختر خود نگاه خواهد كرد

۵۷ و بر طفلی که از میان دو زن وی برمی آید و بر فرزندی که زائیده باشد بچشم بد نگاه خواهد کرد زیرا که از غایت احتیاج خفیه در محاصره به تنگ تنگی که دشمن در تمامی شهرهای تو ترا فراگیرد آنها را خواهد خورد

۵۸ هرگاه همه کلمات این تورات را که درین طومار نوشته شده است مرعیداشته عمل نمائی تا ازین اسم مجید و مهیب بترسی یعنی یهوه خدای تو .

۵۹ پس خداوند ترا و اولاد ترا به بلیات عجیبه مبتلا خواهد گردانید یعنی بلیات عظیم و مزمن و امراض صعبه و مزمن

۶۰ و تمامی امراض مصر را که از آنها هراسان می بودی بر تو عارض خواهد گردانید تا بتو ملحق شود

۶۱ و هر یک مرضی و هر بلی که درین طومار تورات تحریر نیافته آنها را نیز خداوند بر تو عارض خواهد کرد تا هلاک شوی

۶۲ و چون ستارگان آسمان کثیر بودید بر عکس قلیل العدد خواهید ماند بسبب آنکه قول خداوند خدای خود را استماع نمودی

۶۳ و چنانکه خداوند در احسان و تکثیر شما خوش می بود بهمان طور در استهلاک و انهدام شما خوش خواهد شد و از روی زمینی که بتصرف آن متوجه هستی مستاصل خواهید شد

۶۴ و خداوند ترا در میان همه قبائل از ابتدا تا انتهای زمین پراکنده خواهد ساخت که در آنجا معبودان دیگر را که نه تو و نه پدران تو از آنها واقف بودید یعنی از چوب و سنگ عبادت نمائید

۶۵ و در آن اقوام استراحت نخواهید کرد و نه کف پای تو آرام خواهد

- یافت اما خداوند دل لرزان و ضعف بصرونج خاطر بتو خواهد داد
 ۶۶ و زندگی تو رو بروی تو معلق خواهد بود که روز و شب هر اسبان
 شده بر زیست خود اطمینان نداری
 ۶۷ از خوف دل که بر تو مستولی شود و بسبب چیزهایی که بنظر تو
 آید بوقت صبح خواهی گفت کاش که شام می بود و بوقت شام
 خواهی گفت کاش که صبح می بود
 ۶۸ و خداوند ترا بر جهازها باز بمصر خواهد رسانید راهی که در باره
 آن بتو گفتم که بار دیگر نخواهی دید و در آنجا بدست دشمنان
 فروخته خواهید شد تا غلامان و کنیزان شوید و خریداری نخواهد بود

باب بیست و نهم

- ۱ اینست کلمات عهده که خداوند در زمین موآب موسی را فرمود
 تا با بنی اسرائیل ببندد سوای آن عهده که در حوریب با
 ایشان بسته بود
 ۲ پس موسی مجموع بنی اسرائیل را طلب داشته ایشانرا گفت که
 هر آنچه خداوند در نظر شما بسرزمین مصر با فرعون و تمامی
 خادمان و تمامی مملکت او کرد خود ملاحظه نمودید
 ۳ یعنی امتحانهای شدید و آیات و معجزات عظیم که تو برای العین
 دیدی
 ۴ لیکن خداوند دل دانا و چشم بینا و گوش شنوا تا امروز بتو نه
 بخشیده است
 ۵ و من تا چهل سال شمارا در بیابان گردانیدم که نه لباس در بر تو
 مندرس گردید و نه کفش از پای تو پاره شد

- ۶ و نه نان خورديد و نه مي و نه مسكري نوشيديد تا بدانيد كه منم خداوند خدای شما
- ۷ و چون درين مكان رسيديد سيحون ملك حسبن و عوج ملك باسان بمحاربه^۱ ما خروج نمودند و ما ايشانرا ملهزم ساختيم
- ۸ و ملك آنها را بتصرف آورده بني راوین و بني جاد و نصف فرقه^۲ بني منسي را وارث آن گردانيديم
- ۹ پس كلمات اين عهد را مرعیداشته بعمل آرید تا هر گاري را كه بكنيد گامیاب شويد
- ۱۰ امروز جميع شما بحضور خداوند خدای خود حاضر هستيد يعني سرداران فرقه^۳ها و مشائخ و منصب داران شما با تمامي مردان بني اسرائيل
- ۱۱ اطفال و زنان شما و غريبي كه در لشكرگاه^۴ تو مي ماند از هيزم شكن تا آبكش تو
- ۱۲ تا در عهد خداوند خدای خود در آئي و در سوگندي كه خداوند خدای تو با تو امروز موكد مي نمايد شريك گردي
- ۱۳ تا كه او امروز ترا قومي براي خود مقرر كند و او خدای تو باشد چنانچه بتو فرمود و با پدران تو ابراهام و اسحاق و يعقوب بسرگندي وعده كرد
- ۱۴ و من اين عهد و سوگند را فقط با شما نمي كنم
- ۱۵ بلكه با هر كسي كه امروز با ما در اینجا بحضور خداوند موجود است و با كسي نيز كه امروز با ما حاضر نيست
- ۱۶ زیرا كه خود ميدانيد كه ساكن زمين مصر بوديم و از ميان اقوامي كه به سر راه^۵ شما بودند گذشتيم

- ۱۷ و مکروهات ایشان را یعنی بتهای چوبی و سنگی و سیمین و زرین که
یا خود دارند مشاهده کردید
- ۱۸ مبادا که درمیان شما مردی یا زنی یا خاندانی یا فرقه باشد که
دلش از خداوند خدای ما انحراف ورزیده بعبادت معبودان این
اقوام توجه نماید مبادا که درمیان شما ریشه باشد که زهره
و افسنتین ثمر دهد
- ۱۹ و چون این لعنت را بشنود و خود را در دل آفرین کند و بگوید که
باوجود آنکه بارده نفس خود رفتار نمایم و تشنگی را به نشاء
بپفزایم بسلامت خواهیم ماند
- ۲۰ پس خداوند هر او رحم نخواهد کرد بلکه بهمان وقت غضب
غیرت خداوند بر آن شخص مشتعل گشته دود خواهد بر آورد و هر
لعنتی که درین کتاب تحریر یافته بروی نازل خواهد شد و خداوند
نامش را از زیر آسمان محو خواهد کرد
- ۲۱ و خداوند مطابق همه لعنتهای عهدی که درین کتاب تورات
نوشته شده است او را از تمامی فرقههای بی اسرائیل بقصد فلاکت
جدا خواهد کرد
- ۲۲ و طبقه واپسین اولاد شما که بعد از شما بوجود آیند بگویند
و غریبی نیز که از زمین بعید برسد چون مصیبتهای آن دیار
و بیماریهای که خداوند بر آن نازل گردانیده باشد مشاهده کنند
- ۲۳ و اینکه تمامی سرزمین بگوگرد و بشوره سوخته باشد و زمینی که لائق
زراعت نباشد و سبزه از آن نروید و نشو و نما نکند موافق انهدام
سدوم و غموره و ادمه و صبوئیم که خداوند آنها را از حرارت غضبناکی
خود منهدم ساخت

- ۲۴ پس همه قبائل بگویند که سبب چیست که خداوند با این سرزمین چنین کرد و حرارت این غضب شدید برای چه
- ۲۵ آنگاه بجزایب گویند که بسزای آنکه عهد خداوند خدای پدران خود را که بوقت بیرون آوردن ایشان از مصر با ایشان بسته بود شکستند
- ۲۶ زیرا که مرده گشته معبودان دیگر را عبادت و سجدۀ بجا آوردند معبودانی که از آنها واقف نبودند و آنها را بایشان منسوب نکرد
- ۲۷ و خشم خداوند برین سرزمین شعله گرفت تا همه لعنتهایی که درین کتاب مندرجست بر آن نازل گرداند
- ۲۸ و خداوند از روی خشم و غضب و قهر شدید ایشانرا از وطن مالوف بر کلدۀ بزمین دیگر چنانچه امروز واقع شده است بدیگلد
- ۲۹ اسرار پیش خداوند خدای ما ست اما مکشوفات نزد ما و اولاد ما تا ابد الابد تا همه کلمات این شریعت را عمل نمائیم

باب سیتم

- ۱ و چون این همه واردات یعنی برکتی و لعنتی که من پیش روی تو گذاشته ام بر تو نازل شود و در هر قبیله که خداوند خدای تو ترا رانده باشد یاد آری
- ۲ و بسوی خداوند خدای خود بازگشته مطابق هر آنچه امروز من بتو میفرمایم با اولاد خود بهمگی دل و بهمگی جان فرمان برداری کنی
- ۳ پس خداوند اسیری ترا به آزادی مبدل خواهد ساخت و بر تو رحم نموده باز ترا از میان قبائلی که در آنجا خداوند خدای تو ترا پراکنده کرده بود فراهم خواهد آورد

- ۴ اگر کسی از اولاد تو تا بانتهای آسمان رانده شود از آنجا خداوند
خداي تو ترا خمج کرده باز خواهد رسانید
- ۵ و خداوند خداي تو ترا در سرزمینی که پدران تو بمتصرف در آورده
بودند خواهد آورد و تو بمتصرف آن خواهی شد و با تو نیکی
خواهد کرد و ترا بیشتر از پدران تو خواهد افزود
- ۶ و خداوند خداي تو دل ترا و دل نسل ترا مختون خواهد کرد تا
خداوند خداي خود را بهمگی دل و بهمگی جان دوست داری
و زنده مانی
- ۷ و خداوند خداي تو تمامی این لغتها را بر دشمنان و اعدای تو که
ترا آزارند نازل خواهد کرد
- ۸ و تو توبه کرده قول خداوند خداي خود را خواهی شنید و بر تمامی
احکامی که من امروز بتو میفرمایم عمل خواهی کرد
- ۹ و خداوند خداي تو بهر کاری که از دست تو صادر گردد بثمر جسم
تو و بثمر مواشی تو و بثمر زمین تو فراوانی خواهد بخشید تا کامیاب
شوی زیرا که خداوند باز بکامیابی تو خوش خواهد شد چنانچه با
پدران تو خوش بود
- ۱۰ اگر قول خداوند خداي خود را بشنوی و احکام و قوانینش که درین
کتاب تورات نوشته شده است محفوظ داری و بهمگی دل و بهمگی
جان بسوی خداوند خداي خود باز گردی
- ۱۱ زیرا که حکمی که من امروز بتو میفرمایم نه از تو مخفی است
و نه بعید
- ۱۲ در آسمان نیست که بگوئی که برای ما در آسمان صعود نماید
و آنرا نزد ما آورده بسمع ما رساند تا بعمل آریم

۱۳ . و نه بدان طرف درياست كه بگوئي براي ما كه ار دريا عبور كند
و آنرا نزد ما آورده بسمع ما رساند تا بعمل آريم

۱۴ . بلكه اين كلام بتو اقرب است در دهان و در دل تست تا بر آن
عمل نمائي

۱۵ . بدين كه من امروز زندگي و نيكي و مروت و بدي را پيش روي تو
گذاشته ام

۱۶ . چه من امروز بتو ميفرمايم كه خداوند خدای خود را دوست دار
و بطريقهاي وي رفتار نماي و احكام و قوانين و فرائض او را محافظت
كن تا زنده ماني و كثرت يابي و خداوند خدای تو در سرزميني كه
بميراث گرفتن آن روانه مي شوي ترا بركت بخشد

۱۷ . فاما اگر دل تو برگردن و استماع نا نموده برخانیده شوي تا معبودان
ديكرا عبادت و سجدۀ نمائي

۱۸ . امروز شمارا آگاه مي سازم كه بالكل مستاصل خواهيد شد در
سرزميني كه بميراث گرفتن آن از يردين عبور نمائيد طويل العمر
نخواهيد شد

۱۹ . امروز من آسمان و زمين را بر تو گواه ميگيرم كه من حيات و مروت
و بركت و لعنت را پيش روي تو گذاشته ام پس حيات را اختيار
كن تا تو و نسل تو زنده مانيد

۲۰ . تا خداوند خدای خود را دوست داري و قول او را بشنوي و به او
واصل شوي زيرا كه او موجب حيات و درازي عمر تست تا در
سر زميني كه خداوند با پدران شما ابراهيم و اسحاق و يعقوب
بسروگندي وعده فرمود كه بايشان بدهد سكونت داريد

باب سی و یکم

- ۱ پس موسی رفته این کلمات را با تمامی بنی اسرائیل بیان نمود
- ۲ و بایشان گفت که امروز عمر من به یکصد و بیست سال رسیده است طاقت خروج و دخول دیگر ندارم و خداوند بمن گفته است که ازین پردین عبور نخواهی کرد
- ۳ خداوند خدای تو خود پیش تو عبور میکند او خود آن قبائل را از پیش تو منهدم می سازد تا تو وارث آنها گردی و یهوشوع چنانچه خداوند فرموده است پیش تو عبور میکند
- ۴ و خداوند چنانچه با سیکون و با عوج ملوک اموریان و با مملکت ایشان کرد یعنی آنها را منهدم ساخت با ایشان نیز خواهد کرد
- ۵ و خداوند ایشان را بشما تسلیم خواهد کرد تا مطابق هر آنچه بشما حکم فرمودم با ایشان بعمل آرید
- ۶ قوی و دلیر باشید از ایشان خوفناک و هراسان مشوید از آنرو که خداوند خدای تو خود با تو روانه می شود و از تو غافل نخواهد شد و ترا فرو خواهد گذاشت
- ۷ و موسی یهوشوع را طلب داشت و بنظر تمامی بنی اسرائیل او را گفت که قوی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم بسر مییابی که خداوند بدادن آن بایشان با پدران ایشان سوگندی یاد کرد روانه می شوی و ایشان را وارث آن میگردانی
- ۸ و خداوند خود پیش تو می رود و او با تو خواهد بود و از تو غافل نمی شود و ترا فرو نمیگذارد مترس و مضطرب مشو
- پس موسی این تورات را نوشت و بگاهنان بنی لوی که صندوق

عهدنامهٔ خداوند را بر میداشتند و بهمگی مشائخ بني اسرائيل سپرد

۱۰ و موسی ایشانرا فرمود که بعد انقضای هر هفت سال بوقت موعود سال ابرا در عید کوشک بندان

۱۱ چون مجموع بني اسرائيل بحضور خداوند خدای تو در موضعی که برگزیده باشد حاضر شوند آنگاه این تورات را پیش ایشان بخوان تا بشنوند

۱۲ قوم را یعنی مردان و زنان و اطفال و هر غریبی که در بلاد تو باشد جمع کن تا بشنوند و بیاموزند و از خداوند خدای شما بترسند و تمامی مضمون این تورات را محفوظ داشته بعمل آرند

۱۳ تا اولاد ایشان که ازین سخنان بی خبر هستند بشنوند و ترس خداوند خدای شما را بیاموزند تا مدتی که زنده باشند در زمین بی که شما برای تصرفش از یردین عبور میکنید

۱۴ و خداوند بموسی گفت اینک ایام مردن تو نزدیک رسید یهوشوع را طلب دار و هر دو در خیمهٔ مجمع بایستید تا او را امر نمایم پس موسی و یهوشوع رفته در خیمهٔ مجمع ایستادند

۱۵ و خداوند در خیمهٔ بستون ابر هویدا گشت و ستون ابر بالای دروازهٔ خیمهٔ قائم شد

۱۶ و خداوند موسی را گفت که اینک تو با پدران خود می خوابی و این قوم برخاسته به پیروی معبودان اغیار آئزمیانی که برای سکونت داخل آن می شوند زناکاری خواهند کرد و مرا فرو گذاشته عهدهی که با ایشان بستم خواهند شکست

۱۷ و در آنروز خشم من بر ایشان مشتعل خواهد شد و ایشان را فرو

خواهم گذاشت و روی خود را از ایشان پنهان خواهم کرد تا تلف شوند و مصیبت‌ها و آفت‌های بسیار بر ایشان نازل شود. بحدی که در آن روز بگویند که این همه مصیبت‌ها که بر ما عارض شد آیا سبب آن همین نیست که خدای ما بل‌ها نیست

۱۸ من در همان روز بسزای عمل ناشایسته که پیروی معبودان اغیار کردند بالتمام روی خود را از ایشان پنهان خواهم نمود

۱۹ اکنون این سرود را برای خود بنویسید و بنی اسرائیل را بیاموزانید و آنرا در دهان ایشان ودیعت بنهید تا این سرود برای من بر بنی اسرائیل گواه باشد

۲۰ زیرا که چون ایشانرا بزیمیفی که با پدران ایشان بسوگندی وعده کردم که فیضان شیر و شهد در آنست رسانیده باشم و بر خورده سپر شوند و فریة گردند پس بسوی معبودان دیگر برگشته عبادت آنها خواهند کرد و مرا خشمناک خواهند گردانید و عهد مرا خواهند شکست

۲۱ و چون مصیبت‌ها و آفت‌های بسیار بر ایشان نازل شود پس این سرود ایشانرا چون گواه ادای شهادت خواهد کرد زیرا که از افواه اولاد ایشان فراموش نخواهد شد از خیالی که امروز در دل خود می بندند قبل از آنکه ایشانرا بزیمیفی بسوگندی وعده کردم رسانیده باشم واقف هستم

۲۲ پس موسی این سرود را همان روز بنوشت و بنی اسرائیل را بیاموزانید

۲۳ و بهوشوع بن نون را امر نمود و گفت که قوی و دلیر باش که تو بنی اسرائیل را بزیمیفی که با ایشان بسوگندی وعده کردم خواهی رسانید و من با تو خواهم بود

۲۴ و چون موسی تحریر کلمات این تورات را در طوماری با تمام رسانیده فراغت یافت

۲۵ پس موسی بنی لیبوی را که صندوق عهد نامه خداوند را بر میداشتند فرمود و گفت

۲۶ که این طومار تورات را گرفته بیک جانب صندوق عهد نامه خداوند خدای خود بگذارید تا در آنجا مثل گواهی مخالف تو باشد

۲۷ زیرا که از تمرکز و گردن کشی تو واقف هستم اینک تا امروز که من با شما زنده هستم متمرکز خداوند بوده اید فکیف بعد مردن من

۲۸ همگی مشائخ فرقه ها و منصب داران فرقه ها را پیش من حاضر کنید تا این سخنان را بسمع ایشان برسانم و آسمان و زمین را بر ایشان گواه گردانم

۲۹ زیرا که میدانم که بعد از مردن من خود را بالکل خراب خواهید کرد و از راهی که من شما را هدایت کرده ام عدول خواهید نمود و در ایام واپسین ببلای من مبتلا خواهید گشت بسزای اعمال بد که بحضور خداوند بکنید تا او را بمصلوعات انامل خود خشمناک گردانید

۳۰ پس موسی مضمون این سرود را بسمع تمامی جماعت بنی اسرائیل رسانید تا تمام شد

باب سی و نهم

- ۱ ای آسمانها گوش بدهید تا بگیریم وای زمین سخنهای زبانمرا بشنو
- ۲ وعظ من مانند باران خواهد بارید گفتار من مثل شعبانم خواهد ریخت و چون رشحات بر نباتات و چون طشیش بر گیاه
- ۳ که بنام خداوند منادی میکنم خدای ما را تمجید نمائید
- ۴ او مهیمن است و کار او کامل و طریقه‌ای او همه عین عدلست خدای وفادار و منزله عادلست و مستقیم
- ۵ ایشان خود را خراب کردند داغی که دارند به داغ فرزندان او نمی ماند طبقه کج حلق و گردن کس هستند
- ۶ ای قوم ابله و نادان آیا همچنین با خداوند معاوضه کنید آیا او پدر و مالک تو نیست بلکه او آفریننده و برپا کننده تست
- ۷ از قدیم الایام یاد آر از سالهای طبقات سلف اندیشه کن از پدر خود بپرس که او ترا آگاه می نماید و از مشایخ خود که ایشان ترا مطلع می سازند
- ۸ چون الله تعالی هر قومی را میراثی بخشید و قبی که بنی آدم را از همدیگر جدا کرد پس حدود قبائل را موافق تعداد بنی اسرائیل مقرر کرد
- ۹ زیرا که حصه خداوند قوم وی است یعقوب قسمت میراث اوست
- ۱۰ در زمین ویران و بیابان دق و لق هولناک او را یافت و براه پیچاپیچ گردانید تعلیمش داد و او را چون مردم چشم خود محفوظ داشت

۱۱ چون عقاب آشیانه خود را برانگیزد و بر بچه‌گان خود جنبش نماید
و تفرش گنان آنها را بگیرد و بر بال خود بردارد

۱۲ همان طور خداوند تنها و پرا رهنموی کرد و معبودی بیگانه با
وی نبود

۱۳ و او را بر مکانهای مرتفع زمین نشانید تا از محصولات مزارعات
برخورد و شاهد از سنگت و روشن از سنگت خارا مکانید

۱۴ کره گاو و شیر گوسفند با پیله بره و قوچها از اصل باسان و بزها
و مغز گندم را و خون خالص انگور را خوردی

۱۵ اما یسرون فریه گردید و لگد زد تو فریه و سطر و مقدف شده
خدای خالق خود را فرو گذاشت و مهیمن نجات ده را حقیر
دانست

۱۶ عبادت اغیار غیرتش را برانگیختند بمکروهات خشمناک
گردانیدند

۱۷ برای شیاطین نه برای خدا ذبائح گذرانیدند بنام معبودانی که از
آنها وقت نبودند بتهای نو که درین ایام پیدا شدند و پدران
شما از آنها نمی ترسیدند

۱۸ و از مهیمنی که ترا بوجود آورد غافل هستی و خدای که ترا آفرید
فراموش کردی

۱۹ و خداوند مشاهده ایستکال کرده بر پسران و دختران خود خشمناک
شده ایشانرا مبعوض داشت

۲۰ و گفت که روی خود را از ایشان پوشیده خواهم کرد تا ببینم که
حال ایشان بکجا خواهد انجامید زیرا که طبقه گردن کش و اولاد
بی وفا هستند

- ۲۱ مرا بعبادت غیر معبودی بغیرت آورده‌اند به اباطیل خود مرا
خشمناک گردانیده‌اند و من ایشانرا بغیر قومی بغیرت خواهم آورد
و بگروهی باطل ایشانرا خشمناک خواهم گردانید
- ۲ زیرا که آتشی از غضب من افروخته شده است که تا بدرک
اسفل خواهد سوخت و زمین را با محصولانش تلف خواهد کرد
و آساس جبال را خواهد سوزانید
- ۲۳ مصیبت‌های بسیار بر ایشان نازل خواهم گردانید همه تیرهای خود را
بر ایشان خواهم انداخت
- ۲۴ ایشان از گرسنگی ضعیف شوند و از حرارت جمره و از حرارت
استیصال تلف گردند دندانهای سباع و زهر مارهای خزنده را بر
ایشان رها میکنم
- ۲۵ شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون هم جوان و هم دوشیزه و هم
شیرخواره را با مرد ریش سفید هلاک خواهد کرد
- ۲۶ گفتم که ایشانرا پراگنده میکنم ذکر ایشانرا از میان مردمان منقطع
می‌سازم
- ۲۷ الا آنکه از کینه دشمنان می‌ترسیدم مبادا که اعدای ایشان مغرور
شوند مبادا که بگویند که دست ما افراشته شده است و خداوند
صانع این همه نیست
- ۲۸ زیرا که قبیله بی تدبیرند و در ایشان عقل نیست
- ۲۹ کاش که دانا می‌بودند و این واقعه را می‌فهمیدند و از عاقبت
خود اندیشه میکردند
- ۳۰ یکی تعاقب هزار چگونه کند و دو کس ده هزار را چگونه منہزم سازد
اگر مهیمن ایشان نمی‌فروخت و خداوند محبوس نمیکرد

۳۱. چچه معبود ایشان چون مهیمن ما نیست چنانچه اعدا ما نیز
اقرار میکنند
۳۲. ربراکه تات ایشان از تات سدوم و از تخمهای زهرناک غموره
انگورهایی ایشان انگورهای پر زهره و عناقید ایشان تلخست
۳۳. شراب ایشان زهر اژدهاست و زهر هلاهل افعی
۳۴. آیا همین نزد من ذخیره نیست و در خزائن من سر بهمر
۳۵. انتقام گرفتن و سزا دادن کار من است پای ایشان بوقت معبود
خواهد لغزید که روز انهدام ایشان نزدیک است و هر چه برای
ایشان مقدر است بشتاب میرسد
۳۶. فاما خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد و در حق بندگان مستحق
خواهد شد چون ببیند که دستگاہی ندارند و کسی مصئون و باقی
نماند
۳۷. پس خواهد گفت که کجا هستند بت‌های ایشان و معبودی که پناه
بان می برند
۳۸. آنانی که چری ذبالح ایشان را میخورند و شراب قربانیهای ریختنی را
می نوشیدند برخیزند و شمارا دستگیری کنند و ملجأ شما
باشند
۳۹. اکنون ببینید که من خود هستم و خدای دیگر بامن نیست من
می میرانم و زنده میکنم رخم می زنم و خود التیام میدهم و نیست
کسی که از دست من برباند
۴۰. که دست خود را بسوی آسمان بلند کرده میگویم که من تا به
ابد زنده هستم
۴۱. اگر شمشیر درخشان خود را تیز کنم و قهرا در قبضه خود درآرم

پس از دشمنان خود انتقام میگیرم و اعدای خود را سزا میبرسانم
تیرهای خود را بخون مست میگردانم

۱۴۲ و شمشیر من گوشت میخورد یعنی بخون کشتگان و اسیران از ابتدای
سیاست دشمن

۱۴۳ ای قبائل با قوم وی شادمان باشید زیرا که انتقام خون بندگان
خود را خواهد گرفت و دشمنان خود را عقوبت خواهد کرد و بر
ملک و بر قوم خود غفور خواهد شد

۱۴۴ و موسی بر آمده با استعانت هوشیح بن نون تلمی کلمات این
سرود را بسمع قوم رسانید

۱۴۵ و موسی از گفتن این همه کلمات با تلمی بنی اسرائیل فراغت
یافت

۱۴۶ و بایشان گفت که باین همه کلمات که من امروز در میان شما
ادای شهادت مینمایم خاطرنشین خود نمائید تا اولاد خود را امر
کنید که همه مضمون این تورات را مرعیداشته بعمل آرند

۱۴۷ زیرا که این امر برای شما بی فایده نیست چه موجب حیات
شما است و بواسطه همین در زمینی که بتصرف آن از یردین
عبور میکنید طویل العمر خواهید شد

۱۴۸ و خداوند همان روز موسی را مخاطب ساخت و گفت

۱۴۹ که بر این جبل عباریم بر کوه نبو که در زمین موآبست رو بروی
پرکو صعود نمایی و سر زمین کنعان را که من بنی اسرائیل را مالک
آن میگردانم مشاهده کن

۵۰ و در کوهی که بر آن صعود می نمائی بمیر و بخوبیشان خود ملحق
شو چنانچه اهرن برادر تو در کوه هور مرد و بخوبیشان خود پیوست

۵۱ زیرا که در میان بنی اسرائیل بر آب مریبه قادیس در دشت ص
از قول من تجاوز نمودید چه مرا در میان بنی اسرائیل مقدس
نداشتید

۵۲ فاتا آن سرزمین را روبرو خواهی دید لیکن در آنجا بزمینی که بنی
اسرائیل را می بخشم داخل نخواهی شد

باب سی و سیوم

۱ و اینست دعای خیر که موسی مرد خدا قبل از مردن بر بنی
اسرائیل خواند

۲ و گفت که خداوند از سینای برآمد و از سعیر نمودار گشت و از
کوه فاران نور افشان شد و با ده هزار مقربان ورود نمود و از دست
راستش شریعی آتشین برای ایشان رسید

۳ بلکه قبائل را دوست داشت و همگی مقدساتش در قبضه تو
هستند و مقربان پای تو بوده تعلیم ترا خواهند پذیرفت

۴ موسی ما را بشریعی امر کرد که میراث جماعت بنی یعقوب باشد
و او در یسرون ملک بود وقتی که سرداران قوم با فرقه های بنی
اسرائیل مجتمع می شدند

۵ راوبن زنده ماند و نمیرد و مردمانش قلیل نشوند

۶ و نصیب یهودا اینست و گفت که ای خداوند گفتار یهودا را بشنو
و او را بقومش برسان دستهای وی برای او کفایت کند و تو از
دشمنانش دستگیری نمایی

۷ و در باره لوی گفت که نویم و اوریم تو نزد مقدس تو باشد که
بخوبی امتحانش کردی و بر آب مریبه با وی منازعت نمودی

۹ که در باره پدر و مادر خود گفت که او را ندیده‌ام و برادران خود را نشناختم و فرزندان خویش را ندانستم از آنرو که امر ترا مرعی داشتند و عهد ترا محافظت کردند

۱۰ یعقوب را از احکام تو بنی اسرائیل را از شریعت تو هدایت خواهند کرد بوی بخور بمشام تو و قربانیهای سوختنی تمام بر مذبح تو خواهند رسانید

۱۱ ای خداوند بر اموالش برکت نازل کن و اعمال دستش را مقبول نمایی و هر کسی که با وی مقاومت کند و کینه ورزد کمرش را بشکن تا دیگر بر نخیزد

۱۲ و در باره بنیامین گفت که حبیب خداوند نزد وی باطمینان سکونت خواهد داشت و خداوند تمامی روز او را مصئون خواهد داشت و مابین شانهای وی ساکن خواهد گردید

۱۳ و در باره یوسف گفت که زمینش از جانب خداوند متبرک باشد به نفائس آسمان و به شبلم و تعرت تحت النرا

۱۴ و به نفائس محاصل آفتاب و به نفائس نتائج مهتاب

۱۵ و بسرجبال قدیمه و به نفائس کوههای پایدار

۱۶ و به نفائس زمین و هر چه در آن باشد و خیر خواهی آن که در بوته سکونت داشت این برکت بر سر یوسف نازل شود و بر تارک آن کس که از برادران خود منفرد شد

۱۷ جمال او همچو گاو نخست زاده اوست و شاخهای او همچو شاخهای کرگدن‌ها که به آنها بیک بارگی تا بانضای زمین پر قبائل حمله خواهد کرد و ایشان ده هزاران افرائیم و ایشان هزاران منشی هستند

- ۱۸ و در بارهٔ زیلون گفت که ای زیلون در خروج خود وای یساکار در
خیمه‌های خود شادمان باش
- ۱۹ قبائل را بسوی کوه خواهند طلبید در آنجا ذبائح نیکوکاری ذبح
خواهند کرد از آنرو که فیضان دریاها و خزائن که در ریخت پنهان
باشد خواهند مکید
- ۲۰ و در بارهٔ جاد گفت مبارک باد آنکه جاد را وسعت بخشید چون
هزبر ساکن است که هم بازو و هم تارک سر را میدرد
- ۲۱ و بهرهٔ اول برای خون بر گزید که در آنجا حصهٔ فرمان فرما مصنون
شد و با سرداران قوم همراه شدهٔ عدل خداوند و احکامش را با بی
اسرائیل بعمل آورد
- ۲۲ و در بارهٔ دان گفت که دان بچهٔ هزبر است از باسان خواهد
جست
- ۲۳ و در بارهٔ نفتالی گفت که نفتالی بلطف متنعم گشته و از
برکت خداوند مملو شدهٔ مغرب و جنوب را بتصرف در آر
- ۲۴ و در بارهٔ آسیر گفت که آسیر بفرزندان متبرک شود و نزد برادران
خود مقبول گردد و پای خود را بروض تر کند
- ۲۵ گفتش نو آهن و مس و نیروی تو مانند ایام تو خواهد بود
- ۲۶ مانند خدای یسرون دیگری نیست که بمددگاری تو بر آسمان
و جلال خود بر افلاک سوار می شود
- ۲۷ ملجأ تو خدای قدیم است و زیر تو بازوهای لپی‌زنی و از پیش تو
دشمن را بدر خواهد کرد و خواهد گفت که منهدم ساز
- ۲۸ و اسرائیل تنها باطمینان سکونت خواهد داشت چشمهٔ یعقوب
بر زمین پر غله و می باشد و آسمان وی شبم خواهد ریخت

۲۱ خوشا حال تو ای اسرائیل مانند تو کیست ای قومی که بخداوند
رسنگار شدی که او سپهر مدد تو و بشمشیر فخر تست و دشمنان تو
بدروغ گویی گرفتار خواهند شد و مواضع رفیع ایشانرا پایمال خواهی
ساخت

باب سی و چهارم

۱ و موسی از میدانهای مواب بر کوه نبو بر قلعه فسجه که مشرف
بربحو بود صعود نمود و خدا تمامی خطه جلعاد را بدان
۲ و سایر نفتالی و زمین افرائیم و منسی و همگی خطه یهودا تا
بدریای غربی

۳ و جنوب و میدان وادی بربحو که شهر نخله است تا به مصر
موسی را نمود

۴ پس خداوند او را فرمود که این سرزمین است که در باب آن با
ابراهم و با اسحاق و با یعقوب بسوگندی وعده کرده بودم که آنرا
بنسل ایشان خواهم داد و من اجازت دیدن آن بتو داده‌ام اما
در آنجا نخواهی رفت

۵ پس موسی بنده خداوند موافق گفته خدا در آنجا بزمین مواب
وفات یافت

۶ و در وادی بزمین مواب روبروی بیت فغور او را مدفون ساختند
و تا امروز کسی از مقبره او واقف نیست

۷ و موسی بوقت انتقال یکصد و بیست ساله بود نه چشمش خیره
گشته و نه رونق بدنش رفته بود

۸ و بنی اسرائیل در میدان مواب سی روز برای موسی میگریستند
پس مدت مانم و گریه برای موسی سپری شد

آلما پرورشید بن نون از روح حکمت مملو شد موسی دانه‌های
 - پیوند را بر او گذاشته بود و بنی اسرائیل نیز مطلع او شدند و چنانچه
 بخداوند موسی را فرموده بود بعمل آوردند .

۱۰ و تا حال در بنی اسرائیل نبی مانند موسی مبعوث نگشت که
 خداوند بالمواجهه با او تعارف پیدا داشت

۱۱ در تمامی آیات و معجزات که خداوند بظاهر کردن آنها در زمین
 مصر پیش فرعون و پیش خادمانش و تمامی مملکتش فرستاد

۱۲ در تمامی اعمال آن دست قوی و در تمامی هیبت عظیم که
 مرسی در نظر مجموع بنی اسرائیل بظهور رسانید

فب
۲۹۴

CALL No. [۲۹۴] ACC. NO. ۲۸۱۴

AUTHOR ۳۵

TITLE



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Ro. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

